



انتشارات دانشگاه تهران

۱۸۱۵

چاپ سوم

شرح

مُحَقَّق بَارِعُ جَمَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ خُوانِسَـمَرِ

عِزُّ الْحِكْمِ وَ ذُرُّ الْكَلِمِ

تألیف

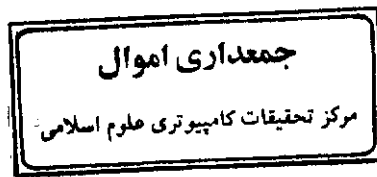
عالمِ حلیلِ عبد الواحِد بنِ محمدِ می آدی

بامقدمه و تصحیح و تعلیق

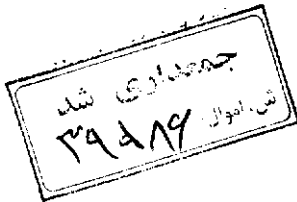
میرزا ابوالحسن بن حسین بن ابی‌قاسم

«محدث»

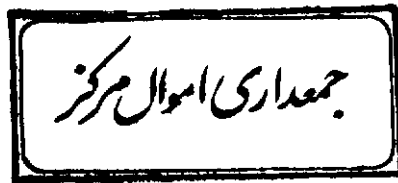
۳۰۰۰۰



غُرَّةُ الْحِكْمِ وَدُرَّةُ الْكَلَمِ



۳





انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۸۱۵

شماره مسلسل ۲۶۷۵

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ انتشار بهمن‌ماه ۱۳۶۶

تیراژ چاپ: سه‌هزار نسخه

چاپ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مصحح است

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است

بها دوره هفت جلدی ۵۰۰۰ ریال

شرح

مُحَقَّقُ بَابِ جَمَالِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ خَوَاسِرٍ

غُرُ الْحِكْمِ وَذُرُ الْكَلِمِ

تأليف

عالم جليل عبد الواحد بن محمد تميمي آمدي

بامقدمه وياح وعلق

مجلد الاول الدين حسين بن ابراهيم

«محدث»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا رَبِّ حَتَّى مَيِّتَ ذَكَرُهُ
وَمَيِّتَ يَحْيَى بِأَخْبَارِهِ
لَيْسَ بِمَيِّتٍ عِنْدَ أَهْلِ النَّهْيِ
مَنْ كَانَ هَذَا بَعْضُ إِشَارِهِ
الْبَاخِرِيُّ

پیامی که آن شاه مردان دُ

بدلهای مرده همه جان و دهک
(محدث)

كَلَامُ عَلِيٍّ كَلَامُ عَلِيٍّ
وَمَا قَالَهُ الرِّضِيُّ مَرَّتَيْنِ

وَإِذَا نَالَ لَنَا قِيَمَتُكَ
فَعَلَى مَقَارِفِ قَابِ رُفُوحِ

قَالَ لَمَّا مَرَّ بِهِ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلْعِلْمُ يَكُونُ أَتَا عِلْمَاوَهُ
وَالْفَضْلُ يَهْدِي أَتَا أَمْرَاوَهُ

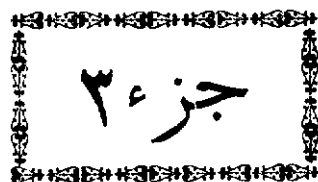
وَأَنَا أَمْرَاءُ الْكَلَامِ

وَفِينَا نَسَبَتْ عُرُوقُ عَلَيْنَا هَذَا الْخُصْمِ

عَلَى عَلَيْنَا كَلَامُ مَا مَرَّ الْفُصْحَاءُ وَتَبَدَّلَ الْبَلَاءُ

وَكَلَامُهُ دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَوَقْفُ كَلَامِ الْخَلْقِ بَيْنَ

«دَابِرُ الْهَيْد»



جزء ۲

اسْتَمِعُوا مِنْ رَبِّانِيكُمْ
وَأَحْضِرُوهُ قُلُوبَكُمْ
وَأَسْتَفِظُوا الزُّهْفَ بِكُمْ
عَلَيْهِ السَّلَام

بسم الله الرحمن الرحيم

[جزء سوم شرح غرر ودرر]

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بحرف شرط بلفظ [إِنْ] مخففه یعنی «إِنْ» بسکون نون که سبک گفته میشود و تشدید ی که باعث گرانی آنست ندارد بخلاف باب سابق که [إِنْ] بتشدید بود و حرف شرط آنست که دلالت کند بر تعلیق امری بر امری مثل: إِنْ جَاءَكَ زَيْدٌ فَأَكْرَمْهُ؛ اگر زید بیاید ترا پس اکرام کن او را؛ و از جمله حروف شرط إِنْ مخففه است که دلالت میکند بر تعلیق امری بر امری در زمان آینده و بر سر فعل ماضی که داخل شود آن را بمعنی مستقبل برد چنانکه از مثال مذکور ظاهر شد و از آن جمله فرموده آن حضرت علیه السلام:

۳۷۰۷ - إِنْ آتَاكُمْ اللَّهُ نِعْمَةً فَاشْكُرُوا.

اگر بیاید شما را خدا بنعمتی یعنی بدهد بشما نعمتی پس شکر کنید؛ و مراد بشکر چنانکه مکرر مذکور شد فعلی است که دلالت کند بر تعظیم نعمت دهنده خواه بزبان باشد و خواه بآرکان دیگر و خواه بدل؛ باینکه اعتقاد عظمت و بزرگی و احسان او داشته باشد.

۳۷۰۸ - إِنْ ابْتَلَاكُمْ اللَّهُ بِمُصِيبَةٍ فَاصْبِرُوا.

اگر گرفتار کند شما را خدا بمصیبتی پس صبر کنید؛ زیرا که صبر و شکیبائی ثواب مصیبت را مضاعف کند و بی صبری و ناشکیبائی ثواب آن را کم و ناقص کند و بسا

باشد که بالکلیه زایل و باطل گرداند و در کتاب کافی روایت کرده از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه که فرموده: صبر از ایمان بمنزله سراسر است از بدن پس هرگاه برود سر میرود بدن ، و همچنان هرگاه برود صبر میرود ایمان . و روایت کرده نیز از حضرت امام همام زین العابدین والساجدین صلوات الله وسلامه علیه که فرموده: صبر از ایمان بمنزله سراسر است از بدن و نیست ایمان از برای کسی که نباشد صبر از برای او . و روایت کرده از امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه که فرموده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: صبر سه تا است صبر نزد مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت؛ پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا اینکه برگرداند آن را بنیکوئی تسلی بآن؛ بنویسد خدا از برای او سیصد درجه که بوده باشد میانه درجه تا درجه مانند آسمان تا زمین ، و هر که صبر کند بر طاعت بنویسد خدا از برای او سیصد درجه که بوده باشد میانه درجه تا درجه مانند آسمان تا زمین ، و هر که صبر کند از معصیت بنویسد خدا از برای او نهصد درجه که بوده باشد میانه درجه تا درجه مانند آسمان تا زمین تا منتهای عرش . و روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه علیه که فرموده: هر که گرفتار شود از مؤمنان بیلانی پس صبر کند بر آن؛ خواهد بود از برای او مثل اجر هزار شهید . و روایت کرده نیز از آن حضرت صلوات الله علیه که فرموده که: بدرستی که خدای عز و جل "انعام کرد بر قومی پس شکر نکردند پس گردید بر ایشان و بآلی ، و گرفتار کرد قومی را بمصیبتها پس صبر کردند پس گردید آن مصیبتها برایشان نعمتی .

و احادیث در باب فضیلت صبر زیاد از حد و حصر است و آنچه ذکر شد کسی را که ادنی بصیرتی باشد کافی است . و پوشیده نماند که «صبر نزد مصیبت» اینست که نزد مصیبت جزع و قلق و اضطراب نکند و قولی یا فعلی که دلالت بر شکوه از آن کند از او صادر نگردد و مراد به «صبر بر طاعت» اینست که با وجود اینکه آن بر آن گران و دشوار باشد مرتکب آن شود و متحمل تعب و زحمت آن گردد و مراد بصبر

از معصیت این است که با وجود خواهش بمعصیتی و رغبت در آن از سر خواهش خود بگذرد و مرتکب آن نگردد و ظاهراً است که ترتب اجر و ثواب بر هر یک از آنها در وقتی است که آن از برای رضای حق تعالی و استئصال فرمان او باشد مانند سایر عبادات.

۳۷۰۹ - **إِنْ تَصْبِرُوا فَقَدْ فِي اللَّهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلْفٌ.**

اگر صبر کنید پس در خدا است از هر مصیبتی جانشینی یعنی هر مصیبتی که باشد چندان اجر و ثواب بازای آن بدهد که جانشین آن باشد و عوض از آن تواند شد.

۳۷۱۰ - **إِنْ تَبَدَّلُوا أَمْوَالَكُمْ فِي حَنْبِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ مُسْرِعُ الْخَلْفِ.**

اگر بدهید مالهای خود را در راه خدا پس بدرستی که خدا شتابان خلف است یعنی عوض و جانشین آنچه را بذل نمائید بزودی و شتاب بشما رساند.

۳۷۱۱ - **إِنْ صَبَرْتَ جَرَىٰ عَلَيْكَ الْقَلَمُ وَ أَنْتَ مَاجُورٌ وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَىٰ عَلَيْكَ الْقَلَمُ وَ أَنْتَ مَازُورٌ.**

اگر صبر کنی تو روان میشود بر تو قلم و حال آنکه تو مزد داده شده و اگر جزع و ناشکیبائی کنی روان میشود بر تو قلم و حال آنکه تو گناه کار باشی. مراد این است که آنچه قلم تقدیر حق تعالی بآن روان شده هر گاه واقع شود آن واقع شده خواه صبر کنی تو و خواه جزع کنی و صبر تو باعث وقوع آن نشده و جزع تو باعث رفع آن نمیشود پس صبر و جزع را در آن اثری نیست بغیر اینکه صبر باعث این شود که آنچه قلم تقدیر بآن روان شده واقع شده باشد و تو اجر و ثواب داشته باشی در آن، و جزع سبب این شود که آن واقع شده باشد و تو گناه کار باشی در آن. پس هر که را عقلی باشد باید که اختیار صبر کند و راه جزع بخود ندهد و در بعضی نسخه ها بجای «القلم» دوم «القدر» است و بنابراین ترجمه این است که: روان میشود

بر تو تقدیر خدا و حال آنکه گنه کار باشی و حاصل هر دو یکی است. و پوشیده نیست که این تقریر در صبر و جزعی است که بعد از وقوع مصیبت باشد و اما قبل از وقوع آن هرگاه آثار وقوع آن ظاهر شود پس ظاهر است نیز که صبر باعث وقوع آن نشود و جزع یعنی بی تابی کردن و آنچه مترتب بر آن میشود از فریاد و فغان و برخوردن و امثال آنها سبب رفع آن نمیشود کاری که سبب رفع آن تواند شد تو تسل بدعاست و تصدق و امثال آنها که در شرع اقدس وارد شده که سبب رفع بلا میتواند شد و آن داخل جزع نیست و منافاتی با صبر ندارد و ممکن است حمل این کلام معجز نظام بر صبر و جزع در این صورت نیز .

۳۷۱۲ - إِنْ صَبَرْتَ صَبَرَ الْأَحْرَارُ وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَ الْأَغْمَارِ .

اگر صبر کنی صبر آزادگان و اگر نه فراموش خواهی کرد فراموش کردن آنان که تجربه امور نکرده باشند و زود گول خوردند مراد این است که از مصیبت بغیر تسلی بآن چاره نیست پس اگر در ابتدا صبر کنی بر آن مانند صبر آزادگان که خود را از بند علایق آزاد کرده اند و فوت چیزی از مال یا جاه یا غیر آن باعث جزع و ناشکیبائی ایشان نمیشود پس زهی شرف که داخل ایشان باشی و الا بالضروره آخر تسلی خواهی شد مانند تسلی شدن گول خوردن گان چه ایشان در ابتدای وقوع مصیبت جزع و اضطراب بسیار کنند و بعد از چندی لاعلاج تسلی میشوند و ترك آن ناشکیبائی نمایند پس اگر صبر نکنی آخر مانند ایشان تسلی خواهی شد تسلی شدنی که فضیلتی و اجری در آن نباشد .

۳۷۱۳ - إِنْ صَبَرْتَ أَدْرَكَتْ بِصَبْرِكَ مَنَازِلَ الْأَبْرَارِ وَإِنْ جَزَعْتَ أَوْرَدَكَ جَزَعُكَ عَذَابَ النَّارِ .

اگر صبر کنی تو درمی یابی بسبب صبر خود منزلهای نیکوکاران را ، و اگر بی صبری کنی وارد سازد ترا بی صبری تو بعذاب آتش .

۳۷۱۴ - إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ الْبَلَاغَةُ فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِثَارِ .

اگر بوده باشد در کلام بلاغت پس در خاموشی سلاستی است از لغزش . مراد این است که اگرچه در سخن گفتن صفت کمالی باشد که آن بلاغت است در خاموشی نیز در برابر آن صفت کمالی باشد که آن ایمنی است از لغزش زیرا که سخنگو بسیار است که از روی غفلت سخنی گوید که ضرر کند با او و در خاموشی این احتمال نیست پس سخن گوهر چند بلیغ باشد سخن گفتن او مطلقا بر خاموشی ترجیح ندارد بلکه هریک را برد دیگری از راهی ترجیحی باشد .

۳۷۱۵ - إِنْ كَانَ فِي الْغَضَبِ الْإِنْتِصَارُ فَفِي الْحِلْمِ ثَوَابُ الْإِبْرَارِ .

اگر بوده باشد در خشم انتقام کشیدن پس در بردباری است ثواب نیکوکاران یعنی اگرچه غضب و خشم بر کسی گاهی سبب انتقام و تسلی این کس بسبب تلافی گناهی که او کرده میشود اما در حلم و بردباری اجر او ثواب نیکوکاران است و کجاست فضیلت و رتبه آن از آن انتقام که بسبب خشم حاصل شود .

۳۷۱۶ - إِنْ كُنْتَ جَارِعًا عَلَى كُلِّ مَا يَقُولُ مِنْ يَدَيْكَ فَأَجْزَعُ عَلَى مَا لَمْ يَصِلْ إِلَيْكَ .

اگر باشی توجزع کننده بر هر چه بدر رود از دستهای تو؛ پس جزع کن بر آنچه نرسیده باشد بسوی تو، مراد این است که پرتفاوتی نیست میانه این که نعمتی باین کس رسیده باشد و از دست او بدر رود یا اینکه باین کس نرسیده باشد دراصل پس کسی که جزع کند بر آنچه از دست او بدر رود از ولد یا مال یا جاه و مانند آنها پس باید جزع کند بر آنچه نرسیده باشد از آنها نیز باو که چرا باو داده نشده و ظاهر است که کسی جزع کند بر این باید که همیشه در جزع باشد و هرگز خلاصی نداشته باشد زیرا که نعمتهای داده نشده نسبت بهر کس فزون از حد و حصر است پس کسی را

که اندك عقلی باشد راه ناشکیبائی بخود ندهد و چنانکه بر اموری که نرسیده باو جزع نمیکند و منوط بتقدیر خدای عزوجل میدانند در آنچه داده شده و از دست او بدر رود نیز چنین باشد و آن را مستند بقضا و قدر داند و جزع برفوت بکند .

۳۷۱۷ - إِنْ كُنْتَ حَرِيصًا عَلَى طَلَبِ الْمَضْمُونِ لَكَ فَكُنْ حَرِيصًا عَلَى آدَاءِ الْمَقْرُوضِ عَلَيْكَ .

اگر بوده باشی تو حریص بر طلب آنچه در عهده گرفته شده است آن از برای تو پس باش حریص بر ادای آنچه واجب شده بر تو، مراد این است که هرگاه تو حریص باشی در طلب روزی که حق تعالی ضامن شده آن را از برای تو در عهده خود گرفته و محتاج بسعی و طلب تو نیست پس چرا حریص نباشی بر ادای آنچه واجب شده بر تو از اطاعات و عبادات که ادای آنها منوط بسعی تست و هرگاه اهمال کنی ادا نشود و باعث زیان ابدی و خسران سرمدی گردد .

۳۷۱۸ - إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَأَفْعَلْ .

اگر توانائی این داشته باشی که نبوده باشد میانه تو و میانه خدا صاحب نعمتی پس بکن یعنی اگر توانی که بکسی غیر خدا متوسل نشوی و هیچ صاحب نعمتی را واسطه میانه خدا و خود نکنی باینکه نعمتی که خدا باو داده از او خواهی یا قبول کنی و ابتداءً از خدا بطلبی پس بکن این را زیرا که این معنی شرعاً و عقلاً مستحسن است و فضیلت و برتری آن ظاهر و روشن .

۳۷۱۹ - إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَكُونَ أَسْعَدَ النَّاسِ بِمَا عَلِمْتَ فَأَعْمَلْ .

اگر دوست داری که بوده باشی نیکبخت ترین مردم بآنچه دانسته باشی پس عمل کن یعنی عمل کن بآنچه دانسته زیرا که هر که عمل کند بعلم خود نیکبخت گردد و هر چند عمل او زیاده باشد نیکبختی او افزونتر پس کسی که

خواهد که نیکبخت‌ترین مردم باشد بآنچه دانسته یعنی از راه تمتع و بهره‌یافتن بآن باید که عمل او بآنها زیاده باشد از دیگران، و ممکن است که مراد این باشد که اگر خواهی که از جمله جمعی باشی که نیکبخت‌ترین مردم اند بسبب آنچه دانسته پس عمل کن بآن تا از جمله ایشان باشی. و بنابراین محتاج نیست بضمیمه آنچه مذکور شد که عمل را زیاد کن بر دیگران تا نیکبخت‌تراز همه باشی.

۳۷۲۰ - إِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةَ يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمَ مَا .

اگر خواهی بریدن از برادر خود پس باقی بگذار از نفس خود باقی مانده که برگردد او بسوی آن اگر پدید آید از برای او این یک روزی مراد این است که اگر خواهی که از کسی از برادران مؤمن ببری بالکلیه مبراز او و بقیه احسانی بگذار از نفس خود نسبت باو که اگر او خواهد یک روزی دوستی کند با تو رجوع کند بآن بقیه و آن را منظور دارد بخلاف اینکه بالکلیه از او بریده باشی چه دیگر امری نمی‌ماند که او آن را منظور دارد و رجوع کند باعتبار آن بدوستی تو. و در این کلام اشاره است باینکه بریدن از برادر خود معقول نیست مگر در وقتی که او از این کس بریده باشد و با وجود این باید که بقیه احسانی نسبت باو گذاشت که اگر او پشیمان شود و خواهد که دوستی کند آن را ملاحظه کند و وسیله دوستی سازد.

۳۷۲۱ - إِنْ اسْتَنْمَتَ إِلَى وَدُودِكَ فَأَحْرِزْ لَهُ مِنْ أَمْرِكَ وَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ سِرِّكَ مَا لَكَ أَنْ تَتَدَمَّ عَلَيْهِ وَقْتًا مَا .

اگر آرام بگیری بسوی دوست خود پس حفظ کن از برای او از امر خود و باقی گذار از برای او از سر خود آنچه را بسا باشد که پشیمان شوی بر آن یک وقتی. یعنی هرگاه آرام گیری بادوستی همه امور خود و اسرار خود را باو مگو بلکه آنچه را که پشیمان شوی از اظهار آن باو بر تقدیر زایل شدن دوستی میانه شما آنها را اظهار

مکن باو بسا باشد که دوستی میانۀ شما زایل شود و پشیمان گردی از آنچه اظهار کرده باشی باو باعتبار اینکه اطلاع غیردوست بر آنها ضرر کند بتو، و حفظ کن از برای او یعنی از او و نسبت باو و همچنین باقی گذار از برای او یعنی باقی گذار اظهار نکرده باو .

۳۷۲۲ - إِنْ لَمْ تَرُدَّ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَةَ مَكْرُوهِهِ سَمَتْ بِكَ الْآهَوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ .

اگر باز نداری نفس خود را از بسیاری از آنچه دوست میداری از ترس مکروه آن بلند کند ترا آرزوها بسوی بسیاری از زیان . مراد این است که عذاب و عقاب که حق تعالی بر محرمات قرار داده عین مصلحت مردم است زیرا که اگر کسی نفس خود را از بسیاری از آنچه دوست میدارد و خواهش آن دارد باز ندارد از ترس مکروه آن یعنی از ترس عذاب و عقاب که بر آن مترتب میگردد خواهشها و اربلند میکند بسوی بسیاری از زیان و خسران؛ و هر که اطاعت حق تعالی کند در اجتناب از آنها سالم ماند از آن ضررها؛ و باین معنی مراد بضررها ضررهای دنیوی است نه عذاب اخروی، و ممکن است که از ترس مکروه آن علت باز نداشتن باشد نه سبب بازداشتن، و مراد این باشد که اگر نفس خود را از بسیاری از آنچه دوست میداری باز نداری از ترس مکروه آن یعنی مکروه ترك محبوب کردن و از سرلذت و خواهش خود گذشتن بلند کند ترا خواهشها بسوی بسیاری از ضرر پس همان بهتر که مکروه ترك لذات را بر خود بگذاری و از آن ضررها سالم باشی و باین مراد بضررها ضررهای اخروی است یا آنچه شامل آنها نیز باشد .

۳۷۲۳ - إِنْ عَقَدْتَ إِيْمَانَكَ فَارْضَ بِالْمَقْضَىٰ عَلَيْكَ وَلَكَ وَلَا تَرْجُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ أَنْتَظِرُ مَا آتَاكَ بِهِ الْقَدَرُ .

اگر ببندی ایمان خود را پس راضی باش بآنچه حکم شده بر تو و از برای تو

و امید مدار کسی را مگر خدای سبحانه را، و انتظار مکش آنچه را بیاورد از برای تو تقدیر حق تعالی، این بنابراین است که در اول فصل مذکور شد که «ان» از برای شرط در استقبال است در سر فعل ماضی که داخل شود آن را بمعنی مستقبل بر دین یعنی اگر خواهی که ببندی و محکم گردانی ایمان خود را پس چنین باش. و ممکن است که معنی این باشد که اگر بسته و محکم کرده ایمان خود را یعنی دعوی این معنی میکنی و راست میگوئی پس چنین باش و مراد بآنچه حکم شده براو این است که حکم خدا شده باشد بآن و ضرر او در آن باشد و برای او اینکه حکم شده باشد بآن و نفع او در آن باشد. و ممکن است که «ایمان» بفتح همزه خوانده شود بمعنی قسمها و آنچه در حکم آنها باشد از نذرها و عهدها و معنی آن باشد که: اگر محکم کنی قسمها را یعنی در باب امری یا نکردن آن قسم محکم یاد کنی باینکه از روی قصد و نیت و صیغه شرعیه باشد و لغو و بازی کردن نباشد و همچنین در نذر و عهد یا محکم کنی عهد و پیمانی را با کسی پس وفا کن بآن و مخالفت آن مکن و راضی شو در آن باب بآنچه حکم شده باشد بر تو و از برای تو تا آخر کلام و پوشیده نیست که این بلفظ «عقدت» مناسب تر است زیرا که شایع نسبت آن بقسم و پیمان است نه بایمان نهایت آنچه در جزا فرموده اند بمحکم کردن ایمان مناسب تر است چنانکه بر متأمل مخفی نیست مگر اینکه مراد به «ایمان» بفتح نیز عهدها و پیمانها باشد که آدمی باید که بکند با حق تعالی و رسول و خلفای او صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که باز بایمان برگردد و الله تعالی یعلم.

۳۷۲۴ - اِنْ وَقَعْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ قِصَّةً عَقَدْتَ بِهَا صُلْحًا وَ اَلْبَسْتَهُ بِهَا ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ وَ اَرَعَ ذِمَّتَكَ بِالْاَمَانَةِ وَ اَجْعَلَ نَفْسَكَ جَنَّةً بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَا اَعْطَيْتَ مِنْ عَهْدِكَ .

۱ - از عبارت و «ممکن است ایمان» بفتح تا آخر فقط در نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار ضبط شده است و در نسخه که بخط شارح (ره) است نیست.

اگر واقع شود میان تو و میان دشمن تو قصه‌ای که ببندی بآن قصه صلحی را و بپوشانی آن دشمن را بآن قصه پیمانی پس نگاهداری کن خود را بپوا کردن بآن و رعایت کن پیمان خود را بامانت و بگردان نفس خود را سپری میانه خود و میانه آنچه بخشیده از پیمان خود «قصه» بمعنی اسرو کار است یا حدیث و گفتگو و مراد این است که هرگاه میانه تو و دشمن تو امری روی داده باشد یا سخنی جاری شده باشد که بآن صلحی بسته باشی با او و پوشانده باشی او را بآن پیمانی؛ تشبیه شده پیمانی که باو داده شده باشد بجامه و خلعتی که باو داده شده باشد و وصف بپوشاندن از آن راه است و «رعایت کن عهد و پیمان خود را بامانت» یعنی اینکه خیانتی در آن نکنی و بهر نحو که عهد و پیمان کرده بهمان نحو آن را نگاهداری و «بگردان نفس خود را سپری» یعنی بگردان نفس خود را مانع از رسیدن آفتی بآن عهد که تا تو باشی آفتی بآن نرسد مانند سپری که حفظ کند کسی را.

۳۷۲۵ - إِنْ أَحْبَبْتَ سَلَامَةَ نَفْسِكَ وَ سَتَرْتَ مَا يَبْكُ فَأَقِلَّ كَلَامَكَ وَ أَكْثِرْ صَمْتَكَ يَتَوَفَّرَ فِكْرُكَ وَ يَسْتَنِرَ قَلْبُكَ وَ يَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ يَدِكَ .

اگر دوست داری تو سلامتی نفس خود را و پوشاندن عیبهای خود را پس کم کن کلام خود را و بسیار گردان خاموشی خود را تا اینکه بسیار شود فکر تو و روشن شود دل تو و سالم مانند مردم از دست تو. بودن «کم کردن کلام و بسیار گردانیدن خاموشی سبب سلامتی نفس این کس و پوشاندن عیبهای او» ظاهر است؛ چه کم است که در کلام بسیار کلامی نباشد که مشتمل بر ضرری از برای او باشد و عیبی از آن در او ظاهر شود و همچنین بودن آن «سبب بسیاری فکر و روشن شدن دل او» زیرا که هر چند کلام را کم کند و خاموش باشد بیشتر مشغول فکر میتواند بود پس فکر او بسیار میتواند شد و ظاهر است که فکر بسیار سبب روشنی دل و نورانی شدن آن میشود «و سالم ماندن مردم از دست او» باعتبار این است که کلام بسیار کم است که متضمن

ایذای مردم نباشد اگر همه باعتبار ناخوش داشتن پرگوئی باشد و ملالت از آن پس هرگاه کلام خود را کم کند و خاموشی را بسیار کند مردم سالم باشند از دست او و از آنچه بر تقدیر پرگوئی بایشان میرساند با آنکه هرگاه بسبب آن فکر او بسیار شود و دل او روشن گردد این معنی مانع گردد او را از ضرر رسانیدن بمردم پس سالم مانند مردم از دست او .

۳۷۲۶ - إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَصْبِرَ مِنْهُمْ .

اگر نبوده باشی بردبار پس خود را بردبار بنما و بایشان شبیه ساز؛ زیرا که کم است کسی که شبیه سازد خود را بقومی مگر اینکه نزدیک باشد که بگردد از ایشان . مراد این است که اگر بحسب خلقت و جبلت حلیم و بردبار نباشی پس حلم را بزور بخود ببند و با مردم سلوکی کن مانند سلوک حلیمان و بردباران زیرا که این معنی بتدریج باعث این میشود که حلیم گردی چه کم است که کسی خود را شبیه سازد بقومی در صفتی مگر اینکه زود باشد که بگردد از ایشان یعنی آن صفت در واقع حاصل شود از برای او و حالی او گردد مانند ایشان .

۳۷۲۷ - إِنْ صَبَرْتَ صَبِرَ الْكَارِمِ وَ إِلَّا سَلَوْتَ سُلُوَ الْبَهَائِمِ .

اگر صبر کنی صبر مردم گرامی و اگر نه تسلی خواهی شد تسلی شدن چارپایان؛ یعنی اگر در بلاها و مصیبتها صبر کنی مانند مردم گرامی؛ خواهی بود گرامی مثل ایشان، و اگر نکنی خواهی بود مثل چارپایان که جزع و اضطرابی کنند و بعد از آن که تنگ آیند و مانده شوند تسلی شوند پس هرگاه چاره از تسلی شدن نباشد پس چرا آن در اول مرتبه نباشد که باعث گرامی بودن و اجروثواب گردد .

و فرموده آن حضرت علیه السلام در باره جمعی که ستایش کرده برایشان:

۳۷۲۸ - إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا (۱).

اگر گویا شوند راست میگویند و اگر خاموش شوند پیشی گرفته نشوند یعنی کسی پیش از ایشان در حضور ایشان سخن نتواند گفت بلکه همه انتظار برند که ایشان بسخن آیند.

۳۷۲۹ - إِنْ نَظَرُوا اعْتَبَرُوا وَإِنْ أَعْرَضُوا لَمْ يَلْهَوْا.

اگر نگاه کنند عبرت گیرند و اگر رو برگردانند بازی نکنند یعنی بهره نگاه کنند پندی گیرند از آن که سودمند باشد از برای ایشان، و از هر چه اعراض کنند

۱ - شارح (ره) این نقره را در متن مطابق آنچه نقل شد شرح کرده و بخط خود در ورقة

دیگری آنرا با دیگر چنین شرح کرده و ضمیمه این متن قرار داده است :

«در مدح جمعی حضرت فرموده : إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَإِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا.

» اگر سخن گویند راست گویند و اگر خاموش باشند خاموشی ایشان از راه این است که طلب پیشی نمیکند در گفتار بر سایر حضار یعنی منظور ایشان در خاموشی این است که در سخن گفتن پیشی نگیرند بر دیگران و این صفتی است مدوح و این معنی سابق برای این از فقرات صریحاً و ضمناً ظاهر شد و این بنا بر آن است که «لَمْ يُسَبِّحُوا» بصیغه معلوم خوانده شود و احتمال دارد که بصیغه مجهول باشد یعنی و اگر خاموش باشند سبقت گرفته نشده اند در افاده معانی که دیگران القاء میکنند بیکدیگر در وقت مکالمه یعنی ساکت و صامت بودن ایشان نه از جهت نفهمیدگی و عدم قابلیت ایشان است در تکلم و گفتگو در بیان مطالب و مقاصد تاسبت گرفته شوند و مسبوقیت ایشان در این صورت ظاهر است چه دیگران اولاً افاده میکنند بعد از آن ایشان میفهمند نه عدم سبقت در تکلم باعتبار حرمت ایشان تا اول ایشان سخن گویند زیرا که این مدح نسبت زیر اکه گاه هست این نوع حرمت نسبت باهل دنیا و دول میشود با آنکه در غایت بلاد تند».

و رو بگردانند باین اعتبار باشد که مشغولی بآن امور بازی باشد و ایشان لهو و بازی نکنند .

۳۷۳۰ - **إِنْ تَكَلَّمُوا ذَكَّرُوا وَإِنْ سَكَتُوا تَفَكَّرُوا .**

اگر سخن گویند یاد کنند یعنی یاد خدا و ذکر او کنند ، و ممکن است که «ذکروا» بشدید کاف خوانده شود و معنی این باشد که اگر سخن گویند پیاد آورند یعنی پیاد مردم آورند آنچه را باید پیادایشان آورد از سواعظ و نصایح ، و اگر خاموش گردند فکر کنند در آنچه باید فکر در آن کرد و بهره خاموش نباشند و این آخر مدحی است که نقل شده .

و فرموده آن حضرت علیه السلام درباره کسی که مذمت کرده آن حضرت اورا .

۳۷۳۱ - **إِنْ سَقِمَ^(۱) فَهُوَ نَادِمٌ عَلَى تَرْكِ الْعَمَلِ وَإِنْ صَحَّ آمِنَ مُغْتَرًّا فَاخِرَ الْعَمَلِ .**

اگر بیمار شود پس او پشیمان است بر ترک عمل یعنی بر آنچه نکرده از اعمال خیر ، و اگر به شود از کوفت ایمن گردد فریب خورنده پس تأخیر کند و پس اندازد عمل را .

إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسَلَ .

اگر خوانده شود بحرث دنیا یعنی زراعت آن یا کسب آن کار میکند ، و اگر خوانده شود بحرث آخرت سنگینی میکند و سستی مینماید .

۱- شارح (ره) بالای «سقم» علامت «معاً» نهاده تا اشاره باشد باینکه قرائت آن بدو وجه جایز است یعنی این کلمه را هم بضم قاف و هم بکسر قاف میتوان خواند .

إِنْ اسْتَغْنَىٰ بِطَرٍّ وَفَتْنٍ .

اگر توانگر گردد طغیان کند یا شادی کند و بفتنه افتد و ممکن است که «فتن» مجهول خوانده شود یعنی بفتنه انداخته شود .

إِنْ (۱) اِفْتَقَرَ قَنْطَ وَهَنَ .

اگر درویش گردد نومید گردد و ضعیف شود یعنی نومید گردد از فضل خدا و ضعیف و ناتوان گردد در کردن طاعات و عبادات .

إِنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ جَحَدَ وَإِنْ أَحْسَنَ تَطَاوُلَ وَامْتَنَ .

اگر احسان کرده شود پسوی او انکار کند، و اگر احسان کند خود سربلندی کند و منت گذارد .

إِنْ عَرَّضَتْ لَهُ مَعْصِيَةً وَأَقْعَمَهَا بِالْإِتْكَالِ عَلَى التَّوْبَةِ .

اگر پدید آید از برای او گناهی آمیخته میسازد خود را بآن و می افتد در آن باعتماد بر توبه و بازگشت .

إِنْ عَزَمَ عَلَى التَّوْبَةِ سَوَفَهَا وَ أَصَرَ عَلَى الْحَوْبَةِ .

هرگاه عزم کند بر توبه یعنی اراده کردن آن کند و جزم بر آن کند پس می اندازد آن را و ایستادگی میکند بر گناه .

إِنْ عَوْفَى ظَنٌّ أَنْ قَدْ تَابَ .

اگر عافیت داده شود گمان میبرد که بتحقیق که توبه کرده . ممکن است که مراد بتوبه کردن بی گناه بودن باشد یعنی تا عافیت دارد گمان میکند که گناهی ندارد یا باعتبار اینکه نکرده یا حق تعالی بخشیده آنچه را کرده بگمان اینکه اگر گناه کار میبود عافیت باو نمیداد، و ممکن است که مراد این باشد که او توبه را از برای

۱- این فقره و باقی فقرات آینده مربوط باین عبارت همه بدون حرف عطف است بخط شارح (ره) صریحاً .

عافیت در دنیا میخواهد پس همین که عافیت داده شده گمان میکند که توبه کرده باعتبار اینکه فایده توبه بعمل آمده پس گویا آن بعمل آمده و دیگر توبه در کار نیست.

إِنْ ابْتُلِيَ ظُنٌّ وَ ارْتَابَ .

اگر گرفتار شود ببلائی گمان میکند و بشک می افتد یعنی گمان بدی بخود میکند و بشک می افتد در باره خود که آیا گناهی کرده که بآن اعتبار گرفتار بآن بلا شده و مراد بشک مطلق تردد است که شامل گمان نیز باشد نه خصوص ترددی که احتمال طرفین در آن مساوی باشد، و ممکن است که گمان در بعضی اوقات باشد و شک در بعضی دیگر، و ممکن است نیز که «ارتاب» بمعنی این باشد که قلق و اضطراب میکند و بنابراین محتاج بتوجیهی نیست.

إِنْ مَرَضَ اخْلَاصٌ وَ آذَابَ .

اگر بیمار شود اخلاص میورزد بخدا و بازگشت میکند .

إِنْ صَحَّ نَسِيٌّ وَ عَادَ وَ اجْتَرَى عَلَى مَظَالِمِ الْعِبَادِ .

اگر تندروست شود فراموش میکند و برمیگردد بآنچه میکرد از گناهان و دلیر میشود بر مظللهای بندگان [مظلمه] چیزی است که بظلم از کسی گرفته باشند یعنی دلیر میشود بر گرفتن چیزها بظلم از بندگان خدا .

إِنْ آمَنَ أَفْتَتَنَ لَاهِيًا بِالْعَاجِلَةِ فَنَسِيَ الْآخِرَةَ وَ غَفَلَ عَنِ الْمَعَادِ .

اگر ایمن شود بفتنه می افتد بازی کننده بدنیا پس فراموش میکند آخرت را و غافل میشود از روز بازگشت . مراد بازی کردن بدنیا مشغول شدن بآن است و چون آن را حقیقی و بقائی نیست و آنچه در آن میشود بمنزله لهو و بازی است باین اعتبار فرموده اند که بازی کننده بدنیا، و ممکن است که «لاهیاً بالعاجلة» بمعنی بازی کننده بدنیا نباشد بلکه بمعنی دوست دارنده دنیا باشد .
و این آخر فقرات مذمتی است که نقل شده .

۳۷۳۲ - إِنْ كَانَتْ الرُّعَايَا قَبْلِي تَشْكُوا حَيْفَ رُعَاتِهَا فَإِنِّي الْيَوْمَ أَشْكُو حَيْفَ رَعِيَّتِي كَأَنِّي الْمَقْوودُ وَهُمْ الْقَادَةُ وَالْمَوْزَعُ وَهُمْ الْوَزَعَةُ.

اگر بودند رعایا پیش از من چنین که شکوه میکردند ستم و ایان خود را پس بدرستی که من امروز شکوه میکنم ستم رعیت خود را گویا منم کشیده شده و ایشانند کشنده و منم تحریر کرده شده به پیروی و ایشاناند و ایان. شکوه آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه از سپاهیان رعیت خود بوده که اطاعت آن حضرت در جنگها و جهادها چنانکه بایست نمیکردند و شکوه ایشان در کلام آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بسیار است چنانکه در نهج البلاغه و غیر آن مذکور است.

۳۷۳۳ - إِنْ عَقَلْتَ أَمْرَكَ أَوْ أَصَبْتَ مَعْرِفَةَ نَفْسِكَ فَأَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا وَازْهَدْ فِيهَا فَإِنَّهَا دَارُ الْأَشْقِيَاءِ وَ لَيْسَتْ بِدَارِ السَّعْدَاءِ بَهْجَتِهَا زُورٌ وَ زِينَتِهَا غُرُورٌ وَ سَحَابُهَا مُتَقَشِّعَةٌ وَ مَوَاهِبُهَا مُرْتَجِعَةٌ.

اگر دریافته کار خود را یا رسیده بشناخت نفس خود پس روگردان از دنیا و بی رغبت باش در آن پس بدرستی که آن خانه بدبختان است و نیست خانه نیکبختان نیکوئی آن دروغ است و آرایش آن فریب است و ابرهای آن گشوده شده است و عطایای آن برگردنده یعنی اگر راست میگوئی که دریافته کار خود را یا رسیده بشناخت نفس خود پس چنین باش و «دریافته کار خود را» این بنا بر آن است که در اول فصل مذکور شد که [ان] از برای شرط در استقبال است و بر سر فعل ماضی که داخل شود آن را بمعنی مستقبل برد و ممکن است که معنی این باشد که اگر دریابی کار خود را یا برسی بشناخت نفس خود پس چنین باش و «دریافته کار خود را» یعنی یافته و دانسته که چه کار باید بکنی و رسیده بشناخت نفس خود یعنی همین

قدر شعور داری که خود را بشناسی زیرا که آن کافی است در امثال آنچه میگویم، یا اینکه اگر رسیده بحقیقت شناخت نفس خود و اینکه خلق آن بلهو و عبث نشده بلکه از برای عبادات و استحقاق جزای آنهاست که در آخرت بعمل آید «ونیکوئی آن دروغ است» باعتبار اینکه هیچ چیزی از آن نیست که آمیخته نباشد بشرتی، و بر تقدیری که خالص باشد چون زایل و منقطع است پس گویا در حقیقت نیکوئی ندارد و نیکوئی آن دروغ است، «و آرایش آن فریب است» یعنی مردم را فریب دهد و از آخرت باز دارد و مراد با برهای آن هر چیزی است در آن که منشاخیری و منفی باشد و تشبیه شده بابر باعتبار کثرت خیر و نفع آن و «گشوده شده است» یعنی بزودی گشوده و زایل خواهد شد و همچنین عطاها و بزودی برگردد از این کس و بدیگری منتقل شود پس آنها شایسته آن نیستند که آدمی مشغول آنها گردد و بسبب آن خود را از آخرت و نعمتهای دائمی و رحمتهای پاینده آن محروم گرداند و پوشیده نیست که مراد اُمر باعراض از دنیا است هرگاه غرض از آن محض دنیا باشد اما هرگاه غرض از آن صرف آن باشد در اموری چند که باعث تحصیل آخرت باشد پس آن در حقیقت طلب دنیا نیست بلکه طلب آخرت است و نیکو و مستحسن است و باین وجه جمع میشود میانه امثال این اخبار و بعضی اخبار دیگر که متضمن مدح دنیا باشد.

۳۷۳۴ - إِنْ آمَنْتَ بِاللَّهِ أَمِنَ مِنْ مُنْقَلَبِكَ.

اگر ایمان آورده بخدا ایمن باشد جای بازگشت تو یعنی اگر راست میگوئی که ایمان آورده، و ممکن است که معنی این باشد که اگر ایمان بیاوری بخدا و مراد حقیقت ایمان است زیرا که هر که حقیقت ایمان بخدا آورد و تصدیق او چنانکه باید بکند از فرمان او در نرود و هر که مخالفت فرمان او نکند یقین جای بازگشت او امن است و او را خطری نباشد در آن.

۳۷۳۵ - إِنْ أَسَلَمْتَ نَفْسَكَ لِلَّهِ سَلِمَتْ نَفْسُكَ.

اگر تسلیم کنی نفس خود را بخدا سالم ماند نفس تو. مراد بتسلیم کردن نفس خود بخدا این است که بکار فرماید آن را در آنچه او فرموده یا اینکه از روی صدق نیت و خلوص طواعت و گذاردن آن را باو و بسپارد باو و او را حافظ و نگهدار آن گرداند.

۳۷۳۶ - إِنْ كُنْتُمْ رَاغِبِينَ لِمَحَالَّةٍ فَارْغَبُوا فِي جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ.

اگر باشید شما رغبت کنندگان ناچار پس رغبت کنید در بهشتی که عرض آن آسمانها و زمین است یعنی اگر شما ناچار رغبت کنید در چیزی و چاره آن نداشته باشید پس چرا رغبت کنید در دنیا رغبت نکنید در بهشتی که عرض آن آسمانها و زمین است و تعلیق باین شرط اشاره باین است که رغبت کردن در چیزی و عمل کردن از برای آن خالی از زحمتی نیست پس اگر کسی هیچ کار نکند و رغبت در چیزی نکند پس میتواند بود که از راه گریز از تعب و زحمت آن باشد و اما هرگاه کسی تعب و زحمت آن را بر خود گذارد پس چرا دنیای پست مرتبه را طلبد و در طلب آن تعب و زحمت کشد و بهشت بلند مرتبه وسیع را نطلبد، و ممکن است که معنی شرط این باشد که اگر بوده باشید شما رغبت کنندگان بی گزاف یعنی حقیقت رغبت در شما باشد پس رغبت کنید در بهشت زیرا که رغبت معقول رغبت در آن است و رغبت در دنیا پوچ و باطل است پس گویا رغبتی است گزاف، و بر این قیاس کن شرط در فقرات بعد از این را نیز و مراد به «بودن عرض آن آسمانها و زمین» چنانکه در قرآن مجید نیز واقع شده این است که عرض آن بقدر عرض آسمانها و زمین است یعنی وسعت آن بقدر وسعت همه آنهاست و استعمال «عرض» بمعنی وسعت میانه عرب شایع است، و ممکن است که مراد به «عرض» مقابل طول باشد و اقتصار در بیان عظمت بر ذکر عرض نه طول باعتبار این باشد که هرگاه عرض معلوم شود معلوم

میشود که طول زیاده بر آن است و همین قدر کافی است در علم بعظمت آن بخلاف این اگر همین طول مذکور شود که از آن قدر عظمت عرض بهیچ وجه معلوم نمیشود و بعضی گفته‌اند که : مراد بعرض قیمت است یعنی قیمت آن اگر فروخته شود بقدر قیمت همه آسمانها و زمین است اگر فروخته شوند و غرض از این بیان بزرگی و جلالت قدر آن است . و بعضی اشکال کرده‌اند در این آیه کریمه بنابر وجه اول یا دوم باینکه بهشت در آسمان است پس چگونه تواند بود که : عرض آن بقدر آسمانها و زمین باشد و جواب گفته‌اند که : مراد بیودن بهشت در آسمان این است که در جهت آسمان است نه اینکه در میان آسمان است و بنابراین ممکن است که بالای همه آسمانها باشد بعرض مذکور یا در آن سمت خارج از آسمانها باشد در جنب آنها و آنچه در بعضی روایات وارد شده که : بهشت در آسمان چهارم است محمول شود بر این که در جنب آن است و اتصالی بآن دارد چنانکه میگویند که در خانه ما باغی است یعنی متصل بآن و میتواند بود که چندین برابر آن باشد . و ممکن است که مراد با آسمانها هفت آسمان مشهور باشد یعنی آسمانهای سبعة سیاره و بنا بر این میتواند بود که در آسمان هشتم یا نهم باشد و بعضی گفته‌اند که : بهشت الحال در آسمان است و حق تعالی در روز قیامت زیاد خواهد کرد وسعت آن را بقدر وسعت آسمانها و زمین و مراد پایه کریمه قدر آن است در آن روز والله تعالی یعلم

و در بعضی روایات وارد شده که : از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله پرسیدند که : هرگاه بهشت عرض آن آسمانها و زمین باشد پس کجا میباشد جهنم ؟ پس آن حضرت فرمود که : سبحان الله هرگاه بیاید روز پس کجاست شب ؟ و صاحب مجمع البیان گفته که : مراد اینست که کسی که قادر است بر این که شب را ببرد هر جا که خواهد قادر است بر اینکه خاق کند جهنم را هر جا که خواهد . و ممکن است که اشاره نیز باشد باینکه جهنم در زیر زمین باشد چنانکه هرگاه در روی

زمین روز شد شب در زیر آن یعنی در طرف مقابل آن باشد و مؤید این است اینکه نقل شده از قتاده که گفته: بهشت بالای هفت آسمان است و جهنم زیر هفت زمین .

۳۷۳۷ - إِنْ كُنْتُمْ عَامِلِينَ فَأَعْمَلُوا لِمَا يُنَجِّكُمْ يَوْمَ الْعَرْضِ .

اگر باشید عمل کنندگان پس عمل کنید مرآن را که رستگاری دهد شما را روز عرض یعنی روز قیامت که روز عرض اعمال است برحق تعالی .

۳۷۳۸ - إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مُتَعَصِّبِينَ فَتَعَصَّبُوا لِلنَّصْرَةِ الْحَقِّ وَ إِغَاثَةِ الْمَلْهُوفِ .

اگر بوده باشید ناچار تعصب کشندگان پس تعصب بکشید از برای یاری کردن حق و فریاد رسی ستم دیده بیچاره .

۳۷۳۹ - إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مُتَسَابِقِينَ فَتَسَابَقُوا إِلَى إِقَامَةِ حُدُودِ اللَّهِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ .

اگر بوده باشید شما ناچار پیشی گیرندگان پس پیشی گیرید بسوی برپای داشتن حدهای خدا و امر بمعروف، «حد» بمعنی طرف و جانب است و مراد بحدّهای خدا احکامی است که قرار داده و از برای هر حکمی حدی و جانبی مقرر فرموده که از آن تجاوز نباید کرد و مراد بمعروف، هراسر نیکوئی است که حق تعالی واجب کرده یا شامل مستحبات نیز باشد و بنا براین امر بآن بمعنی طلب آن است اعم از اینکه بر وجه وجوب باشد یا بر سبیل استحباب .

۳۷۴۰ - إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مُتَنَافِسِينَ فَتَنَافَسُوا فِي الْخِصَالِ الرَّغْبِيَّةِ وَ خِلَالِ الْمَجْدِ .

اگر بوده باشید شما ناچار تنافس کنندگان پس تنافس کنید در خصصتهای

رغیبه و خویهای مجد «تنافس» این است که دو کس رغبت کنند در چیزی از راه معارضه با یکدیگر در کرم و خصلتهای رغیبه یعنی خصائهای نیکو که مردم رغبت میکنند در آن و «مجد» بمعنی رسیدن بشرف و کرم است .

۳۷۴۱ - إِنْ كُنْتُمْ لِلنَّجَاةِ طَالِبِينَ فَارْقُضُوا الْغَفْلَةَ وَاللَّهُوَ وَالزَّمُوا الْإِجْتِهَادَ وَالْجِدَّ .

اگر بوده باشید شما از برای رستگاری طلب کنندگان پس ترك كنید غفلت و بازی را و جدا شوید از جدو کوشش یعنی جدو کوشش در اصلاح نفس و داشتن او بر طاعات و باز داشتن از معاصی .

۳۷۴۲ - إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مُتَنَزِّهِينَ فَتَنَزَّهُوا عَنْ مَعَاصِي الْقُلُوبِ .

اگر بوده باشید شما ناچار پاکیزگی کنندگان پس پاکیزگی کنید از گناهان دلها . مراد بگناهان دلها صفات بدی است که در نفس راسخ باشد و تخصیص بآنها باعتبار این است که بدی آنها زیاده است از بدی گناهان جوارح دیگر، و ممکن است که مراد بدلها نفسها باشد و گناهان آنها همه گناهان باشد باعتبار اینکه فاعل همه در حقیقت نفس است و مثاب و معاقب اوست .

۳۷۴۳ - إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مُتَطَهِّرِينَ فَتَطَهَّرُوا مِنْ دَنَسِ الْعُيُوبِ وَالْذُّنُوبِ .

اگر بوده باشید شما پاکیزه جویندگان پس پاکیزه شوید از پلیدی عیبه و گناهان مراد بعیبه نیز گناهان است و گناهان تأکید و تفسیر آن است و پوشیده نیست که معنی دوم که از برای تعلیق بشرط در فقره اول این فقرات مذکور شد در این دو فقره ظاهرتر است باینکه معنی چنین باشد که اگر شما پاکیزه کنندگان و پاکیزه جویندگانید بی گزاف پس پاکیزگی کنید از گناهان دلها و پاکیزگی کنید از پلیدی عیبه .

۳۷۴۴ - إِنْ كُنْتُمْ فِي الْبَقَاءِ رَاغِبِينَ فَأَزْهِدُوا فِي عَالَمِ الْفَنَاءِ .

اگر بوده باشید شما در باقی بودن رغبت کنندگان پس بی رغبت باشید در عالم فنا
یعنی دنیا چه بی رغبتی در آن از برای رغبت در آخرت باعث حیات ابدی و زندگی
سرمدی گردد .

۳۷۴۵ - إِنْ كُنْتُمْ لِلنَّعِيمِ طَالِبِينَ فَأَعْتِقُوا أَنْفُسَكُمْ مِنْ دَارِ الشَّقَاءِ .

اگر بوده باشید شما از برای نعمت طلب کنندگان پس آزاد کنید نفسهای
خود را از خانه بدبختی یعنی دنیا که علاقه بآن و حرص در آن سبب بدبختی میشود
و مراد بازاد کردن از آن ترك آن علاقه و حرص است .

۳۷۴۶ - إِنْ رَغِبْتُمْ فِي الْفَوْزِ وَ كَرَامَةِ الْآخِرَةِ فَخُذُوا فِي الْفَنَاءِ لِلْبَقَاءِ .

اگر رغبت دارید در فیروزی و گرامی بودن آخرت پس فراگیرید از فنا از برای
بقا یعنی فراگیرید از عالم فنا که دنیا است توشه از برای عالم بقا که آخرت باشد .

۳۷۴۷ - إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَخْرِجُوا مِنْ قُلُوبِكُمْ حُبَّ الدُّنْيَا .

اگر بوده باشید شما چنین که دوست دارید خدا را پس بیرون کنید از دلهای
خود دوستی دنیا را .

۳۷۴۸ - إِنْ رَأَيْتَ مِنْ نِسَائِكَ رِيَّةً فَأَجْعَلْ لَهَا النَّكِيرَ عَلَى الْكَبِيرِ
وَالصَّغِيرِ (۱) .

اگر ببینی از زنان خود بدگمانی یعنی امری که باعث بدگمانی توشود
پس بگردان از برای ایشان انکار کننده بر بزرگ و کوچک یعنی نگهبانی برای ایشان

۱- در نسخه مسجد سیهسالار بجای «علی الکبیر والصغیر»: «علی الصغیر والکبیر»

ضبط است و ترجمه این است، بر کوچک و بزرگ

مقرر کن که هر که خواهد بدی کند انکار کند بر او و منع کند او را از آن و این نگهبان مقرر باشد بر کوچک و بزرگ نه خصوص زنان تا اینکه ایشان نیابند که از خصوص ایشان چیزی بتورسیده چه این معنی باعث زیادتى جرأت ایشان میشود و همچنین بر مردم نیز این معنی ظاهر نشود و سبب رسوائى نگردد.

وَإِيَّاكَ أَنْ تَكْرُرَ الْعُتْبَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُغْرِى بِالذَّنْبِ وَيُهْوِنُ الْعُتْبَ.

و پیر هیز از اینکه مکرر کنی ملامت را پس بدرستی که آن حریص میگرداند بر گناه و خوار میگرداند ملامت را این تتمه کلام سابق است یا تتمه کلام دیگر که در اینجا نقل نشده و حرف عطف از برای آن است و مراد این است که هرگاه کسی را بر کار بدی ملامت کردی تکرار مکن ملامت او را زیرا که هر چند تکرار کنی آن را قبح آن گناه در نظر او و همچنین حیا و شرم او کم میشود و این در حقیقت باعث تحریص او میشود بر آن گناه، و خوار شدن ملامت بعد از تکرار آن ظاهر است و محتاج بیان نیست.

۳۷۴۹ - إِنْ سَمَتْ هَمُّكَ لِإِصْلَاحٍ^(۱) النَّاسِ فَأَبْدَأْ بِنَفْسِكَ فَإِنَّ تَعَاطِيكَ صِلَاحَ غَيْرِكَ وَأَنْتَ فَاسِدٌ أَكْبَرُ الْعُيُوبِ.

اگر بلند شود همت تو از برای اصلاح مردم پس ابتدا کن بنفس خود پس بدرستی که فرا گرفتن تو صلاح غیر خود را و حال آنکه تو خود فاسد باشی بزرگترین عیب است.

۳۷۵۰ - إِنْ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعًا لِدُنْيَاكَ أَهْلَكَتَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ وَكُنْتَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

- در نسخه مسجد سپهسالار «صلاح» بجای «اصلاح» ضبط شده است لیکن ترجمه «اصلاح حال است».

اگر بگردانی دین خود را پیرو دنیای خود تباه کنی دین خود را و دنیای خود را
و بوده باشی در آخرت از زیانکاران، «تباه شدن دین ظاهر» است و «تباه شدن دنیا»
بنابر آن است که غالب این است که حق تعالی دنیای چنین کسی را نیز تباه میکند
و از دنیا نیز او را محروم میگرداند .

۳۷۵۱ - إِنْ جَعَلْتَ دُنْيَاكَ تَبَعًا لِدِينِكَ أَحْرَزْتَ دِينَكَ وَ دُنْيَاكَ وَ كُنْتَ
فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْفَائِزِينَ .

اگر بگردانی دنیای خود را پیرو دین خود جمع کنی دین خود را و دنیای
خود را، و بوده باشی در آخرت از پیروزمندان، «جمع کردن دنیا» باعتبار این است که
هیچ کس بی بهره از آن نمی ماند و خصوصاً اینکه کسی که دین خود را محکم نگاه
دارد و از سر دنیا بگذرد از برای دین یقین حق تعالی دنیای او را نیز آباد میگرداند .

۳۷۵۲ - إِنْ اتَّقَيْتَ اللَّهَ وَقَالَكَ .

اگر بترسی از خدا نگاه دارد ترا .

۳۷۵۳ - إِنْ أَطَعْتَ الطَّمَعَ أَرَدَاكَ .

اگر فرمانبری طمع را هلاک گرداند ترا یا بپندارد یعنی در هلاکت و پستی مرتبه .

۳۷۵۴ - إِنْ تَفَضَّلْتَ خِدْمَتَ .

اگر بغشش کنی خدمت کرده شوی یعنی مخدوم مردم گردی .

۳۷۵۵ - إِنْ تَوَقَّرْتَ أَكْرَمْتَ .

اگر باوقار باشی بزرگ گردانیده شوی .

۳۷۵۶ - إِنْ تَقَنَّعَ تَعَزَّ (۱) .

اگر قانع شوی عزیز گردی .

۱- این جمله «ان تقنع تعز» تنها در نسخه مدرسه سپهسالار ضبط شده است .

۳۷۵۷ - إِنْ تَخْلُصْ تَقْزُ .

اگر خالص گردی فیروزی یابی یعنی خالص و پاک گردی از صفات و اخلاق نکو هیده و افعال و اعمال ناشایست .

و گفته شد بآن حضرت علیه السلام که: بدرستی که اهل کوفه بصلاح نمی آورد ایشان را مگر شمشیر؛ پس فرمود آن حضرت علیه السلام:

۳۷۵۸ - إِنْ لَمْ يُصْلِحْهُمْ إِلَّا إِفْسَادِي فَلَا أَصْلَحَهُمُ اللَّهُ .

اگر بصلاح نمی آورد ایشان را مگر فاسد کردن من پس بصلاح نیورد ایشان را خدا . مراد این است که شمشیر کشیدن برایشان باعتبار اینکه مسلمانند و ظاهراً مطیع امامند شرعاً جایز نیست و هر گاه شرعاً جایز نباشد و من مرتکب آن شوم پس آن فاسد و تباه کند مرا پس اگر اصلاح حال ایشان نشود مگر بشمشیر که باعث فساد حال من میشود خدا اصلاح حال ایشان نکند و مرا بسبب آن فاسد و تباه نکند .

۳۷۵۹ - إِنْ تَنَزَّ هُوَا عَنِ الْمَعَاصِي يُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ .

اگر پاکیزگی جوئید از گناهان دوست دارد شما را خدا .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام در حرف الف بلفظ «آنا» و آن الف متکلم است و بمعنی
 [من] است؛ گفته آن حضرت علیه السلام:

۳۷۶۰ - أَنَا قَسِيمُ النَّارِ وَ خَازِنُ الْجَنَانِ وَ صَاحِبُ الْحَوْضِ وَ صَاحِبُ
 الْأَعْرَافِ .

منم قسمت کننده جهنم و گنجور بهشت و صاحب حوض و صاحب اعراف .
 بودن آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه از جانب خدا قسمت کننده دوزخ و بهشت
 و اینکه بی فرمان او کسی را بهیچ یک از آنها نبرند در احادیث بسیار وارد شده و
 مراد بحوض حوضی است که مشهور شده بحوض کوثر و آن حوضی است که شیخ
 صدوق طاب ثراه در کتاب امالی روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 که فرموده: هر که ایمان نیاورد بحوض من پس وارد نسازد خدا او را برحوض من
 و این نفرین است بر کسی که ایمان نیاورد بان باینکه نرسد بان و محروم ماند از آن .
 و از ابی ایوب انصاری رضی الله عنه روایت شده که پرسیدند حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله را از حوض فرمود که: چون پرسیدید پس خبر میدهم شما را بدرستی که حوض
 اکرام کرده مرا خدا بان و تفضیل داده برابر هر که بوده پیش از من از پیغمبران
 و آن حوض بقدر مابین ایله و صنعاء است در آن است جامها برای آب خوردن بعدد
 ستاره های آسمان، روان میشود در آن دونه بزرگ از آب، آب آن سفید تر است از شیر و
 شیرین تر است از عسل، سنگریزه آن زمرّد و یاقوت است، زمین آن مشک اذفر است یعنی
 مشک بغایت نیکو؛ شرطی است مشروط از جانب پروردگار من که وارد آن نمیشوند

مگر کسانی که پاك باشد دل ایشان و درست باشند نیت‌های ایشان و تسلیم کننده باشند برای وصی من بعد از من آن کسانی که میدهند آنچه را برایشان است بآسانی و نمیگیرند آنچه را که برای ایشان است بدشواری؛ دور میکند وصی من از حوض روز قیامت کسی را که نیست از شیعه او همچنانکه دور میکند مرد شتر را که جرب داشته باشد از شترانش کسی که نوشد از آن حوض تشنه نشود هرگز. و روایت (۱) شده از ابی ذر رضی الله عنه که گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وارد میشود بر من بر سر حوض علی امیر مؤمنان و امام غرّ محجلان پس بر میخیزم میگیرم دست او را پس سفید میشود روی او و رویهای اصحاب او پس میگویم (۲) چگونه جانشینی کردید مرا با ثقلین بعد از من؟ - پس میگویند که: پیر و شدیم بزرگتر را و تصدیق کردیم آن را و معاونت کردیم کوچکتر را و یاری نمودیم و جنگ کردیم با او؛ پس میگویم که برگردید سیراب، سیراب کرده شده پس میآشامند شربتی که تشنه نمیشوند بعد از آن هرگز روی امام ایشان مانند آفتاب برآمده باشد و رویهای ایشان مانند ماه شب بدر یا مانند روشن ترین ستاره.

«غرّ» جمع «أغرّ» است و «أغرّ» اسب پیشانی سفید و سفید هر چیز را گویند و «محجل» اسبی را گویند که دستها و پاهای آن سفید باشد و مراد به «غرّ محجلان» در اینجا گروهی است که بر راه راستند و مانند آن اسبان با یمن و برکتند.

و مراد به «ثقلین» دو چیز گرانبهای عظیم القدر است که در حدیث مشهور از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده: بدرستی که من میگذارم در میان شما ثقلین را که آنها کتاب خداست و عترت (۳) من که اگر دست زنیذ بآنها گمراه

۱- این روایت در کتاب کشف الغمّه نقل شده (منه).

۲- یعنی باصحاب او (منه).

۳- «عترت» بمعنی نسل اوست و گروه او و خویشان نزدیک او، و مراد در اینجا حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله و سلامه علیه که نزدیکترین خویشان آن حضرت بود باو و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم که از اولاد او بودند (منه).

نشوید هرگز؛ و مراد به «بزرگتر» کتاب خداست و به «کوچکتر» امام از عترت او.
و «جنگ کردیم با او» یعنی با مخالفان همراه او.

و شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب خصال روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: من با رسول خدا ام و با من است عترت من برحوض، پس هر که خواهد ما را پس باید که فرا گیرد بگفته ما، و باید که عمل کند عمل ما، پس بدرستی که از برای هراهل نجیبی است و از برای ماست نجیبی و از برای ماست شفاعتی و از برای اهل دوستی ماست شفاعتی (۱) پس تنافس کنید در ملاقات ما بر حوض پس بدرستی که ما میرانیم از آن دشمنان خود را و آب میدهم از آن دوستان خود را و پیروان خود را، هر که بیاشامد از آن یک شربت تیشه نمی شود بعد از آن هرگز، حوض ما در آن دوساقیه بزرگ است که میریزند از بهشت یکی از آنها از تسنیم است و دیگری از معین، بر دو طرف آن زعفران است، و سنگ ریزه های آن مروارید است و آن کوثر است. مراد باینکه «از برای هراهل نجیبی است» این است که: از برای هراهل بیتی گرامی و برگزیده باشد نزد ایشان و از برای ما نیز گرامی و برگزیده باشد و آن هر کسی است که فرا گیرد قول ما را و عمل کند عمل ما این بنا بر این است که عبارت حدیث در نسخه که بنظر رسیده بدین نحو است «فان لكل اهل نجیباً و لنا نجیباً» و دور نیست که «نجیباً» و «نجیب» سهوی باشد از ناسخ و صحیح «نخباً» و «نخب» باشد بضم نون و خاء نقطه دار و ترجمه این باشد که: از برای هراهل برگزیده ها و اصحاب نیکو باشد و از برای ما هم برگزیده ها و اصحاب نیکو باشد و آنها آنانند که فرا گیرند قول ما را و عمل کنند عمل ما را. و «تنافس کنید» یعنی هریک رغبت کنید در آن و معارضه کنید بایکدیگر در آن و طلب کنید که سبقت گیرید بر آن و «تسنیم» نهیست در بهشت که در قصرها و بالاخانه ها می رود و «معین» بمعنی آب جاری است و در اینجا میباید که نام نهی را

۱- یعنی ایشان نیز شفاعت بعضی میکنند (منه رحمه الله).

خاصّ باشد در بهشت که کوثر نام آن باشد و ممکن است که «وَأَن كُوْثَرًا» اشاره بحوض مذکور باشد چه آن را نیز کوثر گویند چنانکه مشهور است و در کتاب مجمع البیان نقل کرده از صحیح مسلم که از صحاح معتبر اهل سنت است که روایت کرده از انس که گفته که: میانه اوقاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بیان ما بود وقتی بود که آن حضرت خواب رفت یا پینکی زد خواب رفتنی یا پینکی زدنی، بعد از آن برداشت سر مبارک خود را تبسم کننده پس گفته شد که: چه چیز بخنده آورده شما را ای رسول خدا؟ فرمود که: فرود آمد بر من همین وقت سوره پس خواند سوره کوثر را بعد از آن فرمود که: آیا میدانید که: چه چیز است کوثر؟ گفتیم: خدا و رسول او داناترند، فرمود که: پس بدرستی که آن نهریست که وعده داده مرا بآن پروردگار من؛ بر آن خیر بسیار است آن حوض من است وارد میشوند بر آن امت من روز قیامت آنیه آن یعنی ظروفی که بر سر آن باشد از برای آب برداشتن بعدد ستاره های آسمان است «پس کشیده میشوند» یعنی کشیده میشوند از برای دور کردن از این حوض اهل زمانی از ایشان یعنی از امت من پس میگویم من که: ای پروردگار من بدرستی که ایشان (۱) از امت منند پس گفته میشود که بدرستی که تو نمیدانی که چه تازه پدید آوردند بعد از تو. و در کتاب امالی روایت کرده از ابن عباس که: چون نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» یعنی: بدرستی که ما عطا کرده ایم بتو کوثر را. گفت بآن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام: چه چیز است این کوثر ای رسول خدا؟ فرمود که: نهریست که روان میشود زیر عرش خدا، آب آن سفید تراست از شیر و شیرین تراست از عسل و نرم تراست از مسکه، سنگ ریزه های آن زبرجد است و یاقوت و مرجان، گیاه آن زعفران است، خاک آن مشک اذفر، پی های آن یعنی منبعهای آن زیر عرش خداست. بعد از آن ز رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- غرض این است که منع نکنند ایشان را از حوض (منه) رحمه الله تعالی.

دست مبارك بر پهلوی امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمود: ای علی این نهر از برای من است و از برای تو و از برای دوستان تو بعد از من. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت شده که: کوثر نهریست در بهشت که داده آن را الله تعالی بر پیغمبر خود در عوض پسرش. و نیز از آن حضرت صلوات الله علیه روایت شده که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی نماز صبح گزارد بعد از آن بجانب علی بن ابی طالب علیه السلام التفات نموده فرمود که: یا علی این چه نوری است که می بینم فرو گرفته ترا؟- گفت یا رسول الله جنابتی امشب مرا حاصل شد و بجانب آب رفتم و نیافتم آب را پس چون متوجه برگشتن شدم ندا کرد مرا منادی که: یا امیرالمؤمنین پس ملتفت شدم دیدم که در پی سر من ابریقی است پر از آب و از آن غسل کردم حضرت رسول الله فرمود که: یا علی آن منادی جبرئیل بود و آب از نهری بود که آن را کوثر میگویند بردور آن دوازده هزار درخت است که هر درختی را سیصد و شصت شاخ است و هر گاه اهل بهشت اراده طرب کنند میوزد بادی پس نباشد هیچ درختی و نه هیچ شاخی مگر اینکه آواز آن شیرین تر از دیگری است و اگر نه این است که: الله تعالی نوشته است براهل بهشت حیات جاوید را هر آینه میمردند از شادی و از شدت حلاوت آن آوازا؛ و این نهر در جنت عدن است و آن برای من است و برای تو و فاطمه و حسن و حسین و «نیست برای کسی در آن چیزی» مراد این است که حق ماست و اختیار دادن آن با ماست و کسی دیگر را اختیاری در آن نیست و کسی که دوستی مانداشته باشد از آن نصیبی ندارد. و از ابن عباس روایت شده که: چون نازل شد «انا اعطیناک الکوثر» حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت و خواند آن را بر مردم پس چون از منبر فرود آمد مردم گفتند: یا رسول الله چیست این چیز که عطا کرده آن را بتو خدا؟- فرمود که: نهریست در بهشت سفید تر از شیر و راست تر از تیر در کناره های آن قبه ها است از دُر و یاقوت، وارد آن میشود مرغان سبزی که آنها را گردنهاست چون گردنهای شتران بختی، گفتند: یا رسول الله چه نازک و لطیف باشد آن

مرغان . فرمود که : آیا خبرند هم شمارا بنیکوتر از آن ؟- گفتند : بلی . فرمود که : هر که بخورد آن مرغ را و یا شامد آن آب را فیروزی یابد برضوان خدا یعنی رضا و خشنودی او . و پوشیده نیست که ظاهر این روایات این است که : کوثر نام نهری خاص است و حوض را که کوثر میگویند باعتبار این است که آن نهر در آن جاری است و بآن اعتبار بعضی از مفسرین « کوثر » را بنهر تفسیر کرده اند ، و بعضی بحوض ، و بعضی از مفسرین کوثر را بخیر بسیار تفسیر کرده اند ، و بعضی بنبوت و کتاب ، و بعضی بخصوص قرآن ، و بعضی بشفاعت ، و در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز بشفاعت تفسیر شده و بعضی بکثرت نسل و ذریه که باعتبار کثرت اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها بظهور آمد و معنی نیست که کوثر مشتق از کثرت است و مراد بآن خیر بسیار میتواند بود و مخصوص هریک از امور مذکوره نیز که هریک خیر بسیارند میتواند بود و همه آنها نیز میتواند بود والله تعالی يعلم و مراد به « اعراف » چنانکه قبل از این مذکور شد بلندیهایی حجاب و حصاری است که میان بهشت و دوزخ است و مراد این است که : منم سر کرده آنها که بر اعراف باشند تا اینکه اصحاب بهشت و اهل دوزخ را نشان دهند و امر کنند که هر کس را بجای او برند

وَلَيْسَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِمَامٌ إِلَّا وَهُوَ عَالِمٌ ^(۱) بِأَهْلِ وَلَايَتِهِ وَ ذَلِكَ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ .

و نیست از ما اهل بیت رسول خدا امام و پیشوائی مگر اینکه حال این باشد که او دانا باشد باهل سلطنت خود و این از برای قول خدای بلند مرتبه است که نیستی تو مگر ترساننده و از برای هر قومی هدایت کننده است . این تتمه کلام سابق است و مراد به « اهل سلطنت او » جمعی است که او سلطنت برایشان دارد یعنی اهل زمان امامت او زیرا که سلطنت هریک از ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در زمان خود بر تمام اهل آن زمان است

۱- در نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار بجای « عالم » « عارف » ضبط است و ترجمه عارف و شناسا است .

و اختصاص بعضی ندارد و استشهاد بآیه کریمه ظاهرا این است که باعتبار این باشد که: آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه داند که مراد از آن این است که توای رسول خدا نیستی مگر ترساننده مردم از معاصی و امرکننده و نهی کننده ایشان و از برای هر قومی هادیی است که هدایت کند ایشان را به بهشت و آن امام عصر آن قوم است که مطیعان ایشان را در اعراف راه بینماید به بهشت یا میرساند بآن پس از این معلوم میشود که او عالم است بحال همه رعیت خود، تا تواند مطیعان ایشان را هدایت کند به بهشت و آنچه در تفسیر مجمع البیان روایت کرده که: چون نازل شد این آیه کریمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: «منم ترساننده و علی است هدایت کننده بعد از من ای علی بتو هدایت می یابند هدایت یابندگان» آن نیز بر معنی مذکور محمول میتواند شد و همچنین آنچه روایت شده در کتاب کافی و غیر آن از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: هرامامی هدایت کننده است از برای قری که او در ایشان بوده آن نیز بر آن محمول میتواند شد و روایت کرده در کتاب از حضرت امام همام باقر علوم الاولین و الآخرین که فرموده: رسول خدا ترساننده است و از برای هر زمانی از ما هدایت کننده است که هدایت میکند ایشان را بآنچه آورده است آن را پیغمبر خدا پس هدایت کنندگان بعد از رسول خدا علی است بعد از آن اوصیا یکی بعد از یکی، و این نیز بر معنی مذکور محمول میتواند شد باینکه مراد بآنچه آورده است آن را پیغمبر خدا بهشت باشد که پیغمبر خبر آن را آورده و مراد به هدایت کردن هرامامی بآن هدایت کردن بآن باشد در اعراف، و ممکن است که معنی آیه کریمه این باشد که: نیستی تو مگر ترساننده عام از برای همه امت تا قیامت و از برای هر قومی راه نماینده خاصی نیز هست که بذل جهد کند در هدایت ایشان بخصوص که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله همان حضرت باشد و بعد از او امام هر عصر، و احادیث مذکوره همه بر این معنی محمول میتواند شد بنا بر این استشهاد بآیه شریفه در این کلام معجز نظام باید که محمول شود بر استشهاد بر آنچه

معلوم شد از کلام سابق از وجود امامی از اهل بیت صلوات الله علیهم در هر عصری نه بر خصوص عالم بودن او باهل سلطنت او والله تعالی یعلم .

۳۷۶۱ - أَنَا صِنُو رَسُولِ اللَّهِ وَ السَّابِقُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ كَاسِرُ الْأَصْنَامِ وَ مُجَاهِدُ الْكُفَّارِ وَ قَامِعُ الْأَضْدَادِ .

من صنو رسول خدایم و پیشی گیرنده بسوی اسلام و شککننده بتها و جهاد کننده با کفار و خوار کننده مخالفان . «صنو» بکسر صاد و سکون نون شاخی را گویند از نخل یا از هر درختی که با شاخ دیگر از یکجا رسته باشد و «بودن آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه صنو رسول خدا صلی الله علیه و آله» ظاهر است چه پسر عم و برادر آن حضرت بود و اقرب مردم بسوی او در اخلاق و خصال و اعمال و افعال، و «صنو» بمعنی برادر مهربان نیز آمده و ظاهر این است که این هم مأخوذ از معنی اول است و «بودن آن حضرت پیشی گیرنده بسوی اسلام» مشهور و معروف است و میانه شیعه و اهل سنت همه مسلم و معلوم؛ چنانکه اهل سنت نقل کرده اند از ابن عباس که گفته: گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله: رحمت فرستادند فرشتگان بر من و بر علی هفت سال گفتند بچه سبب بود این ای رسول خدای؟ فرمود: نبود بامن از مردان غیر او. و همچنین روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: رحمت فرستادند فرشتگان بر من و بر علی هفت سال؛ و این بسبب این بود که بلند نشد شهادت «لا اله الا الله» بسوی آسمان مگر از من و از علی. و در بعضی روایات ایشان مگر از او و از من. و روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده درباره آن حضرت صلوات الله علیه: این اول مردم است بحسب ایمان بمن و اول مردم است بحسب ملاقات کردن بامن در روز قیامت و آخر مردم است با من بحسب عهد نزد مرگ یعنی بعد از همه کس نزد من ماند در آن وقت، و غیر اینها از روایات متضافره که از طرف ایشان نقل شده و از طرق شیعه آثار و اخبار در این باب فزون از حد و حصر است. و «بودن آن حضرت شککننده

بتها» آنها مشهور و معروف است و خاصه وعامه را در آن سخنی نیست و مراد بتها است که بر کعبه معظمه بود و آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرموده: رسول خدا صلی الله علیه وآله بردوش آن حضرت بالا رفت تا بآنها رسید و پائین انداخت و درهم شکستند و خرد شدند و احمد بن حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است در مسند خود روایت کرده از ابی مریم از آن حضرت علیه السلام که فرموده: رفتیم من و پیغمبر تا رسیدیم بکعبه پس گفت بمن رسول خدا صلی الله علیه: بنشین و بالا رفت بردوش من پس رفتم که برخیزم با آن حضرت پس دید از من ضعیفی پس فرود آمد و خود بنشست از برای من و فرمود که: بالا بردوش من پس بالا رفتم بردوشهای مبارک آن حضرت پس بلند کرد مرا و چنین در خیال من درآمد که اگر خواهم هر آینه برسم بکنار آسمان تا اینکه برآمدم بر خانه و بر آن بود بیتی از برنج یا مس پس گردیدم من چنین که قصد آن کنم و چاره آن نمایم از طرف راست آن و از چپ آن و پیش روی آن و از پشت سر آن تا اینکه چون خوب گرفتم آن را فرمود بمن رسول خدا صلی الله علیه و آله که: بینداز آن را پس انداختم آن را پس شکست چنانکه می شکند شیشه ها، بعد از آن پائین آمدم و رفتم من و رسول خدا صلی الله علیه و آله بسرعت و شدت تا اینکه پنهان شدیم بخانه ها از ترس اینکه مبادا برخورد بما احدی از مردم و پوشیده نیست که در این روایت اگر چه یک بت مذکور شده نهایت منافات ندارد با اخبار دیگر که در آنها بتها واقع شده موافق این فقره مبارکه زیرا که ممکن است که یک بت از آنها بزرگ تر و عمده تر باشد پس بآن اعتبار در این خبر اقتضای بر ذکر آن شده باشد و «بودن آن حضرت جهاد کننده با کفار» ظاهر است و هیچ کس در آن باب طرف نسبت او نتواند شد چنانکه مشهور و معروف است از تتبع اخبار و آثار که در باب وقایع پیغمبر صلی الله علیه و آله و همچنین وقایعی که در ایام خلافت ظاهری آن حضرت روی نمود وارد شده ظاهر میشود چنانکه در جنگ بدر که اول جنگی بود که حق تعالی مسلمانان را امر بآن فرمود با وجود کمی مسلمانان و بسیاری کفار

آن حضرت يك يك از شجاعان كفار را بقتل آورد تا اینکه نصف كفار را آن حضرت بقتل آورد و نصف دیگر را باقی مسلمانان و سه هزار نفر ملائکه که بمدد ایشان آمده بودند وبا وجود این علم بدست آن حضرت بود، و در جنگ احزاب کمال مبالغه فرمود در کشتن كفار و از آن جمله عمرو بن عبدود را که سرآمد شجاعان روزگار بود بقتل آورد و نقل کرده اند که او از جانب كفار مکرر مبارز طلبید و مسلمانان امتناع کردند از رفتن بجنگ او، و آن حضرت طلب این می فرمود که بمبارزت او برود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را منع می فرمود از این تا بیند که مسلمانان چه میکنند چون دید که همه اصرار میکنند بر امتناع از آن؛ اذن داد آن حضرت را و عمامه مبارک خود را بر سر او گذاشت و دعا کرد از برای او. و از حذیفه که از اکابر اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله بود نقل کرده اند که گفته: قسم بکسی که نفس حذیفه در دست اوست هر آینه عمل او در این روز بزرگتر بود بحسب اجر از عمل تمام اصحاب محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت، و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر آینه ضربت علی بهتر است از عبادت ثقلین یعنی انس و جن، و در جنگ خیبر محاصره فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله قلعه ایشان را شانزده روز و علم بدست مبارک آن حضرت بود ناگاه رمی عارض شد آن حضرت را، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را بای بکر تسلیم فرمود پس رفت با جماعتی و برگشتند گریزان و ترسناک، روز دیگر آن را بعمر دادند پس او هم چنان کرد که ابو بکر کرده بود، پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر آینه تسلیم میکنم فردا علم را بسوی مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او و دوست میدارد او خدا و رسول او را؛ بسیار حمله کننده ناگريزنده؛ بیاورید از برای من علی را؛ پس گفته شد که رمی دارد، پس آب دهن مبارک خود را در چشمهای او انداخت و علم را باو داد و آن حضرت رفت و مرحب را که صاحب قلعه و از عمده شجاعان بود کشت و اصحاب او گریختند و درها را بستند و آن حضرت در را گشود و از جا کند و آن را جبری کرد برخندق و مسلمانان از آن عبور کردند و فیروزی

یافتند پس چون برگشتند آن حضرت آن را بدست راست خود گرفت و چندین ذرع دور افکند ؛ و بیست کس آن در را می‌پستند و مسلمانان عاجز شدند از نقل آن تا اینکه آخر هفتاد مرد نقل کردند آن را . و در جنگ حنین نقل کرده‌اند که : پیغمبر صلی الله علیه و آله با ده هزار نفر از مسلمانان رفته بود پس ابوبکر چشم زد ایشان را و گفت : با این کثرت امروز مغلوب نخواهیم شد ، پس همه گریختند و باقی نماند با رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر نه نفر ؛ آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و عباس و فضل پسر او و شش نفر دیگر ، پس بیرون آمد از جانب کفار ابو خردل و کشت او را آن حضرت ، و گریختند کفار و پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن معدود از عقب ایشان رفتند و آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه چهل کس از ایشان را کشت و تتمه گریختند و مسلمانان اموال ایشان را بغنیمت بردند . و برای قیاس وقایع دیگر که هریک مشهور و در کتب سیر و تواریخ مذکور و مسطور است و تطویل کلام بنقل آنها ضرور نیست و از آنچه مذکور شد ظاهر شد بودن آن حضرت خوار کننده مخالفان و محتاج نیست بیان دیگر ، و ممکن است که « قاصع الاضداد » بمعنی خوار کننده مخالفان نباشد بلکه بمعنی زننده عمود باشد بر فرق ایشان بآن معنی غلبه کننده بر ایشان و حاصل همه یکی است .

۳۷۶۲ - اَنَا كَابُ الدُّنْيَا لِوَجْهِهَا وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَرَادُّهَا عَلَى عَقِبِهَا .
منم برگرداننده دنیا بر روی آن را و شناسنده آن باندازه آن و برگرداننده آن بر پاشنه آن . « برگرداننده دنیا بر روی آن را » یعنی برگرداننده روی آنم از خود باعتبار بی رغبتی در آن و قبول نکردن اقبال آن را و ممکن است که « کاب » بمعنی اندازه باشد « ولوجهها » بمعنی « علی وجهها » باشد و معنی این باشد که : منم اندازنده دنیا بر روی آن یعنی آنکه کشتی گرفته‌ام با آن و آن را بر روی آن انداخته‌ام و مغلوب خود کرده‌ام ، و « شناسنده آنم باندازه آن » یعنی شناخته‌ام آن را بقدری که دارد از خواری و بی اعتباری و مراد به « برگرداننده آن بر پاشنه آن » نیز آن است که آن را

برگردانیده‌ام از خود و گویا آن رادر وقتی که روی بمن آورد برپاشنه آن گردانیده‌ام تا اینکه روی آن از من گردیده و پشت آن بجانب من شده .

۳۷۶۳ - أَنَا مَعَ ^(۱) رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَعِيَ عِترَتِي عَلَى الْحَوْضِ وَ إِنَّا لَنَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَنَا وَ نَسْقِي مِنْهُ أَوْلِيَاءَنَا فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا .

منم با رسول خدا ؛ رحمت‌های خدا بر او باد، و با منند فرزندان من بر سر حوض

۱- چون این فقره با نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار فرق زیاد دارد عین آن را در اینجا می‌آریم.

أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَعِيَ عِترَتِي عَلَى الْحَوْضِ قَلْبًا خُذْ أَحَدَكُمْ يَقُولُنَا وَ لِيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا .

منم با رسول خدا رحمت‌های خدا بر او باد و با منند فرزندان من بر سر حوض پس باید که فرا گیرد احدی از شما بقول ما و عمل کند بعمل ما، « بر سر حوض » متعلق به ریک از دو جمله مذکور است و مراد این است که: من و اولاد من با پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهیم بود بر سر حوض پس هر گاه ما چنین باشیم باید که فرا گیرد احدی از شما یعنی هر احدی از شما بقول ما و عمل کند بعمل ما و ممکن است که « اخذکم » بغاء و ذال هر دو نقطه دار خوانده شود بمعنی فرا گیرنده و ترجمه این باشد که پس باید که فرا گیرد فرا گیرنده شما یعنی هر که از شما خواهد که فرا گیرد بقول کسی را و اطاعت او کند فرا گیرد بقول ما و عمل کند بعمل ما نه بقول و عمل دیگری .

إِنَّا لَنُتَافِسُ عَلَى الْحَوْضِ وَ إِنَّا لَنَذُودُ عَنْهُ أَعْدَاءَنَا وَ نَسْقِي مِنْهُ أَوْلِيَاءَنَا فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا .

بدرستی که ما منافسه میکنیم بر سر حوض و بدرستی که ما میرانیم از آن دشمنان ما را و آب می‌دهیم از آن دوستان ما را، پس هر که بیاشامد از آن يك شربت آبی تشنه نشود بعد از آن هرگز . منافسه دو کس در چیزی این است که هر يك رغبت کنند در آن و خواهند -

و بدرستی که ما میرانیم از آن دشمنان مارا و آب میدهیم از آن دوستان ماراپس هر که بیاشامد از آن یک شربت آبی تشنه نشود بعد از آن هر گز، «بر سر حوض» متعلق بهریک ازدو جمله مذکوره است و مراد این است که من و اولاد من با پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهیم بود بر سر حوض کوثر و دشمنان خود را از آن میرانیم و دور میکنیم و دوستان خود را آب میدهیم. اگر کسی گوید که هر گاه کسی یک شربت آب از آن بخورد دیگر تشنه نشود هر گز پس دیگر آب نخورد و لذت آب را نیابد و این غبنی است عظیم بر مؤمنان جواب گوئیم که: از اینکه تشنه نشود و الم تشنگی را نیابد لازم نمی آید که او دیگر آب نخورد و لذت آب را نیابد، ممکن است که حق تعالی مؤمنان را چنان کند که بی تشنگی هر وقت که خواهند آب بخورند و لذتی که تشنگان از آن می یابند بلکه زیاده بر آن باضعاف مضاعفه یابند.

۳۷۶۴ - اَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارَ.

من یعسوب مؤمنان و مال یعسوب گنه کاران است، «یعسوب» پادشاه زنبور عسل را گویند و بآن اعتبار هر پادشاه و بزرگ و سرکرده را یعسوب گویند و «بودن

→ آن را از برای معارضه در کرم، و مراد این است که ما اهل بیت هر یک منافسه میکنیم بر سر حوض در اینکه برانیم از آن دشمنان خود را و آب دهیم از آن دوستان خود را یعنی هر یک میخواهیم این معنی را و کمال اهتمام داریم در آن مانند چند کس که منافسه کنند بر سر چیزی نفیس و هر یک خواهند آن را از برای اینکه بسبب آن گرامی گردد و افزونتر گردد آنکه آن را داشته باشد از آنان که نداشته باشند و غالب آید در معارضه در کرم برایشان، پس قول آن حضرت علیه السلام «و بدرستی که ما میرانیم» بیان امری است که منافسه در آن واقع میشود، و ممکن است که «بر سر حوض» بیان آن امر باشد که منافسه در آن میکنند و مراد باز منافسه در منع و عطائی از آن باشد چنانکه مذکور شد، و ممکن است که «نفاص» بفتح فاخوانده شود و معنی آن باشد که ما منافسه کرده میشویم بر سر حوض یعنی دیگران با ما منافسه میکنند در مرتبه و منزلت ما بر سر آن یا در اصل آن یعنی در تولیت آن و اختیار منع و عطای از آن و بر هر تقدیر مراد این باشد که خواهش و آرزوی این میکنند که کاش این با ایشان بود و الله تعالی یعلم.

آن حضرت صلوات الله علیه پادشاه و فرمانفرمای مؤمنان و همچنین بودن مال امیرو فرمانفرمای گنه کاران « واضح و لایح است و محتاج به بیان نیست .

۳۷۶۵ - أَنَا وَضَعْتُ بِكُلِّكَ الْعَرَبَ وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ رَبِيعَةٍ وَمُضَرَ .

من گذاشتم بسینه عرب و شکستم برآمده های ربیعه و مضر را، بآء در «بکلکل» زایده است و اصل کلام این است: انا وضعت کلکل العرب؛ یعنی من گذاشتم سینه عرب را یعنی برخاک و این کنایه است از هست کردن و خوار گردانیدن سرکشان ایشان، و در کتاب نهج البلاغه «بکلکل» بلفظ جمع واقع شده و ترجمه این است که . من گذاشتم سینه های عرب را و این انسب است، و ربیعه و مضر دو قبیله بزرگند از عرب که هریک اصل چندین قبیله اند «ربیعه» عربان یمند که از اولاد ربیعه بن نزارند و «مضر» عربان حجازند که از اولاد مضر بن نزارند و هریک با اسم جد خود موسوم شده اند و «شکستم برآمده های ایشان را» یعنی شاخهای برآمده ایشان را چنانکه در کتاب نهج البلاغه تصریح بآن شده و «كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةٍ وَ مُضَرَ» نقل شده و بنابر این ترجمه این است که: شکستم برآمده های شاخهای ربیعه و مضر را؛ و این کنایه است از کشتن و مقهور و مغلوب گردانیدن بزرگان و سرکردگان ایشان که سر بلندی میکردند و گویا شاخ برآورده بودند و پوشیده نماند که آنچه آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرموده نسبت بعرب و سرکشان قبیله مضر که کفار مکّه معظمه اند معلوم است و محتاج به بیان نیست، و اما نسبت بریعه با آنکه جنگی آن حضرت را با ایشان روی نداد باعتبار این است که در آخر جمعی کثیر از سرکشان ایشان در جنگ جمل و صفین که در لشکر عایشه و معاویه علیه اللعنه بودند بدست آن حضرت علیه السلام و اصحاب او بقتل رسیدند چنانکه فاضل متبحر این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در شرح این کلام اشاره بآن کرده و در جای خود بسیاری از ایشان را نام برده .

۳۷۶۶ - أَنَا مُخَيَّرٌ فِي الْإِحْسَانِ إِلَى مَنْ لَمْ أَحْسِنْ إِلَيْهِ وَ مَرَّتَهُنَّ بِإِتْمَامِ
الْإِحْسَانِ إِلَى مَنْ أَحْسَنْتُ إِلَيْهِ لِأَنِّي إِذَا أَتَمَّمْتُهُ فَقَدْ حَفِظْتُهُ وَ إِذَا
قَطَعْتُهُ فَقَدْ أَضَعْتُهُ وَ إِذَا أَضَعْتُهُ فَلَمْ تَمْلِكْهُ .

من اختیار داده شده‌ام در احسان بسوی کسی که احسان نکرده باشم بسوی او، و در گروم بتمام کردن احسان بسوی کسی که احسان کرده باشم بسوی او، از برای آنکه هرگاه تمام کنم آن را پس بتحقیق که نگاهداری کنم آن را، و هرگاه ببرم آن را پس بتحقیق که ضایع کنم آن را، و هرگاه ضایع کنم آن را پس چرا کرده‌ام آن را؟ مراد این است که کسی هرگاه احسان بکسی نکرده باشد اختیار دارد خواهد احسان باو بکند و خواهد نکند یعنی احسان نکردن هم مفسده ندارد هرچند احسان کردن افضل باشد و اما هرگاه کسی احسان کرد بکسی پس باید که آن احسان را تمام کند و پراو که اگر آن را ببرد و قطع کند از او آنچه کرده هم ضایع و لغو میشود و عاقل نباید که کار خوبی را که کرده باشد ضایع و باطل کند .

۳۷۶۷ - أَنَا عَلَى رَدِّ مَا لَمْ أَقُلْ أَقْدَرُ مِنِّي عَلَى رَدِّ مَا قُلْتُهُ .

من برد کردن آنچه نگفته باشم توانا ترم از من برد آنچه گفته باشم آن را مراد این است که سخن را تا توان باید نگفت زیرا که نگفته را اگر خواهی رد کنی و برگردانی باینکه بگوئی، قادری بر آن باینکه بگوئی، و اما سخن گفته را اگر خواهی رد کنی و بگوئی باعتبار ظهور مفسده در آن نتوانی رد آن کرد باینکه بگوئی؛ پس تا ممکن باشد نباید گفت که مفسده در نگفتن نیست بخلاف گفتن .

۳۷۶۸ - أَنَا شَاهِدُ لَكُمْ وَ حَاجِبُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيْكُمْ .

من گواهم از برای شما و حجت گیرنده‌ام روز قیامت بر شما یعنی گواهم از برای هر که از شما اطاعت و فرمانبرداری کرد و گواهی میدهم از برای ایشان بان

و حجت گیرنده‌ام و غلبه کننده بر کسی که اطاعت و فرمانبرداری نکرده باشد.

۳۷۶۹ - أَنَا دَاعِيكُمْ إِلَى طَاعَةِ رَبِّكُمْ وَ مَرِشِدُكُمْ إِلَى فَرَايضِ دِينِكُمْ وَ دَلِيلُكُمْ إِلَى مَا يُنْجِيكُمْ .

من خواننده شمایم بسوی فرمانبرداری پروردگار شما، و هدایت کننده شماام بسوی فریضه‌های دین شما یعنی واجبهای آن، و راهنمای شماام بسوی آنچه رستگاری میدهد شما را .

۳۷۷۰ - أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ .
من و اهل بیت من امانیم از برای اهل زمین چنانکه ستاره‌ها امانند از برای اهل آسمان . مراد باهل بیت آن حضرت سائر ائمه اطهارند صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و ایشان امانند از برای اهل زمین یعنی تاییدی از ایشان در میان اهل زمین باشد عذاب و عقاب عام بر ایشان نازل نشود یا اینکه زمین از برای ایشان برقرار باشد بخلاف اینکه اگر امامی بر روی زمین نباشد چه زمین باقی نماند و فرورود چنانکه در احادیث بسیار وارد شده و گاه باشد که ستاره‌ها هم امانی باشند از برای اهل آسمان یکی ازین دو معنی .

۳۷۷۱ - أَنَا خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ فِيكُمْ وَ مُقِيمُكُمْ عَلَى حُدُودِ دِينِكُمْ وَ دَاعِيكُمْ إِلَى جَنَّةِ الْمَأْوَى .

من جانشین رسول خدایم در میان شما، و برپای دارنده شمایم بر حدهای دین شما، و خواننده شمایم بسوی جنة المأوی. مراد بعد های دین اطراف و شرایط و آداب است که در دین از برای هر چیز از عبادات و غیر آنها قرار شده که از آنها در هر باب تجاوز نباید کرد و «جنة» بمعنی باغ پر درخت است و «مأوی» بمعنی منزل و جایگاه؛ و ظاهر این است که جنة المأوی نام بهشت باشد یا نام یک بهشت خاصی و بعضی گفته‌اند: که نام بهشتی است که جایگاه ارواح شهداء باشد .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «انی» یعنی [بدرستی
 که من] فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۳۷۷۲ - إِنْني لَأَمْلِي بَيِّنَةً مِنْ رَبِّي وَ بَصِيرَةً مِنْ دِينِي وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِي .
 بدرستی که من برگواهی ام از پروردگار من و بینائی از دین من و یقین از
 کار من . [برگواهی ام از پروردگار من] یعنی گواهی دارم از جانب پروردگار من
 بر حقیقت امامت و خلافت خود مثل قدرت بر اتیان بمعجزات و نص پیغمبر صلی الله
 علیه وآله براو و سایر دلایل ثابتۀ بر امامت آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه .
 و ممکن است که مراد این باشد که در معرفت و شناخت پروردگار خود در هر باب
 برینه و گواهی ام و حجت تمامی بر آن دارم و «بودن آن حضرت بر بینائی در اسوردین
 خود و یقین در کار و عمل خود» ظاهر است و محتاج بیان نیست .

۳۷۷۳ - إِنْني لَأَمْلِي يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَ غَيْرَ شُبْهَةٍ فِي دِينِي .
 بدرستی که من بر یقینی ام از جانب پروردگار خود و بر غیر شبهه ام در دین خود .
 یعنی آنچه را اعتقاد بآن دارم از احوال پروردگار خود بر یقینم در آنها و شبهه و
 اشتباهی در دین من بهیچ وجه نیست، و ممکن است که معنی این باشد که من بر یقینی ام
 از پروردگار خود یعنی بر یقینی ام در هر باب که پروردگار من آن را بمن عطا کرده .

۳۷۷۴ - إِنْني مُحَارِبٌ أَمْلِي وَ مُنْتَظَرٌ أَجَلِي .
 بدرستی که من جنگ کننده ام با امید خود، و انتظار کشنده ام اجل خود را، یعنی
 همیشه در جنگم با امید خود و نمیگذارم که مرا فریب دهد و مشغول امور غیر ضروریّه

دنیوی گرداند و «انتظار کشیدن اجل» یا باعتبار این است که مرگ محبوب مؤمن است بسبب این که وسیله ملاقات پروردگار و رضوان اوست از برای کسی که نیکوکار باشد، و یا باعتبار اینکه سبب این میگردد که آدمی در طاعات و عبادات و خلوص آنها اهتمام و سعی زیادی بکند.

۳۷۷۵ - إِنْ مَسْتَوِفٍ رِزْقِي وَ مُجَاهِدٌ نَفْسِي وَ مُنْتَهٍ إِلَيَّ قِسْمِي.

بدرستی که من استیفا کننده‌ام روزی خود را، و جنگ کننده‌ام بانفس خود، و پایان رسنده‌ام بسوی نصیب خود. مراد این است که روزی که از برای من حتماً مقدر شده من باید که تمام آن را استیفا کنم و تا آن را تمام نکنم مرگ را بمن راهی نیست و استیفای آن محتاج سعی نیست؛ اگر سعی نکنم نیز باید که آن بمن برسد و «به پایان رسنده‌ام بسوی نصیب خود» نیز تأکید همین معنی است و «جنگ کردن با نفس» از برای داشتن اوست بر طاعات و منع از معاصی زیرا که نفس بی مجاهده بلیغ تن بآنها درندهد.

۳۷۷۶ - إِنْ لَعَلِّي جَادَّةُ الْحَقِّ وَ إِنْهُمْ لَعَلِّي مَزَلَّةُ الْبَاطِلِ.

بدرستی که من بر جاده حق، و بدرستی که ایشان بر لغزشگاه باطل اند «جاده» وسط راه و معظم آن را گویند، و مراد بایشان خلفای جوراست که غصب حق آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نمودند و لغزشگاه باطل همان باطل است که کسی که بلغزد از حق بآن می افتد و ممکن است که مراد محل لغزشی باشد که از آنجا بلغزند و بباطل بیفتند از شبهه ها و مانند آنها.

۳۷۷۷ - إِنْ لَعَلِّي إِقَامَةُ حُجَجِ اللَّهِ أَقَاوِلُ وَ عَلَى نُصْرَةِ دِينِهِ أُجَاهِدُ وَ أَقَاتِلُ.

بدرستی که من بر برپای داشتن حجتهای خدا گفتگو میکنم، و برپاری کردن

دین او جنگ میکنم و جهاد مینمایم، مراد بحجتهای خدا آیات و علامات است که از برای شرایع دین خود قرار داده و آنها را حجت و برهان کرده بر آنها مثل قرآن مجید و احادیث نبوی .

۳۷۷۸ - إِنْ لَمْ يَرْفَعْ نَفْسِي أَنْ تَكُونَ حَاجَةً لَا يَسْمَعُ جُودِي أَوْ جَهْلُ لَا يَسْمَعُ حِلْمِي أَوْ ذَنْبٌ لَا يَسْمَعُ عَفْوِي أَوْ أَنْ يَكُونَ زَمَانٌ أَطُولَ (۱) مِنْ زَمَانِي .

بدرستی که من بلندمیدارم نفس خود را از اینکه بوده باشد حاجتی که گنجایش نداشته باشد آن را بخشش من، یا اینکه بوده باشد نادانستی که گنجایش نداشته باشد آن را بردباری من، یا گناهی که گنجایش نداشته باشد آن را درگذشتن من، یا اینکه بوده باشد روزگاری درازتر از روزگار من؛ یعنی من نفس خود را بلندمرتبه تر میدارم از اینکه بوده باشد حاجتی که جود و بخشش من آن را برنیاورد، یا اینکه کسی از راه جهل و نادانی خلاف ادبی نسبت بمن بکند و من درنگذرم از آن و ظاهر این است که مراد اینکه کسی گناهی نسبت بمن بکند و من درنگذرم از آن و ظاهر این است که مراد بزمان زمانی باشد که آدمی در عبادت و طاعت صرف میکند بنابراین که زمان هر کسی گویا همان است و باقی زمان او را ثمره نباشد و بنابراین مراد این باشد که همچنین بلندتر میدارم نفس خود را از اینکه بوده باشد زمان طاعت و عبادت کسی در شبانه روز درازتر از زمان طاعت و عبادت من، و ممکن است که مراد زمان اصل وجود باشد و مراد این باشد که مرتبه من بلندتر است از اینکه زمان وجود کسی درازتر از زمان وجود من باشد و اشاره باشد بآنچه در احادیث دیگر وارد شده که نفس مقدس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و همچنین آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه

۱ - در بالای کلمه « أطول » لفظ « معاً » گذاشته شده یعنی قرائت « أطول » بفتح

لام و ضم آن هر دو جایز است .

بچند هزار سال قبل از خلق عالم خلق شده بودند و در حول عرش میبودند یعنی با بدن مثالی .

۳۷۷۹ - إِنْ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعْطَانِي وَإِذَا سَأَلْتُ عَنْ مَسْأَلَةٍ ابْتَدَأَنِي .

بدرستی که من بودم چنین که هرگاه سؤال میکردم از رسول خدا رحمت کند خدا برای او و آل او میبخشید بمن و هرگاه خاموش میشدم از سؤال کردن از او ابتدا میکرد مرا ، مراد سؤال از علوم و مسائل است و اینکه شفقت رسول خدا صلی الله علیه و آله با من بمرتبه بود که هرگاه چیزی از آنها را سؤال میکردم از آن حضرت بیان میکرد آن را از برای من ، و هرگاه من خاموش میشدم از پرسیدن چیزی ، آن حضرت خود ابتدا میکرد و چیزهایی تعلیم من میکرد و با هیچ کس دیگر این سلوک نمی فرمود چنانکه برمتبّع آثار و اخبار ظاهر است .

۳۷۸۰ - إِنْ لَمْ يَرْفَعْ نَفْسِي أَنْ أَنْهَى النَّاسَ عَمَّا لَسْتُ أَنْتَهِي عَنْهُ أَوْ أَمْرُهُمْ بِمَا لَا أَسْبِقُهُمْ إِلَيْهِ بِعَمَلِي أَوْ أَرْضِي مِنْهُمْ بِمَا لَا يُرْضِي رَبِّي .

بدرستی که من بلند میکردم نفس خود را از اینکه نهی کنم مردم را از آنچه باز نایستم من خود از آن ، یا اینکه امر کنم ایشان را بآنچه من پیشی نگیرم برایشان بسوی آن بکردار خود ، یا اینکه خشنود شوم از ایشان بآنچه خشنود نگرداند بروردگار مرا .

۳۷۸۱ - إِنْ لَمْ أَحْكَمْ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ^(۱) إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتْنَاهُ قَبْلَكُمْ عَنْهَا .

۱- روی «اسبقکم» [معاً] گذاشته شده مقصود این است که از دو باب «نصر و ضرب» آمده است .

بدرستی که من بر نمی انگیزانم شما را بر طاعتی مگر اینکه پیشی بگیرم بر شما بسوی آن ونهی نمی کنم شما را از گناهی مگر اینکه و باز می ایستم پیش از شما از آن.

۳۷۸۲ - إِنْی طَلَّقْتُ الدُّنْیَا ثَلَاثًا بَتَاتَا لَا رَجْعَةَ لَی فِیْهَا وَ أَلْقِیْتُ حَبْلَهَا عَلَی غَارِیْهَا .

بدرستی که من طلاق داده ام دنیا را سه طلاق باین؛ نیست رجوعی مراد آن و انداخته ام ریسمان آن را بر دوش آن چون زن را کسی که سه مرتبه طلاق بدهد حرام میشود بر او و دیگر رجوع بآن زن نمیتواند کرد نه بر جوع بطلاق و نه بعقد تازه؛ مگر اینکه شوهری دیگر بکند و او دخول بکند باو و بعد از آن اتفاق افتد که او طلاق دهد آن را و از عده او درآید آنوقت آن شوهر اول که او را سه مرتبه طلاق داده میتواند خواست و اگر این معنی سه مرتبه بعمل آید که نه طلاق شود دیگر حرام مؤید میشود و هرگز حلال بر او نمی شود هر چند شوهر دیگر کند، پس آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه دنیا را بزنی تشبیه کرده که سه مرتبه او را طلاق داده باشد و فرموده که مرارجوعی نیست در آن چنانکه زنی را که سه مرتبه طلاق بدهند رجوع باو نمی توان کرد و پوشیده نیست که سه طلاق بوجه مشروع مطلقا باعث حرمت زن میشود بوجه مذکور خواه هر سه باین باشند خواه بعضی از (۱) آنها رجعی باشند که رجوع در آن توان کرد، پس وصف آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه سه طلاق را باین باعتبار کمال مبالغه است در مفارقت از دنیا چنانکه سه طلاق داده آن را که هریک از آنها باین بوده و رجوع در آن ممکن نبوده و ممکن است که اشاره باین نیز باشد که اصلا مقاربت بدنیا بعمل نیامده و طلاقتها واقع شده همه طلاق پیش از دخول بوده و بآن سبب باین بوده اند، و ممکن است که ضمیر [فیها] راجع بسه طلاق باشد نه بدنیا و بنابراین ترجمه این میشود که نیست

۱- یعنی اول یادوم یا هر دو آنها؛ و اما سوم پس ظاهر است که آن رجعی نتواند بود (منه).

رجوعی مرا در آنها و تأکید باین بودن آنها و تفسیر آن میشود، و ممکن است که وصف آنها بیاین بودن و رجوع نبودن در آنها باعتبار هر یک نباشد بلکه باعتبار مجموع باشد از راه اینکه بعد از وقوع مجموع زن البته باین میشود و رجوع بآن نمیتوان کرد هرچند هر یک باین نباشد و بنابراین وصف بآن محتاج بنکته نیست والله تعالی یعلم و «انداختن ریسمان آن بر دوش آن» کنایه است از اینکه هر جا که خواهی برو مرا دیگر بتوکاری نیست .

۳۷۸۳ - إِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ كَلَّ عَلَيَّ اللِّسَانُ مُنَافِقِ الْجَنَانِ يَقُولُ مَا تَعْلَمُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ .

بدرستی که من می ترسم بر شما هردانا زبان منافق دلی را میگوید آنچه را شما میدانید؛ و میکند آنچه را شما بد میدانید مراد این است که ترس دارم بر شما از هر که زبان دانائی داشته باشد و بگوید چیزی چند از مواعظ و نصایح که شما خوب دانید آنها را و دل او منافق باشد یعنی با ظاهر او موافق نباشد و بآن اعتبار بکند پنهانی چیزی چند را که شما بد بدانید و ترس از او باعتبار این است که چنین کسی بسیار است که فریب میدهد مردم را و ضررها بایشان میرساند .

۳۷۸۴ - إِنْ أَمَرُكُمْ بِحَسَنِ الْإِسْتِعْدَادِ وَالْإِكْثَارِ مِنَ الزَّادِ لِيَوْمٍ تَقْدُمُونَ عَلَىٰ مَا تُقَدِّمُونَ وَ تَنْدُمُونَ عَلَىٰ مَا تَخْلِفُونَ وَ تُجْزَوْنَ بِمَا كُنْتُمْ تَسْلِفُونَ .

بدرستی که من امر میکنم شما را بنیکوئی آماده شدن و بسیار کردن از توشه از برای روزی که وارد میشوید بر آنچه پیش میفرستید، و پشیمان میگردید بر آنچه پس می اندازید، و جزا داده میشوید بآنچه بودید شما که پیش میکنید .

۳۷۸۵ - إِنْني إِذا اسْتَحْكَمْتُ فِي الرَّجُلِ خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُهُ لَهَا وَاعْتَفَرْتُ لَهُ فَقَدْما سِوَاهَا وَلَا أَغْتَفِرُ لَهُ فَقَدْ عَقِلَ وَلَا عَدَمُ دِينٍ لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْآمِنِ وَلَا تَهْنَأُ حَيَاةٌ مَعَ مَخَافَةٍ وَ عَدَمُ الْعَقْلِ عَدَمُ الْحَيَاةِ وَلَا تُفَاشِرُ الْأَمْوَاتُ .

پدرستی که من هرگاه محکم یافتم در مرد خصلتی از خصلتهای خیر را برمیدارم او را از برای آن خصلت و می پوشم از برای او نیافتن آنچه غیر از آن باشد و نمی پوشم از برای او نیافتن عقلی را و نه نداشتن دینی را از برای اینکه جدا شدن از دین جدا شدن از ایمنی است، و گوارانیست زندگانی با ترسی و نداشتن عقل نداشتن زندگانی است و معاشرت کرده نمیشوند مردگان، مراد این است که همین که در کسی محکم یافتم یک خواص خویهای نیکو را برمیدارم او را بدوست داشتن او و متوجه تربیت او شدن و دعا و شفاعت از برای او کردن، و می پوشم از برای او نداشتن ماسوای آن خصلت را از خصلتهای نیک دیگر یعنی نداشتن خصلتهای دیگر را منظور نمیدارم و با وجود آن باعتبار همان یک خصلت خوب متوجه او میشوم، نهایت نداشتن عقل و نداشتن دین را نمی پوشم و بر نمیدارم کسی را که دین یا عقل نداشته باشد زیرا که کسی که دین نداشته باشد یعنی عقاید او حق نباشد ایمنی نیست او را زیرا که هر لحظه در معرض این است که او را مرگ در رسد و بعد از ابدی گرفتار گردد و چنین زندگانی گوارا نیست پس من چنین کسی را بر نمی گیرم و متوجه او نمی گردم، و کسی که عقل نداشته باشد بمنزل مردگان است و کسی با مردگان معاشرت و آمیزش نمیکند، پس بی عقل را هم بر نمی گیرم و متوجه او نیستم و بغیر این دوا بر هر خوی و خصلت خیری که در کسی مفقود باشد باعث ترك توجه و التفات باو نمیشود هرگاه یکی از خصال خیر محکم باشد در او .

از آنچه وارد شده از کلمات حکمت آیات حضرت امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ « اِنَّكَ » در خطاب
 مفرد یعنی بدرستی که تو؛ پس خطاب بلفظ مفرد است نه بلفظ جمع
 نهایت مراد خصوص مخاطب خاصی نیست بلکه شامل هر مخاطبی
 میتواند بود پس با خطاب باجمع بحسب معنی چندان تفاوتی ندارد.
 گفته است آنحضرت علیه السلام:

۳۷۸۶ - اِنَّكَ فِي سَبِيلٍ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ فَاجْعَلْ جِدُّكَ لِآخِرَتِكَ وَلَا
 تَكْثِرْثْ يَعْْمَلِ الدُّنْيَا .

بدرستی که تو در راه کسی هستی که بوده پیش از تو پس بگردان جد خود را از
 برای آخرت خود، و پروا مکن بعمل دنیا؛ یعنی تو نیز مانند آنان که پیش از تو بوده اند
 در راه سفر آخرتی، پس بگردان جد خود را از برای آخرت خود و اهتمام مکن بکار
 دنیا و پروا مکن از خلل و قصور در آن .

۳۷۸۷ - اِنَّكَ لَنْ يَتَقَبَّلَ مِنْ عَمَلِكَ إِلَّا مَا أَخْلَصْتَ فِيهِ وَلَمْ تَشْبِهْ بِالْهَوَى
 وَ أََسْبَابِ الدُّنْيَا .

بدرستی که تو قبول نمی شود از عمل تو مگر آنچه خالص گردانیده باشی
 نیت را در آن و آمیخته نگردانیده باشی آن را بخواهش خود و اسباب دنیا .

۳۷۸۸ - إِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمَلَكَ وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ أَجْمِلْ فِي
الطَّلَبِ .

بدرستی که تونمیرسی بامید خود ونمیگذری از وقت مرگ خود ؛ پس بترس
از خدا و تانی کن در طلب، مراد این است که تو بپایان امیدهای دنیوی خود نمیرسی
زیرا که نهایی از برای آن نباشد و هر امیدی که حاصل شود امید دیگر سانسح شود
و مرگ نمیگذارد که همیشه در طلب باشی پس بترس از خدا و پرهیز گاری پیشه
کن که کار تو آید و تانی کن در طلب دنیا و اعتدال کن در آن و افراط مکن ؛ چه
هرچند افراط کنی بپایان امید خود نرسی پس اکتفا کن بمیانہ روی در آن که نه افراط
کرده باشی در آن ونه تفریط .

۳۷۸۹ - إِنَّكَ مُدْرِكُ^(۱) قِسْمِكَ وَ مَضْمُونُ رِزْقِكَ وَ مُسْتَوْفٍ مَا كُتِبَ
لَكَ فَأَرِحْ نَفْسَكَ مِنْ شَقَاءِ الْحَرِصِ وَ مَذَلَّةِ الطَّلَبِ وَ ثِقْ بِاللَّهِ وَ خَفِضْ
فِي الْمَكْتَسَبِ .

بدرستی که تو در یابنده نصیب خود را و ضامن داده شده روزی خود را و
فرا گیرنده تمام آنچه را نوشته شده از برای تو پس آسایش ده نفس خود را از بدبختی
حرص و خواری طلب، و اعتماد کن بخدا، و سهل انگاری کن در کسب کردن، مراد
این است که آنچه نصیب توشده باشد از دنیا و خدا ضامن آن شده از روزی تو
چنانکه فرموده : « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا » ونیست هیچ
جنبنده در زمین مگر اینکه برخداست روزی آن البته دریایی آن را و برسی بآن پس
با وجود این بر خود مگذار تعب حرص را و آسایش ده نفس خود را از بدبختی آن، و اعتماد

۱- در حاشیه «مدرك» هم ضبط شده مقصود این است: باضافه و غیر اضافه خوانند محمیشود.

کن برخدا و سهل انگاری کن در کسب امور دنیا و قبل از این مکرر مذکور شد که نصیبی که البته باین کس خواهد رسید قدری است از دنیا که حتماً تقدیر شده که آن برسد و نصیب او کمتر از آن نباشد و همچنین روزی که خدا ضامن شده از برای هر جنبنده یک قدری است از روزی که بآن زندگانی تواند کرد هر چند با تعب و زحمت باشد و بنابراین منافات ندارد با آنچه دلالت دارد بر مدخلیت سعی در بعضی امور دنیوی و انتهای آنها بر آن. اگر کسی گوید که: بنابراین مترتب نمیگردد بر آن آنچه مترتب شده از امر براحات دادن نفس از بدبختی حرص و خواری طلب جواب گوئیم که ترتب آن باعتبار این است که اگر هیچ قدری ضرور نبود و خدا اصلاً ضامن آن نمی شد اگر کسی حرص می داشت ممکن بود که معذور باشد در آن با احتمال اینکه اگر آن نباشد مضطر گردد و اصلاً روزی باو نرسد و اما هر گاه داند که قدر ضروری البته باو میرسد و حق تعالی ضامن آن شده پس متحمل زحمت و تعب حرص شدن کمال بیخردی است نهایت مرتبه این است که کسی مرتکب قدری سعی شود از برای توسعه بر خود و عیال و صرف کردن در خیرات و مبرات و اما حرص زیاد در سعی از برای جمع کردن و بر روی هم گذاشتن چنانکه طریقه جمعی است که بحرص دنیا مبتلا شده اند پس اصلاً وجهی ندارد.

۳۷۹۰ - إِنَّكَ لَتَسْتَ بِسَاقٍ آجَلَكَ وَلَا يَمْرُؤُكَ مَا لَيْسَ لَكَ فَلِمَ أَذًا
تُشْقِي نَفْسَكَ يَا شَقِيَّ.

بدرستی که تو نیستی پیشی گیرنده مرگ خود را و نه روزی داده شده آن چیزی را که نیست از برای تو پس از برای چه چیز بدبخت میگردانی نفس خود را ای بدبخت، خطاب با کسی است که حرص زیاد داشته باشد در طلب دنیا و باین اعتبار او را بدبخت فرموده اند، و مراد این است که تو پیشی نگیری بر اجل یعنی نتوانی که از مرگ بگریزی و پیشی گیری بر آن و آن بتو نرسد پس عمر تو همان

است که مقدر شده و زیاد بر آن نشود و چیزی که مقدر نشده از برای تو محال است که روزی تو شود پس حرص زیاد نباید داشت گاه باشد که آنچه حرص آن داری مقدر نشده باشد از برای تو و سعی ترا در آن اصلاً اثری نباشد و بر تقدیری که اثری باشد گاه باشد که اجل امان ندهد از تمتع بآن و بهره یافتن از آن پس با وجود این احتمالات حرص زیاد گاه باشد که بغیر از بدبخت نمودن نفس و بتعب و زحمت انداختن آن بعبث ثمره ندارد .

۳۷۹۱ - إِنَّكَ إِنْ مَلَكَتْ نَفْسَكَ قِيَادَكَ أَفْسَدْتَ مَعَادَكَ وَ أَوْرَدَتْكَ
بَلَاءً لَا يَنْتَهَى وَ شَقَاءً لَا يَنْقُضِي .

بدرستی که تو اگر بگردانی نفس خود را مالک قیاد خود تباه گرداند روز بازگشت ترا، و وارد سازد ترا بر بلائی که پایان نرسد و بدبختی که بسر نیاید . «قیاد» بکسر قاف ریسمانی را گویند که چیزی را بآن بکشند و مراد آنست که: اگر نفس خود را مالک بر عنان خود گردانی و بگذاری که ترا بهر جانب که خواهد ببرد تباه گرداند روز بازگشت ترا و وارد سازد ترا بر بلائی که پایان نرسد و بدبختی که بسر نیاید .

۳۷۹۲ - إِنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو هَارِبُهُ وَلَا بُدَّ أَنَّهُ
مَذْرُوءٌ .

بدرستی که توشکار مرگی که رستگاری نیابد گریزنده از آن و ناچار بتحقیق که آن دریابنده است او را .

۳۷۹۳ - إِنَّكَ إِنْ اشْتَغَلْتَ بِفَضَائِلِ النَّوَافِلِ عَنْ آدَاءِ الْفَرَائِضِ فَلَنْ يَقُومَ
فَضْلُ تَكْسِبِهِ بِفَرَضِ تَضْيِعِهِ .

بدرستی که تو اگر مشغول گردی بفضیلت‌های نافله ها از ادای واجبها پس برابری نمیکند فضلی که کسب کنی آن را بفرضی که ضایع سازی آن را؛ مراد این است که : اشتغال بنوافل را نباید مانع ساخت از پرداختن بفرائض بعنوانی که باعث ترك آنها یا پس افتادن آنها از وقت فضیلت آنها گردد زیرا که زیادتى که آدمی کسب کند آن را باعتبار کردن نوافل برابری نمی کند با فریضه که تضییع کرده باشد آن را بقوت نمودن آن. و ممکن است که (۱) ضایع کردن فریضه شامل ناقص کردن آن نیز باشد هر چند ترك بالكلیه نشود مثل اینکه پس اندازد نماز را بآخر وقت چه از احادیث ظاهر میشود که آن تضییع نماز است پس اشتغال بنوافل را باعث تضییع فریضه برین وجه نیز نباید کرد یا پس انداختن از وقت فضیلت آن .

۳۷۹۴ - إِنَّكَ لَنْ تُدْرِكَ مَا تُحِبُّ مِنْ رَبِّكَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَمَّا تَشْتَهِي .

بدرستی که تو در نمی یابی آنچه را دوست میداری از پروردگار خود مگر بصبر نمودن از آنچه خواهش آن داشته باشی. مراد این است که وسیله نیست از برای دریافتن آنچه دوست میداری از بهشت و غیر آن از ثوابها از جانب پروردگار خود یعنی دریافتن آن از جانب پروردگار خود باینکه عطا کند آن را بتم مگر اینکه صبر کنی از آنچه خواهش آن داشته باشی هرگاه آن مشروع نباشد پس صبر از آن برای رضای حق تعالی و خشنودی او موجب دریافتن آن است.

۳۷۹۵ - إِنَّكَ لَنْ تَلِجَ الْجَنَّةَ حَتَّى تَزْجَرَ عَنْ غِيِّكَ وَتَنْتَهِيَ وَتَرْتَدِعَ عَنْ مَعَاصِيكَ وَتَرْعَى .

بدرستی که تو داخل نمیشوی بهشت را تا اینکه باز ایستی از گمراهی خود، و کناره جوئی و باز ایستی از گناهان خود و رجوع کنی .

۱- عبارت «و ممکن است که ضایع کردن فریضه» تا آخر فقط در نسخه مدرسه سپهسالار ضبط شده است و در نسخه اصل که بخط شارح (ره) است نیست.

۳۷۹۶ - إِنَّكَ إِنْ سَأَلْتَ اللَّهَ سَلِمْتَ وَفُزْتَ .

بدرستی که تو اگر آشتی کنی با خدا سالم مانی و فیروزی یابی .

۳۷۹۷ - إِنَّكَ إِنْ حَارَبْتَ اللَّهَ حُرِبْتَ وَهَلَكْتَ .

بدرستی که تو اگر جنگ کنی با خدا ربهوده شوی و هلاک گردی یعنی ربهوده شود از تو نیکبختی و سلامتی و ایمنی و مانند آنها .

۳۷۹۸ - إِنَّكَ إِنْ أَقْبَلْتَ عَلَى الدُّنْيَا أَدْبَرْتَ .

بدرستی که تو اگر روآوری بدنیا پشت گردانی یعنی بر سعادت و نیکبختی بلکه بر دنیانیز؛ چه غالب این است که کسی که پر خواهان و طالب آن باشد محروم ماند از آن و ممکن است که (۱) «آدْبَرْتَ» بسکون تا خوانده شود نه بفتح آن و معنی این باشد که اگر روآوری بدنیا پشت گرداند دنیا از تو .

۳۷۹۹ - إِنَّكَ إِنْ أَدْبَرْتَ عَنِ الدُّنْيَا أَقْبَلْتَ .

بدرستی که تو اگر پشت بگردانی از دنیا روآوری یعنی بر سعادت و نیکبختی یا بدنیانیز؛ بنابراین که غالب این است که کسی که خواهش دنیا نداشته باشد و گریزان باشد از آن دنیا طالب او میشود و از پی او میگردد (۲) و بنابراین ممکن است که «اقبلت» بسکون تا خوانده شود نه بفتح آن و معنی این باشد که اگر پشت گردانی از دنیا رو کند دنیا بتو .

۳۸۰۰ - إِنَّكَ إِنْ تَوَاضَعْتَ رَفَعَكَ اللَّهُ .

بدرستی که تو اگر فروتنی کنی بلند گرداند ترا خدا؛ مراد فروتنی با خدا و خلق است .

۱- عبارت «و ممکن است که ادبرت» تا آخر فقط در نسخه مسجد سپهسالار ضبط است .

۲- عبارت «و بنابراین» تا آخر فقط در نسخه مسجد سپهسالار ضبط شده است .

۳۸۰۱ - إِنَّكَ إِنْ تَكَبَّرْتَ وَضَعَكَ اللَّهُ .

بدرستی که تو اگر تکبر کنی هست گرداند ترا خدا مراد تکبر با خداست و همچنین با خلق .

۳۸۰۲ - إِنَّكَ إِنْ جَاهَدْتَ نَفْسَكَ حُزَّتْ رِضَى اللَّهِ .

بدرستی که تو اگر جهاد کنی با نفس خود فراهم آوری خشنودی خدا را . مراد جهاد کردن با نفس است از برای داشتن او بر طاعات و منع او از معاصی .

۳۸۰۳ - إِنَّكَ إِنْ أَنْصَفْتَ مِنْ نَفْسِكَ أَزَلَفَكَ اللَّهُ .

بدرستی که تو اگر انصاف و عدل آوری از نفس خود یعنی از جانب نفس خود نسبت بدیگران نزدیک گرداند ترا خدا یعنی نزدیک روحانی بجناب اقدس خود .

۳۸۰۴ - إِنَّكَ إِنْ اجْتَنَبْتَ السَّيِّئَاتِ نِلْتَ رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ .

بدرستی که تو اگر دوری گزینی از گناهان برسی ببلند مرتبه ها .

۳۸۰۵ - إِنَّكَ (۱) إِنْ تَوَرَّعْتَ تَنَزَّهْتَ عَنْ دَنِسِ السَّيِّئَاتِ .

۱- چون ترجمه این فقره با عبارت نسخه مسجد سپهسالار تفاوت زیاد داشت عیناً نقل میشود ،

» بدرستی که تو اگر پرهیز گاری کنی پاک گردی از پلیدی گناهان گذشته؛ مراد این است

که پرهیز گار آن است که خود را پاک دارد از پلیدی گناهان واجتناب کند از آنها؛ پس اگر تو پرهیز گاری کنی باید که چنین باشی و اگر نه دعوی پرهیز گاری نکنی یا گمان آن بخود نببری، یا اینکه اگر پرهیز گار گردی خود را پاک گردانی از پلیدی گناهان گذشته و پرهیز گاری تو سبب معو آنها گردد و ممکن است که مراد به «تورع» در اینجا خصوص پرهیز گاری بطن و فرج باشد یا خصوص بطن و مراد این باشد که آن بالغاصیه باعث پاکیزگی از سایر گناهان میشود، و ممکن است که «تورع» بمعنی ترس داشتن باشد و معنی این باشد که تو اگر ترسناک باشی یعنی از خدا؛ پاک گردی از پلیدی گناهان ، و مراد این باشد که کسی که ترس از خدا داشته باشد مرتکب گناه نگردد، و هر که مرتکب آن شود نشان این است که ترس از او ندارد .

بدرستی که تو اگر پرهیزکاری کنی پاک گردی از پلیدی گناهان. مراد این است که پرهیزکار آن است که خود را پاک دارد از پلیدی گناهان و اجتناب کند از آنها، یا اینکه اگر پرهیزکار گردی خود را پاک گردانیدی از پلیدی گناهان گذشته و پرهیزکاری تو سبب محو آنها گردد.

۳۸۰۶ - إِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَ اللَّهَ تَجَاكَ وَأَصْلَحَ مَثْوَاكَ.

بدرستی که تو اگر فرمانبری خدا را رستگاری دهد ترا و بساز آورد منزل ترا.

۳۸۰۷ - إِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَ هَوَاكَ أَصَمَّكَ وَأَعْمَاكَ وَأَفْسَدَ مُنْقَلَبَكَ وَأَرْدَاكَ.

بدرستی که تو اگر فرمانبری خواهش خود را کر گرداند ترا و کور گرداند ترا، و تباه گرداند جای بازگشت ترا، و هلاک گرداند ترا یا بپندازد ترا یعنی در هلاکت باپستی مرتبه. «کر گردانیدن و کور گردانیدن او» باعتبار این است که کسی که تابع هوی و خواهش خود باشد گوش نمیدهد بپند و موعظه که منافی آن باشد و نمی شنود آن را و همچنین نمی بیند آنچه را خلاف آن باشد و متنبه نمی شود از دیدن آن، پس گویا کور و کور گردیده.

۳۸۰۸ - إِنَّكَ إِنْ أَحْسَنْتَ فَنَفْسُكَ تُكْرِمُ وَإِلَيْهَا تُحْسِنُ.

بدرستی که تو اگر نیکوئی کنی پس نفس خود را گرامی گردانی و بسوی او نیکوئی کنی، مراد این است که نیکوئی کردن با مردم در حقیقت نیکوئی کردن با خود است و ثمره آن از برای او زیاده است از نفعی که از آن برسد بآنکه نیکوئی شده باو، زیرا که نفعی که بآن شخص رسیده همان احسانی است که باو شده و ظاهر است که آن را قدری نباشد در برابر ثوابی که حق تعالی بازای آن باو رساند در دنیا و آخرت.

۳۸۰۹ - إِنَّكَ إِنْ آسَأْتَ فَنَفْسُكَ تَمْتَنُ وَإِيَّاهَا تَقِينُ.

بدرستی که تو اگر بدی کنی پس نفس خود را خوار گردانی و او را مغبون

وزیان رسیده نمائی چنانکه برقیاس بر آنچه در شرح فقره سابق مذکور شد ظاهر میگردد.

۳۸۱۰ - إِنَّكَ مَخْلُوقٌ لِلْآخِرَةِ فَاعْمَلْ لَهَا.

بدرستی که تو آفریده شده از برای آخرت پس عمل کن از برای آن.

۳۸۱۱ - إِنَّكَ لَنْ تُخْلَقَ (۱) لِلدُّنْيَا فَارْزُقْ فِيهَا وَاعْرِضْ عَنْهَا.

بدرستی که تو آفریده نمی شوی از برای دنیا پس بی رغبت باش در آن و روگردان از آن و خطاب در این فقره گویا با کسی است که هنوز مخلوق نشده و مخلوق خواهد شد، و ممکن است که ترجمه این باشد که مخلوق نیستی پس احتیاج بتکلفی نیست.

۳۸۱۲ - إِنَّكَ مَوْزُونٌ بِعَقْلِكَ فَزَكِّهِ بِالْعِلْمِ.

بدرستی که تو سنجیده میشوی بعقل خود پس فزایش فرما آن را بعلم. مراد این است که: قدر هر کس بقدر عقل و دریافت اوست پس هر چند کسی تواند عقل خود را فزایش دهد و نمو فرماید قدر خود را زیاده کرده خواهد بود و ظاهر است که تحصیل علوم باعث فزایش و زیادتی عقل میگردد پس باید آن را فزایش فرمود بآن تا باعث زیادتی قدر گردد.

۳۸۱۳ - إِنَّكَ مُقَوَّمٌ بِآدَبِكَ فَزَيِّنْهُ بِالْحِلْمِ.

بدرستی که تو بها کرده شوی بادب تو پس زینت ده آن را ببردباری یعنی زینت ده ادب خود را ببردباری که بهترین آداب است و سبب زینت آنها میگردد تا باعث زیادتی قیمت و بهای تو گردد.

۳۸۱۴ - إِنْ وَرَأَيْكَ طَالِبًا حَاشِيًا مِنَ الْمَوْتِ فَلَا تَغْفُلْ.

بدرستی که از عقب تو جوینده است شتابان که آن برگ باشد پس غافل مباش از آن

۱- چون عبارت نسخه شارح (ده) چنین بوده هم در اصل و هم در ترجمه بزراحت افتاده و صحیح همانا «لم تخلق» است یعنی تو آفریده نشدی یا آفریده نشده.

و پوشیده نیست (۱) که در نقل این فقره در این فصل که در ردّ کفر قرائی است که عنوان آنها لفظ «انک» باشد غفلتی شده و در بعضی نسخه ها «انک من ورائک طالباً حثیثاً» است یعنی بدرستی که از عقب توجوینده است شتابان و پنا برای نقل آن بموقع است نهایت «طالباً حثیثاً» بنصب خوب نیست «طالبٌ حثیثٌ» برفع بایست چنانکه مخفی نیست .

۳۸۱۵ - إِنَّكَ لَنْ يُغْنِيَ عَنْكَ بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَّا صَالِحُ عَمَلٍ قَدَّمْتَهُ فَتَزَوَّدَ مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ .

بدرستی که سود ندهد بتو و دفع نکند بدی را از تو بعد از مرگ مگر عمل صالحی که پیش فرستاده باشی پس توشه بگیر از عمل صالح .

۳۸۱۶ - إِنَّكَ إِنْ عَمِلْتَ لِلْآخِرَةِ فَازَ قَدْ حُكَّ .

بدرستی که تو اگر کار کنی از برای آخرت فیروزی یابد تیر تو یعنی بمطلب برسی مانند تیری که بنشانه آید یا اینکه نصیب و بهره تو کامل گردد .

۳۸۱۷ - إِنَّكَ إِنْ عَمِلْتَ لِلدُّنْيَا خَسِرْتَ صَفَقَتُكَ .

بدرستی که تو اگر کار کنی از برای دنیا زیان کند فروخت تو یعنی آنچه بفروشی از عمر خود و صرف کنی در تحصیل آن .

۳۷۱۸ - إِنَّكَ لَنْ تَلْقَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا .

بدرستی که تو ملاقات نکنی با خدای سبحانه بعملی ضرر رساننده تو بر تو از دوستی دنیا

۳۸۱۹ - إِنَّكَ لَنْ تَحْمِلَ إِلَى الْآخِرَةِ عَمَلًا أَنْفَعَ لَكَ مِنَ الصَّبْرِ وَالرِّضَا وَالْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ .

بدرستی که تو بر نمداری بسوی آخرت عملی را نفع رساننده تر از برای تواز صبر و خشنودی و ترس و امید، یعنی صبر بر بلاها و خشنودی بتقدیر خدا و ترس از او و امید باو .

۱- عبارت و «پوشیده نیست» تا آخر فقط در نسخه مدرسه سپهسالار ضبط است .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آموز^(۱) حضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام در حرف الف در خطاب جمع بلفظ «انکم» یعنی
 [بدرستی که شما] فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۳۸۲۰ - إِنْكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ مُجَازُونَ وَ بِهَا مُرْتَهَنُونَ.

بدرستی که شما بعملهای شما جزا داده میشوید و بآنها در گروید یعنی حق تعالی
 شما را بمنزله گروی که کسی بعوض چیزی بگیرد و حبس کند در گرو عملهای شما
 نگاه دارد که اگر اعمال خوب بکنید جزای نیک بشما بدهد و اگر اعمال بد بکنید
 جزای موافق آن بشما رساند.

۳۸۲۱ - إِنْكُمْ إِلَى الْآخِرَةِ صَائِرُونَ وَعَلَى اللَّهِ مَعْرُوضُونَ.

بدرستی که شما بسوی آخرت گردنده اید و بر خدا عرض کرده شوید یعنی از
 برای اینکه جزای اعمال شما بشما داده شود پس بدانید که چه باید کرد و کاری
 نکنید که سبب عذاب و عقاب و رسوائی روز حساب گردد.

۳۸۲۲ - إِنْكُمْ حَصَائِدُ الْأَجَالِ وَأَغْرَاضُ الْحِمَامِ.

بدرستی که شما درو کردهای اجلها و نشانهای تقدیر مرگید یعنی بزودی
 شما را اجلها درو خواهند کرد و بمنزله نشانهای که از برای تیر تقدیر مرگ
 گذاشته باشند پس بدانید که بزودی فانی شوید و در تهنه ذخیره باشید از برای
 آنسرا که پاینده و مستدام باشد.

۱- کذا بحظه الشریف؛ پس مراد آنست که حکمت آموزنده است.

۳۸۲۳ - اِنَّكُمْ هَدَفَ التَّوَابِ وَ دَرِيَّةَ الْاَسْقَامِ .

بدرستی که شما هدف مصیبت‌هایید و دریئه بیماری‌هایید . «هدف» نشانه تیراست و [دریئه] پدال بی نقطه حلقه ایست که میساخته اند از برای آموختن زدن نیزه و انداختن تیر بر آن و مراد این است که شما بمنزله هدف و دریئه آید که نصب کرده باشند از برای اینکه هر لمحّه تیر مصیبتی باو بخورد یا طعن نیزه بیماری یا تیر آن؛ و غرض این است که حریص بردنیا نباید بود و در فکر تهیه سفر از آن باید بود .

۳۸۲۴ - اِنَّكُمْ مَدَّيْنُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ وَ مَرَّتْهُنَّ بِمَا اَسَلَّمْتُمْ .

بدرستی که شما جزا داده شده آید بآنچه پیش کرده آید و درگروه‌هایید بآنچه پیش فرستادید یعنی در آخرت جزا داده شوید بآنچه پیش در دنیا کرده آید و همیشه درگرو باشید بآنچه پیش فرستید تا اینکه جزای آن بشما برسد اگر خیر باشد خیر و اگر شرّ باشد شرّ .

۳۸۲۵ - اِنَّكُمْ طُرِدَاءَ الْمَوْتِ الَّذِي اِنْ اَقَمْتُمْ اَخَذَكُمْ وَ اِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ اَدْرَكَكُمْ .

بدرستی که شما شکار کرده شده مرگید که اگر برمیخیزید میگیرد شما را و اگر میگریزید درمی یابد شما را و رستگاری از آن نتوانید یافت .

۳۸۲۶ - اِنَّكُمْ اِلَى الْعَمَلِ بِمَا عَلِمْتُمْ اَحْوَجَ مِنْكُمْ اِلَى تَعْلَمَ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ .

بدرستی که شما بسوی عمل کردن بآنچه دانسته آید محتاج ترید از شما بسوی یاد گرفتن آنچه نبودید که دانید آن را، مراد این است که عمل کردن بآنچه آدمی دانسته از احکام سزاوارتر است از یاد گرفتن آنچه ندانسته از آنها؛ زیرا که حکمی را

که دانسته عمل بآن ضرور است و در ترك آن عذری نیست بخلاف آنچه ندانسته چه ممکن است که در آنها معذور باشد و بر تقدیری که معذور نباشد یقین که گناه آن کمتر است از گناه کسی که حکمی را داند و دانسته مخالفت آن کند و باین مضمون احادیث دیگر نیز وارد شده چنانکه روایت کرده ثقة الاسلام کلینی طاب ثراه در کتاب کافی از حضرت امام همام امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه که فرموده که : نوشته شده در انجیل که : طلب میکنید علم آنچه را نمیدانید و هنوز عمل نکرده باشید بآنچه دانسته اید پس بدرستی که علم هر گاه عمل کرده نشود بآن زیاد نمیکند صاحب خود را مگر کفری و زیاد نمیکند از خدا مگر دوری را.

۳۸۲۷ - إِنْكُمْ إِلَى إِنْفَاقٍ مَا اكْتَسَبْتُمْ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى الْاِكْتِسَابِ مَا تَجْمَعُونَ .

بدرستی که شما بسوی خرج کردن آنچه کسب کرده اید محتاج ترید از شما بسوی کسب کردن آنچه جمع میکنید زیرا که ثمره آنچه کسب شده این است که خرج شود و بهره از آن بحسب آخرت یا دنیا برده شود اگر خرج نشود لغو و عبث باشد بلکه سبب عذاب و عقاب گردد هر گاه حق واجب بآن تعلق گرفته باشد و داده نشود و کسب کردن آنچه جمع میکنید ثمره ندارد و حاجتی بآن نیست بلکه بسا باشد که سبب وزر و وبال گردد باینکه (۱) از ممر حرامی کسب کنید یا اینکه حق واجب بآن تعلق بگیرد و ندهید چنانکه اشاره بآن شد .

۳۸۲۸ - إِنْكُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَعْمَالِ أَحْوَجَ مِنْكُمْ إِلَى إِعْرَابِ الْأَقْوَالِ .

بدرستی که شما با عراب عملها محتاج ترید از شما با عراب قولها مراد به «اعراب عملها» ظاهر کردن آنهاست و به «اعراب قولها» نیز ممکن است که مراد همان ظاهر کردن آنها باشد و حاصل معنی این باشد که : شما بظاهر کردن اعمال یعنی بکردن کارهای

۱- جمله «از ممر حرامی کسب کنید» تنها در نسخه مسجد سپهسالار ضبط شده است .

خوب و ظاهر کردن آن عملها بر خدا یا بر خلق نیز محتاج ترید از ظاهر کردن اقوال یعنی باینکه بزبان دعویها کنید و بعمل آمدن آنها معلوم نباشد، و ممکن است که: مراد با عراب اقوال اظهار حرکات و سکونات آنها باشد یا درست گفتن آنها و لحن نکردن در آنها و کنایه باشد از اهتمام در فصاحت و بلاغت کلمات و عبارات و مراد این باشد که: اهتمام بکردن کارهای خیر و ظاهر کردن آنها بهتر است از اهتمام بفصاحت و بلاغت کلام و سعی در آن و این معنی ظاهر تر است و ممکن است (۱) که مراد با عراب اعمال نیز بمشاکله اعراب اقوال تصحیح اعمال و درست کردن آنها باشد و معنی این باشد که شما بتصحیح اعمال و اهتمام در درست کردن آنها محتاج ترید از اهتمام بفصاحت و بلاغت اقوال.

۳۸۲۹ - إِنْكُمْ إِلَىٰ إِكْتِسَابِ صَالِحِ الْأَعْمَالِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَىٰ مَكَاسِبِ الْأَمْوَالِ.

بدرستی که شما بسوی کسب کردن شایسته عملها محتاج ترید از شما بسوی جایگاههای کسب اموال یا کسب کردنهای اموال.

۳۸۳۰ - إِنْكُمْ إِلَىٰ الْإِهْتِمَامِ بِمَا يَصْحَبُكُمْ إِلَىٰ الْآخِرَةِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَىٰ كُلِّ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنَ الدُّنْيَا.

بدرستی که شما بسوی اهتمام بآنچه همراه باشد با شما بسوی آخرت محتاج ترید از شما بسوی هرچه همراه باشد با شما از دنیا.

۳۸۳۱ - إِنْكُمْ إِلَىٰ أَزْوَاجِ التَّقْوَىٰ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَىٰ أَزْوَاجِ الدُّنْيَا.

بدرستی که شما بسوی توشه های پرهیزگاری محتاج ترید از شما بسوی توشه های دنیا.

۱- عبارت «و ممکن است» تا آخر تنها در نسخه مسجد سپهسالار ضبط شده است.

۳۸۳۲ - إِنْكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْبَقَاءِ أَحْجُجْ مِنْكُمْ إِلَى عِمَارَةِ دَارِ الْفَنَاءِ.

بدرستی که شما بسوی آبادان کردن خانه بقا که آخرت باشد محتاج ترید از شما بسوی آبادان کردن خانه فنا که دنیا باشد.

۳۸۳۳ - إِنْكُمْ إِلَى إِجْرَاءِ مَا أُعْطِيتُمْ أَشَدَّ حَاجَةً مِنَ السَّائِلِ إِلَى مَا أَخَذَ مِنْكُمْ.

بدرستی که شما بسوی روان کردن آنچه عطا کرده اید سخت حاجت ترید از سؤال کننده بسوی آنچه گرفته از شما یعنی حاجت شما بدادن آنچه بدرویش عطا کرده اید زیاده است از حاجت آن درویش بآنچه گرفته از شما زیرا که دادن شما باعث معموری دنیا و آخرت شما باشد و آنچه درویش از شما گرفته زیاده از سد حاجتی از حاجتهای دنیوی او نکند پس ظاهر است که حاجت شما بآن زیاده است از حاجت او باین و در بعضی نسخه ها (۱) «جزاء» بدل «اجراء» است و بنابراین ترجمه این است که : بدرستی که شما بسوی جزای آنچه عطا کرده اید؛ تا آخر، و از آنچه در شرح آن نسخه مذکور شد شرح این نسخه هم ظاهر میشود و حاجت بیان نیست و این نسخه ظاهر تراست.

۳۸۳۴ - إِنْكُمْ أَغْبَطُ (۲) بِمَا بَدَلْتُمْ مِنَ الرَّائِغِبِ إِلَيْكُمْ فِيمَا وَصَلَهُ مِنْكُمْ.

۱- از جمله «در بعضی نسخه ها» تا آخر تنها در نسخه مسجد سپهسالار ضبط شده است.
۲- پوشیده نیست که اصل معنی «أغبط» نیکو حال تراست یا شادمان تر یا رشک برده شده تر، و مجازاً بمعنی [سود برنده تر] مستعمل میشود و چون آن در این مقام ظاهر تر بود بآن ترجمه شده و هر يك از معانی اصلیه نیز بر او حمل میتواند بود باینکه معنی این باشد که نیکوئی حال شما بسبب آنچه عطا کرده اید یا شادمانی که شما را باید باشد بسبب آن زیاده است از نیکوئی حال آنکسی که رغبت کرده بسوی شما در آنچه رسیده باو از شما یا از شادمانی که او را حاصل شود بسبب آن یا اینکه شما رشک برده ترید از او یعنی حال شما گنجایش رشک بر آن و آرزوی مثل آن زیاده از حال او دارد (منه).
این حاشیه تنها در نسخه مسجد سپهسالار ضبط شده است.

بدرستی که شما سودبرنده ترید بآنچه عطا کرده اید از رغبت کننده بسوی شما در آنچه رسیده با و از شما یعنی سودی که شما برده اید بسبب آنچه عطا کرده اید زیاده است از سود آنکسی که رغبت کرده بسوی شما در آنچه رسیده با و از شما؛ زیرا که سودی که شما برده اید سود دنیا و آخرت است و سودی که او برده نیست مگر سودی دنیوی آمیخته بذلت و خفت و کجاست آن از این؟

۳۸۳۵ - إِنْكُمْ إِلَى الْكِتَابِ الْأَدَبِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى الْكِتَابِ الْفِضَةِ وَالذَّهَبِ .

بدرستی که شما بسوی کسب کردن ادب محتاج ترید از شما بسوی کسب کردن نقره و طلا مراد به [ادب] چنانکه مکرر مذکور شد آدابی است که در شریعت مقدسه از برای هر چیز مقرر شده، و ممکن است که : شامل بعضی آداب حسنه نیز باشد که : میان مردم شایع شده باشد و «بودن حاجت بکسب آن زیاده از حاجت بکسب طلا و نقره» ظاهر است زیرا که : آموختن ادب و رعایت آن باعث گرامی بودن و بلندی مرتبه در دنیا و آخرت گردد بخلاف کسب نقره و طلا که اگر وبال نداشته باشد چندان ثمره نیز ندارد مگر اینکه غرض از آن صرف در وجوه خیرات و مبرات باشد و با وجود این مرتبه کسب آداب افزون تر از آنست زیرا که آن از جمله علم با عمل است و افزونی آن بر سایر مزایا ظاهر است .

۳۸۳۶ - إِنْكُمْ إِلَى الْقَنَاعَةِ يَسِيرُ الرِّزْقِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى الْكِتَابِ الْحَرِصِ فِي الطَّلَبِ .

بدرستی که شما . بسوی قناعت کردن باندکی از روزی محتاج ترید از شما بسوی کسب کردن حرص در طلب زیرا که آن قناعت فارغ میگردد و شما را از بسیاری از تعبها و زحمتهای طلب و باعث بلندی مرتبه شما میگردد در دنیا و آخرت ،

بخلاف حرص در طلب که با همه تعب و زحمت آن اگر باعث وبال و نکالی نباشد ظاهر است که سبب فزونی مرتبه هم نگردد .

۳۸۳۷ - اِنَّكُمْ مُّوَآخِذُونَ يٰۤاَقْوَالِكُمْ فَلَا تَقُولُوا اِلَّا خَيْرًا .

بدرستی که شما بازخواست کرده شوید بگفتارهای شما پس نگوئید مگر خیر را .

۳۸۳۸ - اِنَّكُمْ مُّجَازُونَ يٰۤاَفْعَالِكُمْ فَلَا تَفْعَلُوا اِلَّا بِرًّا .

بدرستی که شما جزا داده شوید بکردارهای شما پس مکنید مگر نیکی را .

۳۸۳۹ - اِنَّكُمْ اِلَىٰ مَكَارِمِ الْاَفْعَالِ اَحْوَجُ مِنْكُمْ اِلَىٰ بَلَاغَةِ الْاَقْوَالِ .

بدرستی که شما بسوی کردارهای نیکو محتاج ترید از شما بسوی بلاغت گفتارها تحقیق معنی بلاغت مکرر مذکور شد و ظاهر است که آن اگرچه از جمله فضایل و مزایا است احتیاج بافعال نیکو زیاده از احتیاج بآن است زیرا که اجروثوابی که بر آنها مترتب گردد ظاهر است که بر بلاغت مترتب نگردد .

۳۸۴۰ - اِنَّكُمْ اِلَىٰ اَصْطِنَاعِ الرِّجَالِ اَحْوَجُ مِنْكُمْ اِلَىٰ جَمْعِ الْاَمْوَالِ .

بدرستی که شما باحسان کردن بمردان (۱) محتاج ترید از شما بسوی جمع اموال و در بعضی نسخه ها این فقره نیست و در فقره سابق جمع الاموال بجای بلاغة الاقوال است و بنابراین ترجمه آن این است که: بدرستی که شما بسوی افعال نیکو محتاج ترید از شما بسوی جمع اموال .

۳۸۴۱ - اِنَّكُمْ اِنْ اَغْتَرَرْتُمْ بِالْاَمْوَالِ تَخْرُمَتْكُمْ بِوَادِرِ الْاَجَالِ وَقَدْ فَاتَتْكُمْ الْاَعْمَالُ .

۱- «اصطناع» بمعنی نیکو پروردن و برگزیدن برای شخص خود است ، چنانکه در آیه «واصطنعتك لنفسی» نه بمعنی مجرد احسان و تمام کتب تفسیر و لغت باین معنی بشرح و بسط تمام اشاره کرده اند فراجع ان شئت .

بدرستی که شما اگر فریب خورید بامیدها هلاک کند شما را تعجیل کننده های اجلها و حال اینکه بتحقیق فوت شده باشد شما را عملها یعنی اگر فریب خورید بامیدها و از پی آنها روید و مشغول بسعی از برای آنها گردید ناگاه هلاک کند شما را اجلها که تعجیل میکنند درآمدن در حالی که فوت شده باشد از شما اعمالی که باعث رستگاری شما باشد بسبب مشغول شدن بامیدها و غافل شدن از آنها .

۳۸۴۲ - اِنَّكُمْ اِنْ اِغْتَنَّمْتُمْ صَالِحَ الْاَعْمَالِ نِلْتُم مِّنَ الْاٰخِرَةِ نِهَآيَةَ الْاَمَالِ .
بدرستی که شما اگر غنیمت شمارید عملهای نیکو را میرسید از آخرت بنهایت امیدها، مراد بغنیمت شمردن آنها این است که آنها را نفع عظیمی دانند و سعی کنند در کردن آنها و فوت نکردن آنها .

۳۸۴۳ - اِنَّكُمْ اِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْاٰخِرَةِ لَا لِدُنْيَا وَ لِلْبَقَاۗءِ لَا لِلْفَنَآءِ .
بدرستی که شما آفریده شده اید از برای آخرت نه از برای دنیا و از برای باقی بودن که در آخرت میباشد نه از برای فنا که در دنیا است .

۳۸۴۴ - اِنَّكُمْ اِنْ رَضِيتُمْ بِالْقَضَآءِ طَابَتْ عِشَّتُكُمْ وَ قُرْتُمْ بِالْفَنَآءِ .
بدرستی که شما اگر راضی شوید بتقدیر خدا نیکو باشد زندگانی شما و فیروزی یابید بتوانگری یعنی توانگری در آخرت بلکه در دنیا نیز زیرا که کسی که راضی شود بتقدیر حق تعالی اکتفا کند بآنچه برسد بآن و محتاج بسعی و طلب نباشد و این کمال توانگریست .

۳۸۴۵ - اِنَّكُمْ اِنْ صَبَرْتُمْ عَلٰی الْبَلَاۗءِ وَ شَكَرْتُمْ فِی الرَّخَاۗءِ وَ رَضِيتُمْ بِالْقَضَآءِ كَانَ لَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ الرِّضَا .

بدرستی که شما اگر صبر کنید بر بلا، و شکر کنید در فراخی، و راضی شوید بتقدیر خدا، خواهد بود از برای شما از جانب خدای سبحانه رضا و خوشنودی .

۳۸۴۶ - إِنْكُمْ إِنْ زَهَدْتُمْ خَلَصْتُمْ مِنْ شَقَاةِ الدُّنْيَا وَفُزْتُمْ بِدَارِ الْبَقَاءِ .

بدرستی که شما اگر بی‌رغبت باشید در دنیا خلاصی یابید از بدبختی دنیا ،
و فیروزی یابید بسرای بقا .

۳۸۴۷ - إِنْكُمْ إِنْ قَنِعْتُمْ^(۱) حُزْنُكُمْ الْغَنَاءَ وَخَفَّتْ عَلَيْكُمْ مُؤُنُ^(۲) الدُّنْيَا .

بدرستی که شما اگر قناعت کنید جمع کنید توانگری را و سبک گردد بدر شما
اخراجات دنیا .

۳۸۴۸ - إِنْكُمْ إِنْ رَغِبْتُمْ فِي الدُّنْيَا أَفْنَيْتُمْ أَعْمَارَكُمْ فِي مَا لَا تَبْقَوْنَ
لَهُ وَلَا يَبْقَى لَكُمْ .

بدرستی که شما اگر رغبت کنید در دنیا نابود سازید عمرهای خود را در آنچه
باقی نماند شما از برای آن ؛ و باقی نماند آن از برای شما ؛ زیرا که دنیا چنین است
که نه کسی همیشه باقی ماند از برای آن ، و نه آن باقی ماند همیشه از برای کسی .

۳۸۴۹ - إِنْكُمْ إِنْ أَمَرْتُمْ عَلَيْكُمْ الْهَوَى أَصَمَّكُمْ وَأَعْمَاكُمْ وَأَرَدَاكُمْ .

بدرستی که شما اگر امیر و فرمانده گردانید بر خود خواهش را اگر گرداند
شما را و کور گرداند شما را و هلاک گرداند شما را ؛ یا ببندازد شما را یعنی در هلاکت
یا پستی مرتبه ؛ و بر هر تقدیر ظاهر است که متابعت هوی و خواهش باعث آن میشود
هر گاه خواهش او تعلق گیرد بامری که مشروع نباشد و « کر گردانیدن و کور گردانیدن »
باعتبار این است که کسی که فرمان هوی و خواهش خود برد موعظه و نصیحت

۱- شارح (ره) بخط خود در حاشیه گفته : «الْقنوع السَّوَال والتذلل للمسئلة وقد قنع
بالفتح يقنع قنوعاً ، وقد قنع بالكسر يقنع قناعة فهو قنيع وقنوع وأقنعه الشيء أي أَرْضَاه .
۲- در أقرب الموارِد گفته : «المؤنة لغة في المؤونة؛ قال الشاعر أمير نامؤنة خفيفة
ج مؤن» اما جمع مؤونة [مؤونات] است؛ طالب تفصيل بكتب لغت رجوع کند.

کسی را برخلاف آن نشنود، و اسری را که منافی آن باشد بنظر نیاورد و نبیند، پس گویا کورکور گردیده .

۳۸۵۰ - إِنْكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ أَنْفُسَكُمْ نَزَعْتُ^(۱) بِكُمْ إِلَى شَرِّ غَايَةٍ .

بدرستی که شما اگر فرمان بریدنفسهای خود را برکنند شما را ویرد بسوی بدتر انجامی .

۳۸۵۱ - إِنْكُمْ إِنْ مَلَكَتُمْ شَهَوَاتِكُمْ نَزَتُ بِكُمْ إِلَى الْأَشْرِ وَالْفَوَايَةِ .

بدرستی که شما اگر مالک خود گردانید خواهشهای خود را برجهاند شما را بسوی فرحناکی و گمراهی .

۳۸۵۲ - إِنْكُمْ إِنْ أَقْبَلْتُمْ عَلَى اللَّهِ أَقْبَلْتُمْ وَإِنْ أَدْبَرْتُمْ عَنْهُ أَدْبَرْتُمْ .

بدرستی که شما اگر رو آورید بر خدا رو آورده اید یعنی برنیکبختی و رستگاری، و اگر رو گردانید از او رو گردانید یعنی از همان سعادت و رستگاری .

۳۸۵۳ - إِنْكُمْ إِنْ رَغِبْتُمْ إِلَى اللَّهِ غَنِمْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ وَ إِنْ رَغِبْتُمْ إِلَى

الدُّنْيَا خَسِرْتُمْ وَ هَلَكْتُمْ .

بدرستی که شما اگر رغبت کنید بسوی خدا غنیمت یابید و رستگار گردید، و اگر رغبت کنید بسوی دنیا زیان کنید و هلاک گردید .

۳۸۵۴ - إِنْكُمْ إِنْ رَجَوْتُمْ اللَّهَ بَلَّغْتُمْ آمَالَكُمْ وَإِنْ رَجَوْتُمْ غَيْرَ اللَّهِ خَابَتْ

أَمَانِيكُمْ وَ آمَالَكُمْ .

بدرستی که شما اگر امید داشتید خدا را برسید باسیدهای خود و اگر امید

۱- مراد این است که در « نزع » تضمین معنی [برده] شده و جارو مجرور متعلق

بآنست (منه) این حاشیه فقط در نسخه کتابخانه سپهسالار است .

داشته باشید غیر خدا را نوید شود آرزوهای شما و امیدهای شما .

۳۸۵۵ - إِنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ سُوْرَةَ الْغَضَبِ أَوْرَدَتْكُمْ نِهَایَةَ الْعَطَبِ .

بدرستی که شما اگر فرمان برید تندی خشم را فرود آورد شما را بر نهایت هلاکت .

۳۸۵۶ - إِنَّكُمْ لَنْ تُحْصِلُوا بِالْجَهْلِ أَرْبًا، وَلَنْ تَبْلُغُوا بِهِ مِنَ الْخَيْرِ سَبَبًا، وَلَنْ تُدْرِكُوا بِهِ مِنَ الْآخِرَةِ مَطْلَبًا .

بدرستی که شما حاصل نکنید بسبب نادانی حاجتی را، و نرسید بسبب آن از خیر بدست آویزی، و در نیابید بسبب آن از آخرت مطلبی را .

۳۸۵۷ - إِنَّكُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ فِيهِ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَالْإِلَازِمُ فِيهِ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ، أَهْلُهُ مُتَعَكِّفُونَ^(۱) عَلَى الْعِصْيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْإِدْهَانِ، فَتَاهُمْ عَارِمٌ وَشَيْخُهُمْ آئِمٌ وَعَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ وَقَارِئُهُمْ مُمَارِقٌ، لَا يَعْظُمُ صَغِيرَهُمْ كَبِيرَهُمْ وَلَا يَعُولُ غَنِيَهُمْ فَقِيرَهُمْ .

بدرستی که شما در روزگارید که گوینده در آن بحق کم است، و زبان در آن از راستی کند است، و کسی که لازم باشد در آن مرحق رایعنی جدا نشود از آن خوار است، اهل آن روزگار محبوس اند بر نافرمانی حق تعالی، و صلح کرده اند با یکدیگر بر مدهانه، جوان ایشان بدخوست یا بد ذات شریر^(۲)، پیرایشان گنه کار، و عالم ایشان منافق است

۱- در نسخه ها که بنظر رسیده «متعکفون» بنون واقع شده نه بتا نهایت چون بعضی از اهل لغت گفته اند که «تعکف» آمده و «انمکف» نیامده و امر نقطه در این نسخه ها مضبوط نیست بنابر این ما بتا نوشتیم (منه) .

(این حاشیه تنها در نسخه مسجد سپهسالار ضبط شده)

۲- جمله « یا بد ذات شریر » تنها در نسخه مسجد سپهسالار ضبط شده .

و خواننده ایشان بیرون رونده است یعنی از دین یا از خیر و خوبی، تعظیم نمیکند کوچک ایشان بزرگ ایشان را، و عیال خود نمیگرداند توانگرایشان درویش ایشان را، «محبوس اند بر نافرمانی» یعنی مدارایشان بر آن است و از آن تجاوز نکنند، و «مداهنه» بمعنی غش و نفاق است و اینکه ظاهر کسی برخلاف باطن او باشد.

۳۸۵۸ - اِنَّكُمْ سَتَعْرِضُونَ عَلٰی سَبِّیْ وَ الْبِرَاۤءَةِ مِنِّیْ فَسُبُّوْنِیْ وَ اِیَّاكُمْ وَ الْبِرَاۤءَةَ مِنِّیْ.

بدرستی که شما بزودی عرض کرده میشوید بردشنام دادن من و بیزاری جستن از من، پس دشنام دهید مرا و پرهیزید از بیزاری جستن از من. مراد این است که عرض کرده خواهد شد بر شما یعنی تکلیف خواهند کرد شما را باینکه دشنام دهید مرا یعنی ناسزا بگوئید نسبت بمن و بیزاری جوئید از من چنانکه خلفای بنی امیه لعنهم الله تعالی کردند پس ناسزا بگوئید مرا اما بیزاری مجوئید از من و آن باعتبار این است که ناسزا گفتن باعتبار تقیه جایز میشود و بیزاری جستن امری است قلبی و تقیه در آن نمیروود پس بهیچوجه جایز نمیشود زیرا که بیزاری جستن از کسی بمعنی این است که در دل دوستی او با او نداشته باشد بلکه بغض و دشمنی او را داشته باشد اما اگر تکلیف کنند باظهار بیزاری جستن از او پس آن نیز حکم ناسزا گفتن دارد و با وجود تقیه جایز است هرگاه قلبی نباشد و مجرد اظهار بزبان باشد و در کتاب مستطاب نهج البلاغه این مضمون بعبارت دیگر واقع شده و ابن ابی الحدید که از اکابر علمای معتبر اهل سنت است در شرح آن اشکال کرده در فرق میان «سب» و «برائت» و تجویز اول و منع از دوم با اینکه «سب» افحش از تبرّی مینماید و جواب گفته که: آنچه اصحاب ما یعنی معتزله میگویند در این باب این است که فرقی نیست میان «سب» و «تبری» از آن حضرت در اینکه هر دو حرامند و فسقند و کبیره اند و در اینکه اگر اکراه شود بر آنها بر وجهی که خوف بر نفس باشد

جایز میشود فعل هریک چنانکه جایز است اظهار کلمه «کفر» نزد چنین خوفی و جایز است در هریک که نکند آن را هرچند داند که کشته میشود هرگاه غرض اعزاز دین باشد چنانکه در حال «جبر» بر کفر جایز است تن در دادن بکشتن و ترك اظهار کفر از برای اعزاز دین، و اینکه آن حضرت «برائت» را منع کرده باعتبار این است که این لفظ وارد نشده در قرآن مجید مگر نسبت بمشرکان پس بحکم عرف شرعی مخصوص شده بایشان پس نهی آن حضرت محمول میشود بر اینکه حرمت آن زیاده است از حرمت «سب» هرچند حکم آنها در عدم جواز بی اکراه و جواز بآن یکی باشد بعد از آن گفته: و اما امامیه میگویند که: اکراه بر «سب» جایز میسازد اظهار آن را و جایز نیست تن در دادن بقتل با آن و اما اکراه بر «برائت» پس جایز است با آن تن در دادن بقتل و جایز است اظهار تبری؛ و تن در دادن بقتل بهتر است، تمام شد کلام او و آنچه او از امامیه نقل کرده در کلام علمای ما بنظر این فقیر نرسیده و فاضل متتبع قاضی نورالله شوشتری رحمه الله در کتاب «احقاق الحق» گفته که امامیه گفته اند که اظهار «تبری» از ائمه علیهم السلام در مقام تقیه حرام است و استدلال کرده اند بر آن بقول امیرالمؤمنین علیه السلام (۱) که فرموده «اما السب فسبونی فانه لی زکوة و لکم نجاة و اما البراءة فمدّ و الاعناق» یعنی اما دشنام دادن من یعنی در مقام تقیه پس دشنام دهید مرا پس بدرستی که آن از برای من زکوتی است و از برای شما نجاتی است، و اما برائت پس بکشید گردنها را یعنی راضی شوید بآن و بکشید گردنها را از برای کشته شدن بر سر آنها. و پوشیده نیست که بنا بر آنچه او نقل کرده از مذهب امامیه نهی از برائت در این فقره مبارکه بر نهی از اظهار بیزارى جستن نیز محمول میتواند شد و لازم نیست حمل بر نهی از برائت در دل چنانکه ما ذکر کردیم، نهایت در کلام دیگری از علمای ما مدعی بآنچه او نقل کرده بنظر

۱ - ابن ابی الحدید را نسبت بامامیه داده که چنین روایت کرده از امیرالمؤمنین علیه السلام «منه» .

نرسیده و در کتاب مستطاب کافی روایت شده که: گفته شد به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که مردم روایت میکنند که علی علیه السلام گفته بر منبر کوفه: ای مردمان بدرستی که بزودی خوانده خواهید شد شما بسوی سبّ من پس سبّ کنید مرا، پس از آن خوانده خواهید شد بسوی برائت از من پس برائت مجوئید از من پس فرمود: حضرت صادق علیه السلام چه بسیار است دروغ گفتن مردم بر علی علیه السلام بعد از آن فرمود که: نگفته آن حضرت مگر این را: بدرستی که شما بزودی خوانده خواهید شد بسوی سبّ من پس سبّ کنید مرا پس از آن خوانده خواهید شد بسوی برائت از من و بدرستی که من بردین محمدم صلی الله علیه وآله و نفرمود که: تبرّی مکنید از من، پس گفت همان سائل بآن حضرت علیه السلام که: خبرده مرا که اگر کسی اختیار کند کشته شدن را نه برائت چیست؟ پس فرمود آن حضرت که: والله نیست این بر او و نیست از برای او مگر آنچه گذشته بر آن. عمار بن یاسر چون اکراه کردند او را اهل مکه بر کفر پس اظهار کرد کفر را و دل او مطمئن بود بر ایمان پس گفت باو پیغمبر صلی الله علیه وآله نزد آن واقعه: ای عمار اگر عود کنند بآن پس عود کن تو نیز چنان؟ پس بتحقیق که فرو فرستاد خدای عزّوجلّ عذر تو را یعنی قبول آن را یا معذور داشتن تو را، و امر کرده تو را که عود کنی چنان اگر عود کنند ایشان. و پوشیده نیست که این حدیث شریف صریح است در جواز اظهار برائت نیز بلکه وجوب آن و اینکه نهی از آن در کلام آن حضرت نبوده و ابن ابی الحدید نیز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه بر سر منبر کوفه فرموده: پس اگر عرض شود بر شما سبّ من پس سبّ کنید مرا، و اگر عرض شود بر شما برائت از من پس بدرستی که من بردین محمدم صلی الله علیه وآله و نفرمود که: پس تبرّی مکنید از من و این نیز موافق است با حدیث شریف کافی. و روایت کرده نیز از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام که: اگر امر کنند شمارا بسبب من پس سب کنید مرا، و اگر امر کنند شما را به تبری از من پس تبری مکنید از من بدرستی که من بردین محمدم صلی الله علیه وآله، و نهی نکرد ایشان را از اظهار برائت، و مخفی نیست که این روایت صریح است در وقوع نهی از برائت، و اینکه در وقوع نهی از برائت واقعی است یعنی برائت در دل نه اظهار آن چنانکه ما اولاً در شرح فقره مبارکه ذکر کردیم والله تعالی یعلم.

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت علی بن ابی طالب
 علیه السلام در حرف الف بالفظ «انما» که متضمن معنی «ما» و
 «الا» است یعنی نیست فلان مگر فلان چنانکه از
 کلمات منقوله ظاهر خواهد شد .

از آنجمله است قول آن حضرت علیه السلام :

۳۸۵۹ - إِنَّمَا الْجَحْلُ كَظْمِ الْفَيْظِ وَمِلْكُ النَّفْسِ .

نیست بردباری مگر فروبردن خشم و مالک بودن نفس یعنی اینکه هر گاه
 کسی را خشم بگیرد بر کسی بسبب گناهی که نسبت باو کرده باشد فروبرد خشم
 خود را، و مالک باشد نفس خود را و نگذارد که (۱) در صدد تلافی و انتقام درآید .

۳۸۶۰ - إِنَّمَا الْحَزْمُ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَةُ النَّفْسِ .

نیست دوراندیشی مگر فرمانبرداری خدا و نافرمانی کردن نفس خود، یعنی
 دوراندیشی عمده این است که باعث سعادت ابدی میشود و دوراندیشیهای دیگر
 نسبت بان چیزی نیست و چندان ثمره ندارد .

۳۸۶۱ - إِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مُتَّبِعُ شَرْعٍ وَ مُبْتَدِعُ بَدْعَةٍ .

نیستند ناس مگر دومرد پیر و مذهب راست ظاهری و نوپدید آورنده بدعتی،

۱- در نسخه مسجد سپهسالار چنین ضبط شده است «و نگذارد که مرتکب گناهی گردد

و مراد این است که بردباری همین فرو بردن خشم نیست چنانکه مردم گمان دارند بلکه
 مالک بودن نفس نیز بمعنی مذکور در آن باید» .

ظاهر این است که مراد به «ناس» غیرائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين باشد چنانکه شایع است استعمال ناس در ایشان و مراد این است که مردم غیر ما دو فرقه اند فرقه که تابع ما باشند و ایشان بر راه راست اند و فرقه که پیرو ما نباشند و ایشان از اهل بدعت و ضلالت اند (۱) و کسی نیست که پیرو ما نباشد و از اهل ضلالت نباشد باینکه خود امام و پیشوا تواند بود و تابع کسی نباید باشد .

۳۸۶۲ - إِنَّمَا خَلَقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ وَإِنَّكُمْ فِي دَارِ بُلْغَةٍ وَمَنْزِلِ قُلْعَةٍ.

بدرستی که شما خلق کرده نشده اید مگر از برای باقی بودن نه از برای فانی شدن و بدرستی که شما در خانه بلغه اید و در جایگاه قلعه مراد این است که شما آفریده نشده اید مگر از برای آخرت که خانه بقا و پایداری است نه از برای دنیا که دار فنا و زوال است و «بلغه» بضم میم و سکون لام و فتح غین قدری است از عیش که اکتفا بآن توان کرد و مراد این است که دنیا خانه ایست که در آن باید اکتفا نمود بآنچه توان اکتفا نمود بآن از عیش و نباید حریص بود در آن بر شهوات و مستلذات آن و جایگاه «قلعه» بضم قاف و سکون لام و فتح عین یا بضم قاف و لام هردو و فتح عین یا بضم قاف و فتح لام و عین هردو یعنی جایگاه عاریه که وطن نتوان ساخت آن را، و «بودن دنیا منزل چنین» ظاهر است .

۳۸۶۳ - إِنَّمَا الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَتُهُ التَّجَارِبُ.

بدرستی که عاقل نیست مگر کسی که پند گفته باشد او را تجربه ها.

۳۸۶۴ - إِنَّمَا الْجَاهِلُ مَنْ أَسْتَعْبَدَتْهُ الْمَطَالِبُ.

بدرستی که نیست نادان مگر کسی که بنده کرده باشد او را مطلبها یعنی بنده خواهشها و مطلبهای دنیوی خود شده باشد و همیشه مانند بندگان سعی کند از برای

۱- در نسخه مسجد سپهسالار چنین ضبط شده است: «خواه پیرو دیگری باشند خواه اصلاً پیرو کسی نباشند».

آنها ، یا اینکه بمنزله بنده مردم شده باشد از برای تحصیل خواهشها و مطلبها .

۳۸۶۵ - إِنَّمَا الدُّنْيَا شَرْكٌ وَقَعَ فِيهِ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ .

بدرستی که نیست دنیا مگردامی که افتاده است در آن کسی که نمی شناسد
آن را یعنی گرفتار آن نمی شود مگر کسی که درست نمی شناسد آن را و آگاه نشده
باشد بر ضرر و زیان آن .

۳۸۶۶ - إِنَّمَا الدُّنْيَا أَحْوَالٌ مُخْتَلِفَةٌ وَتَارَاتٌ مُتَصَرِّفَةٌ وَأَعْرَاضٌ مُسْتَهْدِفَةٌ .

بدرستی که نیست دنیا مگر احوال مختلف و هنگامهای پریده شونده و نشانه های
نصب شده یعنی کسی در دنیا بر یک حال باقی نماند بلکه مدار مردم در آن بر اختلاف
احوال باشد از جوانی و پیری و قوت و ضعف و توانگری و پریشانی و دولت و نکبت
و مانند آنها « و هنگام (۱) و وقت عمر و دولت و نکبت و سایر احوال هر کس منقطع
و پریده شونده است و پاینده و باقی نماند » و « نشانه های نصب شده است » یعنی نشانه ها
است که نصب شده از برای تیرهای مصائب و نوائب .

و فرموده آن حضرت علیه السلام از برای مردی که سعی می کرده بغير خود بآنچه
بوده در آن ضرر رسانیدن بخود یعنی قصد می کرده از برای او یا می کرده از برای او یا
ظلم می کرده از برای او بآنچه خود نیز متضرر می شده بآن .

۳۸۶۷ - إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسُهُ لَيَقْتُلَنَّ رِدْفَهُ .

نیستی تو مگر مانند کسی که ضربت زند خود را از برای اینکه بکشد کسی
را که ردیف او باشد یعنی پشت سر او بر مرکبی سوار باشد .

۳۸۶۸ - إِنَّمَا اللَّيْبُ مِنَ اسْتَسْلَ الْأَحْقَادَ .

۱- در نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار بجای جمله داخل گیمه این جمله ضبط شده است ،
« و هنگام و وقت هر چیز در آن بزودی متغیر و متقلب گردد چنانکه لازمه اختلاف احوال است » .

بدرستی که نیست عاقل مگر کسی که بیرون کرده باشد از خود کینه ها را یا
از مردم یعنی کینه خود را از دل های مردم بیرون کرده باشد .

۳۸۶۹ - إِنَّمَا سَادَةُ أَهْلِ الدُّنْيَا (۱) الْأَجَوَادُ .

بدرستی که نیست سروران اهل دنیا مگر صاحبان جود و بخشش .

۳۸۷۰ - إِنَّمَا الْكَرَمُ التَّنَزُّهُ عَنِ الْمَعَاصِي (۲) .

بدرستی که نیست گرامی بودن مگر پاکیزگی جستن از بدیها .

۳۸۷۱ - إِنَّمَا الْوَرَعُ التَّطَهُّرُ عَنِ الْمَعَاصِي .

بدرستی که نیست ورع مگر پاک بودن از گناهان یعنی کمال ورع همین است
و زیاده بر این مثل ترك دنیا بالکلیه در کار نیست .

۳۸۷۲ - إِنَّمَا النَّبْلُ التَّبَرُّيُّ عَنِ الْمَخَازِي .

بدرستی که نیست نبل یعنی نجابت یا تندی فطنت مگر بیزاری جستن از خواریها
یعنی از گناهان که سبب خواری این کس میشوند در آخرت بلکه در دنیا نیز .

۳۸۷۳ - إِنَّمَا الشَّرَفُ بِالْعَقْلِ وَالْأَدَبِ لَا بِالْمَالِ وَالْحَسَبِ .

بدرستی که نیست شرف مگر بعقل و ادب نه بمال و حسب یعنی آنچه شمرده
شود از مفاخر پدران .

۳۸۷۴ - إِنَّمَا أَنْتَ عَدَدُ أَيَّامٍ فَكُلُّ يَوْمٍ يَمْضِي عَلَيْكَ يَمْضِي بَعْضُكَ
فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ وَأَجْمِلْ فِي الْمَكْتَسَبِ .

بدرستی که نیستی تو مگر بشماره روزی چند؛ پس هر روزی که میگذرد بر تو

۱- در نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار بجای «اهل الدنيا» «اهل الدنيا والاخرة» ذکر شده.

۲- در نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار بجای «عن المعاصي» «عن المساوی» ضبط شده است.

می برد پاره از ترا پس سهل انگاری کن در طلب ، و اعتدال کن در کسب . مراد این است که نیست عمر تو مگر بشماره روزی چند محصور و معدود، و هر روزی که بگذرد بر تو می برد بعضی از آن را، و در اندک وقتی تمام میشود پس چنین عمری قابل آن نیست که کسی حریص باشد از برای آن در سعی در امور دنیا و سخت گیری کند در آن بلکه باید که سهل انگاری نمود در آن و اعتدال گزید و افراط ننمود .

۳۸۷۵ - إِنَّمَا يُحِبُّكَ مَنْ لَا يَتَمَلَّقُكَ وَ يُثْنِي عَلَيْكَ مَنْ لَا يَسْمِعُكَ .

بدرستی که دوست نمیدارد تو را مگر کسی که تملق نمیکند ترا ، و ستایش نمیکند بر تو مگر کسی که نمی شنواند ترا . وجه هر دو ظاهر است چه دوست کسی آن است که صاف باشد با او و آنچه در او ببیند از نقصی و عیبی که تدارك توان نمود بگوید باو تا او تدارك آن نماید؛ و کسی که تملق نماید با کسی چنین نباشد و بهیچ وجه اظهار نقص و عیب او باو نکند، و همچنین ستایش کسی آن است که کسی مدح او بروجهی کند که باو نشنواند زیرا که آنچه غرض از آن شنواندن او باشد غالب این است که اصلی ندارد و مجرد خوش آمد است و ایضاً در اکثر باعث مغرور شدن و عجب او میگردد که از بدترین صفات است پس در حقیقت مدح او نباشد بلکه ایذاء و اضرار او باشد .

۳۸۷۶ - إِنَّمَا سَمِيَ الْعَدُوَّ عَدُوًّا لِأَنَّهُ يَعْدُو عَلَيْكَ فَمَنْ دَاهَنَكَ فِي مَعَايِكَ فَهُوَ الْعَدُوُّ الْعَادِي عَلَيْكَ .

بدرستی که نامیده نشده دشمن «عدو» مگر از برای اینکه ستم میکند بر تو پس کسی که مداهنه کند با تو در عیبهای تو پس او عدوی است ستم کننده بر تو . «مداهنه» چنانکه مکرر مذکور شد این است که کسی غش کند با کسی و اظهار کند باو خلاف آنچه را در خاطر دارد و حاصل کلام این است که عدو فعل است از «عدا علیه عدواً» یعنی ظلم کرد او را پس عدو بمعنی ظلم کننده است و اصل «عدو»

«عدو» بوده و او را در او ادغام کرده اند و عدو شده و دشمن را که در لغت عرب عدو گویند باعتبار این است که ظلم کند بر آنکه دشمن اوست یا بالفعل یا بر تقدیر قدرت بر آن و عدم مانعی از آن و بنابراین هر که مدهانه کند با کسی و بدیهای کسی را پنهان کند از او و اظهار نکند با او تا او در تدارك رفع آن باشد چون در حقیقت ظلم کرده بر او پس حقیقت معنی دشمنی در او باشد و غرض بیان این است که دوست باید که با دوست خود مدهانه نکند و اگر نه در حقیقت دشمن باشد با او .

۳۸۷۷ - اِنَّمَا سُمِّيَ الصَّدِيقُ صَدِيقًا لِأَنَّهُ يَصْدُقُكَ فِي نَفْسِكَ وَمَعَايِكَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَاسْتَنِمَ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ الصَّدِيقُ .

بدرستی که نامیده نشده دوست «صدیق» مگر از برای اینکه او راست میگوید بتو در باره نفس تو و عیبهای تو پس هر که بکند این را پس آرام گیر بان پس بدرستی که اوست دوست . مراد این است که «صدیق» فعل است از «صدق» بمعنی راست گفتن پس بمعنی راستگوست و دوست را که در لغت عرب «صدیق» میگویند باعتبار این است که راست میگوید با آنکه دوست اوست در باره نفس او و عیبهای او و راست آنها را با او میگوید تا او در مقام تدارك آنها باشد پس هر که با تو چنین سلوک کند پس تو آرام و اطمینان بگیری با او که او در حقیقت دوست تست و معنی دوستی در او باشد .

۳۸۷۸ - اِنَّمَا سُمِّيَ الرَّفِيقُ رَفِيقًا لِأَنَّهُ يَرْفُقُكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَمَنْ أَعَانَكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ الشَّفِيقُ .

بدرستی که نامیده نشده رفیق مگر از برای اینکه او نفع میرساند ترا بر آنچه صلاح دین تست پس کسی که یاری کند ترا بر صلاح دین تو پس اوست رفیق مهربان . مراد این است که «رفیق» فعل است از رفق بمعنی نفع رسانیدن و یاری کردن

پس بمعنی نفع رساننده و یاری کننده است و رفیق را که رفیق گویند باعتبار این است که نفع میرساند بکسی که رفیق اوست در آنچه صلاح دین او در آن باشد پس هر که نفع رساند بتو در آن و یاری کند ترا بر آن پس او در حقیقت رفیق مهربان تو باشد هر چند دور باشد از تو و هر که چنین نباشد او در حقیقت رفیق تو نباشد هر چند همراه تو باشد و بحسب ظاهر او را رفیق تو گویند .

۳۸۷۹ - إِنَّمَا يُعْرِفُ قَدْرَ النِّعَمِ بِمُقَاسَاةٍ ضِدِّهَا .

بدرستی که شناخته نمی شود قدر نعمتها مگر برنج کشیدن ضد آنها . اشاره است ببعضی فواید بلاها و امراض و سختیها و آن این است که قدر نعمتها خوب دانسته نمی شود مگر برنج کشیدن در اضداد آنها، پس آدمی تا بزحمت بلائی گرفتار نگردد قدر عافیت از آن را چنانکه باید نداند و بشکر آن کما هو حقّه نپردازد .

۳۸۸۰ - إِنَّمَا الْمَرْأَةُ لُعْبَةٌ فَمَنْ أَخَذَهَا فَلْيَغْطِهَا .

بدرستی که نیست زن مگر لعبتی پس هر که فراگیرد آن را پس باید که بپوشد آن را . «لعبت» چیزی را گویند که با او بازی کنند و مراد این است که لعبتی است که هر که ببیند آن را رغبت کند بآن و خواهد بازی کند با آن پس باید پوشاند آن را و حفظ کرد از نظر مردم . و ممکن است که مراد این باشد که چون از آلات و اسباب لهو و لعب است پس باید آن را پوشانید و مستور داشت باعتبار اینکه اظهار آنها خالی از قبحی نیست هر چند بازی با آنها مشروع باشد .

۳۸۸۱ - إِنَّمَا الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَالْمَتَوَاخُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ فَلَا تَمْنَعُهُمْ أُخُوَّتُهُمْ لَهَا مِنَ التَّهَارِشِ عَلَيْهَا .

بدرستی که نیست دنیا مگر مرداری و جمعی که برادر یکدیگر شده اند بر سر آن مانند های سگ مانند پس باز نمیدارد ایشان را برادری ایشان از برای آن از گزیدن

و دریدن یکدیگر بر سر آن. یعنی چنانکه سگان با یکدیگر برادرند اما بر سر مرداری که رسیدند برادری ایشان باز نمیدارد ایشان را از گزیدن و دریدن یکدیگر بر سر آن همچنان اهل دنیا که برادر یکدیگر شده باشند بر سر دنیا منع نمیکند ایشان را برادری ایشان از برای دنیا از اینکه بگزند و بدرند یکدیگر را بر سر آن.

۳۸۸۲ - إِنَّمَا أَهْلُ الدُّنْيَا كِلَابٌ عَاوِيَّةٌ وَ سِبَاعٌ ضَارِيَّةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ يَأْكُلُ عَزِيزُهَا ذَلِيلَهَا وَ يَقْتَهُرُ كَبِيرُهَا صَغِيرَهَا نَعَمْ مُعَقَّلَةٌ وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولُهَا وَ رَكِبَتْ مَجْهُولُهَا .

بدرستی که نیستند اهل دنیا مگر سگان فریاد کننده و درندگان عادت کرده بشکار، فریاد می آورد بعضی از آنها بعضی دیگر را، و میخورد عزیز آنها خوار آنها را، و غلبه میکند بزرگ آنها کوچک آنها را، شترانند عقل کرده شده و پاره دیگر باز گذاشته شده بتحقیق که گم کرده اند عقلهای خود را و سوار شده اند مجهول خود را. «فریاد آوردن بعضی از آنها بعضی دیگر را» باعتبار ظلم و ستمی است که بعضی بر بعضی دیگر میکنند، و ممکن است که «یهر» بفتح یاء باشد یعنی ناخوش میدارد و سراد این باشد که ناخوش میدارد بعضی از آنها بعضی دیگر را باعتبار دشمنی و عداوت که میان ایشان میباشد. و «شترانند عقل کرده شده» یعنی اهل دنیا بعضی شترانند عقل کرده شده و بعضی رها کرده شده که بزری برایشان نباشد و مراد این است که بعضی از ایشان عاجز و ناتوانند مانند شتری که عقل کرده شده باشد یعنی دست آن را از زانو دوته کرده باشند و بسته باشند و «بعضی باز گذاشته اند» که هر چه خواهند میتوانند کرد و «گم کردن ایشان عقل خود را» باعتبار این است که عمل بمقتضای عقلهای خود نمیکند پس گویا گم کرده اند عقلهای خود را، و ممکن است که معنی «أَضَلَّتْ عُقُولُهَا» این باشد که ضایع کرده اند عقلهای خود را؛ و حاصل هر دو یکی است. و «سوار شده اند مجهول خود را» یعنی اسری چند را از اعتقادات و اعمال که نمیدانند

صلاح و صحت آنها را و جهل و نادانی ایشان را بر آنها میدارد، و ممکن است که «رکبت» بمعنی سوار شده اند نباشد بلکه بمعنی مرتکب شده اند باشد، و حاصل هر دو یکی است .

۳۸۸۳ - اِنَّمَا مَثَلِيْ بَيْنَكُمْ كَالسِّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيْ بِهَا مَنْ وَلَجَهَا .
 بدرستی که نیست مثل من در میان شما مگر مانند چراغ در تاریکی که روشن میشود بآن هر که داخل شود در آن «مثل» بفتح میم و ثای سه نقطه بمعنی شبیه و نظیر است و بمعنی حال و صفت و شأن نیز آمده و بنا بر اوّل باید که کاف در «کالسراج» زایده باشد و معنی این باشد که شبیه من در میان شما چراغ است و کاف زایده در لغت عرب شایع است چنانکه آیه کریمه «لیس کمثله شیء» را نیز بعضی بر این وجه حمل کرده اند و گفته اند که مراد این است که: مثل خدا چیزی نیست نه اینکه مثل او یا شبیه مثل او چیزی نیست پس کاف زایده است و بنا بر دوم مراد این است که صفت یا حال یا شأن من مثل چراغ است یعنی مثل صفت یا حال یا شأن چراغ است که در تاریکی باشد پس در کلام حذف مضافی شده و بر هر تقدیر وجه تشبیه آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بچراغ ظاهر و روشن است .

و پوشیده نیست (۱) که «بها» ضمیر مؤنث چنانکه در نسخه ها بنظر رسیده مناسب نیست بلکه مناسب «به» بضمیر مذکر است زیرا که راجع «بسراج» است و سراج تأنثی ندارد و ظاهر این است که سهوی از ناسخ باشد یا اینکه تأویلی باید کرد مثل اینکه مراد به «سراج» «سراج» باشد با تاء وحدت و تأنث ضمیر بآن اعتبار باشد، و «سراج» بمعنی آفتاب نیز آمده و آن تأنیث سماعی دارد نهایت حمل بر آن در این فقره خالی از تکلفی نیست .

۳۸۸۴ - اِنَّمَا اَبَادُ الْقُرُونِ تَعَاقِبُ الْحَرَكَاتِ وَالسُّكُونِ .

۱- عبارت «و پوشیده نیست» تا آخر فقط در نسخه مسجد سپهسالار ضبط شده است.

بدرستی که هلاك نكرده است قرن‌ها را مگر پی‌درپی آمدن حرکته‌ها و سکون «قرن» بفتح قاف و سکون راء بی‌نقطه هرجمعی را گویند که هلاك شده باشند و باقی نمانده باشد از ایشان کسی، و هراهل زمان واحد را نیز گویند، و هروقتی از زمان را نیز گویند، و مقدار خاصی از زمان را نیز گویند که آن بنا بر اختلاف اقوال اهل لغت صد سال است یا صد و بیست سال و یا هشتاد سال و یا هفتاد سال یا شصت سال یا پنجاه سال یا چهل سال یا سی سال یا بیست سال یا ده سال، بنا بر اول و دوم معنی ظاهر است و بنا بر سیم یا چهارم مراد به «قرنها» اهل قرن‌هاست و حاصل کلام این است که: هلاك نكرده است اهل هر عصری را مگر پی‌درپی آمدن حرکات و سکون یعنی بودن آنها از اجسامی که گاهی متحرک باشند و گاهی ساکن؛ زیرا که اجسام صاحب حیات چنین را ناچار است از مرگ و بزودی بمرگ هلاك شوند و غرض این است که شما نیز چون این معنی مشترك است میان شما و ایشان پس مثل ایشان بزودی فانی خواهید شد پس در فکر تهیه سفر خود و توشه گرفتن از برای آن باشید.

۳۸۸۵ - إِنَّمَا أَنْتُمْ كَرْكَبٌ وَقُوفٌ لَا يَدْرُونَ مَتَىٰ بِالْمَسِيرِ يُؤْمَرُونَ .

بدرستی که نیستید شما مگر مانند سوارانی ایستاده که ندانند که چه وقت برفتن اسر کرده میشوند مراد این است که شما نیز مثل آن سواران مشرف رفتن اید و دم‌بدم مأمور خواهید شد بآن پس در تدارك زاد و راحله این سفر پرخطر باشید.

۳۸۸۶ - إِنَّمَا الْمَجْدُ أَنْ تُعْطَىٰ فِي الْغُرْمِ وَ تَعْفُوَ عَنِ الْجُرْمِ .

بدرستی که نیست مجد یعنی کرم یا رسیدن بشرف مگر اینکه ببخشی در غرم و بگذری از گناه «غرم» بضم غین و سکون راء بی‌نقطه بمعنی نادان است و چیزی که ادای آن لازم باشد و ممکن است که مراد این باشد که کرم نیست مگر اینکه عطا کنی و بدهی در آنچه لازم باشد برتوادای آن از حقوق مردم مانند قرض و غیر

آن یعنی عمده افراد کرم و ضرورتین آنها این است و ممکن است که مراد بغرم پریشانی و قرض داری باشد و مراد این باشد که افضل افراد کرم این است که عطاکنی با وجود اعسار و پریشانی چه عطای در توانگری سهل است و چندان کرم و شرفی در آن نباشد .

۳۸۸۷ - إِنَّمَا الْعَقْلُ التَّجَنُّبُ مِنَ الْإِثْمِ، وَالنَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ، وَالْأَخْذُ بِالْحِزْمِ .

بدرستی که نیست عقل مگر اجتناب کردن از گناه ، و نظر کردن در عاقبتها ، و فرا گرفتن بدوراندهایی یعنی فرا گرفتن آن و استعمال آن در همه کارها و در بعضی نسخه ها بجای «التجنب» «التحویب» واقع شده بجای بی نقطه وواو و آن بمعنی توبه و ترك گناه است و مناسب است .

۳۸۸۸ - إِنَّمَا الْوَرَعُ التَّحَرُّیُّ فِي الْمَكَايِبِ وَالْكَفُّ عَنِ الْمَطَالِبِ .

بدرستی که نیست ورع یعنی پرهیزگاری مگر تحری در کسبها و بازایستادن از طلبها « تحری » بمعنی طلب اسری است که حری و سزاوار باشد و مراد این است که پرهیزگاری این است که کسی در کسبها که کند طلب کند آنچه را که سزاوار باشد و حرام و شبهه ناک نباشد، و « باز ایستد از طلبها » یعنی از مردم طلب نکند و ممکن است که « مکاسب » بمعنی کسبها نباشد بلکه بمعنی چیزی چند باشد که خواهد کسب کند، و همچنین « مطالب » بمعنی طلبها نباشد بلکه بمعنی چیزی چند باشد که خواهد بطلبد و حاصل هر دو یکی است .

۳۸۸۹ - إِنَّمَا الْكَرَمُ بَذْلُ الرِّغَائِبِ وَاسْعَافُ الطَّالِبِ .

بدرستی که نیست کرم مگر دادن عطاها و بسیار و برآوردن حاجت طلب کننده .

۳۸۹۰ - إِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلِيلٍ ثُمَّ تَزُولُ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ

وَتَقْتَعُ كَمَا يَقْتَعُ السَّحَابُ .

بدرستی که نیست دنیا مگر متاع روزی چند اندك بعد از آن زایل میشود چنانکه زایل میشود سراب، و گشوده میشود چنانکه گشوده میشود ابر. «متاع» بمعنی مشفعت است یا چیزی که بآن بهره مند گردند و «سراب» آن است که دریا بانها در نیمه روز مینماید که گویا آب است .

۳۸۹۱ - إِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ انْتَفَعَ بِالْعِبَرِ .

بدرستی که نیست بینا مگر کسی که بشنود پس تفکر کند ، و نگاه کند پس ببیند و نفع یابد بعبرتها یعنی آنچه بشنود از مسائل و علوم بلکه از غیر آنها نیز تفکر کند در آن و استنباط کند از آن علومی دیگر که استنباط توان نمود از آن ، و «نگاه کند پس ببیند» یعنی ببیند آن را حقیقت دیدن و آن این است که پی برد از آن بآنچه پی توان برد از حقایق و دقائق . و «نفع یابد بعبرتها» یعنی از چیزها عبرت گیرد و عمل کند بآن عبرتها مثل اینکه هر چه را ببیند که نتیجه خوب دارد مرتکب گردد و هر چه را بباید که ثمره بد دارد اجتناب کند از آن .

۳۸۹۲ - إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا أُؤْذِيَ صَبَرَ وَ إِذَا ظَلِمَ غَفَرَ .

بدرستی که نیست بردبار مگر کسی که هر گاه اذاء کرده شود، صبر کند و هر گاه ستم کرده شود بخشاید .

۳۸۹۳ - إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ .

بدرستی که نیست مرد مگر جزا داده شده بآنچه پیش کرده باشد و وارد شونده بر آنچه پیش فرستاده باشد .

۳۸۹۴ - إِنَّمَا الْكَيِّسُ مَنْ إِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ وَ إِذَا أَذْنَبَ نَدِمَ .

بدرستی که نیست زیرك مگر کسی که هر گاه بد کند طلب آموزش کند و هر گاه گناه کند پشیمان گردد .

۳۸۹۵ - إِنَّمَا زَهَّدَ النَّاسُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَثْرَةُ مَا يَرَوْنَ مِنْ قِلَّةٍ مِنْ عَمَلٍ بِمَا عِلْمٌ (۱) .

جزاین نیست که بی رغبت کرده است مردم را در طلب علم بسیاری آنچه می بینند از کمی کسی که عمل کرده باشد بآنچه دانسته و « بودن این معنی سبب بی رغبتی مردم در طلب علم » یا باعتبار این است که علم بی عمل معلوم است که بد است پس مردم بی رغبت میگردند در طلب علم از خوف اینکه مبادا هر گاه عالم شوند عمل نکنند بآن مانند اکثر مردم ؛ و این و بالی گردد از برای ایشان، و یا باعتبار اینکه گمان میکنند که اگر خوب می بود یا ضرور می بود ایشان خود عمل میکردند بآن پس عمل نکردن اکثر را بآن ؛ دلیل این میکنند که خوب نیست یا ضرور نیست .

۳۸۹۶ - إِنَّمَا حَظُّ أَحَدِكُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذَاتِ الطُّوْلِ وَالْعَرْضِ قَيْدُ قَدِّهِ مُتَعَفِّراً عَلَى خَدِّهِ .

بدرستی که نیست بهره احدی از شما از زمین صاحب آن درازی و پهنا مگر بقدر قد او در حالی که غلطیده باشد در خاک در افتاد، بر گونه خود، مراد (۲) این است که بهره کسی از شما از زمین با آن درازی و پهنا نیست مگر بقدر قد او در وقتی که

۱- شارح (ره) در حاشیه گفته: « یعنی چنین است و خلاف این نیست » (منه) .

۲- در حاشیه گفته: « ترجمه ظاهر تر » افتاده در خاک بر گونه خود « مخفی نماید که فایده حال که » متعفراً علی خده « باشد این است که بهره این کس این قدر قلیل است از زمین که آن بقدر پهلو خوابیدن در حالتی که گونه بر خاک باشد مثل خوابیدن میت در قبر نه زیاده بر آن (حسین) . »
مصحح گوید: گویا در نهج البلاغه « متعفراً » بنون از باب انفعال نقل شده است .

دفن میشود در آن پس دنیا شایسته آن نیست که کسی حریص باشد در طلب آن و سعی زیاد کند از برای آن و خود را از آخرت با همه وسعت بهره هر کس از آن و کثرت نعمتهای پاینده آن محروم گرداند و ذکر «بودن (۱) او افتاده بر گونه» اشاره باین است که بر پهلوی بخاک افتد و بهره اواز زمین در طرف عرض بقدر عرض پهلوی او باشد نه بقدر تمام عرض او بخلاف اینکه بر پشت بخوابد یا بر او .

۳۸۹۷ - إِنَّمَا الْحَايُومُ مَنْ كَانَ يَنْفُسِهِ كُلُّ شُعْبَةٍ وَلَدَيْنَهُ كُلُّ هَمٍّ وَلَا خَيْرَ تِهِ كُلُّ جَدِّهِ .

بدرستی که نیست دوراندیش مگر کسی که بوده باشد بنفس او تمامی مشغولی او، و از برای دین او همه اندوه او، و از برای آخرت او تمام جهد او؛ یعنی تمامی مشغولی او در اصلاح نفس خود باشد، و همه اندوه او از خوف نقص دین او باشد، و سراسر جد و جهد او از برای تحصیل آخرت باشد .

۳۸۹۸ - إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ وَالْآخِرَةُ دَارُ مُسْتَقَرٍّ فَحُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمُسْتَقَرِّكُمْ وَلَا تَهْتَكُوا أَسْرَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ .

بدرستی که نیست دنیا مگر خانه گذرگاه و آخرت خانه محل قرار است پس فراگیرید از گذرگاه خود از برای محل قرار خود و بدرید پرده های خود را نزد کسی که میدانند اسرار شما را مراد به «فرا گرفتن از گذرگاه از برای محل قرار» این است که فراگیرند در گذرگاه چیزی چند از عملهای نیکو که سبب رفاهیت ایشان باشد در خانه محل قرار و مراد به «ندردن پرده ها نزد کسی که میدانند اسرار ایشان را یعنی حق تعالی که عالم است با سرار هر کس و آنچه در دل گذرانند چه جای آنچه آشکارا کنند» این است که کار بدی مکنید نه آشکار و نه نهان که باعث رسوائی

۱- عبارت و ذکر بودن تا آخر فقط در نسخه مسجد سپهسالار ضبط شده است .

شما شود زیرا که هر چه بکنند در آشکاریا نهان آشکار است بر حق تعالی و هر گاه بد باشد باعث رسوائی ایشان میشود پس گویا پرده خود را دریده اند نزد او تعالی شانه.

۳۸۹۹ - إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَيْرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرٍ نَبَأَ بِهِمْ مَنْزِلُ جَدِيبٍ فَأَمُّوا مَنْزِلًا خَصِيبًا وَجَنَابًا مَرِيعًا فَأَحْتَمَلُوا وَعَثَاءَ الطَّرِيقِ وَخُشُونَةَ السَّفَرِ وَجُشُوبَةَ الْمَطْعَمِ لِيَأْتُوا سَعَةً دَارِهِمْ وَمَحَلَّ قَرَارِهِمْ .

بدرستی که نیست مثل کسی که دانا شده باشد بدنیا مگر مانند مثل قومی مسافر که موافق نباشد ایشان را منزلی خشک پس قصد کنند منزلی پر گیاه و فضای پر علف را پس بردارند مشقت راه را و درشتی سفر را و جشوبت خورش را تا اینکه بیایند بوسعت خانه ایشان و محل قرار ایشان . مراد این است که حال و صفت کسی که دانا شده باشد بحال دنیا و غرض از آن مثل حال و صفت مسافرست که در منزل ناموافقی باعتبار خشکی و قحطی آن باشند پس سفر کنند از آنجا بقصد منزلی پر گیاه و فضایی پر آب و علف پس متحمل شوند مشقت راه را و درشتی سفر را و جشوبت خورش را یعنی غلیظی و زبونی آن را یا بی نان خورش بودن آن را از برای اینکه بیایند بوسعت خانه ایشان و محل قرار ایشان یعنی بخانه وسیعی از برای خود و جایی که محل قرار ایشان تواند بود پس دانای بحال دنیا نیز میداند که ورود بر دنیا از برای قرار و استراحت در آن نیست بلکه منزلی است پرتعب و مشقت تا اینکه از آنجا بروند بخانه وسیع و محل قرار خود که بهشت باشد و بنابراین جمعی مسافر که تشبیه بآن شده جمعی است که آخر مسافر شوند از منزل خود باعتبار خشکی و قحطی آن، و ممکن است که مراد جمعی باشد که بالفعل مسافر باشند و در منزل خشکی باشند و قصد کنند رجوع بخانه خود که منزلی باشد پر آب و علف و بر خود گذارند مشقت راه آن را از برای وصول بوسعت خانه خود و محل قرار خود و وجه تشبیه این باشد که کسی که دانا باشد بحال دنیا میداند که در دنیا مسافر است و

از خانه و محل قرار خود که بهشت باشد دور افتاده و بمنزلی خشک بی گیاه که دنیا باشد مانده و می باید که زحمت و تعب سفر از آن را متحمل شود تا بوسعت خانه خود و محل قرار خود و آلاء (۱) و نعمای آن برسد.

۳۹۰۰ - إِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ (۲) إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الْمُعْصِيَةِ وَالذُّنُوبِ وَأَنْ يَكُونَ الشُّكْرُ عَلَى مُعَافَاتِهِمْ هُوَ الْغَالِبُ (۳) عَلَيْهِمْ وَالْحَاجِزُ (۴) لَهُمْ.

بدرستی که نیست سزاوار از برای اهل عصمت و احسان کرده شده بسوی ایشان در سلامتی مگر اینکه رحم کنند اهل معصیت و گناهان را، و اینکه بوده باشد شکر بر عافیت داده شدن ایشان آن شکر غالب بر ایشان و مانع از برای ایشان «اهل عصمت». یعنی جمعی که نگاه داشته شده اند از گناهان و «احسان کرده شده بسوی ایشان در سلامتی» نیز تأکید ایشان است زیرا که حق تعالی احسان کرده بایشان و توفیق سلامتی از گناهان داده، و «رحم کردن ایشان اهل معصیت و گناهان را» باین است که سعی کنند در پند و موعظه ایشان و دعا کنند از برای بصلاح آمدن ایشان، و استغفار و طلب آمرزش کنند از برای هر که رفته باشد از ایشان. و مراد به «بودن شکر بر عافیت دادن ایشان غالب بر ایشان» این است که در اغلب اوقات شکر این معنی بکنند که عافیت یافته اند در گناهان و این لطف و نعمت حق تعالی را بر خود مانع گردانند از اینکه بعد از آن دیگر مرتکب امری گردند که خشنودی او در آن نباشد.

۱- «آلاء» جمع «الی» است که بمعنی نعمت میباشد.

۲- مخفی نماند که مراد به «مصنوع الیهیم فی السّلامه» غیر اهل عصمت است که آن جمعی اند که سالمند از مرضها و آفتها بنا بر این بعد آن بعنوان لف و نشر مرتب خواهد بود یعنی «آن برحموا» که مراد اهل عصمت باشند و «آن یكون الشکر» تا آخر اهل سلامت باشند؛ (حسین).
 ۳ و ۴- کذا هر دو مرفوعاً بخط شارح (ره)؛ و صحیح در هر دو نصب است بنا بر آنکه «هو» ضمیر فصل است.

۳۹۰۱ - إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَهْمَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ .

بدرستی که نیست دل جوان مگر مانند زمین خالی که هرگاه انداخته شود در آن از هر چیز قبول میکند آن را، مراد این است که چنانچه زمینی ساده خالی از درخت و زرع هر چه بکارند در آن قبول کند دل شخص جوان نیز هر چه بکارند در آن از علوم و معارف قبول کند و حفظ کند .

۳۹۰۲ - إِنَّمَا طَبَائِعُ الْأَبْرَارِ طَبَائِعُ مُحْتَمِلَةٍ لِلْخَيْرِ فَهَمَّا حَمَلَتْ مِنْهُ أَحْتَمَلَتْهُ .

بدرستی که نیست خوبیهای نیکوکاران مگر خوبیهای بردارنده سرخیر را، پس آنچه بار کرده شوند آنها از خیر بردارند آن را .

۳۹۰۳ - إِنَّمَا الْمَرْءُ^(۱) غَرَضٌ تَنْتَضِلُهُ^(۲) الْمَنَایَا وَنَهَبُ تَبَادُرِهِ الْمَصَائِبُ وَالْحَوَادِثُ .

نیست مرد مگر نشانه که اختیار میکند آن را سرگها و غنیمتی که پیشی میگیرد بان مصیبتها و حادثه ها .

۳۹۰۴ - إِنَّمَا لَكَ مِنْ مَالِكَ مَا قَدَّمْتَهُ لِاخِرَتِكَ وَمَا أَخَّرْتَهُ فَلِلْمَوَارِثِ .
نیست از برای تو از مال تو مگر آنچه پیش فرستاده آن را از برای آخرت خود، و آنچه را پس انداخته پس از برای وارث است .

۳۹۰۵ - إِنَّمَا النَّاسُ عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ وَمَا سِوَاهُمَا فَهَجٌ .

۱- در نسخه مسجد سپهسالار «إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ» ضبط شده است.

۲- شارح (ره) در حاشیه گفته: «اتنضل القوم وتناضلوا ای رموا للسبق» و مراد به (ص) صحاح جوهری است.

نیستند مردم مگر عالم و متعلم و آنچه غیر این دو باشد پس همچو اند «همچ» بفتح هاء و میم هر دو وجیم مگسهای کوچک اند مانند پشه که بر روی الاغها و گوسفندان می نشینند و مراد این است که کسی که اعتنائی پاو باشد از مردم آن است که یا عالم باشد و یا متعلم و هر که از غیر این دو فرقه باشد از قبیل آن مگسهاست و در حقیقت داخل آدم نیست .

۳۹۰۶ - إِنَّمَا السَّعِيدُ مَنْ خَافَ الْعِقَابَ فَأَمِنَ وَرَجَا الثَّوَابَ فَأَحْسَنَ وَاشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ فَادَّجَعَ .

نیست نیکبخت مگر کسی که بترسد از عقاب پس ایمن گردد ، و امید داشته باشد ثواب را پس نیکوئی کند، و مشتاق باشد بسوی بهشت پس شبگیر کند، «بودن ترس از عقاب سبب ایمنی» باعتبار این است که کسی که ترس از عقاب داشته باشد مرتکب گناهان نشود پس ایمن گردد از عقاب، و «شبگیر کند» یعنی در آخر شب برخیزد از برای نوافل ؛ این بنا بر این است که «فادّجّع» بتشدید دال باشد از باب تفعّل و ممکن است که «فادّجّع» بتخفیف دال خوانده شود از باب افعال ؛ و ترجمه این باشد که: پس سرشب براه افتد و این کنایه است از پیشی گرفتن او در طاعات و عبادات بمنزله مسافری که شتاب کند و سرشب براه افتد .

۳۹۰۷ - إِنَّمَا يَسْتَحِقُّ اسْمَ الصَّامِتِ الْمُضْطَلِعِ بِالْإِجَابَةِ وَالْإِفَالَعِ بِهِ أَوَّلَى .

نیست مستحقّ اسم خاموشی مگر کسی که توانا باشد بجواب گفتن و اگر نه پس عجزبان سزاوارتر است . مراد این است که خاموشی که مستحسن است آن خاموشی است که با قدرت بر سخن گفتن باشد و بر جواب گفتن از آنچه گفته باشند، و اما خاموشی که از راه عدم قدرت بر سخن گفتن باشد پس عجز و ناتوانی سزاوارترست باینکه

اطلاق شود بر آن نه خاموشی که مدح شده ، و ممکن است که ترجمه این باشد که :
و اگر نه پس عجز باو یعنی بشخصی که قادر نباشد سزاوارترست یعنی سزاوارترست
باینکه نسبت داده شود باو از خاموشی .

۳۹۰۸ - إِنَّمَا حُضَّ عَلَى الْمَشَاوَرَةِ لِأَنَّ رَأْيَ الْمَشِيرِ صِرْفٌ وَرَأْيُ
الْمُسْتَشِيرِ مَشُوبٌ بِالْهَوَى .

تحریرص نشده بر مشورت کردن مگر از برای اینکه رای اشاره کننده خالص
است و رای مشورت کننده آمیخته است بخواهش . مراد این است که وجه اینکه تحریرص
شده که مردم در کارها مشورت کنند با دیگران ؛ باعتبار این است که کسی که مشورت
میکنند با او چون او را در آن باب مطلبی نیفتاده پس رای او خالص است و آمیخته
بخواهشی نیست پس بصواب اقرب است ، بخلاف کسی که مشورت میکند از برای
کار خود ؛ زیرا که غالب این است که او را خواهش یکطرف باشد و بآن اعتبار
ترجیح آن طرف دهد پس چندان اعتمادی بر رای او در آن باب نیست .

توهم کرده نشود (۱) که ظاهر آنست که «مشیر» بفتح میم اسم مفعول باشد از اشاره
مأخوذ از شور بمعنی مشورت کرده شده نه «مشیر» بضم میم اسم فاعل از «اشار»
باشد بمعنی اشاره کننده جهت آنکه اگر اسم مفعول میبود میبایست مشور باشد مثل
مصون و مقول و اگر معتل العین یائی بود [مشیر] میبود مثل مبیع و این قاعده
کلیه است الا دو مثال شاذ که آن [مشیب] است مشتق از شوب که بمعنی خلط است
و [مهبوب] مشتق از هیبة مگر اینکه گفته شود که اسم مفعول از شیر است چنانکه
نقل شده از فراء که گفته : «فُلَانٌ خَيْرٌ شَيْرٌ» ای یصلح للمشاورة بتشدید یاء
در هر دو ؛ یا بتخفیف در هر دو ؛ و این بغایت بعید است ، و بنا بر قواعد از باب قیاس تخفیف
شیر است بر خیر .

۱- این عبارت یعنی از «توهم کرده نشود» تا آخر در حاشیه ایست ملحق و در اصل متن نیست.

۳۹۰۹- إِنَّمَا سَمَّيْتَ الشُّبْهَةَ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضِيَاؤُهُمْ
فِيهَا الْيَقِينُ وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى وَأَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَاؤُهُمْ^(۱) إِلَيْهَا الضَّلَالُ
وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَى.

نامیده نشده شبهه بشبهه مگر از برای اینکه آن شبهه است بحق پس اما
دوستان خدا پس روشنی ایشان در آن یقین است و دلیل ایشان سمت هدی است،
و اما دشمنان خدا پس خوانده است ایشان را بسوی آن گمراهی ؛ و دلیل ایشان
در آن کوریست. مراد این است که شبهه را که شبهه میگویند باعتبار این است که
شبهه بحق است و بحسب ظاهر بحق مینماید تا اینکه بتأمل صحیح بطلان آن ظاهر
گردد، و مردم در باب شبهه ها دو فرقه اند دوستان خدا و دشمنان خدا، پس اما دوستان
خدا پس روشنی ایشان در شبهه یقین است یعنی یقین ایشان بآنچه یقین بآن باید
داشت روشن کنند امر شبهه را برایشان و ظاهر کند از برای ایشان بطلان آن را، و دلیل
ایشان سمت هدی است. «دلیل» بمعنی راهبرست و «سمت» بمعنی راه است و بمعنی قصد
نیز آمده و «هدی» بمعنی یافتن راه درست است یا رسیدن بحق ؛ و مراد این است که
راهبر ایشان راه راست است یعنی اصل راه راست درست راهبر ایشان است و ایشان را
بجانب خود می برد، یا اینکه راهبر ایشان قصد هدی است یعنی چون قصد و عزم
آن دارند همان قصد راهبر ایشان گردد و ایشان را بهدی رساند، «و اما دشمنان خدا
پس خوانده است ایشان را بسوی شبهه گمراهی» یعنی گمراهی که ایشان دارند
باعث این میشود که شبهه ها متوسل شوند و آنها را حجت و برهان خود گردانند
و «راهبر ایشان بسوی آن کوری است» یعنی کوری باطن ایشان راهبر ایشان گردد

۱- در حاشیه نسخه اصل بخط غیر متن مذکور است : « ظاهر سیاق «دعاهم» بصیغه مصدر است چنانکه در نهج البلاغه بر این نهج است نه «دعاهم» بصیغه فعل ماضی (حسین) پس گو یا شارح (ره) املانموده و دیگری نوشته و امضای او را گذاشته است والله العالم.

بسوی شبهه و متوسل شدن بآن. و در بعضی نسخه‌ها (۱) «فَدَعَاوُهُمْ» بدل «فَدَعَاهُمْ» است و بنابراین ترجمه این است که: و اما دشمنان خدا پس خواندن ایشان بسوی آن گمراهی است یعنی خواننده ایشان بسوی آن گمراهی است؛ و حاصل هردو یکی است.

۳۹۱۰ - إِنَّمَا الْعَالَمُ مَنْ دَعَاهُ عِلْمُهُ إِلَى الْوَرَعِ وَالتَّقَى وَالزُّهْدِ فِي عَالَمِ الْفَنَاءِ وَالتَّوَلَّاهُ بِجَنَّةِ الْمَأْوَى .

نیست عالم مگر کسی که بخواند او را علم او بورع و پرهیزگاری و بی رغبتی در عالم فنا و شیفته شدن بجنة المأوی. ذکر «پرهیزگاری» بعد از «ورع» تأکید است و «عالم فنا» یعنی دنیا که فانی شونده است و آن را بر سبیل مبالغه «فنا» گفته اند یا باعتبار اینکه محل فناست و «جنة المأوی» چنانکه مکرر مذکور شد نام بهشت است یا نام بهشت خاصی.

۳۹۱۱ - إِنَّمَا الْأَئِمَّةُ قَوَّامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عَرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ .

نیستند امامان مگر بازداشتگان خدا بر خلق او؛ و شناسندگان او بر بندگان او، و داخل نمی شود بهشت را مگر کسی که بشناسد ایشان را و بشناسند ایشان او را، و داخل نمی شود آتش را مگر کسی که نشناسد ایشان را و نشناسند ایشان او را. «بازداشتگان خدایند» یعنی جمعی اند که خدا ایشان را باز داشته بر خلق از برای کارگزاری امور ایشان و امیر و پیشوای ایشان کرده، و «شناسندگان اویند» یعنی خدا نصب کرده ایشان را از برای اینکه بشناسند همه بندگان را و گواهی دهند در قیامت از برای مطیعان باطاعت و از برای عاصیان بعصیان. و مراد بشناختن ایشان شناخت

۱- عبارت «و در بعضی نسخه‌ها» (تا آخر) تنها در نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار ضبط شده و گویا همان حاشیه سابق الذکر را داخل متن کرده اند والله العالم.

ایشان است بعنوان امامت و تصدیق بآن و بشناخت ایشان او را شناختن بعنوان اطاعت و انقیاد، و همچنین مراد بشناختن ایشان تصدیق نکردن ایشان و نداشتن اعتقاد بامامت ایشان است، و بشناختن ایشان او را ؛ نشناختن ایشان او را بعنوان اطاعت و انقیاد .

۳۹۱۲ - إِنَّمَا الْمُسْتَخَفُّونَ ^(۱) لِدِينِ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّينَ وَ نَصَرُوهُ وَ حَاطُوهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ وَ حَفِظُوهُ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ وَ رَعَوْهُ .

نیست مستحفظان مردین خدا را مگر آنانکه برپای دارند دین را ، و یاری کنند آن را ، و حفظ کنند آن را از جمیع جوانب آن، و نگاهداری کنند آن را برپندگان خدا، و رعایت کنند آن را . و «مستحفظ چیزی بفتح فاء» کسی است که طلب شده باشد از او حفظ آن چیز و مأمور شده باشد بآن، و «مستحفظان دین خدا» ائمه اند صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که مأمور شده اند بحفظ دین خدا، و مراد این است که امامان براین نحو حفظ دین خدا و رعایت آن بکنند و هر که یکسر مواخلاق کند در آن یا اهمال نماید امام نتواند بود .

۳۹۱۳ - إِنَّمَا يَعْرِفُ الْفَضْلَ لِأَهْلِ الْفَضْلِ أُولُو الْفَضْلِ .

نمیداند فضل را از برای اهل فضل مگر صاحبان فضل یعنی مرتبه فضل هر کس و قدر آن را نمیدانند مگر اهل فضل و تا کسی خود از اهل فضیلتی نباشد قدر و قیمت و مرتبه هر یک از صاحبان آن فضیلت را نمیداند .

۳۹۱۴ - إِنَّمَا سَرَاةُ النَّاسِ أُولُوا الْأَحْلَامِ الرَّغِيبَةِ وَالْهِمَمِ الشَّرِيفَةِ وَ ذَوُوا النَّبْلِ .

۱- در حاشیه مذکور است: « مخفی نماند که [مستحفظ] بکسر فاء نیز نقل شده

(حسین) .

نیست صاحب سخاوتان با مروت مگر صاحبان عقلهای رغیبه ، و همتهای شریفه ، و خداوندان نبل . «رغیبه» چیز را گویند که مردم رغبت کنند در آن، و «رغیب» بمعنی واسع و عمیق نیز آمده و هریک از معانی در اینجا مناسب است یعنی عقلهائی که مردم رغبت کنند در آن و خواهش آن داشته باشند، یا عقلهای وسیع که همه چیز برسند و گنجایش همه را داشته باشند، یا عقلهای عمیق یعنی کامل و رما مانند حوضی که عمیق باشد، و «نبل» بضم نون و سکون باء چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی نجابت و تندی فطنت است و هریک در این مقام مناسب است .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ « آفة » .

فرموده آن حضرت علیه السلام :

۳۹۱۵ - آفة الايمان الشرك .

آفت ایمان شرك است «آفت چیزی» چیزی است که هرگاه او عارض آن شود فاسد شود و «شرك» اسم کفر مقابل ایمان است پس اگر «ایمان» مجرد تصدیق و اعتقاد باشد شرك بمعنی عدم تصدیق و اعتقاد باشد و اگر ایمان عبارت از تصدیق بدل و عدم انکار بزبان باشد شرك یا بعدم تصدیق باشد و یا با انکار بزبان هر چند تصدیق بدل باشد و اگر «ایمان» تصدیق بدل باشد با اقرار بزبان «شرك» یا بعدم تصدیق باشد و یا بعدم اقرار بزبان، و اگر «ایمان» عبارت از تصدیق بدل و اقرار بزبان و اطاعت بارکان باشد شرك باخلال یکی از آنها باشد، و گاه است که شرك بر خصوص شریک قراردادن از برای حق تعالی اطلاق میشود و بر هر تقدیر «بودن شرك آفت ایمان بمعنی فاسد کننده» امری است ظاهر و محتاج بیان نیست مگر اینکه مراد به [شرك] ، شرك خفی باشد که آن ریاست که بمنزل شریک قراردادن از برای خداست و مراد این باشد که آفت ایمان این است که مؤمن در عبادتی ریا کند و نیت او در آن خالص از برای خدا نباشد بلکه دیدن کسی یا شنیدن او منظور باشد خواه مستقل باشد آن معنی در آن یا آمیخته باشد نیت او بآن . و ممکن است که مراد این باشد که آفت ایمان شرك است یعنی بغیر شرك آفتی ندارد و چیزی نیست که آن را فاسد کند بغیر اینکه صاحب آن کفر آورد و ایمان از او زایل گردد؛ و بنابراین مراد بشرك مطلق کفر است که مقابل ایمان باشد چنانکه او لا مذکور شد .

۳۹۱۶ - آفَةُ الْيَقِينِ الشُّكُّ .

آفت یقین شک است «یقین» اعتماد جزم مطابق واقع را گویند و گاهی تخصیص میدهند باعتقادی که از روی دلیل و برهان باشد و بتشکیک مشککی زایل نتواند شد و «شک» تردد در امری است با احتمال وجود و عدم آن هر دو با تساوی احتمالین، و گاهی مستعمل میشود در مطلق تردد در آن و عدم جزم بیک طرف هر چند یک طرف راجح باشد و بر هر تقدیر «بودن شک» آفت یقین یعنی فاسد و زایل کننده آن ظاهر است و محتاج بیان نباشد مگر اینکه مراد قصر باشد و اینکه یقین را آفتی نباشد بغیر اینکه زایل گردد و شک عارض گردد و غرض تحریر بر تحصیل یقین باشد باعتبار اینکه مادام که باشد آفتی نباشد از برای آن .

۳۹۱۷ - آفَةُ النَّعَمِ الْكَفْرَانُ .

آفت نعمتها کفران است یعنی شکر نکردن آنها زیرا که کفران نعمت باعث زوال آن گردد و موجب عذاب و عقاب گردد .

۳۹۱۸ - آفَةُ الطَّاعَةِ الْعِصْيَانُ .

آفت طاعت عصیان است، «طاعت» بمعنی فرمانبرداری است و «عصیان» بمعنی نافرمانی است و پوشیده نیست که نافرمانی باعث زوال فرمانبرداری است و محتاج بیان نیست مگر اینکه مراد در اینجا نیز قصر باشد و اینکه طاعت را آفتی نباشد بغیر عصیان و غرض تحریر بر طاعت باشد که آفتی ندارد .

۳۹۱۹ - آفَةُ الشَّرَفِ الْكِبَرُ .

آفت شرف تکبر کردن است «شرف» بمعنی بزرگی و بلندی مرتبه است و «بودن تکبر» آفت آن «باعتبار این است که کسی را که شرفی باشد هرگاه سبب تکبر او گردد چنانکه شایع است باعث زیان و خسران او گردد در آخرت و بسیار باشد که سبب ذلت و خواری او در دنیا نیز گردد .

۳۹۲۰ - آفَةُ الذَّكَاءِ الْمَكْرُ .

آفت ذکاء مکر است « ذکاء » بضم ذال با نقطه بمعنی تندی فطنت است و مراد این است که صاحب « ذکاء » چون پی بوجوه و طرق مکر و حیل می‌تواند برد غالب این است که با مردم مکر و حیل کند و این سبب زیان و خسران او گردد در دنیا و آخرت؛ پس باید که احتراز از این آفت نماید و خود را از آن نگاه دارد.

۳۹۲۱ - آفَةُ الْعِبَادَةِ الرِّيَاءِ .

آفت عبادت ریاست؛ یعنی اینکه خالص نباشد از برای حق تعالی و آمیخته باشد بقصد دیدن کسی یا شنیدن او؛ زیرا که این معنی باعث فساد و بطلان عبادت گردد بلکه در حقیقت شرکیست خفی چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که هر ریائی شرکست پس در هر عبادتی احتراز از آن واجب و لازمست .

۳۹۲۲ - آفَةُ الْمَجْدِ عَوَائِقُ الْقَضَاءِ .

آفت کرم موانع حکم و تقدیر الهیست مراد اینست که کسی را که کرم باشد البته مقتضای آن از بخشش و دهش بعمل آید و آفتی که مانع از آن شود از برای آن نباشد مگر موانعی که بحکم و تقدیر الهی باشد مثل اینکه دست تنگ و پریشان باشد و قادر بر بخشش نباشد .

۳۹۲۳ - آفَةُ السَّخَاءِ الْمَنِّ .

آفت سخاوت منت گذاشتن است؛ زیرا که عطا و دهشی که با منت باشد فاسد و باطل باشد و اجر و ثوابی بر آن مترتب نشود چنانکه در قرآن مجید فرموده: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ » ای آنانکه ایمان

آورده‌اید باطل مگردانید صدقه‌های خود را بمنت گذاشتن و اذیت رسانیدن مانند کسی که اتفاق کند مال خود را از برای ریای مردم؛ و ایمان نیاورد بخدا و روز آخر، و پوشیده‌نیست که این آیه شریفه دلالت میکند بر باطل کردن منت صدقات را خواه در وقت دادن آنها باشد و خواه بعد از آن باشد و ظاهر از بطلان آنها اینست که اصلاً اجر و ثوابی بر آنها مترتب نشود بلکه بعضی علماء حکم کرده‌اند بحرمت آن و ترتب عقاب بر آن باعتبار تشبیه آن بکسی که اتفاق کند مال خود را برای ریای مردم و ایمان نیاورد بخدا و روز آخر بلکه بودن آن بمنزله کفر. و مراد به «اذیت» هرامری باشد که باعث آزار آن کس باشد که عطا شود باو و مکروه او باشد مثل خشونت و درستی کردن با او در وقت دادن باو یا همان منت گذاشتن بر او یا تکبر و سربانندی کردن بر او بسبب آن. و پوشیده‌نیست که «صدقه» گاهی مستعمل میشود در خصوص زکوة و گاهی در اعم از آن و از کفارات و از هر چه بخشیده شود بکسی از راه ترحم بر او بگمان اعسار و پریشانی او و گاهی در آنچه بخشیده شود در راه خدا چنانکه بعضی از اهل لغت تفسیر کرده‌اند [صدقه] را بآن و بنا بر این شامل صلۀ برادران و مانند این نیز باشد هر گاه غرض از آن اجر و ثواب باشد و ظاهر اینست که حکم در این مقام شامل همه آنها باشد و منت و اذی باعث بطلان همه آنها گردد باعتبار جریان علت و منشا حکم در همه آنها بحسب ظاهر؛ و این کلام معجز نظام نیز شامل همه آنها باشد بلکه ظاهر اینست که این حکم شامل هر احسانی باشد هر گاه غرض از آن اجر و ثواب باشد هر چند دادن مالی نباشد بنا بر آنچه مذکور شد از ظهور جریان علت و منشا حکم در همه آنها.

و روایت شده از حضرت امام باقر^ع «ناطق امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که فرموده منت گذاشتن خراب میکند صنیعه را. و «صنیعه» بمعنی احسان است پس حکم (۱) شامل همه احسانها باشد.

۱- عبارت «پس حکم» تا آخر فقط در نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار ضبط شده است.

۳۹۲۴ - آفَةُ الدِّينِ سُوءُ الظَّنِّ .

آفت دینداری بدگمانی است یعنی بدگمانی بحق تعالی باینکه کسی او را در کمال رحمت نداند و باعتبار گناهانی که کرده باشد نوید باشد از رحمت او، یا خوف او زیاد باشد از امید او بلکه باید که دیندار هرچنه گناه کرده باشد باز امید رحمت حق تعالی داشته باشد و خوف و رجا در او برابر باشد چنانکه اخبار و آثار بآن متضافر (۱) است و روایت شده از حضرت امام ثامن ضامن صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: نیکوکن گمان را بخدا پس پدرستی که خدای عزّ و جلّ می فرماید که: من نزد گمان بنده مؤمن خودم بمن؛ اگر خیر باشد پس خیر و اگر شرّ باشد پس شرّ یعنی اگر گمان او بمن خیر باشد پس سلوک من هم با او خیر باشد، و اگر گمان او بمن شرّ باشد پس سلوک من هم با او شرّ باشد؛ و ممکن است که مراد ببدگمانی این باشد که کسی بسبب مشاهده اختلاف احوال مردم در دنیا و رفاه حال بعضی از بدان در آن و تنگی و ضیق معاش بعضی از نیکان گمان کنند که «نعوذ بالله» در قسمتها که حق تعالی کرده حیف و جور می شده چه این معنی آفت دینست بلکه دیندار هر چند مشاهده امثال این امور کند باید که داند که هر یک از آنها باعتبار مصلحتی است و یک سرمو حیف و جور در آنها نشده هر چند عقل او بخصوص مصلحت آن پی نبرد و قبل از این برسیل اجمال اشاره ببعضی وجوه مصالح این اختلافات شد و ممکن است (۲) که مراد بدگمانی بمردم باشد و عمل بمقتضای آن.

۳۹۲۵ - آفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَايُ .

آفت عقل خواهش است؛ زیرا که خواهش چیزی بسیارست که باعث این میشود که این کس پیرو آن گردد و متابعت عقل در آن ننماید.

۱- شارح (ره) این کلمه را بضاد یعنی [متضافر] مرقوم فرموده است.

۲- عبارت «و ممکن است» (تا آخر) فقط در نسخه کتابخانه سپهسالار ضبط شده.

۳۹۲۶ - آفَةُ النَّفْسِ الْوَلَهُ بِالْدُّنْيَا .

آفت نفس شیفتگی بدنیاست چه ظاهرست که شیفتگی بآن وحرص برآن نفس را فاسد کند و در مهالك دنوی و اخروی اندازد .

۳۹۲۷ - آفَةُ الْمُشَاوَرَةِ انْتِقَاضُ الْأَرَاءِ .

آفت مشورت کردن شکستن رایهاست یعنی اینست که اهل مشورت در پی این باشند که رأی یکدیگر را بشکنند و از راه تعصب هرچند رأی دیگری را صواب دانند رد کنند و در پی شکست آن باشند، پس باید که اهل مشورت خیر را بی غرض سازند و راه تعصب و عناد بخود ندهند و بعد از ملاحظه رایها هر رأی را که درست و صواب دانند تصدیق آن کنند هرچند از پست ترین ایشان باشد ، و ممکنست که مراد بیان واقعی باشد و اینکه آفت مشاوره اینست که گاهی رایها یکدیگر را برهم شکنند و قرار برائی نشود .

۳۹۲۸ - آفَةُ الْمُلُوكِ سُوءُ السَّيْرِ .

آفت پادشاهان بدی سیرت است یعنی بدی طریقه سلوک با رعیت چه این معنی باعث زیان و خسران ایشان است بحسب دنیا و آخرت .

۳۹۲۹ - آفَةُ الْوُزَرَاءِ خُبْتُ السَّيْرِ .

آفت وزراء بدی باطن است چه هر وزیر که باطن او بد باشد و با مردم در مقام نفاق باشد در صدد اذیت و اذیت ایشان درآید بی اینکه از ایشان امری صادر شده باشد که مستحق آن باشند و عاقبت وبال و نکال آن عاید او گردد و دنیا و آخرت او فاسد گردد، پس وزراء باید که باطن خود را با مردم صاف و بی غش نمایند تا آنچه کنند از راه عداوت و دشمنی نباشد بلکه از روی استیجاب و استحقاق باشد و سبب زیان و خسران ایشان نگردد . و تخصیص این معنی بوزراء با اینکه بدی باطن

در همه کس بدست و آفت اوست باعتبار اینست که وزراء را اقتدار زیادی باشد و آنچه خواهند توانند کرد پس بآن اعتبار باطن ایشان اگر بد باشد درصدد اذیت و آزار مردم برآیند و دنیا و آخرت خود را فاسد کنند بخلاف دیگران که ایشان را چندان اقتداری نباشد چه بر بدی باطن ایشان چندان اثری مترتب نگردد و اقتدار پادشاهان اگر چه زیاده از وزراء است نهایت چون بدی باطن ایشان و دشمنی ایشان با مردم نادر است و کم اتفاق می افتد پس از آن راه ایشان را این آفت نباشد.

۳۹۳۰ - آفَةُ الْعُلَمَاءِ حُبُّ الرِّيَاسَةِ.

آفت علماء دوستی ریاست است یعنی ریاست و سرکردگی در دنیا و اینکه ملاذ و مرجع مردم باشند، و تخصیص این معنی بعلماء باعتبار اینست که این آفت از برای ایشان بسیار روی میدهد بخلاف آفات دیگران که در ایشان نادر است پس غرض تنبیه ایشانست بر اینکه خود را ازین آفت نگاهدارند.

۳۹۳۱ - آفَةُ الزُّعَمَاءِ ضَعْفُ السِّيَاسَةِ.

آفت زعیمان سستی سیاست است «زعیم» بزرگ قوم و رئیس ایشان را گویند و «سیاست رعیت» چنانکه مکرر مذکور شد امرونی ایشان است و سراد این است که آفت رؤساء و سرکردگان این است که سستی کنند در تأدیب قوم خود و امرونی ایشان، و «آفت بودن این از برای ایشان» باعتبار این است که ترک امر بمعروف و نهی از منکر و سستی در آن از کسی که قادر باشند بر آن سبب و زور و وبال اومیگردد، و یا باعتبار اینکه هرگاه سستی کنند در تأدیب و امرونی ایشان؛ باعث این میشود که سرب پیچند از اطاعت و فرمانبرداری ایشان، و ریاست و سرکردگی ایشان بتدریج فاسد و باطل گردد.

۳۹۳۲ - آفَةُ الْجُنْدِ مُخَالَفَةُ الْقَادَةِ.

آفت لشکری مخالفت کردن سرداران است زیرا که ظاهرست که با وجود

مخالفت سردار و فرمانبردن او بر فرضی که سبب بازخواست و عقوبت او نگردد اتفاق ایشان براسری صورت نبندد و هر یک را اندیشه و رای باشد مخالف یکدیگر، و با وجود این کاری نتوانند کرد و بزودی مقهور و مغلوب گردند.

۳۹۳۳ - آفَةُ الرِّیَاضَةِ غَلَبَةُ الْعَادَةِ .

آفت ریاست غلبه عادت است، « ریاضت » بمعنی رام کردن است و مراد اینست که آفت و مانع رام کردن نفس و خوار نمودن آن اینست که عادت این کس بآنچه عادت بان کرده باشد غلبه کند بر او و نتواند ترك آن کند پس کسی که خواهد نفس خود را رام کند و بطاعت و فرمانبرداری دارد باید که نگذارد که عادت غلبه و تسلط بر او داشته باشد .

۳۹۳۴ - آفَةُ الرَّعِيَةِ مُخَالَفَةُ الطَّاعَةِ .

آفت رعیت مخالفت فرمانبرداری است یعنی فرمانبرداری امیر و حاکم خود، و این ظاهرست .

۳۹۳۵ - آفَةُ الْوَرَعِ قِلَّةُ الْقَنَاعَةِ .

آفت پرهیزگاری کمی قناعت است چه ظاهرست که کمی قناعت باعث ارتکاب منهیات و محرمات گردد و پرهیزگاری را فاسد و باطل گرداند .

۳۹۳۶ - آفَةُ الْقُضَاةِ الطَّمَعُ .

آفت قاضیان طمع است ، چه ظاهرست که طمع باعث حیف و میل در حکم ایشان گردد و بر تقدیری که سبب حیف و میلی نگردد اصل رشوه گرفتن در حکم هر چند موافق واقع شود از گناهان کبیره است بلکه در بعضی احادیث وارد شده که آن کفر بخداست یعنی بمنزله آنست .

۳۹۳۷ - آفَةُ الْمُدُولِ قِلَّةُ الْوَرَعِ .

آفت عادلان کمی پرهیزگاری است یعنی اینکه پرهیزگاری در این کس قوی و ثابت و راسخ نباشد چه هرگاه قوی نباشد عدالت اوزود فاسد گردد بارتکاب حرامی که هوی و هوس او را بر این دارد .

۳۹۳۸ - آفَةُ الشُّجَاعِ إِضَاعَةُ الْحَزْمِ .

آفت شجاع ضایع کردن دوراندیشی است چه ظاهرست که هرگاه شجاع دوراندیشی و صرفه کار خود را ملاحظه نکند زود بمهالک افتد بخلاف غیرشجاع که باعتبار جبنی که دارد هرچند دوراندیش نباشد خود را بمهالک نیازد .

۳۹۳۹ - آفَةُ الْقَوِيِّ اسْتِضْعَافُ الْخَصْمِ .

آفت صاحب قوت و توانائی ضعیف شمردن دشمن است؛ چه هرگاه کسی دشمن را ضعیف شمارد رعایت لوازم حزم و دوراندیشی نکند و بسیار باشد که بسبب آن مقهور و مغلوب گردد بلکه این معنی فی نفسه از جانب حق تعالی سبب این گردد که مقهور و مغلوب شود تا قبیح خودبینی براو ظاهر گردد .

۳۹۴۰ - آفَةُ الْحِلْمِ الدَّلُّ .

آفت بردباری خواری است، مراد این است که حلم مستحسن آن است که سبب خواری این کس نگردد و اما آنچه سبب خواری گردد مثل تحمل دشنام و کتک از کسی با قدرت بر منع و زجر آن پس آن پسندیده نیست بلکه آفتی است از برای حلم که هرگاه بآن مرتبه برسد حسن آن فاسد و باطل گردد و بلکه آن بی غیرتی باشد نه حلم و بردباری پس اصل آن را فاسد گرداند .

۳۹۴۱ - آفَةُ الْعَطَاءِ الْمَطْلُ .

آفت بخشش پس انداختن است ، یعنی این است که در حال وجود قدرت

بردادن آن ندهد و وعده بوقت دیگر کند زیرا که چنین عطائی بسبب رنج و زحمتی که او را میفرماید فاسد و باطل است، و ممکن است که مراد به «مطل» این باشد که پس اندازد وعده را که کرده باشد یعنی از وقتی که وعده کرده باشد پس اندازد و در آن وقت بوقت دیگر اندازد و در «آفت بودن این» خفائی نیست.

۳۹۴۲ - آفَةُ الْاِقتِصَادِ الْبِخْلِ .

آفت میانه روی بخیلی است، مراد این است که کسی که خواهد که در اخراجات میانه روی کند که نه اسراف کند و نه تنگ گیری؛ گاه هست که غافل میشود و کار او بخیلی منتهی میشود و میانه روی او فاسد و باطل میگردد پس در میانه روی که امر بان شده باید کمال احتیاط کرد که بخیلی منجر نگردد.

۳۹۴۳ - آفَةُ الْهَيْبَةِ الْمَزَاحِ .

آفت هیبت مزاح است، یعنی مزاح کردن بسیار با مردم باعث این میشود که هیبت و شکوه این کس در نظر ایشان زایل یا کم گردد پس آن آفتی است از برای هیبت که فاسد گرداند آن را.

۳۹۴۴ - آفَةُ الطَّلَبِ عَدَمُ النُّجَاحِ .

آفت طلب کردن فیروزی نیافتن است، مراد این است که مفسده طلب کردن و خواستن از مردم این است که باعث این میشود که صاحب آن فیروزی به حاجات خود نیابد و مطلب او بر نیاید، زیرا که حق تعالی کسی را که متوسل بمردم شود و امیدگذارد بایشان و غالب این است که محروم میماند، بخلاف کسی که راه طلب از مردم بخود ندهد که خدای عزّ و جلّ متکفل بر آوردن حاجات او گردد و وجهی که باید فیروزی بآنها یابد.

۳۹۴۵ - آفَةُ الْمَلِكِ ضَعْفُ الْحِمَايَةِ.

آفت پادشاهی ضعف حمایت است. یعنی سستی کردن در حمایت رعیت و دفع ظلم و تعدی از ایشان، یا در حمایت دشمنان یعنی دفع و منع شرّ ایشان، و «وجه آفت بودن هر یک از برای پادشاهی» ظاهر است؛ زیرا که پادشاهی که حمایت رعیت نکند حق تعالی نیر حمایت او نکند و پادشاهی او بزودی زایل یا ضعیف و باطل گردد، و همچنین اگر در دفع دشمنان سستی کند بتدریج دشمنان قوی گردند و دست یابند بر ملک او؛ و بسا باشد که بالکلیه او را مستأصل سازند.

۳۹۴۶ - آفَةُ الْعُهُودِ قِلَّةُ الرِّعَايَةِ.

آفت پیمانها کمی رعایت است. مراد این است که عهدها و پیمانها را رعایت زیاد باید کرد و اهتمام تمام در استحکام آنها باید داشت و «کمی رعایت در آنها آفت است» یعنی بمنزله آفتی است که چیزی را فاسد و باطل گرداند، یا اینکه بتدریج منجر میشود بشکستن آنها.

۳۹۴۷ - آفَةُ النُّقْلِ كِذْبُ الرِّوَايَةِ.

آفت نقل کردن دروغ بودن روایت است. مراد این است که «کذب» آفتی است که بسیار عارض نقلها و حکایتها میشود و کم است که نقل و حکایت کند و تمام خصوصیات آن موافق واقع نقل شود و بهیچ وجه شائبه دروغی در آن نباشد پس تا ضرور نشود نقل و حکایت نباید کرد و هرگاه ضرور شود باید کمال اهتمام کرد که بهیچ وجه تغییر و تحریفی در آن نشود و آمیخته بدروغ نگردد.

۳۹۴۸ - آفَةُ الْعِلْمِ تَرْكُ الْعَمَلِ بِهِ.

آفت علم ترك عمل بآن است و این یا باعتبار این است که علمی که عمل بآن نشود نفعی ندارد بلکه باعث زیادتى و زر و وبال گردد چنانکه مکرر مذکور شد

و آفتی زیاده از این نمی باشد، و یا باعتبار اینکه ترك عمل بعلم باعث زوال وارتحال آن گردد چنانکه در بعضی احادیث وارد شده که: علم و عمل همراهند بایکدیگر و علم آواز میکند عمل را پس اگر اجابت کرد او را خوب؛ و اگر نه رحلت میکند از او.

۳۹۴۹ - آفَةُ الْعَمَلِ تَرْكُ الْإِخْلَاصِ .

آفت عمل ترك اخلاص است، یعنی اینکه خالص باشد از برای حق تعالی و آمیخته بغرضی دیگر از ریا و مانند آن نباشد .

۳۹۵۰ - آفَةُ الرِّيَاسَةِ الْفَخْرُ .

آفت ریاست فخر است، یعنی کسی که ریاست و سرکردگی داشته باشد باعتبار علم یا صلاح با غیر آن، آفت او این است که فخر کند بآن و سر بلندی نماید بسبب آن چه این معنی سبب وزر و وبال او گردد و بسا باشد که باعث زوال آن ریاست گردد .

۳۹۵۱ - آفَةُ الْجُودِ الْفَقْرُ .

آفت جود و سخاوت فقر است، یعنی این است که بسیار باشد که سبب فقر و بی چیزی گردد پس صاحب جود باید که رعایت این معنی بکند و بخشش او بمرتبه نباشد که خود را فقیر و بی چیز گرداند و محتاج بطلب و سؤال نماید .

۳۹۵۲ - آفَةُ الْعَامَةِ الْعَالِمِ الْفَاجِرُ .

آفت عامه مردم عالم فاسق است؛ زیرا که عالمی که فاسق باشد احکام نامشروع کند و آنها را رواج دهد و ضرر آنها بعامه مردم است پس آفتی باشد عام از برای ایشان .

۳۹۵۳ - آفَةُ الْعَدْلِ الظَّالِمُ الْقَادِرُ .

آفت عدل ستمکار تواناست چه ظاهرست که هرگاه در قومی ستمکاری باشد که قادر و توانا باشد بر آنچه خواهد و کسی را تسلطی بر او نباشد کسی نتواند که

عدل کند در میانه ایشان و ایشان را بر آن دارد پس وجود او آفتی است از برای عدل که آن را فاسد و باطل گرداند .

۳۹۵۴ - آفَةُ الْعُمَرَاءِ جَوْرُ السُّلْطَانِ .

آفت آبادانی ستم پادشاه است ؛ چه ظاهرست که ستم پادشاهان بلاد آبادان را بزودی خراب گرداند، پس آن آفتی است از برای آنها .

۳۹۵۵ - آفَةُ الْقُدْرَةِ مَنَعُ الْإِحْسَانِ .

آفت توانا شدن بازداشتن احسان است ؛ چه ظاهرست که مردمان بندگان احسان اند پس احسان بایشان سبب تمکن و اقتدار گردد میانه ایشان، و منع احسان مانع از آن و سبب خلاف آن .

۳۹۵۶ - آفَةُ اللَّبِّ الْعَجَبُ .

آفت عقل خود بینی است ؛ زیرا که صاحب عجب و خود بینی عقل خود را کامل تر از دیگران داند و خود را محتاج بتعلم بلکه بتفکر و تأمل نیز نداند و بآن اعتبار در همان مرتبه که دارد بماند و عقل و فهم او ترقی نکند بلکه هر غلطی که کند درست داند و خلاف آن را از کسی که بشنود غلط شمارد پس بتدریج ذهن او کج و معوج گردد و عقل و فهم او فاسد و باطل شود .

۳۹۵۷ - آفَةُ الْحَدِيثِ الْكَذِبُ .

آفت خبر دادن دروغ گفتن است ؛ این همان مضمون «آفة النقل كذب الرواية» است که چند فقره قبل از این مذکور و شرح شد .

۳۹۵۸ - آفَةُ الْأَعْمَالِ عَجْزُ الْعَمَالِ .

آفت عملها ناتوانی عمل کنندگان است ؛ چه ظاهرست که هرگاه کارکننده

کاری عاجز و ناتوان باشد در آن؛ کار او فاسد و باطل باشد، و غرض ازین اینست که پادشاهان و فرمانفرمایان باید که هر عملی را بکسی بفرمایند که کمال قدرت بر آن داشته باشد تا اینکه اعمال ایشان بوجهی که باید بعمل تواند آمد .

۳۹۵۹ - آفَةُ الْأَمْالِ حُضُورُ الْأَجَالِ .

آفت امیدها رسیدن مرگهاست؛ مراد اینست که امیدها و آرزوها از آدمی زایل و فاسد نگردد بلکه روز بروز در تزايد و تضاعف باشد تا اینکه مرگ در رسد و همه را فاسد و باطل گرداند .

۳۹۶۰ - آفَةُ الْوَفَاءِ الْقَدْرُ .

آفت وفاداری بیوفائی است؛ مراد اینست که بیوفائی کسی با مردم سبب بیوفائی مردم میشود با او پس آفت وفاداری مردم با او بیوفائی اوست با ایشان .

۳۹۶۱ - آفَةُ الْحَزْمِ فَوْتُ الْأَمْرِ .

آفت دوراندیشی فوت شدن کار است؛ مراد اینست که آفت دوراندیشی اینست که دوراندیش گاه است که آن قدر صبر میکند و فکرو تأمل میکند در کاری که وقت آن کار فوت میشود و دوراندیشی او فاسد و باطل میگردد، پس باید که دوراندیش وقت را فوت نکند و هر قدر فکرو تأمل که میکند پیش از آن باشد که وقت از دست برود .

۳۹۶۲ - آفَةُ الْأَمَانَةِ الْخِيَانَةُ .

آفت امانت خیانت است؛ مراد اینست که امانت نگاه داشتن آفتی ندارد بغير اینکه کسی خیانت کند در این، پس کسی که راه خیانت بخود ندهد قبول امانت از برای او آفتی ندارد بلکه قبول آن از کسی که محتاج بسپردن آن باشد از جمله افراد احسانست و شرعاً و عقلاً مستحسن است .

۳۹۶۳ - آفَةُ الْفُقَهَاءِ عَدَمُ الصِّيَانَةِ .

آفت فقها عدم صیانت است، «فقها» جمع فقیه است و «فقیه» در اصطلاح دانای با احکام شرع است از روی اجتهاد نه تقلید. و ممکن است که مراد بآن در اینجا سطلق دانای بآنها باشد خواه از روی اجتهاد باشد و خواه بعنوان تقلید، و «صیانت» بمعنی حفظ و نگهداری است و مراد به «عدم صیانت» نگاه نداشتن خود است از تکالیف مناعی و منکرات، و این معنی اگر چه آفتی است از برای همه کس نهایت چون گناه آن از برای فقهای بیشتر است و آفت ایشان منحصر در آنست بخلاف غیر فقها زیرا که ندانستن بعضی احکام نه بعنوان اجتهاد و نه بعنوان تقلید نیز از برای ایشان آفتی است و همچنین ندانستن بعضی از آنها بعنوان اجتهاد از کسی که رتبه آن داشته باشد پس بآن اعتبار آن را آفت فقها قرار داده اند.

۳۹۶۴ - آفَةُ الْجُودِ التَّبَذِيرُ .

آفت سخاوت تبذیر است؛ یعنی دهش زیاده از اندازه که باسراف رسد مثل اینکه آنقدر بدهد که خود را فقیر و محتاج بطلب گرداند پس صاحب جود و سخاوت باید که رعایت این معنی کند و بخشش او بمرتبه باشد که باسراف نرسد.

۳۹۶۵ - آفَةُ الْمَعَاشِ سُوءُ التَّدْبِيرِ .

آفت زندگانی بدی تدبیر است، «تدبیر در کار» نظر کردن در عاقبت آنست و مراد اینست که آفت زندگانی بدی تدبیر طریق آنست مثل اینکه اجتناب از بدیها نشود، یا اینکه در خرج میانه روی نشود بلکه تنگ گیری یا اسراف شود.

۳۹۶۶ - آفَةُ الْكَلَامِ الْإِطَالَةُ .

آفت سخن دراز کردن آنست؛ زیرا که سخن هر گاه طول داده شود باعث سلاط مردم گردد و بآن اعتبار متوجه آن نمی شوند و لغو و فاسد میگردد.

۳۹۶۷ - آفَةُ الْعَمَلِ الْبَطَالَةُ.

آفت عمل بطالت است، «بطالت» بمعنی بیکار شدن است و مراد اینست که آفت عمل عادت کردن ببطالت و بیکاری است چه هر که عادت بآن کند راحت طلب گردد و تا تواند مشغول اعمال نگردد و بهره چه مشغول گردد از برای اینکه زود فارغ گردد اهتمام در خوبی و استحکام آن نکند، پس آدمی باید که راه بطالت و بیکاری بخود ندهد.

۳۹۶۸ - آفَةُ النَّجْحِ الْكَسَلُ.

آفت فیروزی کاهلی است؛ یعنی آفت فیروزی یافتن بمطالب و حاجات کاهلیست و هر که راه کاهلی بخود ندهد و سعی و اهتمام در حاجات خود کند با کثر آنها فیروزی یابد.

۳۹۶۹ - آفَةُ الْغِنَى الْبُخْلُ.

آفت توانگری بخیلی است؛ یعنی آفت توانگری اینست که کسی با وجود آن بخیلی کند چه این معنی باعث فساد دنیا و آخرت او گردد؛ و ممکنست که مراد این باشد که آفت توانگری اینست که غالب اینست که توانگر بخیل گردد و دنیا و آخرت خود را فاسد کند، و بر هر تقدیر غرض اینست که توانگر باید که احتراز از آن نماید و راه آن بخود ندهد.

۳۹۷۰ - آفَةُ الْأَمَلِ الْأَجَلُ.

آفت امید مرگست این همان مضمون «آفَةُ الْأَمَالِ حُضُورُ الْأَجَالِ» است که چند فقره از این مذکور و شرح شد.

۳۹۷۱ - آفَةُ الْخَيْرِ قَرِينُ السُّوءِ.

آفت خیر همراه بدست زیرا که آدمی بالطبع مایل و راغب بخو و خصلت

رفیق و همشین خود است خصوصاً در بدیها که مقتضای هوا و هوس نیز باشد پس هر چند کسی نیکوکار باشد همراه و همشین بد او را بزودی از راه برد و چه خوب گفته اند :

تا توانی میگریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد
مار بد تنها همی بر جان زند یار بد بر جان ویرایمان زند

۳۹۷۲ - آفَةُ الْاِقْتِدَارِ الْبَغْيُ وَالْعَتُوُّ

آفت اقتدار و توانا شدن ستم و از حد گذشتن است؛ زیرا که صاحب اقتدار هرگاه ستمگر و از حد گذرنده باشد بزودی از مرتبه خود افتد و بعجز و خواری گرفتار گردد .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف الف بلفظ «اذا» که بمعنی
 شرط است یعنی معلق ساختن امری بر امری مثل «اذا جاءك
 زید فأكرمه» یعنی اگر بیاید ترا زید پس اكرام كن او را؛
 پس معلق شده امر با كرام او بر آمدن او.

از آنجمله است آنچه آن حضرت علیه السلام فرموده :

۳۹۷۳ - إِذَا نَطَقْتَ فَأَصْدُقْ .

هرگاه گویا گردی پس راست بگو .

۳۹۷۴ - إِذَا مَلَكَتْ فَارْفُقْ .

هرگاه مالک شوی پس نرمی کن یعنی با آنکه مالک آن شوی از بندگان ،
 و همچنین پادشاه و مالک امور هر قومی نسبت برعیت و آن قوم .

۳۹۷۵ - إِذَا أُعْطِيتَ فَاشْكُرْ .

هرگاه عطا کرده شوی پس شکر کن .

۳۹۷۶ - إِذَا ابْتُلِيتَ فَاصْبِرْ .

هرگاه گرفتار شوی ببلائی پس صبر کن .

۳۹۷۷ - إِذَا عَاتَبْتَ فَاسْتَبِقْ .

هرگاه عتاب کنی پس باقی بگذار، «عتاب» بمعنی ملامت کردن و سرزنش نمودنست
 و مراد اینست که هرگاه کسی را ملامت کنی و درشتی کنی با او بسبب گناهی که
 نسبت بتو کرده باشد پس مبالغه زیاد مکن در آن، و راه دوستی و آشتی باقی بگذار
 گاه باشد که محتاج شوی بآن .

۳۹۷۸ - إِذَا عَاقَبْتَ فَأَرْقُ .

هرگاه عقاب کنی پس نرمی کن، عقاب و عقوبت جزای بد کسی را داد نیست و مراد اینست که هرگاه کسی نسبت به تو گناهی کرده باشد و جزای آن را خواهی بدهی شدت و سختی مکن در آن ؛ بلکه قدری نرمی و همواری کن در آن .

۳۹۷۹ - إِذَا أَحْبَبْتَ فَلَا تَكْثُرُ (۱) .

هرگاه دوستی کنی پس بسیار مکن ، یعنی با کسی که دوستی کنی پر زیاد مکن مثل اینکه همه اسرار خود را با وی گوئی و مبالغه در مدح و خوبی او نزد مردم بکنی ؛ زیرا که ممکنست که یک وقتی بسبب بعضی اسباب دوستی میانه شما عداوت و دشمنی بدل شود و بسبب اطلاع او بر اسرار تو ضرر رساند بتو ، و همچنین بعد از مبالغه که در مدح و خوبی او کرده باشی نزد مردم خلاف آن را نتوانی گفت و مردم بنابراینچه از تو شنیده اند ترا در آن عداوت مقصر و گناهکار دانند .

۳۹۸۰ - إِذَا أَبْغَضْتَ فَلَا تَهْجُر .

هرگاه دشمن داری پس سبّ یعنی چنان دشمنی مکن که بالکلیه پیری از او و راه پیوند و دوستی نگذاری بسبب آنچه در قهر سابق سابق مذکور شد که ممکنست که یک وقتی محتاج شوی بدوستی او .

۳۹۸۱ - إِذَا صَنَعْتَ مَعْرُوفًا فَاسْتُرْهُ .

هرگاه بکنی احسانی پس پوشان آنرا تا اینکه آمیخته بقصد ریا نگردد و اظهار آن سبب خجالت و انفعال او نشود .

۱- کذا بخط الشارح (ره) صریحاً ؛ و در أقرب الموارد گفته : « کثره (من باب نصر) کثر أغلبه فی الکثرة » و صحیح آنست که بضم تاء و کسر تاء خوانده شود از « اکثار » یعنی مضارع منهی از باب افعال .

۳۹۸۲ - إِذَا ضُنِعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفٌ فَأَنْشُرْهُ .

هرگاه کرده شود بسوی تو احسانی پس پهن کن آنرا یعنی شکر آن بکن
بذکر آن و وصف صاحب آن بآن احسان .

۳۹۸۳ - إِذَا مَدَحْتَ فَأَخْتَصِرْ .

هرگاه مدح کنی پس اختصار کن؛ زیرا که مدح زیاد کم است که مشتمل
برگزار نباشد و ایضاً گاه باشد که محتاج شوی بمذمت او یا بشکوه از او؛ و آن
از تو بعد از مدح زیاد پرتبیح باشد .

۳۹۸۴ - إِذَا ذَمَّمْتَ فَأَقْتَصِرْ .

هرگاه مذمت کنی پس اقتصار کن یعنی اکتفا کن باندکی و پر زیاد مکن
بسیب نظیر آن دووجه که در فقره سابق مذکور شد .

۳۹۸۵ - إِذَا وَعَدْتَ فَأَنْجِزْ .

هرگاه وعده کنی پس بجای آور آنرا .

۳۹۸۶ - إِذَا أُعْطِيتَ فَأَوْجِزْ (۱) .

هرگاه عطا کنی پس زود بده تا اینکه آمیخته برنج و زحمت انتظار نگیرد .

۳۹۸۷ - إِذَا عَزَمْتَ فَاسْتَشِرْ .

هرگاه قصد کنی کاری را پس مشورت کن یعنی بادوستان و جمعی که اعتماد
برای ایشان باشد .

۳۹۸۸ - إِذَا امْضَيْتَ فَاسْتَخِرْ .

هرگاه امضا کنی پس استخاره کن؛ امضا بمعنی روان کردنست، واستخاره

۱- در اقرب الموارد ضمن معانی «[أوجز] گفته: «أوجز العطية = عجلها» .

بمعنی طلب خیر نمودن ، و مراد اینست که هرگاه عزم جزم کنی پروان کردن کاری یا شروع کنی در آن پس طلب خیر کن از حق تعالی در آن و سؤال کن از خدای عزّوجلّ که آن خیر باشد از برای تو ، و ممکنست که مراد بامضا نیز عزم کردن کاری باشد که در فقره سابق مذکور شد ، و مراد باستخاره طلب خیر از حق تعالی باشد باین معنی که دعا کند که در آن باب آنچه خیر او باشد پیش او آرد اگر خیر در کردن آن باشد چنان کند که بکند ، و اگر در نکردن آن باشد چنان کند که نکند بخواندن دعاهائی که نقل شده در این باب یا غیر آنها ، یا استخاره با حق تعالی بیکى از طرقی که نقل شده از برای استنباط خویى کردن کار یا بدی آن .

۳۹۸۹ - إِذَا حَدَّثْتَ فَأَصْدُقْ .

هرگاه خبر دهی پس راست بگو .

۳۹۹۰ - إِذَا مَلَكَتْ فَأَعْتِقْ .

هرگاه مالک شوی یعنی بنده را پس آزاد کن ، زیرا که ثواب آن عظیم است چنانکه در احادیث وارد شده که هر که آزاد کند بنده را آزاد کند خدا از او بعضی هر عضوی یک عضوی از او را از آتش .

۳۹۹۱ - إِذَا رُزِقْتَ فَأَنْفِقْ .

هرگاه روزی داده شوی پس اتفاق کن یعنی بخیلی مکن و صرف کن آن را در مصارف نیکو .

۳۹۹۲ - إِذَا جَنَيْتَ فَأَعْتِذْ .

هرگاه گناهی بکنی نسبت بکسی پس عذر بخواه .

۳۹۹۳ - إِذَا جُنِيَ عَلَيْكَ فَأَغْفِرْ .

هرگاه کرده شود گناهی بر تو پس در گذر .

۳۹۹۴ - إِذَا عَاقَدْتَ فَاَتِمِّمْ .

هرگاه ببندی پیمانی پس تمام کن .

۳۹۹۵ - إِذَا اسْتَنْبَتَ فَأَعِزِّمْ .

هرگاه نایب گردانیده شوی پس جهد کن ، مراد اینست که هرگاه کسی ترا نایب کند در کاری ، چون آنرا متعهد شده باید که کمال جد و جهد کنی در آن ؛ بخلاف اینکه از برای خود بکنی که اگر مساهله در آن بشود چندان ضرری ندارد مگر اینکه امر واجبی باشد .

۳۹۹۶ - إِذَا وُلِّيتَ فَأَعْدِلْ .

هرگاه فرمانفرما گردی پس عدالت کن .

۳۹۹۷ - إِذَا أَرْتَأَيْتَ فَأَفْعَلْ .

هرگاه نظر کنی پس بکن ، مراد اینست که هیچ کاری را مکن تا نظرو تأمل نکنی در آن ، و هرگاه نظر و تأمل کنی و ظاهر شود بر تو خیریت آن بکن .

۳۹۹۸ - إِذَا اتُّمِّنْتَ فَلَا تُخِنْ .

هرگاه امانت سپرده شدی پس خیانت مکن .

۳۹۹۹ - إِذَا اتُّمِّنْتَ فَلَا تَسْتَخِنْ .

هرگاه امانت بسیاری پس نسبت مده بخیانث ، ممکنست که مراد این باشد که امانت را باید بکسی سپرد که احتمال خیانت در او نرود ، پس هرگاه امانت بکسی بسیاری اولی اینست که هر چند خیانت کرده باشد اظهار خیانت او نکنی تا قصور رای و کاردانی تو ظاهر نشود ، و ممکن است که مراد بیان حکم شرعی باشد و اینکه هرگاه امانت بکسی سپرده شود او امین است و قول او مسموع ، و بمجرد

احتمال خیانت یا گمان آن او را نسبت به خیانت نتوان داد مگر اینکه خیانت او معلوم گردد .

۴۰۰ - إِذَا صُنِعَ إِلَيْكَ مَعْرُوفٌ فَأَذْكُرْ .

هرگاه کرده شود بسوی تو احسانی پس یاد کن آن را یعنی اظهار آن بکن یا یاد کن آن را از برای تلافی آن ، و خصوصاً در وقت احتیاج صاحب آن با احسان تو .

۴۰۱ - إِذَا صَنَعْتَ مَعْرُوفًا فَانْسَهُ .

هرگاه بکنی تو احسانی پس فراموش کن آن را یعنی اظهار آن مکن یا متوقع و منتظر تلافی مباش تا اینکه خالص باشد از برای خدای عز و جل .

۴۰۲ - إِذَا رَزِقْتَ فَأَوْسِعْ .

هرگاه روزی داده شوی پس فراخی ده یعنی بر خود و عیال و دربذل و احسان .

۴۰۳ - إِذَا حُرِمْتَ فَأَقْنَعْ .

هرگاه محروم باشی یعنی وسعی بتو داده نشده باشد پس قناعت کن بآنچه داده شده و تا توانی زیاد بر آن خرج مکن تا محتاج بطلب و مانند آن نشوی .

۴۰۴ - إِذَا أَطْعَمْتَ فَأَشْبِعْ .

هرگاه اطعام کنی کسی را پس سیر گردان ، ممکن است که مراد ظاهر آن باشد ، و ممکن است که مراد این باشد که بهر که عطا کنی آنقدر عطا کن که سیر گردد و از فقر و درویشی برآید .

۴۰۵ - إِذَا تَاكَدَ الْإِخَاءُ سَمِجَ الثَّنَاءُ .

هرگاه محکم شود برادری زشت میگردد ستایش ، یعنی مدح و ثنای یکدیگر کردن در برابر احسانی که یکدیگر کنند یا در رقعها و کتابات که یکدیگر

نویسند زیرا که هر یک از اینها یاد از بیگانگی میدهد و هرگاه برادری محکم باشد باید طریقه اتحاد و یگانگی مسلوك نمود .

۴۰۰۶ - إِذَا آخَيْتَ فَأَكْرِمْ حَقَّ الْإِخَاءِ .

هرگاه برادرشوی پس کرامی دار حق برادری را یعنی رعایت حقوق آن بوجهی که باید بکن .

۴۰۰۷ - إِذَا حَضَرْتَ الْأَجَالَ افْتَضَحْتَ الْأَمَالَ .

هرگاه حاضر شود آجلها رسوا گردد امیدها، یعنی ظاهر شود که سعی از برای آنها لغو و بیحاصل بوده و سعی از برای آن سرا بایست که پاینده و باقی است .

۴۰۰۸ - إِذَا بَلَغْتُمْ نِهَایَةَ الْأَمَالِ فَادْكُرُوا بَغَاتِ الْأَجَالِ .

هرگاه برسید بنهایت امیدها پس یاد کنید ناگاه رسیدنهای مرگهارا ، یعنی مغرور مشوید بآن و بسبب آن ظلم و طغیان و تکبر و سربلندی مکنید ، یاد کنید ناگاه رسیدن مرگها را تا مانع شود شما را از آنها . و ممکن است که مراد این باشد که این علامت و نشان نزدیکی مرگست باید بعد از آن زیاده یاد آن کرد و سعی در تهیه اسباب آن سفر و تحصیل توشه از برای آن نمود .

۴۰۰۹ - إِذَا تَغَيَّرَتْ نِيَّةُ السُّلْطَانِ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ .

هرگاه تغییر یابد نیت پادشاه تغییر یابد روزگار ، مراد اینست که حق تعالی از روی حکمت و مصلحت بسبب تغییر نیت و قصد پادشاه احوال روزگار را در مملکت او تغییر دهد پس تا پادشاه عادل باشد توسعه و فراخی دهد و هرگاه قصد ظلم و ستم کند برکات زمین و آسمان را در آن ملک کم کند و گرانی و تنگی فرستد ، و همچنین اگر نیت پادشاه برعکس این تغییر کند احوال روزگار نیز برعکس این تغییر کند و این معنی بر عامه مردم نیز بتجربه معلوم شده و مؤکد و مؤید این بسیار بظهور

رسیده چنانکه مشهورست که پادشاهی را گذر بردر باغی انارستان افتاد خواهش آب انار کرد و باغبان را فرمود که : چند عدد انار بیاور و آب بگیر او دو عدد انار چید و آورد چون آب گرفت یک قندح بزرگ از آن پر شد پادشاه از شادابی آن انارها تعجب کرد و از قدر انار حاصل آن باغ و مقدار خراج آن پرسید باغبان هردو را بعرض رسانید در نظر پادشاه آن خراج بر آن باغ با آن مقدار انار و بآن شادابی کم نمود ؛ قصد آن کرد که بفرماید که خراج زیاد بر آن قرار دهند ، روز دیگر نیز اتفاق افتاد که از در آن باغ گذشت و باز باغبان را فرمود که : انار بیاور و آب بگیر باز باغبان دو عدد انار مثل انارهای روز پیش آورد و آب گرفت آب کمی از آنها حاصل شد پادشاه تعجب کرد و از وجه آن از باغبان پرسید باغبان گفت : نمیدانم ، وجهی از برای من ظاهر نیست مگر اینکه قصد پادشاه تغییری کرده باشد ، پادشاه چون این را مشاهده کرد از آن قصدی که کرده بود پشیمان شد و قرار بهمان خراج مقرر داد روز دیگر نیز بانجا رفت و انار طلبید حکایت برنجو روز اوّل جاری شد دانست که باغبان درست گفته و سرّ در آن تغییر قصد و نیت او بوده . و برخرد خرده دان وجه حکمت و مصلحت در این معنی ظاهرست چه هرگاه پادشاهان خردمند بر آن متنبه شوند باعث این شود که راغب بعدل شوند که توسعه ایشان و رعیت هردو در آن باشد و قصد و نیت ظلم و ستم که بزیان و خسران هردو آئول گردد کم کنند .

و در بعضی نسخه ها «فسد الزمان» بجای «تغیر الزمان» واقع شده و بنابراین ترجمه آن بجای «تغیر یابد روزگار» اینست که «فساد گردد روزگار» و سراد تغیر نیت پادشاه است از خوبی ببدی که آن باعث فساد روزگار گردد چنانکه شرح شد .

۴۰۱۰ - إِذَا اسْتَشَاطَ السُّلْطَانُ تَسَلَّطَ الشَّيْطَانُ .

هرگاه سفاک گردد پادشاه تسلط یابد شیطان ، و این باعتبار اینست که شیطان همواره در پی اینست که فرصت یابد و کسی را در معصیتی اندازد تا پیروان او بسیار

وقیع عصیان او کم گردد ، پس هرگاه پادشاه را ببیند که خشمناک شده بر کسی وقادر است بر آنچه خواهد از انواع سیاست او و باندك و سوسه او را بر ظلم و تعدی زیاد میتوان داشت مسلط میشود بر او و او را بر آنها میدارد و غرض ازین این است که پادشاهان در وقت خشم زیاده از دیگران باید که ضبط خود کنند و خود را نگاهدارند از فریب شیطان تا اینکه در معصیتی نیفتند .

۴۰۱۱ - إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ .

هرگاه تمام شود عقل کم شود سخن گفتن ، زیرا که عقل تمام کامل داند که بر سخنی گاه هست که مفسده مترتب میشود که آدمی در وقت گفتن او غافل است از آن پس هر چند سخن کم گفته شود احتمال آن مفسده کمتر باشد ، و ایضاً داند که سخن بسیار باعث ملالت مردم و تنفر ایشان از صاحب آن و نسبت ایشان او را به پُر گوئی و هرزه درائی میشود پس اجتناب از آن میفرماید .

۴۰۱۲ - إِذَا حَلَلْتَ بِاللَّثَامِ فَأَعْتَلِلْ بِالصِّيَامِ .

هرگاه فرود آیی بخیلان پس بهانه بجو بروزه داری ، یعنی هرگاه وارد شوی برایشان در روز بر سر سفره ایشان یا در وقتی که بحسب عرف برگردن ایشان افتد که تکلیف چیزی خوردن بتو کنند بهانه بجواز برای اینکه چیز ایشان را نخوری باینکه بگوئی که : روزه ام و ممکن است که این در وقتی باشد که روزه باشد و غرض این باشد که در وقتی که بر خیلان وارد شوی و روزه باشی هر چند روزه سنت باشد میتوانی روزه را بهانه سازی و عذر بگویی ، یا اینکه بهتر اینست که چنین کنی بخلاف غیر بخیل که افضل آنست که او هرگاه دعوت کند افطار نماید و عذر نگوید مگر اینکه روزه واجب باشد و بنابراین در این کلام اشاره باشد باینکه آنچه وارد شده که «ثواب افطار نمودن روزه سنت نزد دعوت برادر مؤمن بیشتر است از ثواب روزه بهفتاد برابر» در وقتی است که او بخیل نباشد ، و اما در بخیلان که مظنه عدم رضای ایشان باشد

در باطن؛ پس چنین نیست، و این تحقیق بنا بر وجه مذکور بعید نیست هر چند تصریح بآن در جای دیگر بنظر نرسیده. و ممکن است که کلام شامل کسی هم باشد که روزه نباشد نهایت تواند قصد روزه کرد باینکه پیش از پیشین باشد و منافای روزه از او بعمل نیامده باشد پس قصد روزه کند از برای بهانه جستن بآن خواه روزه سنت قصد کند و خواه روزه واجب غیر معینی مثل قضا و کفاره و نذر مطلق، چه در همه آنها جایز است نیت روزه پیش از پیشین هر گاه منافای روزه بعمل نیآورده باشد هر چند پیش عمداً قصد روزه نکرده باشد بلکه قصد افطار داشته باشد. و جمعی گفته اند که در روزه سنت پیش از غروب هر وقت که باشد میتواند نیت روزه کرد هر گاه قبل از آن منافای روزه بعمل نیامده باشد، و اما روزه واجب معین مثل ماه رمضان یا نذر معین پس نیت آن باید که پیش از صبح یا مقارن آن بعمل آید مگر اینکه فراموش کند پس در این صورت هر وقت که بپاد او بیاید باید که نیت کند تا پیشین و اگر بپاد او نیاید تا پیشین روزه آنروز از او فوت شود و نیت بعد از آن صحیح نباشد. و ممکن است که مراد این باشد که روزه را بهانه کن بعنوان توریه که دروغی لازم نیاید و ذکر خصوص روزه بر سبیل مثال باشد و مراد این باشد که بهانه بجواز برای چیزی نخوردن مثل اینکه چنین بنمائی بایشان که روزه داری!

و در بعضی نسخه ها « بِالْقِيَامِ » بدل « بِالْصِيَامِ » واقع شده و بنا بر این معنی اینست که بهانه بجو ببر خاستن یعنی بهانه بجواز برای چیزی نخوردن پیش ایشان باینکه برخیزی، و ممکن است که باء بمعنی لام باشد و معنی این باشد که بهانه بجوی از برای اینکه برخیزی، و بنا بر این ممکن است که لثام همان بمعنی بخیلان باشد که مذکور شد و ممکن است که بمعنی مطلق مردم پست مرتبه باشد و برخاستن از پیش ایشان مطلقاً سنت باشد نه از برای خصوص چیز ایشان را نخوردن.

۴۰۱۳ - إِذَا أَعْمَتَ بِالْتَّعَمَّةِ فَقَدْ قَضَيْتَ شُكْرَهَا.

هر گاه انعام کنی بنعمت پس بتحقیق که بجا آوری شکر آن را یعنی هر گاه

حق تعالی بتو نعمتی دهد و تو آن را بدیگری دهی بهمان شکر آن نعمت بعمل آید و شکر دیگر لازم نباشد .

۴۰۱۴ - إِذَا صَبَرْتَ لِلْمِحْنَةِ فَلَدَّتْ حَدَّهَا .

هرگاه صبر کنی از برای محنت بشکنی تندی آن را ، و این باعتبار این است که از رنج و الم قلق و اضطراب و آنچه لازمه آنست از فریاد و ناله و برخوردن و مانند آنها فارغ گردد ، و همچنین از شماتت دشمنان ، و همچنین از نزول مصیبتی دیگر بسبب بی صبری چنانکه قبل از این مکرر مذکور شد که بی صبری در مصیبت بسیار باشد که منتج نزول مصیبتی دیگر باشد .

۴۰۱۵ - إِذَا أَضْرَبْتَ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَارْضَوْهَا .

هرگاه ضرر رساند سنتیها بواجبها پس ترك كنيد آن سنتیها را یعنی هرگاه مشغول شدن امری سنت ضرر رساند بکردن امری واجب مثل اینکه باعث فوت وقت آن شود ، یا اینکه بعد از کردن آن سنتی قدرت بر کردن واجبی نداشته باشد پس ترك كنيد آن سنتیها را ؛ زیرا که ترك آن سبب عقابی نشود و ترك واجبی سبب عقاب گردد ، و ممکن است که ضرر رسانیدن شامل ضرر رسانیدن باعتبار کیفیت نیز باشد هر چند باعث ترك بالکلیه نشود مثل اینکه باعث این شود که در وقت فضیلت کرده نشود یا با اقبال قلب و خضوع و خشوع نشود .

۴۰۱۶ - إِذَا عَقَدْتُمْ عَلَىٰ عَزَائِمٍ خَيْرٍ فَأَمْضَوْهَا .

هرگاه عقد کنید بر قصد های خیر پس روان سازید آنها را ، مراد بعقد کردن بر آنها بستن نیت آنهاست ، یا بستن عهد و پیمان بر آنها ، و مراد بر روان کردن آنها بجای آوردن آنهاست .

۴۰۱۷ - إِذَا طَالَتِ الصُّحْبَةُ تَأَكَّدْتَ الْحَرَمَةَ .

هرگاه دراز کشد صحبت محکم گردد حرمت ، یعنی رعایت حرمت کسی که مصاحبت او طول یافته باشد زیاده باید برد بسبب حق طول صحبت .

۴۰۱۸ - إِذَا كَثُرَتِ الْقُدْرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ .

هرگاه بسیار شود توانائی کم گردد خواهش ، غرض بیان واقع است و اینکه آدمی حریص است بر خواهش و آرزوی چیزی که چندان قدرت بر آن نداشته باشد و هرگاه قدرت دامل بر چیزی داشته باشد بر خواهش آن نکند چنانکه غالب این است که با وجود ثروت مطعومات و زیاداتی تکلفات اشتها کم گردد ، و هم چنین در بعضی مراتب دیگر .

۴۰۱۹ - إِذَا أَمَلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ .

هرگاه بی چیز شوید پس بازرگانی کنید با خدا بصدقه دادن یعنی سودا کنید باخدای عزوجل ، باینکه صدقه بدید در راه او تا او در عوض صاحب چیز گرداند شما را .

۴۰۲۰ - إِذَا غَلَبَتْ عَلَيْكُمْ أَهْوَاؤُكُمْ أَوْرَدَتْكُمْ مَوَارِدَ الْهَلَكَةِ .

هرگاه غالب شود بر شما خواهشهای شما وارد سازد شما را در جایگاههای هلاکت ، مراد منع از پیروی هوا و هوس است و اینکه آن باعث هلاکت اخروی گردد بلکه دنیوی نیز .

۴۰۲۱ - إِذَا فَسَدَتِ النَّيَّةُ وَقَعَتِ الْبَلَاءُ .

هرگاه فاسد شود نیت واقع میشود بلا ، ممکن است مراد نیت پادشاهان باشد چنانکه چند فتره قبل از این مذکور شد نه فساد نیت پادشاه و قصد جور و ظلم او باعث فساد روزگار میگردد ، و ممکن است که مراد فساد نیت هر کسی باشد و اینکه از هر کس نیت و قصد بدیها نسبت به مردم سبب افتادن او در بلا گردد .

۴۰۲۲ - إِذَا حَضَرْتَ الْمَنِيَّةَ افْتَضَحْتَ الْأُمْنِيَّةَ .

هرگاه حاضر شود مرگ رسوا می گردد آرزو ، یعنی ظاهر میشود که همه امیدها و آرزوهای دنیوی پوچ و باطل بوده و بعثت آدمی خود را گرفتار آنها داشته .

۴۰۲۳ - إِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ .

هرگاه ببینید خیر را پس فراگیرید آن را یعنی هرگاه ببینید کار خیری را از کسی پس شما نیز پیروی او کنید در کردن مثل آن ، یا اینکه هرگاه اندیشه کار خیری کنید پس بکنید آن را .

۴۰۲۴ - إِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَبْذُوا عَنْهُ .

هرگاه ببینید کار بدی را پس دوری کنید از آن ، یعنی ببینید از کسی یا اندیشه کنید آن را .

۴۰۲۵ - إِذَا قَلَّ الْإِخْطَابُ كَثُرَ الصَّوَابُ .

هرگاه کم شود سخن گفتن با مردم بسیار شود درست گفتن ، زیرا کسی که سخن کم گوید آنچه گوید از روی تأمل و تدبیر تواند گفت پس خطا کم کند و کسی که بسیار گوید بی تأمل و تدبیر گوید پس خطای او بسیار باشد .

۴۰۲۶ - إِذَا أَرَدَحِمُ الْجَوَابُ نَفَى الصَّوَابُ .

هرگاه انبوه گردد جواب دور کرده شود صواب ، یعنی راه درست ، و ممکن است مراد این باشد که در کارها مشورت با مردم بسیار نباید کرد ؛ زیرا که هرگاه بسیار شدند غالب این است که رایهای بسیار دیده شود و جوابهای بسیار گفته شود که صاحب مشورت بلکه همه ایشان حیران گردند میانه آنها و راه راست و رای درست برایشان پنهان ماند بلکه باید که با یک کس یا چند کسی عاقل دانا مشورت شود

تا اینکه اتفاق کنند بر یک رای و یک جواب ، یا اینکه اگر اختلافی کنند وجوابهای مختلف گویند آنقدر بسیار نباشد که سبب حیرت گردد و از سیانه آنها پی بصواب نتوان برد .

۴۰۲۷ - إِذَا خِفْتَ الْخَالِقَ فَرَرْتَ إِلَيْهِ .

هرگاه بترسی از آفریدگار میگریزی بسوی او ، زیرا که کسی که از او بترسد سعی میکند در اطاعت و فرمانبرداری او ، و همین گریختن است بسوی او و پناه بردن است بسوی او .

۴۰۲۸ - إِذَا خِفْتَ الْمَخْلُوقَ فَرَرْتَ مِنْهُ .

هرگاه بترسی از آفریده شده میگریزی از او ؛ و این ظاهرست .

۴۰۲۹ - إِذَا قَلَّتِ الطَّاعَاتُ كَثُرَتِ السَّيِّئَاتُ .

هرگاه کم شود طاعات بسیار شود گناهان . مراد این است که بسیار کردن طاعات و عبادات باعث این میشود که صاحب آن مرتکب معاصی و گناهان کم گردد و کم کردن آنها سبب این میشود که مرتکب آنها بسیار گردد ؛ و این یا بالخاصیه است و یا باعتبار این است که هر چند کسی طاعات و عبادات بیشتر کند قرب و منزلت او نزد حق تعالی بیشتر گردد و لطف و عنایت حق تعالی در باره او بیشتر ؛ و آن مانع شود او را از کردن معاصی ، بخلاف کسی که طاعات او کم باشد چه توفیق و لطف حق تعالی نسبت با او کم گردد و وا گذاشته شود بازاده و اختیار خود ، و ظاهرست که نفس در این حال تابع هوا و هوس خود گردد و گناهان و معاصی او بسیار گردد .

پوشیده نیست که آنچه در قرآن مجید فرموده اند که : وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ

تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ یعنی بر پای دار نماز را بدستی که نماز نهی میکند از فحشاء و منکر بر این معنی محمول میتواند شد باینکه مراد این باشد که بر پای داشتن نماز و مواظبت بر ادای آن در اوقات بحدود و آداب آن بالخاصیه یا باعتبار قرب

و منزلتی که بسبب آن حاصل می شود و لطف و عنایتی که حق تعالی را بصاحب آن میباشد مانع شود از فحشاء و منکر، و مراد به [فحشاء] صفات و افعال بسیار قبیح است یا مطلق صفات و افعال قبیحه یا مخصوص بغل در ادای زکوة چنانکه بعضی از اهل لغت گفته اند و به [منکر] هر فعل بد حرام است یا هر بدی خواه از صفات باشد خواه از افعال ؛ پس ذکر آن بعد از فحشاء یا تخصیص بعد از تعمیم است یا تعمیم بعد از تخصیص یا تاکید است، و ممکن است که مراد بفحشاء صفات قبیحه باشد و بمنکر فعل بد.

۴۰۳۰ - إِذَا ظَهَرَتْ الْجَنَائِيَاتُ ارْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ .

هرگاه ظاهر شود جنایتها برطرف میشود برکتها یعنی بسیار شدن آنها باعث این میشود که حق تعالی برکتها را از میانه مردم برطرف کند، و مراد بجنایتها مطلق گناهانست یا جنایتها که مردم بر دیگران کنند مثل قتل و مانند آن، و در بعضی نسخه ها « الخیانات » بخای نقطه دار است، و بنابراین ترجمه این است که « ظاهر شود خیانتها » یعنی خیانت مردم در اسوال مردم و سایر حقوق ایشان برطرف میشود برکتها .

۴۰۳۱ - إِذَا نَزَلَ الْقَدَرُ بَطَلَ الْحَذَرُ .

هرگاه فرود آید قدر باطل شود حذر، مراد اینست که هرگاه تقدیر حق تعالی شده باشد در نزول بلائی یا مصیبتی پس آن البته واقع شود و حذر از آن بهیچ وجه سودی ندهد و چاره از برای رفع آن نتوان کرد پس آدمی در هر بلائی که واقع شود نباید که مکدر و غمگین باشد بگمان اینکه تقصیر کرده در آن و اگر چنان یا چنان کرده بود آن واقع نمی شد؛ زیرا که ممکن است که از آنها باشد که تقدیر خدا بوقوع آن تعلق گرفته و حذر از آن ممکن نبوده .

۴۰۳۲ - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا وَعَظَّمَهُ بِالْعَبَرِ .

هرگاه دوست دارد خدا بنده را پند دهد او را بعبرتها، یعنی چنان کند که او

پند گیرد از عبرتها مثل اینکه ازتغییرات و تبدلات دنیا عبرت گیرد و پند یابد که آن را بقائی از برای کسی نباشد پس حریص در آن نباید بود ، و همچنین از بلاها که برستمکاران نازل شود و در اندک وقتی ایشان را از بیخ برکند و مستأصل نماید عبرت گیرد و اجتناب کند از ظلم و ستم ، و همچنین مانند این عبرتها .

۴۰۳۳ - إِذَا مَلَكَ الْأَرَاذِلُ هَٰذَاكَ الْأَفْضِلُ .

هرگاه مالک شوند اراذل هلاک گردند افاضل ، «اراذل» مردم پست مرتبه خسیس اند ، و «افاضل» مقابل آنها ، و ظاهرست که اراذل هرگاه صاحب اختیار و مالک زمام امور گردند رغبت کنند در تربیت و ترقی فرمودن امثال خود از مردم ؛ و رعایت افاضل نکنند ، بلکه سعی کنند در اذیت و آزار ایشان ، پس ایشان باین سبب فاسد و تباه گردند .

۴۰۳۴ - إِذَا سَادَ السُّفْلُ خَابَ الْأَمَلُ .

هرگاه مهتر گردند مردم پست مرتبه نوید گردد امید یعنی قطع امید از ایشان باید کرد و طمع خیری از ایشان نباید داشت .

۴۰۳۵ - إِذَا اسْتَوْلَى الْلِئَامُ اضْطَهَدَ الْكِرَامُ .

هرگاه مستولی گردند لئیمان مقهور و مغلوب گردند کریمان ، «لئیم» بمعنی بخیل است و هر شخص پست مرتبه ، و «کریم» مقابل آنست بهر یک از دو معنی ، و ظاهرست که استیلای لئیمان یعنی تسلط یافتن و صاحب حکم گشتن ایشان بهر یک از دو معنی باعث مقهور و مغلوب گشتن کریمان است بمعنی مقابل آن .

۴۰۳۶ - إِذَا فَسَدَ الزَّمَانُ سَادَ الْإِثْمُ .

هرگاه فاسد و تباه گردد روزگار بزرگ و مهتر گردند لئیمان یعنی بخیلان یا مردم پست مرتبه چنانکه در فقره سابق مذکور شد .

۴۰۳۷ - إِذَا حَلَّتِ الْمَقَادِيرُ بَطَلَتِ التَّدَابِيرُ .

هرگاه فرود آید تقدیرهای حق تعالی باطل شود تدبیرها، یعنی هیچ چاره و تدبیر از برای رفع آن نتواند کرد و این همان مضمون «إِذَا نَزَلَ الْقَدَرُ بَطَلَ الْحَذَرُ» است که چند فقره قبل از این مذکور و شرح شد .

۴۰۳۸ - إِذَا قَلَّتِ الْمَقْدَرَةُ كَثُرَ التَّعَذُّلُ بِالْمَعَاذِيرِ .

هرگاه کم شود قدرت بسیار شود بهانه جوئی بعذرها ، «مقدرت» بفتح میم و سکون قاف وضم دال وفتح آن و کسر آن بمعنی توانگریست و بمعنی قوت و توانایی، و مراد این است که هرگاه توانگری کسی یا توانایی او کم باشد بسیار میشود بهانه جستن او در ترك جود و بخشش و ندادن چیزی که از او طلب شود بعذر ها یعنی حال خود را اظهار نمیکند و عذر ها از برای آن میگویند که او را بسبب آنها معذور دارند و غرض اینست که هر گاه کسی را ببینید که از برای این معنی عذری گوید هر چند بحسب ظاهر عذر او سوجه نباشد او را معذور دارید و ملامت نکنید گاه باشد که از راه کمی قدرت او باشد و نخواهد که آن را بر مردم ظاهر کنند پس متوسل شود بعذر های دیگر، و ممکن است که غرض مذمت کمی قدرت باشد و اینکه آدمی با آن محتاج میشود بهانه جستن بعذر ها، پس کسی که قدرت او کم نباشد باید که شکر آن بکند و غنیمت داند آن را . و ممکن است که مراد این باشد که هرگاه قدرت کسی کم باشد بسیار میشود از برای او توسل بعذر ها یعنی بسیار شود راه های عذر از برای او که حق تعالی او را بسبب آنها از تقصیر در بعضی تکالیف معذور دارد و مؤاخذه ننماید بخلاف کسی که قدرت او کم نباشد که از برای او راه عذری در تقصیری که کند نماند .

۴۰۳۹ - إِذَا أَبْيَضَ أَسْوَدُكَ مَاتَ أَطْيَبُكَ .

هرگاه سفید شود موی سیاه تو بمیرد لذیذترین تو یعنی لذیذترین زندگانی تو؛ مراد اینست که لذت عیش و زندگانی در مدتی است که موی این کس سیاه است و بعد از اینکه سفید شد چندان لذتی در آن نمی ماند پس آدمی در آن مدت که زندگانی را لذتی باشد و از روی نشاط نفس و اقبال قلب بطاعات و عبادات تواند پرداخت باید که بآنها بپردازد که بعد از آن دیگر بر او آنها دشوار گردد و نشاط و حضور قلبی در آنها نماند .

۴۰۴۰ - إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُؤْنِسُكَ بِذِكْرِهِ فَقَدْ أَحَبَّكَ .

هرگاه ببینی خدای سبحانه را که 'انس و آرام میدهد ترا بذكر او پس بتحقیق که دوست داشته ترا ، یعنی این معنی نشان اینست که حق تعالی ترا دوست داشته پس شکر آن باید کرد .

۴۰۴۱ - إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُؤْنِسُكَ بِخَلْقِهِ وَيُوحِشُكَ مِنْ ذِكْرِهِ فَقَدْ أَبْغَضَّكَ .

هرگاه ببینی خدا را که 'انس و آرام میدهد ترا بخلق خود، و وحشت ورم میدهد از ذکر او؛ پس بتحقیق که دشمن داشته ترا ، یعنی این معنی نشان اینست که حق تعالی ترا دشمن دارد و ظاهرست که دوستی و دشمنی حق تعالی باخلق نیست مگر باعتبار خوبی و بدی ایشان، پس کسی که در خود نعوذ بالله علامت دشمنی حق تعالی را با او یابد خواهد دانست که آن باعتبار بدی اوست پس باید که سعی کند در ازاله آنچه در خود یابد از اسباب آن از صفات ذمیمه یا افعال و تروك ناشایست تا اینکه حق تعالی با او دوست گردد .

۴۰۴۲ - إِذَا أَحَبَبْتَ السَّلَامَةَ فَاجْتَنِبْ مُصَاحَبَةَ الْجَهُولِ .

هرگاه دوست داری سلامتی را پس اجتناب کن از مصاحبت نادان ، مراد اینست که مصاحبت نادان آدمی را سالم نگذارد و ببلال اندازد در دنیا یا در آخرت یا هر دو؛ پس کسی که سلامتی خواهد باید که اجتناب کند از آن .

۴۰۴۳ - إِذَا قَلَّتِ الْمُقُولُ كَثُرَ الْفُضُولُ .

هرگاه کم شود عقلها بسیار میشود فضول یعنی مشغول شوند به چیزی که بکار او نیاید یا زیادتیا یعنی زیاده گوئیا و زیاده رویها .

۴۰۴۴ - إِذَا رَأَيْتَ عَالِمًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا ،

هرگاه ببینی عالمی را پس باش از برای او خادم .

۴۰۴۵ - إِذَا قَارَفْتَ ذَنْبًا فَكُنْ عَلَيْهِ نَادِمًا .

هرگاه بکنی گناهی را پس باش بر آن پشیمان و نادم .

۴۰۴۶ - إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ الْبَلَاءَ فَقَدْ آيَقَظَكَ .

هرگاه ببینی خدای سبحانه را که پی در پی وارد می سازد بر تو بلا پس بتحقیق که بیدار میکند ترا؛ یعنی غرض از آن اینست که بیدار گردی و آگاه شوی که آن بسبب گناهی چند است که بسبب آنها مستحق آن بلاها گردی، یا اینکه بسبب آنها بیدار باشی و از او غافل نگردی، یا اینکه آنها را نمونه بلاهای اخروی دانی و از آنها بوجهی که شاید و باید حذر نمائی .

۴۰۴۷ - إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ التَّعَمُّعَ مَعَ الْمَعَاصِي فَهُوَ -

اسْتِدْرَاجُ لَكَ .

هرگاه ببینی خدای سبحانه را که پی در پی میفرستد بر تو نعمتها با وجود گناهان پس آن استدراج است از برای تو، یعنی این معنی از راه لطف و شفقت بر تو نیست بلکه از راه اینست که بسبب کمال بدیهای تو ترا از نظر لطف و عنایت خود انداخته و ترا قابل آن نمیداند که بلائی پیش تو فرستد که باعث آگاهی و بازگشت تو گردد پس منع نعمتهای خود از تو نکند و ترا در عصیان و طغیان تو

گذارد تا عاقبت ترابعذاب عظیم و عقاب وخیم گرفتار نماید، پس کسی که حال خود را چنین بیند باید که بآن مغرور نشود و آن را از راه لطف خدا پاو و گذشتن از گناهان او نداند بلکه حذر از آن نماید و کمال سعی در توبه و بازگشت نماید تا اینکه خود را مستحق نظر عنایت حق تعالی گرداند .

۴۰۴۸ - إِذَا تَفَقَّهَ الرَّفِيعُ تَوَاضَعَ .

هرگاه فقیه شود شخص بلند مرتبه تواضع و فروتنی کند یعنی در درگاه حق تعالی و با خلق نیز، زیرا که فقیه حسن تواضع و نیکوئی عاقبت آن را و قبح تکبر و بدی عاقبت آن را داند، پس یقین که اختیار تواضع کند نه تکبر، و مراد به «فقیه» داناست یا بسیار دانا یا دانای باحکام شرعیه .

۴۰۴۹ - إِذَا تَفَقَّهَ الْوَضِيعُ تَرَفَّعَ .

هرگاه فقیه شود شخص پست مرتبه بلند مرتبه گردد زیرا که اشرف اسباب بلندی مرتبه نزد خدا و خلق علم است، پس هرگاه حاصل شود از برای کسی هرچند پست مرتبه باشد بلند مرتبه گردد نزد خدا و خلق .

۴۰۵۰ - إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَلْيُصِلْ صَلَاةَ مَوْعِدٍ .

هرگاه بایستد احدی از شما بسوی نماز پس باید که نماز کند نماز کسی که وداع کند یعنی باید که نماز هر کس از شما مانند نماز کسی باشد که وداع کند از نماز یعنی داند که نماز آخر اوست و تا نماز دیگر نخواهد ماند پس چنانکه او در آن نماز کمال رعایت حدود و آداب آن و از روی نهایت خضوع و خشوع میکند پس هر کس از شما باید که هر نمازی را چنین بکند؛ زیرا که نمازی که چنین نباشد اجر و ثواب آن ناقص است با آنکه در هر نمازی احتمال این هست که نماز آخر این کس باشد و باقی نماند از برای نماز دیگر، پس رعایتی که در آن نماز میکند خوبست که در آن کند .

۴۰۵۱ - إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُطَاعَ فَاسْأَلْ مَا يُسْتَطَاعُ .

هرگاه خواهی که اطاعت کرده شوی پس سؤال کن آنچه را استطاعت آن باشد ممکن است خطاب بحکام و امرا باشد و مراد این باشد که اگر خواهید که رعایا خوب اطاعت شما بکنند پس طلب مکنید از ایشان مگر کاری چند را که استطاعت آن داشته باشند و تکالیف شاقه دشوار بایشان مکنید و لفظ سؤال که موضوع است از برای طلب ادنی از اعلی اشاره باشد باینکه طلب آنچه را که استطاعت آن دارند فرماید که بعنوان سؤال باشد و بمنزله طلب ادنی از اعلی نه بطریق اسر و فرمان و ظاهرست که سلوك اسر و احکام بارعیت براین دستور باعث این میشود که ایشان بدل و جان اطاعت او کنند و فرمان او برند ، و ممکن است که خطاب بجمعی باشد که از مردم طلب حاجات کنند و غرض نصیحت ایشان باشد باینکه اگر خواهید که اطاعت کرده شوید یعنی حاجت شما برآورده شود و ردّ نشود پس سؤال کنید آنچه را استطاعت آن باشد یعنی آن کسی که سؤال از او میشود بآسانی قادر بر آن باشد و دشوار براو نباشد و بنابراین مراد مجرد دلالت بر اینست که اگر خواهید که مطالب شما ردّ نشود تکلیف شاقّ بکسی مکنید که غالب اینست که برآورده نمیشود و ردّ میشود نه اینکه غیر شاقّ البته ردّ نمیشود ، و ممکن است که اگر کسی التزام این کند که هرگز تکلیف شاقّ بکسی نکند و مواظبت براین معنی نماید آنچه سؤال کند هرگز ردّ نشود والله تعالی یعلم ، و پوشیده نیست که بنا بر معنی دوم در لفظ [تطاع] ارتکاب تکلفی باید چنانکه در هر دو معنی در لفظ «یستطاع» .

۴۰۵۲ - إِذَا حَسَنَ الْخُلُقِ لَطَفَ النُّطْقُ .

هرگاه نیکو باشد خورم باشد گفتگو پس کسی که سخن درشت گوید نشان بد خوئی اوست .

۴۰۵۳ - إِذَا قَوِيَتْ الْأَمَانَةُ كَثُرَ الصِّدْقُ .

هرگاه قوی گردد امانت بسیار گردد راستی ، یعنی کسی که امانت اوقوی باشد
و ضعیف نباشد راستگوئی او بسیار باشد و دروغ نگوید مگر کم ، زیرا که دروغ
نیز نوعی است از خیانت .

۴۰۵۴ - إِذَا كَمَلَ الْعَقْلُ نَقَصَتِ الشَّهْوَةُ .

هرگاه کامل باشد عقل ناقص گردد خواهش و آرزو ؛ زیرا که عقل کامل داند
که اکثر خواهشها و آرزوها باعث زیان و خسراست در دنیا و آخرت .

۴۰۵۵ - إِذَا تَبَاعَدَتِ الْمُصِيبَةُ قُرِبَتِ السَّلَوةُ .

هرگاه دور شود مصیبت نزدیک گردد سلوه ، سلوه بفتح سین و ضم آن
فراموشی مصیبت است و هموار شدن آلم آن و غرض تسلی فرمودن در مصیبتهاست
و بیان اینکه آلم و وجع آن را پربقائی نباشد اندك زمانی که بگذرد ساکن گردد
و گویا فراموش شود پس بسبب آن اندوه و حزن زیاد بخود راه ندهید .

۴۰۵۶ - إِذَا طَلَبْتَ الْعِزَّ فَاطْلُبْهُ بِالطَّاعَةِ .

هرگاه طلب کنی عزت را پس طلب کن آن را بطاعت یعنی فرمانبرداری
حق تعالی ، چه ظاهرست که سبب عزت در دنیا و آخرت گردد .

۴۰۵۷ - إِذَا طَلَبْتَ الْغِنَى فَاُطْلُبْهُ بِالْقَنَاعَةِ .

هرگاه طلب کنی توانگری را پس طلب کن آن را بقناعت کردن ؛ زیرا که
کسی را که قناعت و سازگاری باشد بآنچه میسر باشد او را بی نیاز گردد از اکثر
حاجتها و طلبها و توانگری زیاده بر آن نباشد چنانچه گفته اند : « هر که قانع شد
بخشک و ترشه بحر و برست » .

۳۰۵۸ - إِذَا لَمْ يَكُنْ مَأْثِرِيْدُ فَآرِدُ مَا يَكُونُ .

۱۳۶

هرگاه نباشد آنچه میخواهی پس بخواه آنچه را میباشد. مراد تعریض بر قناعت است و اینکه هرگاه آنچه میخواهی نباشد ضرورت نیست زحمت و تعب کشیدن در تحصیل آن؛ بخواه آنچه را باشد و راضی شو بان تا فارغ شوی از زحمت و تعب، و عزیز گردی در دنیا و آخرت.

۴۰۵۹ - إِذَا ظَهَرَتِ الرَّيْبَةُ سَاءَتْ الظُّنُونُ .

هرگاه ظاهر شود تهمت بدگردد گمانها، مراد اینست که آدمی نباید که کاری کند که معرض تهمت باشد؛ زیرا که همینکه چنین امری از کسی ظاهر شد مردم بدگمان شوند باو و خفیف و ذلیل گردد هر چند او در واقع بری باشد از آنچه متهم میشود بان.

۴۰۶۰ - إِذَا لَمْ يَكُنْ مَأْتِرٍ فَلَا تُبَلِّ كَيْفَ كُنْتَ .

هرگاه نباشد آنچه میخواهی پس باک مدار که چگونه باشی یعنی راضی و خشنود شو به روضه که باشی و باک مدار از آن تا فارغ شوی از زحمت و تعب و غم و اندوه و بلند گردد مرتبه تو در دنیا و آخرت.

۴۰۶۱ - إِذَا غَلِبَتْ عَلَى الْكَلَامِ فَأَيَّاكَ أَنْ تُغْلِبَ عَلَى السُّكُوتِ .

هرگاه مغلوب گردی بر سخن گفتن پس بهره‌یز از اینکه مغلوب گردی بر خاموشی، مراد اینست که هرگاه دانی که در سخن گفتن مغلوب میگردی و عاجز میشوی پس خاموشی گزین و بهره‌یز از اینکه مغلوب گردی بر خاموشی و غلبه کنند بر تو و نگذارند که خاموش باشی، یا اینکه هرگاه مغلوب گردی بر کلام و غلبه کند دیگری بر تو پس بهره‌یز از اینکه خاموش نگردی و تعصب و حمیت غلبه کند بر تو و ترا بر این دارد که باز سخن گوئی و جدل کنی و مکابره نمائی و ترا بسخن آورند تا عاجز و مغلوب کنند، و ممکن است که مراد ترغیب بر خاموشی باشد

مطلقاً و اینکه هر گاه تو مغلوب گردی از دیگران بر سخن گفتن یعنی اگر دیگری پیش از تو سخن گوید سهل است گوچنین باش پس تو برهیز از اینکه مغلوب گردی بر خاموشی یعنی در خاموشی کسی غلبه کند بر تو و خاموشی او زیاده باشد بر خاموشی تو، و بنا بر این معنی اگر چه مناسب این بوده که تعبیر از شرط بلفظ «ان» شود که در مقام شک استعمال میشود نه لفظ «اذا» که دلالت میکند بر تحقق و وقوع، نهایت ممکن است که تعبیر به «اذا» اشاره باشد باینکه مغلوبیت در کلام باید که واقع شود و مستحق گردد نهایت از مغلوبیت در خاموشی پرهیز باید نمود.

۴۰۶۲ - إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُ الصَّدِيقِ قَلَّ السُّرُورُ بِهِ .

هر گاه بسیار شود گناهان دوست کم میشود شادمانی او، مراد اینست که کسی که صدیق و دوست کسی باشد و خواهد که او از او شادمان باشد باید که تقصیر و گناه بسیار نسبت باو نکند و اگر نه کم گردد شادمان او باو، و صداقت زایل گردد چه صدیق کسی در حقیقت آنست که او از او بغایت شادمان باشد.

۴۰۶۳ - إِذَا أَبْصَرْتَ الْعَيْنُ الشَّهْوَةَ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ .

هر گاه ببیند چشم شهوت را یعنی چیزی را که خواهش و هوس آن باشد کور گردد دل از عاقبت، یعنی از نظر در عاقبت آن و تأمل در عذاب و عقاب یا مفساد دیگر که بر آن مترتب گردد پس آدمی بقدر مقدور باید که چشم خود را نگاهدارد از نظر در آنچه خواهش آن کند.

۴۰۶۴ - إِذَا قُصِرَتْ يَدُكَ عَنِ الْمَكَافَاةِ قَاطِلُ لِسَانِكَ بِالشُّكْرِ .

هر گاه کوتاه باشد دست تو از مکافات پس دراز کن زبان خود را بشکر، یعنی هر گاه کسی احسانی بنویکند و عاجز باشی از اینکه در عوض آن تونیز احسانی باو بکنی پس دراز کن زبان خود را بشکر او و ذکر جمیل او که این نیز نوعی از تلافی است.

۴۰۶۵ - إِذَا نَزَلَتْ بِكَ النِّعْمَةُ فَاجْعَلْ قِرَاهَا الشُّكْرَ.

هرگاه فرود آید بتو نعمت پس بگردان مهمانی آن را شکر؛ دراین کلام معجز نظام اشاره لطیفی است باینکه نعمت بهر که فرود آید بمنزله مهمانی است و چند روزی مهمان او خواهد بود و مهمانی آن این است که شکر آن بجای آورده شود.

۴۰۶۶ - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ حُسْنَ الْعِبَادَةِ.

هرگاه دوست دارد خدا بنده را در دل او اندازد نیکوئی عبادت را یعنی اینکه او را عبادت نیکو کند و دوستی خدا بنده را چنانچه قبل از این مذکور شد باعتبار خوبی صفات و افعال اوست و مراد اینست که هرگاه کسی آنقدر خوبی داشته باشد که حق تعالی او را بسبب آن دوست دارد در دل او اندازد که او را عبادت نیکو کند و روز بروز خوبی او زیاده گردد و اجر و ثواب او در ترقی باشد.

۴۰۶۷ - إِذَا اقْتَرَنَ الْعَزْمُ بِالْحَزْمِ كَمَلَتِ السَّعَادَةُ.

هرگاه همراه شد عزم کسی بادوراندیشی کامل گردد نیکبختی. یعنی نیکبختی تمام اینست که آدمی هر عزم و قصد او مقارن دوراندیشی باشد یعنی عزم هر چه کند عاقبت آن را اندیشه کند و هرگاه صلاح در آن داند و مفسده در آن نیابد آن را بعمل آورد.

۴۰۶۸ - إِذَا رَأَيْتَ مَظْلُومًا فَأَعِنُّهُ عَلَى الظَّالِمِ.

هرگاه ببینی ستم دیده را پس یاری کن او را برستمگاری یعنی حق او را از ستمگار بگیر و تلافی او بآنچه جزای ستم او باشد بکن.

۴۰۶۹ - إِذَا رَغِبْتَ فِي الْمَكَارِمِ فَاجْتَنِبِ الْمَحَارِمَ.

هرگاه رغبت کنی در مکرمتها پس اجتناب کن از حرامها، «مکرمت بفتح میم

و مسکون کاف و ضمّ راء و فتح میم دویم بمعنی گرامی بودن و صفت و خصلت نیکوست، و مراد این است که اگر خواهی که همه مکرمتها از برای تو حاصل باشد پس دوری گزین از همه حراسها یعنی هیچ فعل حرامی مکن و هیچ ترك واجبى هم مکن زیرا که آن نیز حرام است و ظاهرست که هر که چنین باشد همه مکرمتها از برای او حاصل باشد .

۴۰۷۰ - إِذَا كَانَ الْبَقَاءُ لَا يُوجَدُ فَالْنَّعِيمُ زَائِلٌ .

هرگاه باقى بودن یافت نشود پس نعمت زایل شونده است ، مراد این است که هرگاه آدمی در دنیا همیشه باقى نماند و درین شکی نباشد پس نعمتهای دنیا هر چند با او بماند و از راه دیگر زایل نشود عاقبت بمرگ او خود البته زایل گردد و هرگاه چنین باشد پس قابل این نباشد که کسی حریص باشد بر آن ، و تکاهل و تقصیر نماید در تحصیل نعمتهای اخروی که پاینده و مستدام باشد و بهیچ وجه زوال و فنا را بآنها راهی نباشد .

۴۰۷۱ - إِذَا كَانَ الْقَدَرُ لَا يُرَدُّ فَالْإِحْتِرَاسُ بَاطِلٌ .

هرگاه بوده باشد اینکه تقدیر خدا بر نمیگردد پس نگاهداری نمودن باطل است؛ زیرا که آنچه مقدّر شده از برای هر کس البته بعمل آید و هر چند او یا غیر او مبالغه نماید در حفظ و حراست او سودی ندهد ، و قبل از این مذکور شد که تقدیرات خدای عزّوجلّ بردو وجه است ؛ یکی تقدیرات حقیقی است که دیگر در آنها تغیرو تبدیل بهیچ وجه راه ندارد ، و یکی تقدیراتی است که تقدیر شده مشروط بوجود امری یا بعدم مانعی؛ پس اگر آن امر موجود نشود یا آن مانع بوجود آید تغییر یابد مثل اینکه تقدیر شده باشد که اگر زید زهر بخورد هر وقت که بخورد هلاک گردد و اگر نخورد فلان قدر عمر کند ، یا اینکه عمر او فلان قدر باشد بشرط اینکه در بلدی باشد که خوش هوا باشد پس اگر در بلدی توطن کند که بد هوا باشد تواند

بود که بآن عمر نرسد ، یا بشرط اینکه خود را بمغیرات معتاد نسازد پس اگر بآنها معتاد نماید کمتر از آن گردد ، و همچنین در نظایر این شروط ، و بنا بر این حفظها و حراستها از برای دفع تقدیرات مشروط سود تواند داد و این است که در شرع اقدس نهی شده از انداختن نفس در تهلكه و ترك تقیه و امثال آنها و امر شده بدفع بلاها بدعا و تصدق و مانند آنها ، و وارد شده که آنها عمر را زیاد کنند ، و قطع صلۀ رحم و مانند آن عمر را کم کنند ، پس این کلام اگر از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه باشد باید که حمل شود بر اینکه حراست و نگاهداری در تقدیرات حتمی باطل است و سودی ندارد نه اینکه مطلقا نفعی ندارد و باطل محض است والله يعلم .

۴۰۷۲ - إِذَا اسْتَخْلَصَ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ الدِّيَانَةَ .

هرگاه مخصوص گرداند خدا بنده را در دل او اندازد دینداری را ، مراد بمخصوص گردانیدن او این است که او را از بندگان خاص و مقربان درگاه خود نماید و این باعتبار این است که خوبی ذات و صفات و افعال او را داند و مراد به « انداختن دینداری در دل او » این است که الطاف زیاد درباره او بکند که بسبب آنها او همیشه در هر باب دینداری نماید و ترك آن ننماید .

۴۰۷۳ - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا حَبَّبَ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ .

هرگاه دوست دارد خدا بنده را دوست میگرداند پسوی او امانت را ، « دوست داشتن خدا بنده را » چنانچه مکرر مذکور شد باعتبار خوبی خصال و اعمال و افعال اوست و مراد این است که هرگاه دوست دارد بنده را با لطف خود چنین میکند که او راغب گردد بامانت و خیانت نکردن نه با خلق ببردن حقی از حقوق ایشان که آن خیانت با خدا نیز باشد ، و نه با خدا بمخالفت فرمانهای او در غیر حقوق خلق .

۴۰۷۴ - إِذَا قَوَّيْتَ فَأَقْوَمَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ .

هرگاه قوی باشی پس قوی باش بر طاعت خدای سبحانه یعنی قوت و توانائی

خود را در آن صرف کن نه در عصیان خدا یا امور پوچ باطل .

۴۰۷۵ - إِذَا ضَعُفْتَ فَاضْعِفْ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ .

هرگاه ضعیف شوی پس ضعیف شو از نافرمانیهای خدا یعنی چنین کن که اعمالی را که کم کنی بسبب ضعف و ناتوانی معاصی خدا باشد نه طاعات او .

۴۰۷۶ - إِذَا فَهِمْتَ فَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ .

هرگاه بفهمی پس تحصیل دانائی کن در دین خدا یعنی در مسائلی که متعلق بدین باشد و در آن بکار آید .

۴۰۷۷ - إِذَا اتَّقَيْتَ فَاتَّقِ مَحَارِمَ اللَّهِ .

هرگاه حذر کنی پس حذر کن از حرامهای خدا یعنی اگر حذر کنی باید که حذر تو از حرامهای خدا باشد که حذر از آنها از هر حذری ضرورتست .

۴۰۷۸ - إِذَا هَرَبَ الزَّاهِدُ مِنَ النَّاسِ فَاطْلُبْهُ .

هرگاه بگریزد زاهد از مردم پس جويا باش او را ؛ زیرا که این نشان این است که زهد و بی رغبتی او در دنیا واقعی است و ساختگی نیست .

۴۰۷۹ - إِذَا طَلَبَ الزَّاهِدُ النَّاسَ فَأَهْرُبْ مِنْهُ .

هرگاه جويا باشد زاهد مردم را پس بگریز از او؛ زیرا که این علامت این است که دعوی زهد او اصلی ندارد و غرض فریب مردم است .

۴۰۸۰ - إِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ عَبْدًا شَغَلَهُ بِمَحَبَّتِهِ .

هرگاه گرامی کند خدا بنده را مشغول میسازد او را بدوستی خود یعنی باموری چند که باعث دوستی خدا باشد او را ، یا باینکه همیشه او مشغول این باشد که دوست دارد خدا را ، و کارها که کند از برای محبت و دوستی او باشد .

۴۰۸۱ - إِذَا أَصْطَفَى اللَّهُ عَبْدًا جَلَبَبَهُ خَشِيَّتُهُ .

هرگاه برگزیند خدا بنده را پیراهن او میکند ترس از خود را یعنی چنین میکند که ترس از خدا لازم او باشد مانند پیراهن تن این کس .

۴۰۸۲ - إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ يُتَابِعُ عَلَيْكَ التَّعَمَّ فَأَحْذَرُهُ .

هرگاه ببینی پروردگار خود را که پی در پی میفرستد بر تو نعمتها پس حذر کن از او یعنی ترس از این معنی که مبادا استدراج باشد و بسبب کمال بدی تو باشد که ترا از نظر لطف و عنایت خود انداخته باشد و ترا اهل این نداند که بلائی پیش تو فرستد که باعث آگاهی و بازگشت تو گردد پس منع نعمتهای خود از تو نکند و ترا در عصیان و طغیان تو گذارد تا عاقبت ترا یکبار بعد از عذاب عظیم و عقاب وخیم گرفتار نماید .

۴۰۸۳ - إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ يُوَالِي عَلَيْكَ الْبَلَاءَ فَأَشْكُرْهُ .

هرگاه ببینی پروردگار خود را که پی در پی میفرستد بر تو بلا پس شکر کن او را ، زیرا که این معنی علامت عنایت اوست در باره تو و اینکه میخواهد که بآنها مؤاخذه گناهان تو بعمل آید و در قیامت اجر عظیم و ثواب جسیم بتو کرامت فرماید .

۴۰۸۴ - إِذَا تَكَلَّمْتَ بِالْكَلِمَةِ مَلَكَتْكَ وَإِذَا أَمَسَتْهَا مَلَكَتَهَا .

هرگاه گفتی سخن را مالک تو گردد و هرگاه نگاه داشتی آن را مالک باشی آن را ، غرض ترغیب بر این است که تا ضرور نشود سخنی را نباید گفت زیرا تا نگفته مالک آنی و اختیار آن بدست تست ، اگر خواهی میتوانی گفت و اگر نخواهی نگویی ، و هرگاه گفتی آن را مالک خود کنی و همیشه چون بنده که از مالک خود خوف داشته باشد در خوفی از آن که مبادا منشأ ضرری شود بر تو .

۴۰۸۵ - إِذَا أَخَذْتَ نَفْسَكَ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَكْرَمْتَهَا وَإِنْ ابْتَدَلْتَهَا فِي مَعَاصِيهِ أَهَنْتَهَا.

هر گاه بگیری نفس خود را بطاعت خدا یعنی بداری بر آن گرامی گردانی آن را، و اگر کار فرمائی آن را در نافرمانیهای خدا خوار گردانی آن را .

۴۰۸۶ - إِذَا ضَلَلْتَ عَنْ حِكْمَةِ اللَّهِ فَقِفْ عِنْدَ قُدْرَتِهِ فَإِنَّكَ إِنْ فَاتَكَ مِنْ حِكْمَتِهِ مَا يَشْفِيكَ فَلَنْ يَقُوتَكَ مِنْ قُدْرَتِهِ مَا يَكْفِيكَ.

هر گاه گم گردی از حکمت خدا پس بایست نزد قدرت او ؛ پس بدرستی که تو اگر فوت شود ترا از حکمت او آنچه شفا بخشد ترا پس هرگز فوت نشود ترا از قدرت او آنچه کافی باشد ترا ، مراد این است که اگر پی نبوی بحکمت خدا در بسیاری از امور و مصلحتهای آنها بر تو ظاهر نشود گوچنین باش از پی آن مرو و بایست در باب شناخت او نزد قدرت او یعنی اقتصار کن بر مشاهده آثار آن و تأمل و تفکر در آنها ؛ که از آنها باسانی کمال قدرت او بر تو واضح و لایح گردد پس بدرستی که تو اگر نیابی از حکمت خدا آنچه را باعث شفای تو شود از جهالت و باعث ظهور کمال حکمت او گردد بر تو پس هرگز فوت نشود از تو از قدرت او آنچه بس باشد ترا از برای شناخت بزرگواری او یعنی اگر آنرا نیابی میتواند بود اما نمیشود که این فوت شود از تو و نیابی این را ، زیرا که شواهد و آثار قدرت او ظاهر و باهراست و بهمه کس باندک تدبیر و تفکر واضح و لایح گردد ؛ بخلاف حکمت خدا و مصلحتها که در خلق هر امر رعایت کرده ، و اسرار قضا و قدر او که عقول و افهام بشری در بسیاری از امور بی وحی و الهام پی بانها نتواند برد ؛ پس از پی آنها نباید رفت و ندانستن آنها ضرری ندارد و معرفت عظمت و بزرگی او از راه دانستن کمال قدرت و توانائی او کافی است ، و در اعتقاد بحکمت او بس است آنچه از دلائل عقلیه

و نقلیه مستفاد میشود از علم اجمالی بکمال حکمت و دانائی او باینکه او البته در هرچه خلق و تقدیر کرده رعایت مصلحت کرده هر چند تفصیل آنها بر ملاحظه نباشد.

۴۰۸۷ - إِذَا وَثِقَتْ بِمَوَدَّةِ أَخِيكَ فَلَا تُبَالِ مَتَى لَقَيْتَهُ وَلَقِيكَ .

هرگاه اعتماد کنی بر دوستی برادر خود پس بآل مدار هرگاه ملاقات کنی او را و ملاقات کند او ترا ؛ یعنی هرگاه دوستی میانۀ تو و برادر تو محکم گردد و اعتماد بر دوستی داشته باشی پس تمکید رسوم و عادات مباش و بآل مدار از اینکۀ زود بینی او را یا دیر بینی ؛ و همچنین او زود ببیند ترا یا دیر ببیند ، و همچنین رعایت این مکن که ملاقات او را در وقت مناسبی بکنی مثل اینکه وقتی نباشد که باید مهمانی کند و همچنین اگر او ملاقات تو کند در وقت نامناسبی مثل اینکه در آن وقتی باشد که چیزی حاضر نباشد که از برای او بیاوری ، بآل مدار از آن هرگاه دوستی محکم شد هر نحو که سلوک شود خوب است ، رعایت این رسوم وقتی در کار است که دوستی محکم نشده باشد .

۴۰۸۸ - إِذَا حَلُمْتَ عَنِ السَّفِيهِ غَمَّتَهُ (۱) فَرِزْهُ غَمًّا يَحْلُمُكَ عَنْهُ .

هرگاه بردباری کنی از سفیه غمگین گردانی او را ؛ پس زیاد کن غم او را بردباری از او ، «سفیه» بمعنی نادان است یا کسی که بردبار نباشد یا بردباری او کم باشد و مراد این است که هرگاه بردباری کنی از سفیه و هرزه که گوید بگذرانی و جواب نگوئی غمگین گردانی او را ؛ باعتبار اینکه او میخواهد که تو نیز جواب او کوئی تا او دیگر بگوید و همچنین ، و این نحو غمگین گردانیدن سفیه خوب است ؛ پس زیاد گردان غم او را بردباری از او ، یعنی او را غمگین زیاد گردان باینکه کمال بردباری کنی از او و اصلاً متعرض جواب او نشوی تا او بغایت غمگین گردد ، و ممکن است که مراد این باشد که هرگاه بردباری کنی از سفیه غمگین گردانی او را چنانکه مذکور شد و هرگاه غمگین گردد باز هرزه گوید و بی آدابی کند پس تو باز

۱- شارح (ره) این کلمه را «غم» از باب تفعیل ضبط کرده و «غم» مجرداً بهتر بنظر میآید .

زیاد کن غم او را باینکه باز بردباری کنی از او و متعرض او نشوی .

۴۰۸۹ - إِذَا أَحْسَنْتَ عَلَى النَّاسِ وَ تَرَكَ بِإِحْسَانِكَ إِلَيْهِ .

هرگاه احسان کنی بر لئیم یعنی بخیل یا ناکسی پست مرتبه برساند بتو مکروهی بسبب احسان تو باو ، یعنی نمیشود که بتلافی احسان تو باو مکروهی نرساند بتو ؛ پس احسان باو نباید کرد .

۴۰۹۰ - إِذَا لَمْ تَكُنْ عَالِمًا نَاطِقًا فَكُنْ مُسْتَمِعًا وَاعِيًا .

هرگاه نباشی عالمی گویا پس باش گوش اندازنده حفظ کننده ، یعنی هرگاه تو خود عالم نباشی که گویا گردی پس در جایی که عالمی باشد گویا ؛ گوش انداز بآنچه میگوید و بیاد نگهدار آن را .

۴۰۹۱ - إِذَا صَعِدَتْ رُوحُ الْمُؤْمِنِ إِلَى السَّمَاءِ تَعَجَّبَتِ الْمَلَائِكَةُ وَقَالَتْ عَجَبًا كَيْفَ نَجَّاهُ مِنْ دَارٍ فَسَدَ فِيهَا خَيْرَانَا .

هرگاه بالا رود روح مؤمن بسوی آسمان تعجب میکنند فرشتگان و میگویند : تعجب میکنیم تعجب کردنی چگونه نجات یافته است از سرائی که فاسد شد در آن نیکان ما ؟ ! مراد به «بالا رفتن روح مؤمن» یا بالا رفتن نفس مجرد اوست باین مثال ؛ یا متصل شدن او باهل آسمان با اتصال معنوی و داخل شدن در زمره ایشان بسبب قطع علاقه او از بدن و قوت های شهویه و غضبیه آن ، یا بالا رفتن خبر فوت و قطع علاقه نفس او از بدن با وجود ایمان و رستگاری ، و بر هر تقدیر تعجب ملائکه از نجات و رستگاری اوست که معلوم ایشان شد باعتبار بالا رفتن او بیکای از دو معنی اول یا شنیدند بنا بر احتمال سیم ، و وجه تعجب این است که اشاره بآن کردند که خوبان ما ملائکه بزمین رفتند و عاصی گشتند و نجات نیافتند او چگونه نجات یافت از آن سرا و رستگار شد ؟ ! و ظاهر این است که این اشاره است بحکایت هاروت و ماروت و

فرستادن ایشان بزمین و عاصی شدن ایشان چنانکه در بعضی احادیث وارد شده مثل آنچه روایت شده در تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر محمد بن مسعود عیاشی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه که سؤال کرد او را عطا و ما بمکه بودیم از قصه هاروت و ماروت پس فرمود آن حضرت علیه السلام که بدرستی که ملائکه بودند چنین که فرود می آمدند از آسمان بسوی زمین در هر روز و شبی حفظ میکردند اعمال اوساط اهل زمین را از فرزندان آدم و جن و میتوشتند آنها را و بالا میرفتند با آنها بسوی آسمان ، فرمود آن حضرت که : پس بفریاد آمدند اهل آسمان از گناهان اوساط اهل زمین پس مشورت کردند در آنچه در میانه ایشان بود از آنچه میشنیدند و میدیدند از اقترای ایشان دروغ را بر خدای تبارک و تعالی و جرأت ایشان بر آن ، و اظهار پاکی خدا کردند از آنچه ایشان میگویند و وصف میکنند ، پس گفتند طایفه از ملائکه : ای پروردگار ما آیا خشمناک نمیگرددی از آنچه میکنند خلق تو در زمین توا از آنچه وصف میکنند درباره تو دروغ را و میگویند زور را و از آنچه ارتکاب میکنند آنرا از گناهانی که نهی کرده ایشان را از آنها و حال آنکه ایشان در قبضه تصرف تواند و تحت قدرت تواند؟ فرموده : آن حضرت علیه السلام که پس دوست داشت خدای عز و جل " اینکه بنماید ملائکه را دانائی پیش خود یا در جمیع خلق خود و شناسا گرداند ایشان را با آنچه منت گذاشته بآن برایشان از آنچه مجبول کرده ایشان را بر آن از فرمانبرداری و عدول فرموده بآن از ایشان از شهوتهای انسانی ، پس وحی فرستاد خدا جل " جلاله بسوی ایشان اینکه بخواهند از میانه خود دو فرشته را تا اینکه فرود آورم ایشان را بسوی زمین و خلق کنم در ایشان قوتهای بشری را از شهوت و حرص و امید چنانکه هست آن در اولاد آدم ، پس آزمایش کنم ایشان را در فرمانبرداری از برای من و مخالفت خواهش خود . فرموده آن حضرت : پس خواندند ایشان از برای این هاروت و ماروت را ، و بودند آنها از سخت ترین فرشتگان

در عیب کردن مراولاد آدم را و اختیار نمودن غضب خدا برایشان ، پس وحی فرستاد خدای سبحانه بسوی آنها که فرود آئید بسوی زمین پس بتحقیق که خلق کردم در شما قوت‌های شهوتها و حرص و امید و امثال آنها را؛ چنانکه خلق کرده‌ام آن را در بنی آدم ، و بدرستی که من امر میکنم شما را باینکه شریک نگردانید بامن چیزی را، و نکشید نفسی را که حرام گردانیده‌ام آن را ، و مکنید زنا ، و نیاشامید شراب ، پس فرود آورده شدند در صورت آدمی و پوشش ایشان، پس فرود آمدند بناحیه بابل؛ پس بلند کرده شد از برای ایشان بنای مشرفی یعنی بنظر ایشان آمد عمارت بلندی، پس رو آوردند بجانب آن پس ناگاه بردران زنی بود جمیله نیکو صورت زینت کرده بوی خوش کرده گشوده روی شادمانی کننده بجانب ایشان، پس چون تأمل کردند در حسن و جمال او و گفتگو کردند با او ؛ افتاد او در دل ایشان سخت تر افتادنی ، و سخت شد در ایشان شهوتی که آفریده شده بود در ایشان پس میل کردند بسوی او میل فتنه و خذلان یعنی فرو گذاشتن تقوی و پرهیزگاری، و سخن گفتند با او و طلب کردند از او که تن در دهد بایشان ، پس گفت بایشان که: بدرستی که از برای من دینی است که دینداری میکنم بآن و نیست دردین من اینکه اجابت کنم شما را بسوی آنچه میخواهید مگر اینکه در آئید دردین من پس گفتند : چیست دین تو؟- پس گفت که : بدرستی که از برای من خدائی است هر که عبادت کند آن را و سجده کند آن را پس او از آنان است که در دین من است و من اجابت کننده اویم مرآن چیزی را که سؤال میکند از من، پس گفتند چیست خدای تو؟- گفت خدای من این بت است ، پس نگاه کرد یکی از آنها برفیق خود؛ پس گفت مراورا: که این دو تاد و خصلت اند از آنچه نهی کرده شده ایم از آن ؛ زنا و شرك (۱) ، از برای اینکه ما اگر سجده کنیم از برای این بت و عبادت کنیم آنرا شرك آوریم بخدا و اینکه ما طلب میکنیم زنا را و قادر نیستیم بر غلبه کردن بر شهوت در آن ، و حاصل نمیشود

۱- شارح(ره) در حاشیه عبارت بخط خود نوشته : « بیان این دو خصلت است » .

مطلب ما بدون این سجود پس گفتند بآن زن که بدرستی که ما اجابت میکنیم ترا بسوی آنچه خواستی گفت پس فراگیرید این شراب را پس بیاشامید پس بدرستی که آن سبب تقرب شماست از این بت و بآن میرسید بمراد خود پس مشورت کردند میان خود و گفتند: این سه خصلت است از آنچه نهی کرده شده ایم از آن ؛ شرك و زنا و شراب ، و ما قادر نیستیم برزنا مگر بآن دوی دیگر تا اینکه برسیم بر آوردن حاجت خود، پس گفتند: چه بزرگست بلیه ما بسبب تو بتحقیق که اجابت کردیم ترا؛ گفت: پس فراگیرید بیاشامید این شراب را ؛ و سجده کنید از برای بت ، پس آشامیدند شراب را ؛ و سجده کردند، پس از آن خواستند که تن در دهد بایشان پس چون سهیای آن شدند داخل شد برایشان سائلی که سؤال میکرد پس دید آن دو کس را برین حالت پس برسیدند از او پس گفت آن سائل: وای بر شما بتحقیق که خلوت کرده اید شما با این زن خوشبوی نیکو صورت و نشسته اید آزاد بر مثل این فاحشه یعنی زنا ؛ بدرستی که شما هر آینه دوبرد بدید، قسم بخدا که هر آینه بکنم شما یعنی آنچه جزای شما باشد یا سزاوار آن باشید و بیرون رفت برین نحو ، پس برخاست آن زن پس گفت: نه ؛ قسم بخدای من نمیرسید حالا بسوی من و حال آنکه بتحقیق مطلع شد این مرد بر حال شما و دانست جای شمارا ؛ و بیرون میروید حالا و خبر میدهد، ولیکن شما پیشی گیرید بسوی این مرد و بکشید او را پیش از آنکه رسوا کند ما را همه، پس آنوقت فراگیرید یعنی مطلب خود را پس بر آورید حاجت خود را در حالی که مطمئن باشید و ایمن، پس شتافتند بسوی آن مرد پس رسیدند باو پس کشتند او را ، پس برگشتند بسوی آن زن ، پس ندیدند آن را پس ظاهر شد از برای ایشان عورت های ایشان، و کنده شد از ایشان لباس فاخری که داشتند، و پیشمان شدند (۱) و شنیدند

۱- در حاشیه گفته: « یا حیران شدند یا لغزیدند و خطا کردند » .

هاتفی را (۱) که میگوید: بدرستی که شما فرود آورده شدید بسوی زمین میانه آدمیان از خلق خدا ساعتی از روز، پس عصیان کردید خدا را بچهار گناه از گناهان کبیره (۲) و بتحقیق که نهی کرده بود شما را از آنها و پیش فرموده بود بشما درباره آنها و شما نترسیدید از او و نه شرم کردید از او، و بتحقیق که بودید شما سخت ترین آن که عتاب کرد براهل زمین بسبب گناهان و کشید (۳) غضب خدا را بر ایشان و چون گردانید در شما از خوی خلق آدمی او، و بود پیشتر که نگاهداشته بود شما را از گناهان، چگونه دیدید موضع ترك یاری او را درباره شما؟! فرمود آنحضرت: و بود

۱- شارح (ره) در حاشیه کتاب نسبت باین عبارت گفته: «در بعضی نسخه ها بجای «و شنیدند هاتفی را؛ (تا آخر)» چنین واقع شده: «فرمود آن حضرت که: پس وحی فرستاد خدا بسوی ایشان که: من فرود نیاوردم شمارا بسوی زمین با خلق خود مگر ساعتی از روز پس عصیان کردید مرا بچهار تا از معاصی که همه آنها بتحقیق نهی کرده بودم شما را از آنها؛ و پیش گفته بودم بشما درباره آنها، پس نترسیدید از من و شرم نکردید از من و بتحقیق که بودید شما سخت تر آن که عتاب کرد براهل زمین از برای گناهان و کشید خشم و غضب مرا بر ایشان و چون گردانیدم در شما از خوی خلق خود و نگاهداری من شما را از معاصی پس چگونه دیدید ترك یاری مرا؟! اختیار کنید عذاب دنیا را یا عذاب آخرت را؟- پس گفت یکی از ایشان برفیق خود، تا آخر حدیث «و پوشیده نیست که ظاهر این است که قبل از لفظ «و نگاهداری من شمارا» لفظی افتاده مثل اینکه «و باز داشتم از شما نگاهداری من شمارا» والله تعالی اعلم».

۲- شارح (ره) در حاشیه گفته: «که شرک باشد و آشامیدن شراب و قتل شخصی بناحق و زنا، و پوشیده نیست که زنا بنا بر روشی که نقل شده اگرچه واقع نشد نهایت چون مشرف بر آن شدند پس آن نیز بمنزله این بود که واقع شد از ایشان».

۳- شارح (ره) در حاشیه گفته: «پوشیده نماند که عبارت حدیث در بعضی نسخه ها که بنظر رسیده چنین است «و استجرأ غضبه علیهم» و در بعضی «و أسجر غضبه علیهم» و چون «استجرأ» و «أسجر» هیچ يك معنی نداشت بخاطر رسید که هر دو از نسخه ها سهواً باشد و صحیح «استجرأ» باشد بمعنی «کشید غضب خدا بر ایشان» یعنی طلب کرد و خواست که غضب کند خدا بر ایشان، و بنا بر نسخه «أسجر» ممکن است که الف سهواً باشد و صحیح «سجر» باشد بمعنی گرم کرد و معنی این باشد که: گرم کرد غضب خدا بر ایشان؛ والله تعالی اعلم».

دل ایشان در دوستی آن زن اینکه وضع کردند راهها از سحر آنچه متداول کرده اند آن را اهل آن ناحیه ، فرموده اسام علیه السلام : که پس مغیر ساخت ایشان را خدای عزوجل "میانه عذاب دنیا و عذاب آخرت پس گفت یکی از ایشان برفیق خود که : بهره میگیریم از شهوتهای دنیا چون آمده ایم بسوی آن تا اینکه بگردیم بسوی عذاب آخرت ؟! پس گفت آن دیگر که : بدرستی که عذاب دنیا مرآنراست بریده شدن و عذاب آخرت نیست آخر شدنی از برای آن و نیست سزاوار بما اینکه اختیار کنیم عذاب آخرت پاینده سخت را بر عذاب دنیای پریده شونده نیست شونده ، پس اختیار کردند هر دو عذاب دنیا را و بودند چنین که تعلیم میکردند مردم را سحر در زمین بابل ، پس چون تعلیم کردند مردم را سحر بالا برده شدند از زمین بسوی هوا ، پس آنها معذّبند و سرازیر آویخته شده اند ؛ معلّقند در هوا تا روز قیامت ، و روایت کرده در تفسیر عیاشی از ابی طفیل که گفته : بودم در مسجد کوفه که ابن کوا سؤال کرد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه چیزی چند پس خبر داد آن حضرت او را پس گفت که : خبر ده مرا از این ستاره سرخ یعنی زهره ، فرمود آن حضرت که : بدرستی که خدا مطلع گردانید فرشتگان خود را بر خلق خود و حال آنکه ایشان بر معصیتی بودند از معاصی او ؛ پس گفتند دو فرشته ؛ هاروت و ماروت که : اینها که خلق کردی پدر ایشان را بدست خود و سجده فرمودی از برای او فرشتگان خود را عصیان تو میکنند . . . ! حق تعالی فرمود که شاید که شما نیز اگر مبتلا شوید بمثل آنچه مبتلا گردانیده ام ایشان را بآن عصیان من کنید چنانکه عصیان کردند ایشان مرا ؛ گفتند : نی قسم بعزت تو ، آن حضرت فرمود که : پس مبتلا گردانید خدا ایشان را بمثل آنچه مبتلا گردانیده بود بآن بنی آدم را از شهوت ، پس امر کرد ایشان را باینکه شریک نگردانند با او چیزی را ، و نکشد نفسی را که حرام گردانیده خدا ، و زنا نکنند ، و نیاشامند شراب ، پس فرو فرستاد ایشان را بسوی زمین ، پس بودند که قضا می کردند میانه مردم ، این در ناحیه و آن در ناحیه دیگر ،

پس بودند بر این نحو تا اینکه آمد نزدیکی از ایشان این ستاره از برای حکم درد عوی که با کسی داشت و بود از نیکو صورت ترین مردم پس خوش آمد او را پس گفت مرا و را که : حق از برای تو است و من حکم نمیکنم از برای تو تا اینکه متمکن سازی مرا از نفس خود، پس وعده کرد با و روزی را، بعد از آن آمد نزد آن دیگر، پس چون آورد دعوی خود را بسوی او افتاد محبت او در نفس او و خوش آمد او را چنانکه خوش آمده بود آن دیگر را، پس گفت بآن مثل گفتگوی رفیق خود، پس وعده کرد آن را همان ساعتی را که وعده کرده بود رفیق او را ، پس موافقت کردند هر دو نزد او در آن ساعت پس شرم کرد هر یک از رفیق خود چون دید او را و پائین انداختند سرهای خود را و بزر کردند بعد از آن کهنه شد شرم از ایشان، پس گفت یکی از ایشان بر رفیق خود که : ای فلان آورده است مرا همان چیز که آورده است ترا، پس اعلام کردند آن زن را و طلب کردند از آن که تن در دهد بایشان پس ابا کرد برایشان تا اینکه سجده کنند از برای بت او، و بیاشامند از شراب او، پس ابا کردند ایشان بر او، و باز خواستند آنچه میخواستند ، پس ابا کرد مگر اینکه بیاشامند از شراب او، پس چون آشامیدند نماز کردند از برای بت او، و در آمد درویشی پس دید ایشان را پس گفت آن زن بایشان که : بیرون میرود این پس خبر میدهد از شما، پس برخاستند بسوی او پس کشتند او را، پس خواستند از آن که تن در دهد بایشان، پس ابا کرد تا اینکه خبر دهند او را بآنچه بالا میروند بیاری آن بسوی آسمان و بودند ایشان که قضا میکردند در روز پس چون میشد شب بالا میرفتند بسوی آسمان، پس ابا کردند بر او اینکه خبر دهند او را بآن، و ابا کرد او نیز اینکه بکند آنچه را ایشان میخواستند؛ تا اینکه آخر خبر دادند او را ، سراد این است که خبر دادند او را که فلان کلمات میگوئیم و بیاری آن با آسمان میرویم پس او گفت آن را که : امتحان کند سخن ایشان را که آیا درست خبر داده اند او را پس راست بود و بالا رفت بسبب آن، پس گفت آنرا تا اینکه تجربه کند سخن ایشان را، و بالا رفت و بلند کردند ایشان

نظرهای خود را پسوی او پس دیدند اهل آسمان را که مشرف گشته اند بر او؛ نگاه میکنند پسوی او و رسید او با آسمان، پس مسخ شد پس او همین ستاره ایست که دیده میشود . و روایت کرده شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب خصال از حضرت صادق که او روایت کرده از پدر خود از جد^۱ خود علیهم السلام که فرموده: پدرستی که مسخ کرده شده از بنی آدم سیزده تا اند و شمرده آنها را تا اینکه فرموده: و اما زهره پس بود زنی که بقتنه انداخت هاروت و ماروت را پس مسخ کرد (۱) خدا او را ستاره . و روایت کرده نیز از آن حضرت که روایت کرده از پدر خود از جد^۲ خود از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرموده: سؤال کردم رسول خدا را صلی الله علیه وآله از مسخ کرده شده ها ؛ پس فرمود که: آن سیزده تا است و بیان فرمود آنها را تا اینکه فرمود صلی الله علیه وآله: و اما زهره پس بود زنی نصرانیه و بود از برای بعضی از پادشاهان بنی اسرائیل و آن زن زنی است که مفتون شدند با و هاروت و ماروت؛ و بود اسم آن ناهیل و مردم میگویند ناهید، و روایت کرده نیز در کتاب علل الشرایع از حضرت ابی الحسن علیه السلام در حدیثی که فرموده: و مسخ شده زهره از برای اینکه بود زنی که مفتون شد با و هاروت و ماروت، و هم چنین روایت کرده از آن حضرت از پدر او صلوات الله علیهما که در حدیثی فرموده: و اما زهره پس پدرستی که آن بود زنی که نامیده میشد ناهیل و آن آنست که میگویند ناس که مفتون شدند با و هاروت و ماروت .

و باید دانست که معارض این روایات احادیث دیگر وارد شده که دلالت میکند بر انکار مضمون آنها مثل آنچه در تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه نقل شده از ابی یعقوب و ابی الحسن که گفته اند: گفتیم با آن حضرت علیه السلام که پدرستی که قوسی نزد ما دعوی میکنند یا گمان دارند که

۱ - در حاشیه مذکور است: « مسخ بدل کردن صورت چیزی است بصورتی زشت تر

از آن » .

هاروت و ماروت دوفرشته‌اند که برگزیدند ایشان را ملائکه چون بسیار شد عصیان بنی آدم و پائین فرستاد ایشانرا خدا با سیمی از برای ایشان بسوی دنیا و بدرستی که ایشان شیفته شدند بزهره و اراده کردند زناى بآن را و کشتند نفسی را که حرام بود کشتن آن و اینکه خدا عذاب میکند ایشان را در باهل ، و اینکه ساحران از ایشان تعلیم میگیرند سحر را ، و اینکه خدا مسخ کرده آن زن را باین ستاره که آن زهره است ، پس فرمود امام علیه السلام : معاذ الله از این ؛ بدرستی که فرشتگان خدا معصومانند از خطا، نگاهداشته شدگانند از کفرو قبائح بلطفهای خدای تعالی؛ فرموده است خدا در باره ایشان : لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ؛ نافرمانی نمیکنند خدا را در آنچه امر کرده ایشان را و میکنند آنچه را امر کرده میشوند ، و فرموده است : وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ ؛ و از برای خداست و مملوک اوست هر که در آسمانهاست و زمین و هر که نزد اوست یعنی ملائکه، و فرموده در وصف ایشان: لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ؛ يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ تکبر نمیورزند از عبادت خدا و امانده نمیشوند، تسبیح میکنند شب و روز؛ سست نمیشوند ، و فرموده است نیز در باره ملائکه ؛ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِه يَفْعَلُونَ ، وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ أَنْ تُقْبَلَ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ؛ بلکه ایشان بندگانند گرامی گردانیده شده که پیشی نمیگیرند بر حق تعالی بسخن گفتن یعنی نمیگویند چیزی تا نگوید خدا ، و ایشان بفرمان او کار میکنند و شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد خدا یعنی دین او را چنانکه در بعضی احادیث وارد شده، و ایشان از مهابت او ترسناکند . و این ردّ قولی است که قبل از این نقل شده که گفته اند یعنی بعضی کفار که فرا گرفته خدا فرزند پس انکار قول ایشان فرموده اند باینکه چنین

نیست بلکه آنانی که ایشان فرزندان خدا میدانند بندگانند از خدا؛ تا آخر، و قول ایشان چنانکه بعضی مفسرین گفته اند اشاره است بقول جمعی از کفار که میگفتند که: ملائکه دختران خدایند و بعضی گفته اند که اشاره است بقول نصاری که میگفتند که: حضرت عیسی پسر خداست و قول یهود که: حضرت عزیز پسر خداست، و قول بعضی از غالیان که میگفتند درباره ائمه صلوات الله وسلامه علیهم آنچه میگفتند، و این کلام معجز نظام که این درباره ملائکه است موافق قول اول است با آنکه ممکن است که اشاره بهمه باشد وَاللَّهُ تَعَالَى يَعْلَمُ و این حدیث را شیخ صدوق طاب ثراه در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده نیز که مأمون سؤال کرد حضرت امام رضا را صلوات الله وسلامه علیه از آنچه روایت میکنند مردم از اسر زهره و اینکه آن بود زنی که مفتون شدند با وهاروت و ماروت و آنچه روایت میکنند از اسر سهیل (۱) و اینکه آن بود عشاری از یمن پس فرمود آن حضرت علیه السلام: که دروغ گفته اند در آنچه گفته اند که آنها دوستاره اند و نبودند آنها مگر دوحیوان از حیوانات دریا پس غلط کرده اند مردم و گمان کرده اند که آنها آن دوستاره اند و نیست از شان خدای عز و جل اینکه مسخ کند دشمنان خود را نورهای فروزنده، پس باقی بگذار آنها را مادام که باقی ماند آسمانها و زمین، و بدرستی که مسخ کرده شده ها باقی نماندند زیاده از سه روز تا اینکه مردند و حاصل نشد از آنها نسلی، و نیست بر روی زمین امروز مسخ کرده شده و آنچه واقع شده بر آنها نام مسوخیت مانند میمون و خوک و خرس و اشباه آنها؛ نیستند آنها مگر مانند آنچه مسخ کرده خدای عز و جل بر صورتهای آنها قومی را که غضب کرده بر ایشان و لعن کرده ایشان را بسبب انکار ایشان

۱- شارح (ره) در حاشیه همین عبارت گفته «یعنی زهره و سهیل نام دوستاره اند و همچنین نام دوحیوانند از حیوانات دریا و آنچه مسخ شده اند دوحیوانند و مردم بطل گمان کرده اند که آن دوستاره مسخ شده اند».

یگانگی خدا را و تکذیب ایشان رسولان او را ، و اما هاروت و ماروت پس بودند دوفرشته که تعلیم نمودند مردم را سحر تا اینکه احتراز کنند بان از سحر سحر کنندگان و باطل گردانند بان مکر ایشان را و تعلیم نکردند احدی را از آن چیزی مگر اینکه گفتند مرا و را که: نیستیم ما مگر فتنه پس کفر نیاور ، پس کفر آوردند قومی باینکه کافر شدند آنچه را که امر شده بودند با احتراز از آن و گشتند چنین که جدا میکردند بآنچه یاد گرفته بودند آنرا میان هر دو جفت را یعنی زن و مرد را .

پوشیده نماند که حکایت هاروت و ماروت و پائین آمدن آنها بزمین بصورت آدمی و ترکیب شهوت در ایشان و گرفتار شدن ایشان بزنی زهره نام و بالا رفتن با سمان بآنچه یاد گرفت از ایشان از اسم اعظم و مسخ شدن او در آسمان بستاره مشهور بزهره در احادیث اهل سنت نیز وارد شده و جمعی از علمای ایشان گفته اند که: این قولی است که روایت شده از یهودان . و ظاهرا این است که این از رموز اوایل است . و بعضی از علمای ما (۱) نیز آنرا بر رمز حمل کرده و در تطبیق حدیث ابی طفیل بر آن گفته که : مراد بدو فرشته که تعبیر از آنها بهاروت و ماروت شده روح و قلب است که از عالم روحانی پائین فرستاده شده اند بسوی عالم جسمانی از برای برپای داشتن حق ، پس بفتون شده اند بزهره حیات دنیا و افتاده اند در دام شهوت و آشامیده اند شراب غفلت ، و بندگی کرده اند بت هوی را ، و کشته اند عقل نصیحت کننده خود را باینکه منع کرده اند آنرا از پرورش یافتن بعلم و تقوی ، و محو کرده اند اثر نصیحت او را از نفسهای خود ، و مهیا شده اند از برای زنا کردن بزانیه دنیای دنیه که متولی تربیت نشاط و طرب در آن ستاره زهره است پس گریخته دنیا از ایشان وفوت شده ایشان را ؛ چون از عادت آن این است که بگریزد از جمعی که طلب آن کنند بسبب اینکه متاع فریب و غرور است و باقیمانده اشراق حسن آن در موضع بلندی بعنوانی که نمیرسد بان دستهای طلب کنندگان آن مادام که باقی باشد زهره در آسمان ، و داشته ایشان را دوستی دنیا

۱- در حاشیه مذکور است بخط شارح (ره): « آخوند ملا محسن کاشی رحمه الله تعالی ».

که در دل ایشان قرار گرفته براینکه وضع کرده‌اند راهها از سحریه‌نی فکرهای لطیف دقیق پس مخیر کرده شده‌اند از برای تخلص از آن میانه عذاب دنیا و آخرت پس اختیار کرده‌اند بعد از آگاه شدن و برگشتن عقل بسوی آنها سهل‌ترین آن دو عذاب را پس بالا برده شده‌اند بسوی برزخ در حالی که معذب باشند در آن و آویخته باشد سرهای ایشان بیائین تا روز قیامت. تمام شد کلام او در توضیح رمز، و گفته در توجیه احادیث انکار که: آنها بنا بر آنست که ایشان صلوات الله و سلامه علیهم دیده‌اند که: حکایت کنندگان آن حکایت حمل میکنند آن را بر ظاهر آن بان اعتبار تکذیب آن فرموده‌اند و غرض این نیست که آن محض کذب و دروغ است.

بر خردمند بصیر پوشیده نیست که حمل احادیث مزبوره بر امثال این امور بغایت سخیف است بلکه باید که طرح یکی از احادیث طرفین کرد یا توقف در آن باب نمود و ممکن است حمل احادیث اولی بر ترقیه باعتبار موافقت آنها با احادیث اهل سنت، و پوشیده نیست نیز که حدیث آخر که نقل شد از احادیث اولی نسبت داده شده حکایت مفتون شدن هاروت و ماروت به «قول ناس» و ظاهر از آن اهل سنت است یا مردمی که عاری از علم باشند و ظاهر در رد آنست نهایت صریح در آن نیست بلکه ممکن است که غرض بیان شهرت آن باشد میانه مردم با وجود حقیقت و آنچه در اوّل آن ذکر شده که زهره زنی بود ناهیل نام دلالت ندارد بر اینکه مراد ستاره زهره باشد بلکه ممکن است که مراد بآن جانوری باشد زهره نام چنانکه در حدیث امام ثامن صلوات الله و سلامه علیه که در ظرف انکار نقل شده فرموده اند که: زهره و سهیل دو حیوان بوده‌اند از حیوانات دریا که مسخ شده بودند و ناس گمان کرده اند که آن دو ستاره معروفه مسخ شده‌اند، و همچنین حدیثی که قبل از آن از کتاب علل الشرایع نقل شده دلالت ندارد بر اینکه زهره که مسخ شده ستاره معروفه است بلکه ممکن است که مراد همان زهره باشد که حیوانی بوده از حیوانات دریا، و همچنین حدیث قبل از آن که از کتاب خصال نقل شد بر آن محمول میتواند شد بلکه ممکن است

که مراد بقول آن حضرت علیه السلام در آن حدیث که نام آن زن ناهیل بود و مردم میگویند که ناهیل این باشد که نام آن زن ناهیل بود و مردم غلط کرده اند و ناهیل گمان کرده اند که نام ستاره زهره است و بآن اعتبار آن ستاره را [از] مسوخ (۱) میدانند و در حدیث طویل اوّل که از تفسیر علی بن ابراهیم و عیاشی نقل شد اصلاً حکایت مسخ زهره نیست پس مسخ ستاره زهره نیست در احادیث مذکوره مگر در حدیث ابی طفیل و حدیث بعد از آن و ظاهر طرح آنهاست یا حمل آنها بر تقیه و اما اصل مفتون شدن هاروت و ماروت بزنی پس در همه آن احادیث صریحاً مذکور است سوای حدیث آخر که نسبت بقول ناس داده شده چنانچه مذکور شد و حدیث تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه صریح است در انکار اصل این معنی که ایشان مفتون شده باشند و حدیث کتاب عیون که نقل شد اگرچه اوّل آن دلالت ندارد مگر بر تکذیب حکایت مسخ شدن بستاره نهایت آخر آن ظاهر است در خوبی هاروت و ماروت و برائت ایشان از آنچه نسبت بایشان داده شده پس آن دو حدیث معارضند با همه آن احادیث که از آن طرف نقل شد و پوشیده نیست که بمجرّد این دو حدیث طرح تمام آن احادیث خالی از اشکال نیست با عدم صراحت یکی از آنها در انکار آن معنی پس احتمال وقوع مفتون شدن ایشان چندان بعید نیست و بمجرّد آن دو حدیث انکار آن نمیتوان کرد ، و اما آنچه در حدیث اوّل آنها استدلال شده بآن بر عصمت ملائکه از آیات کریمه ؛ پس اگر استدلال از عصوم نباشد ممکن است جواب از استدلال بحمل آیات کریمه بر عصمت ملائکه مادام که بر صفات ملکی باقی باشند پس منافات ندارد با خروج ایشان از آن در وقتی که بصورت بشری و اخلاق ایشان از برای مصلحتی در آیند ، با آنکه آیه کریمه «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» معلوم نیست که در شأن همه

۱- طریحی (ره) در مجمع البحرین گفته: «المسوخ کدروس و بخور و همی الفرد والخنزیر» (تا آخر کلام او) .

ملائکه باشد بلکه در قرآن مجید در باره خصوص خزنه جهنم واقع شده شاید که بعضی ملائکه دیگر چنین نباشند، و همچنین آیه شریفه «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ» دلالت ندارد مگر بر اینکه نزد خدا جمعی چنین هست اما اینکه آن تمام ملائکه باشند ظاهر نمیشود؛ ممکن است که بعضی از ایشان باشند، و آیه کریمه «بَلَىٰ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» نیز مذکور شد که بعضی از مفسرین بملائکه تفسیر نکرده اند بلکه بحضرت عیسی و حضرت عزیر و حضرات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین تفسیر کرده اند؛ پس بمجرّد این آیات کریمه ردّ حکایت مفتون شدن هاروت و ماروت که در احادیث بسیار وارد شده نمی توان کرد، بلی اگر حدیث مزبور نسبت آن بحضرت معصوم صحیح باشد بنای استدلال بآنها بر علم آن حضرت است علیه السلام از خارج باینکه آیات مذکوره در شان همه ملائکه است نه غیر ایشان، و نه مخصوص ببعضی از ایشان؛ والله تعالیٰ یعلم.

۴۰۹۲ - إِذَا عَلَوْتَ فَلَا تُفَكِّرْ فِيمَنْ دُونَكَ مِنَ الْجَهَّالِ وَلَكِنْ اقْتَدِ بِمَنْ فَوْقَكَ مِنَ الْعُلَمَاءِ.

هر گاه بلند مرتبه گردی پس فکر مکن در آنان که پست تر از تو اند از نادانان ولیکن اقتدا کن بآنان که بالاتر از تو اند از علما. مراد به «فکر کردن در آنان که پست تر از اویند از نادانان» تتبع کردن احوال ایشان از اخلاق و افعال و اقتدا کردن بایشان است در آنها، و «تخصیص این معنی بوقت بلند مرتبه شدن» باعتبار زیادتی اهتمام است بپند کسی که بلند مرتبه گردد و زیادتی قبح پیروی نادانان از او، و یا باعتبار اینکه کسی که بلند مرتبه گردد غالب این است که پیروی نادانان کند در تکبر و تبختر و امثال آنها؛ پس غرض اینست که هر گاه بلند مرتبه گردی چنین مکن بلکه اقتدا کن بعلماء در تواضع و فروتنی و سایر صفات ایشان.

۴۰۹۳ - إِذَا كَانَ هُجُومُ الْمَوْتِ لَا يُؤْمَنُ فَمِنَ الْعَجْزِ تَرَكِ التَّاهِبِ لَهُ.

هرگاه بوده باشد هجوم مرگ چیزی که ایمنی نباشد از آن پس از عجز است ترك آماده شدن از برای آن ، هجوم چیزی بمعنی ناگاه رسیدن آنست یا داخل شدن آن بی اذن و رخصتی ، و مراد اینست که هرگاه آدمی میدانند که مرگ ناگاه یا بی رخصت میرسد و هرلحظه احتمال رسیدن آن میدهد پس اهمال در تهیه گرفتن از برای آن و آماده شدن از برای آن از کمال عجز و ناتوانی این کس است یعنی عجز و ناتوانی در اصلاح کار خود بسبب غلبه غفلت و تسلط هوی و هوس ؛ نعوذ بالله منه .

۴۰۹۴ - إِذَا أَمْضَيْتَ أَمْرًا فَأَمْضِهِ بَعْدَ الرُّوْيَةِ وَ مُرَاجَعَةِ الْمَشُورَةِ وَلَا تُؤَخِّرْ عَمَلَ يَوْمٍ إِلَى غَدٍ وَ أَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ .

هرگاه روان کنی اسری را پس روان کن آنرا بعد از فکر و نظر و رجوع کردن بمشورت ، و پس مینداز کار روزی را بسوی فردا ، و روان کن از برای هر روزی کار آن روز را . مراد این است که هرگاه خواهی که روان کنی کاری را یعنی بکنی آن را پس مکن آن را مگر بعد از فکر و تأمل در آن و رجوع کردن بمشورت یعنی مشورت کردن با عقلا ، و پس مینداز یعنی اهمال و کاهلی در کارهای ضروری مکن و هر کاری را از کارهای اخروی یا دنیوی که در وقتی باید کرد پس تأخیر مکن و مینداز بوقت دیگر بلکه در هر وقت بکن کاری را که در آن وقت باید کرد .

۴۰۹۵ - إِذَا نَفَذَ حُكْمَكَ فِي نَفْسِكَ تَدَاعَتْ أَنْفُسُ النَّاسِ إِلَى عَدْلِكَ .

هرگاه روان باشد حکم تو در نفس تو میخواند نفسهای مردم بسوی عدل تو ، غرض موعظه و پند امرا و حکام است و هر که خواهد سرکردگی و فرمانفرمائی داشته باشد در میانه قومی ؛ و حاصل کلام این است که هر که : از شما که خواهد که مردم بگردند باو و رغبت کنند در رجوع بعادل او باید که چنین باشد که حکم

او روان باشد بر نفس او یعنی در باره نفس خود حکم بعدل کند و عمل کند بان و هرگاه حق بجانب دیگری باشد رعایت خود نکند؛ زیرا که هرگاه کسی چنین باشد نفسهای مردم میخوانند ایشان را بسوی عدل او و پیروی حکم او، چه کسی که در باره خود عدل کند یقین در میانه دیگران نیز حکم بعدل خواهد کرد از برای آنکه خلاف آن نمیباشد مگر از برای جرّ نفعی در آن از برای خود، و هرگاه کسی در باره خود حکم بعدل کند و عمل کند بان؛ تجویز جور بردیگری نکند از برای نفع خود، پس بهیچ وجه خلاف عدل نکند و مردم رغبت کنند در اطاعت و فرمانبرداری او.

۴۰۹۶ - إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْظُمَ مَحَاسِنُكَ عِنْدَ النَّاسِ فَلَا تَعْظُمَ فِي عَيْنِكَ.

هرگاه خواهی که بزرگ باشد نیکوئیهای تو نزد مردم پس بزرگ نباشد آنها نزد تو یعنی باید که نیکوئیهای تو در نظر تو بزرگ نباشد، زیرا که کسی که نیکوئیهای او در نظر او عظیم نماید عجب و تکبر و امثال آن از صفات دنیه در او بهم رسد و بسبب آن نیکوئیهای او در نظرها فاسد و باطل گردد، بخلاف کسی که نیکوئیهای او در نظر او سهل نماید و بسبب آنها موصوف بان صفات ذمیمه نگردد چه این معنی باعث افزونی نیکوئیهای او گردد و سبب این گردد که آنها در نظر مردم عظیم نماید، و کافیهست شاهد بر این معنی آنچه واضح و لایح است بر هر که او را ادنی شعوری باشد که اگر کسی باو احسانی کند و آن در نظر او بزرگ ننماید این نزد او بسیار بزرگتر نماید از همان احسان از کسی که آن در نظر او بزرگ نماید.

۴۰۹۷ - إِذَا بَلَغَ اللَّئِيمُ فَوْقَ مَقْدَارِهِ تَنَكَّرَتْ أَحْوَالُهُ.

هرگاه برسد لئیم بزیاده از قدر و مرتبه او تغییر یابد احوال او بیدی و ناخوشی، مراد به «لئیم» شخص پست دنی مرتبه است و تغییر احوال او بیدی و ناخوشی هرگاه برسد بزیاده از مرتبه خود باعتبار اینست که باعتبار دنائی که دارد هرگاه مرتبه خود را زیاد ببیند عجب و تکبر زیادی در او بهم رسد و همچنین سربلندی و طغیانی

که خواهد که جمعی را که همیشه عزیز و بلند مرتبه ترازو بوده اند خفیف و ذلیل کند و تفوق او بر ایشان ظاهر گردد .

۴۰۹۸ - إِذَا رَأَيْتَ فِي غَيْرِكَ خُلُقًا ذَمِيمًا فَتَجَنَّبْ مِنْ نَفْسِكَ امثالَهُ .

هرگاه ببینی در غیر خود خوبی نکوهیده پس اجتناب کن از نفس خود امثال آن را ؛ زیرا که چنانکه آن در نظر تواز و زشت و قبیح نماید همچنین هرگاه آن یا امثال آن در تو باشد در نظر دیگران زشت و قبیح نماید، پس اجتناب از آن باید نمود .

۴۰۹۹ - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا زَيْنَهُ بِالسَّكِينَةِ وَالْحِلْمِ .

هرگاه دوست دارد خدا بنده را آرایش دهد او را با آرام و بردباری . مراد این است که آرام و بردباری در کسی که باشد نشان این است که حق تعالی او را دوست داشته بسبب خوبی که در او بوده از صفات و افعال و بآن اعتبار عطا کرده آنها را باو و زینت داده او را بآنها .

۴۱۰۰ - إِذَا أَرَادَ (۱) اللَّهُ عَبْدًا حَظَرَ عَلَيْهِ الْعِلْمَ .

هرگاه هست کند خدا بنده را منع میکند از او علم را ، مراد به «پست کردن خدا بنده را» اینست که باعتبار بدی صفتی یا فعلی از او سلب شفقت و رحمت خود را از او کند و او را دردنائت و پستی گذارد، و «منع کردن علم از او» باعتبار اینست که آن زینتی است که عطا نمیکند آنرا مگر بنیکوکاران پس کسی را که در پستی گذارد شایسته عطای آن نیست .

۴۱۰۱ - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ الصِّدْقَ .

هرگاه دوست دارد خدا بنده را در دل او اندازد راستی را یعنی راستی در گفتار

۱- کذا صریحاً بخطه الشریف ؛ و بنظر میرسد که «اذل» باشد از مصدر «اذلال» .

و کردار را ؛ و شرح مراد از این نیز برقیاس فقره سابق است .

۴۱۰۲ - إِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ عَبْدًا أَعَانَهُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ .

هر گاه گرامی کند خدا بنده را یاری کند او را برپای داشتن حق یعنی بر کسب او آنچه را حق باشد از خصال و اعمال و افعال ، یا برپای داشتن او حق را میانه مردم و داشتن ایشان بر آن با سر بمعروف و نهی از منکر .

۴۱۰۳ - إِذَا لَوَّحْتَ لِلْعَاقِلِ فَقَدْ أَوْجَعْتَهُ عِتَابًا .

هر گاه اشاره کنی از برای عاقل پس بتحقیق که بدرد آوردی او را بسبب ملامت و سرزنش یا از روی ملامت و سرزنش . مراد این است که در منع عاقل از بدینی حاجت بتصریح نیست بلکه اشاره که بآن بشود ملامت و سرزنش است که بدرد آورد او را و کافی باشد در بازداشتن او از آن ، یا اینکه اشاره که بشود بامری که متضمن اهانت او باشد کمال ملامت و سرزنش است از برای او هر چند تصریح نشود بآن پس باید که نهایت اهتمام کرد در اجتناب از آن .

۴۱۰۴ - إِذَا حَلَمْتَ عَنِ الْجَاهِلِ فَقَدْ أَوْسَعْتَهُ جَوَابًا .

هر گاه بردباری کنی از نادان پس بتحقیق که وسعت دادی او را از راه جواب یعنی وسعت دادی جواب او را . و ممکن است که ترجمه « أَوْسَعْتَهُ جَوَابًا » این باشد که : وسعت دادی از برای او جواب را که حاصل معنی اوّل بوده ؛ و مراد این است که : هر گاه نادانی بتو هرزه گوید و تو بردباری کنی و جواب نگوئی پس بتحقیق که جوابی گفته او را که وسعت و گنجایش هر گونه جوابی دارد که متضمن خفت و ذلت او باشد .

۴۱۰۵ - إِذَا قَدَّمْتَ الْفِكْرَ فِيَّ جَمِيعِ أَعْمَالِكَ حَسَنْتَ عَوَاقِبَكَ فِي كُلِّ أَمْرٍ .

هرگاه پیش داری فکر را در همه کارهای خود نیکو گردد عاقبت‌های تو در هر کاری، مراد به «پیش داشتن فکر در همه کارها» این است که هر کاری که کند بعد از این باشد که فکر کند در آن و ظاهر شود از برای او صلاح آن و نیکوئی عاقبت آن و حکم به «نیکو گشتن عاقبت او در هر کار» این است که غالب و اکثر این است که نیکو گردد عاقبت او در کارها و اگر نه ممکن است که عاقبت بعضی کارهای او خوب نباشد باعتبار خطا و غلطی که در فکر کرده باشد، و ممکن است که مراد همه افعال باشد و مراد به «نیکو بودن عاقبت آنها» این باشد که بحسب آخرت براو مؤاخذة نباشد باعتبار اینکه بذل جهد در آنها کرده و بحسب دنیا نیز حسرت و ندامتی نباشد او را بر آنها و اگر زیان و خسروانی در بعضی کشد همان مجرد نقصان دنیوی باشد که بسیار سهل باشد با وجود عدم تقصیر و تفریط از این کس بخلاف کسی که کارها را بی فکر و تأمل کند چه بسیار باشد که باعث عذاب و عقاب اخروی گردد و بحسب دنیا نیز هرگاه سبب زیان و خسروانی گردد رنج و الم او باعتبار تقصیر خود و عدم تأمل در آن گران باشد .

۴۱۰۶ - إِذَا وَصَّاتُ إِلَيْكُمْ أَطْرَافَ النِّعَمِ فَلَا تُنْفِرُوا أَقْصَاهَا يُقَلَّةُ الشُّكْرِ.

هرگاه برسد بسوی شما کناره‌های نعمتها پس رم مدهید انتهای آنها را بسبب کمی شکر، مراد این است که کمی شکر نعمت سبب زوال و انقطاع آن گردد پس هرگاه نعمتی بشما رسید تقصیر مکنید در شکر تا اینکه تمام گردد بر شما، و بسبب کمی شکر رم نکند از شما و بریده نگردد .

۴۱۰۷ - إِذَا صَعِبَتْ عَلَيْكَ نَفْسُكَ فَاصْعُبْ لَهَا تَذِلْ لَكَ وَخَادِعَ نَفْسِكَ عَنْ نَفْسِكَ تَنْقُذَ لَكَ.

هرگاه سرکشی کند بر تو نفس تو پس سرکشی کن تو نیز برای آن که رام میشود مرترا و مکرکن با نفس خود از نفس خود تا اطاعت میکند مرترا، مراد

این است که هرگاه نفس تو باعتبار هوا و هوس خود سرکشی کند بر تو و فرمان تو در او امر و نواهی عقلیه و شرعیه نبرد؛ تونیز سرکشی کن با او، و بمجرد سرکشی او او را بخود وا مگذار؛ زیرا که هرگاه تو نیز سرکشی کنی و سخت باشی در آن رام گردد از برای تو و فرمان تو برد و بهرنحوه که توانی حيله و مکر کن بانفس خود از برای خلاصی آن، و «مکر کن با نفس خود از نفس خود» یعنی وروی گردانیدن آن از آن و درآوردن آن بفرمان خود از نفس خود و شهوتها و خواهشهای آن، زیرا که هرگاه توسعی کنی در این مطیع و منقاد تو گردد. و پوشیده نیست که بنای این کلام معجز نظام و امثال آن بر تخیل این معنی است که نفس هر کس باعتبار اینکه تابع و پیرو قوای شهوئیه و غضبیه باشد غیر نفس اوست باعتبار اینکه مطیع و منقاد اوامر و احکام عقلیه باشد پس او باعتبار اوّل سرکشی کند با او باعتبار دوّم و باید براو باعتبار دوّم اینکه اونیز سرکشی کند با او تا اینکه او رام شود از برای او، و همچنین باید که او باعتبار دوّم بچاره و تدبیر فریب دهد خود را و خلاص گرداند از خود باعتبار اوّل و مطیع و منقاد خود گرداند و بنا بر مذهب بعضی از حکماء که در آدمی دو نفس قرار میدهند یکی مقتضی عقل و دیگری مقتضی شهوت و غضب چنانکه قبل از این مذکور شد بنای کلام بر تحقیق نیز میتواند بود والله تعالی یعلم.

۴۱۰۸ - إِذَا خِفْتَ صُعُوبَةَ أَمْرٍ فَأَصْعَبْ لَهُ يَذِلَّ لَكَ وَخَادِعِ الزَّمَانَ عَنْ أَحْدَانِهِ تَهْنِ عَلَيْهِ .

هرگاه بترسی از سختی امری پس سختی کن از برای آن سهل میشود از برای تو، و مکر کن با روزگار از مصیبتهای آن سهل میگردند بر تو، مراد این است که در مصائب و مانند آنها از حوادثی که آدمی از سختی آنها میترسد باید سختی کرد در آن و راه سستی و قلق و اضطراب و بی تابى و جزع و مانند آنها بخود نداد که هرگاه کسی چنین کند سهل گردد بر او آنها بخلاف کسی که راه آنها بخود دهد

که رنج و تعب زیاد کشد، و «مکرکن با روزگار در مصیبت‌های آن» یعنی بآنچه مذکور شد از سختی کردن در امرهای دشوار، و «مکرکن با روزگار از برای خلاصی از مصیبت‌های آن» یعنی این چاره است از برای آن که اگر بکنی آن را سهل گردد آنها بر تو، و اطلاق «مکر» بر این؛ باعتبار این است که شبیه است بمکر از راه اینکه همواره روزگار در پی ایداء و آزار آدمی است و مصائب و حوادث آن از برای این غرض است پس هرگاه کسی بی‌خبر او چاره و تدبیری کند از برای دفع آن و هرچند او تیر مصیبت اندازد و طعنه حادثه زندگیزی باو نرساند و او را از آن مکر واهی نرسد غرض آن بعمل نیاید پس بمنزله این است که مکر می‌کرده با او چه حقیقت مکر با کسی این است که کسی پنهان از او کاری کند که ناگاه مکروه آن باو رسد و ظاهرست که محروم ساختن کسی را از آنچه خواهش او داشته باشد و باطل کردن سعی کسی در امری مکر واهی است عظیم از برای او، و قبل از این مذکور شد که بنای امثال این سخنان بر اجرای کلام است بطور شایع میان مردم از نسبت این امور بروزگار و زمان و از قبیل اسناد امری که واقع شود در چیزی بآن، و ممکن است که مراد بقره اول ابن باشد که هرگاه بترسی از سختی و دشواری کاری که باید کرد بسبب آن ترک مکن آن را بلکه تونیز سختی کن در آن و بجد و جهد تمام متوجه آن شو هرگاه چنین کنی سهل میشود از برای تو و آسان میگردد چنانکه مشهور است که هر که طلب کند امری را و جد کند در آن بی‌یابد آن را، و مراد بقره دوم این باشد که مکرکن باروزگار از برای خلاصی از مصیبت‌های آن و آسان شدن آنها، یا بصبر و تحمل چنانکه مذکور شد، و یا بوجهی دیگر از وجوهی که باعث آسانی آنها شود؛ مثل اینکه بدی که از کسی بتو برسد برین حمل کنی که ندانسته بوده یا غرض صحیحی در آن داشته و غرض ایداء تو نبوده و اطلاق مکر بنا برین نیز باعتباری است که مذکور شد.

۴۱۰۹ - اِذَا حَدَّثَكَ الْقُدْرَةُ عَلَى ظُلْمِ النَّاسِ فَادْكُرْ قُدْرَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ

عَلَىٰ عُقُوبَتِكَ وَذَهَابَ مَا آتَيْتَ إِلَيْهِمْ عَنْهُمْ وَبَقَاءَهُ عَلَيْكَ .

هرگاه براندر اقدردت و توانائی برستم کردن مردم پس یاد کن قدرت و توانائی
خدای سبحانه را بر جزادادن تو و رفتن آنچه را برانی بسوی ایشان و باقی ماندن
آنها بر تو. یعنی هرگاه قادر باشی برستم کردن مردم و قدرت تو بر آن بخواند ترا
بآن پس یاد کن این معنی را که حق تعالی قادر است بر اینکه جزای آن را بتو دهد
و این را که آنچه بکنی بایشان در این سرای فانی بگذرد از ایشان و زایل گردد
و عذاب و عقاب آن باقی ماند بر تو تا اینکه یاد این معانی باز دارد ترا از آن ستم .
۴۱۱۰ - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَبْدًا بَغَضَ إِلَيْهِ الْمَالَ وَ قَصَرَ مِنْهُ الْأَمَالَ .

هرگاه دوست دارد خدای سبحانه بنده را دشمن میگرداند بسوی او مال را
و کوتاه میگرداند از او امیدها را؛ «دوستی خدا بنده را» چنانچه مکرر مذکور شد باعتبار
خوبی اوست از راه صفتی نیکو یا فعلی پسندیده ، و «دشمن گردانیدن مال بسوی او»
از برای اینست که اگر نداشته باشد حریص در طلب آن نباشد و بسبب آن مشغول
از سعی از برای آخرت نگردد ، و اگر داشته باشد مشغول بطلب زیادتی نگردد
و در آنچه دارد بخل نکند بلکه تا تواند در وجوه خیرات و مبرات صرف نماید تا بکار
آخرت او آید و مراد به «کوتاه کردن امیدها» کوتاه کردن امید های دنیویست که
امیدهای دور و دراز در دنیا از برای خود قرار ندهد و از برای سعی از برای آنها
مشغول از طلب آخرت نگردد .

۴۱۱۱ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ شَرًّا حَبَبَ إِلَيْهِ الْمَالَ وَ بَسَطَ مِنْهُ الْأَمَالَ .

هرگاه اراده کند خدا بنده شری را دوست میگرداند بسوی او مال را و پهن
میگرداند از او امیدها را ، مراد به «اراده خدای سبحانه بنده شری را اینست که باعتبار
بدی او بسبب صفتی یا فعلی قطع شفقت و مرحمت از او نماید و بالطاف زیاد مانع او

نشود از اکتساب شرور و بدیها که مقتضای هوی و هوس اوست ، و مراد به «دوست گردانیدن مال بسوی او و پنهان گردانیدن امیدها از او» نیز این است که سلب میکنند از او لطفی چند را که مانع او شود از آنها پس او بمقتضای قوای شهویه دوست گردد با مال و حریص شود بر طلب آنچه نداشته باشد و بخل و رزد در آنچه داشته باشد و امیدهای دراز از برای خود قرار دهد و مشغول شود بسعی از برای آنها و بازماند از سعی از برای آخرت .

۴۱۱۲ - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَ خُلُقًا قَوِيًّا .

هرگاه دوست دارد خدا بنده را روزی کند او را قلبی سلیم و خوئی راست درست ، مراد به «قلب سلیم» نفس سالم است یعنی نفس او را چنین کند که سالم باشد و پیرو هوی و هوس و مایل بشرور و بدیها نباشد .

۴۱۱۳ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا مَنَحَهُ عَقْلاً قَوِيًّا وَ عَمَلًا مُسْتَقِيمًا .

هرگاه اراده کند خدا بنده خیری را عطا کند باو عقلی درست و عملی راست .

۴۱۱۴ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَعَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ .

هرگاه اراده کند خدا بنده خیری را عقیف میگرداند شکم او را و فرج او را ، یعنی لطفی چند نسبت باو میکند که بسبب آنها شکم و فرج او از حرام بازایستد .

۴۱۱۵ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَمَهُ الْقَنَاعَةَ وَ أَصْلَحَ لَهُ زَوْجَهُ .

هرگاه اراده کند خدا بنده خیری را در دل او می اندازد قناعت را و بصلاح می آورد از برای او و جفت او را .

۴۱۱۶ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَعَفَّ بَطْنَهُ عَنِ الطَّعَامِ وَ فَرْجَهُ عَنِ الْحَرَامِ .

هرگاه اراده کند خدا بنده خیری را عقیف میگرداند شکم او را از طعام و فرج او را

از حرام ، مراد بطعام نیز طعام حرام است یا طعام زیاد و خوردن بقدر استلاء بطن که مکروه است باعتبار اینکه سبب سنگینی بدن و کسالت در طاعت و عبادت میشود و موجب غلبه خواب و بخار بر دماغ و منع و کلال آن از تفکر و تعقل میگردد، و مراد به «عقیف گردانیدن شکم و فرج او» همان است که در فقره سابق سابق مذکور شد.

۴۱۱۷ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ صَلَاحَ عَبْدٍ أَلْهَمَهُ قِلَّةَ الْكَلَامِ وَقِلَّةَ الطَّعَامِ وَقِلَّةَ الْمَنَامِ .

هرگاه خواهد خدای سبحانه صلاح حال بنده را در دل او اندازد کمی سخن گفتن را، و کمی خورش را، و کمی خواب را، وجه بودن صلاح حال بنده در هر یک از اینها؛ ظاهر است، چه سخن گفتن بسیار نمیشود که مشتمل بر غیبت و مانند آن از سخنان حرام یا سخنان لغوی بی فایده نباشد و آدمی را از فکر و ذکر خدا باز ندارد، و مفسده خورش زیاد در فقره سابق مذکور شد، و خواب زیاد هم بعثت مانع از طاعات و عبادات تفکر و ذکر و سایر افعال خیر میشود، و غالب این است که باعث کسالت و فتور بدن هم میگردد.

۴۱۱۸ - إِذَا بَنَى الْمَلِكُ^(۱) عَلَى قَوَاعِدِ الْعَدْلِ وَدَعَمَ بِدَعَائِمِ الْعَقْلِ نَصَرَ اللَّهُ مُوَالِيَهُ وَخَذَلَ مُعَادِيَهُ .

هرگاه بنا کرد پادشاه سلوک خود را بر قواعد عدالت و برپای دارد آن را

۱- گویا کلمه «ملکه» از عبارت ساقط شده و یاد نسخه شارح (ره) بلفظ «سلوک» مصحف و محرف شده است چنانکه از ترجمه عبارت برمیآید و اگر ضمیر «موالیه» و «معادیه» در آخر کلام مانع نمیبود سیاق کلام مقتضی بود که «بنی» و «دعم» هر دو بصیغه مجهول قرائت شود و «ملک» نیز بضم میم و سکون لام تا نائب فاعل «بنی» باشد لیکن چون موالات و معادات باشخص مناسبست دارد لذا از توجیه مذکور گزیری نیست و از مراجعه بنسخ قدیم و مصحح غفلت نشود زیرا ممکن است که در آنها عبارت چنین باشد: «إِذَا بَنَى الْمَلِكُ مَلِكَهُ».

بستونهای عقل؛ یاری کند خدا دوستان او را و واگذارد یاری دشمنان او را .

۴۱۱۹ - إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَاجْتَنِبْ ذَمِيمَ الْعَوَاقِبِ فِيهِ .

هرگاه قصد کنی کردن کاری را پس دوری گزین نکوهیده عاقبتها را در آن، یعنی تأمل کن که مبادا عاقبت نکوهیده داشته باشد و هرگاه عاقبت آن را بد بیابی اجتناب کن از آن و مکن آن را .

۴۱۲۰ - إِذَا أَنْتَ هَدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ .

هرگاه تو رسانیده شوی بآنچه مقصود تو بود پس باش فروتنی کننده تر آنچه می باشی از برای پروردگار خود، یعنی هرگاه بمطربی که داشته باشی بررسی در آنحال بشکرانه آن از برای بقای آن و زیادتی آن زیاده کن خشوع و فروتنی را بدرگاه حق تعالی از سایر حالات نه اینکه مثل اکثر مردم تا مطلب حاصل نشده نهایت خضوع و خشوع کنی از برای طلب آن، و هرگاه حاصل شود فریفته و مغرور گردی بآن و ترك خضوع و خشوع کنی یا کم کنی آن را .

۴۱۲۱ - إِذَا عَجَزَ عَنِ الضَّعْفَاءِ نِيْلِكَ فَلْتَسْمَعْهُمْ رَحْمَتَكَ .

هرگاه فروماند از ضعیفان دهش تو پس باید که گنجایش داشته باشد ایشان را مهربانی تو، مراد این است که هرگاه عاجز باشی از دهش بایشان پس باید که ملاطفت و مهربانی بایشان خود البته بکنی زیرا که آن در همه وقت مقدور است و مانعی از آن نباشد .

۴۱۲۲ - إِذَا كَانَ الرِّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا .

هرگاه بوده باشد نرمی بدخوئی خواهد بود بدخوئی نرمی، یعنی هرگاه با کسی نرمی نسازد و باعث این شود که او بدخوئی کند خواهد بود درشتی با او نرمی، یعنی درشتی باید کرد با او تا او نرمی کند چنانکه عادت اکثر بدخویهاست،

که تا کسی نرمی کند با ایشان ، ایشان بدخوئی کنند و همین که دیدند که او هم درشتی و بدخوئی میکند نرمی میکنند و ترك درشتی مینمایند ، و ممکن است که مراد این باشد که درشتی با چنین کسی نرمی است یعنی خوی پسندیده است مانند نرمی بسایر مردم .

۴۱۲۳ - إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارِ وَالْمَوْتِ فِي إِقْبَالِ فَمَا أَسْرَعَ الْمَلَتَقَى .

هرگاه بوده باشی تو در پشت گردانیدن و مرگ در رو آوردن پس چه تند باشد رسیدن بیکدیگر ، مراد این است که هر که هست پشت بدنیا کرده و روبمرگ میرود و مرگ رو باو کرده و بجانب اوستی آید و در چنین حالی ظاهرست که تند و زود بیکدیگر میرسند و باوجود این پس از آن غافل نباید بود و همواره در تهیه آن باید بود .

۴۱۲۴ - إِذَا امْكَنْتِ الْفُرْصَةَ فَأَتَمِّهِزْهَا فَإِنَّ إِضَاعَةَ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ .

هرگاه ممکن شود فرصت پس غنیمت دان آن را پس بدرستی که ضایع کردن فرصت غصه است ، مراد این است که هر کارخیری را که فرصت آن یابی غنیمت دان فرصت آن را و بکن آن را و تأخیر مکن ؛ زیرا که هرگاه نکنی آن را و فرصت آن فوت شود همیشه آن غصه خواهد بود از برای تو ، پس هر کارخیری را که آدمی در دنیا فرصت آن یابد و نکند همیشه در آخرت که فرصت از دست رفته آن غصه خواهد بود از برای او .

۴۱۲۵ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِزَالََةَ نِعْمَةٍ عَنْ عَبْدٍ كَانَ أَوَّلَ مَا يَغِيرُ عَنْهُ عَقْلُهُ وَ أَشَدُّ شَيْءٍ عَلَيْهِ فَقْدُهُ .

هرگاه اراده کند خدای سبحانه زایل کردن نعمتی را از بنده بوده باشد اوّل آنچه تغییر داده میشود از او عقل او ، و سخت ترین چیزی بر او نیافتن عقل است . « خواستن خدای سبحانه زایل کردن نعمت را از بنده » چنانکه مکرّر در نظایر آن

مذکور شد باعتبار بدی صفات و افعال او میشود و بسبب بجانیاوردن او شکر آن نعمت را. و مراد به «تغییر دادن عقل از او» این است که دیوانه و مجنون گردد بلکه اینکه حق تعالی سلب هدایت و راهنمایی از او کند تا اینکه او آنچه کند بمجرّد رأی و اندیشه او باشد و تدبیر صلاح حال خود و باقی داشتن آن نعمت نتواند کرد و آنچه کند باعث زیان و خسران او گردد، و «بودن نیافتن عقل بر این وجه سخت ترین مصیبتها» ظاهرست؛ چه باعث زیان و خسران دنیا و آخرت گردد نعوذ بالله منه.

۴۱۲۶ - إِذَا أَقْبَلْتَ الدُّنْيَا عَلَى عَبْدٍ كَسَتْهُ مَحَاسِنُ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنُهُ.

هرگاه رو کند دنیا بر بنده میپوشاند او را نیکوئیهای غیر او را، و هرگاه رو گرداند از او میرباید از او نیکوئیهای او را، مراد این است که هرگاه دنیا رو بکسی آورد غالب این است که محاسنی که در غیر او باشد و در او نباشد در او حاصل شود و مخلع گردد بآنها، و هرگاه رو بگرداند از کسی غالب این است که در واقع محاسنی که داشته باشد از او زایل شود و در واقع عاری گردد از آنها. و ممکن است که مراد این باشد که هرگاه دنیا رو آورد بر کسی در نظر مردم چنان نیکو نماید که نیکوئیهای غیر او را نیز با و نسبت دهند، و هرگاه پشت گرداند از کسی در نظر مردم عاری نماید از محاسنی که دارد و سلب کنند آنها را از او، و این معنی ظاهر ترست.

۴۱۲۷ - إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَتَيْسَّرْ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَكُونَ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ.

هرگاه خواهد یکی از شما که سؤال نکند از خدای سبحانه چیزی را مگر اینکه عطا کند آن را بآن پس نومید گردد از مردم و نبوده باشد او را امیدی مگر خدای

سبحانه یعنی مگر امید باو، و ممکن است که مراد این باشد که نبوده باشد اورا سحله
امیدی مگر خدای سبحانه .

۴۱۲۸ - إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَفَقَعَ فِيهِ فَإِنْ شَدَّ تَوَقَّيْهِ أَشَدَّ مِنَ الْوُقُوعِ فِيهِ .

هرگاه بترسی از امری پس بیفت در آن پس بدرستی که سختی حذر از آن
سخت تر است از افتادن در آن، مراد اینست که ترس از چیزی که باید واقع شود
و همیشه در اندیشه آن بودن سخت تر است از افتادن در آن تا هرچه بشود واقع شود
و در آن خوف و ترس نباید بود مثل اینکه دشمنی بر سر راه این کس بیاید و هر لحظه
احتمال این باشد که او حمله کند بر این کس پس توقف کردن در آنجا و همیشه
در آن خوف و اندیشه بودن دشوار تر است از اینکه برود تا اینکه هرچه شد نیست
واقع شود و از آن ترس و خوف خلاص گردد؛ و همچنین در نظایر آن، مثل اینکه دوا
تلخی را باید خورد یا اینکه عضوی را داغ باید کرد یا قطع باید نمود پس تأخیر کردن
آن بسبب خوف دشواری آن و در آن ترس بودن دشوار تر است از رنج و تعب که
در خوردن آن یا کردن آن باید کشید پس بهتر مبادرت کردن بآنست و خود را از آن
خوف و ترس فارغ ساختن .

۴۱۲۹ - إِذَا زَادَكَ السُّلْطَانُ تَقَرُّبًا فِزْدَهُ إِجْلَالًا .

هرگاه زیاد کند ترا پادشاه نزدیک فرمودن پس زیاد کن اورا تعظیم و اجلال .
مراد اینست که هر چند ترا پادشاه مقرب تر گرداند تو تعظیم و اجلال او بیشتر کن
تا اینکه شکر شفقت او بجا آید و ایضاً بسبب اینکه توقع پادشاهان رعایت تعظیم
و ادب ایشانرا از مقربان درگاه ایشان که بطور و طرز ایشان واقف شده اند بیشتر
است از جمعی که راهی در آن درگاه نداشته باشند و از رسوم و آداب ایشان بی خبر باشند پس
هر چند کسی مقرب پادشاه گردد گمان این نکند که با او مانند دوستان و مصاحبان

دیگر که برایشان رعایت تعظیم و اجلال یکدیگرچندان لازم نیست سلوک میتوان نمود .

۴۱۳۰ - إِذَا زَادَكَ اللَّهُمَّ أَجَالًا فَزِدْهُ إِذْلًا .

هرگاه زیاد کند ترا لئیم تعظیم و اجلال پس زیاد کن تو او را خوار گردانیدن، «لئیم» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی بغیل است و هر شخص دنی پست مرتبه ؛ و ظاهرا این است که مراد درین کلام معجز نظام معنی دویم باشد و «وجه زیاد کردن خواری نمودن او در وقت زیاد نمودن او تعظیم این کس را» این باشد که دنی پست مرتبه چنانکه بتجربه معلوم شده تعظیم و اجلال کسی نکند مگر در وقتی که خواهد که حيله با او بکند و او را غافل کند تا مکروهی یاو برساند یابدی نسبت باو کرده باشد که معلوم او نباشد که آن را که کرده و خواهد که او باعتبار این سلوک که میکند نفهمد که او کرده .

۴۱۳۱ - إِذَا أَمْطَرَ التَّحَايُصُ نَبَتَ التَّفَاسُدُ (۱).

هرگاه ببارد حسد داشتن بایکدیگر برویاند فاسد شدن حال هر یک را ، مراد این است که حسد بردن دو کس بر یکدیگر باعث فساد و تباه شدن حال هر یک میشود باعتبار اینکه هریک کاری چند کنند که ضرر و نقصان آن بدیگری رسد و استعمال باریدن و رویانیدن باعتبار تشبیه این معنی است ببارانی که ببارد و گیاهی برویاند پس چنانکه آن باران سبب رویانیدن آن گیاه میشود همچنین هم رسیدن حسد میانه ایشان باعث فساد حال ایشان میگردد .

۴۱۳۲ - إِذَا نَبَتَ الْوُدَّ وَجَبَ التَّرَافُؤُ وَالتَّعَايُصُ .

هرگاه ثابت و پای بر جا شود دوستی لازم میشود صله و عطای یکدیگر و یاری نمودن هریک دیگری را .

۱- شارح (ره)، «أَنْبَتَ التَّفَاسُدُ» یعنی «انبت» از «انبات» (مصدر باب افعال)

گرفته و «التحاصد» را مفعول او قرار داده و منصوب خوانده است .

۴۱۳۳ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهْ فِي الدِّينِ وَ أَلْهَمَهُ الْيَقِينَ .

هرگاه خواهد خدا بنده نیکوئی را دانا میگرداند او را در دین و در دل او می اندازد یقین را یعنی دانا میگرداند او را در مسائل دینی و در دل او می اندازد یقین بآنچه یقین بآن باید داشت از اعتقادات .

۴۱۳۴ - إِذَا فَاتَكَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْءٌ فَلَا تَحْزَنْ وَ إِذَا أَحْسَنْتَ فَلَا تَمْنُنْ .

هرگاه فوت شود ترا از دنیا چیزی پس اندوهگین مشو و هرگاه احسان کنی پس منت مگذار ، «اندوهگین نشدن بسبب فوت چیزی از دنیا» باعتبار این است که دنیا را قدری نباشد که آدمی بسبب فوت چیزی از آن اندوهگین گردد و باوجود این اندوهناک نشدن برآن باعث اجر و ثواب دنیوی گردد که آن را نسبتی نباشد بآنچه فوت شده از او از دنیا ، و «منت نگذاشتن بر احسان» باعتبار این است که منت بحکم شرع و عقل احسان را فاسد و باطل کند و سبب حبط اجر و ثواب آن گردد .

۴۱۳۵ - إِذَا جَمَعْتَ الْمَالَ فَأَنْتَ فِيهِ وَ كَيْلٌ لِّغَيْرِكَ يُسْعِدُ بِهِ وَ تَشْقِيْ أَنْتَ .

هرگاه جمع کنی مال را پس تو در آن و کیل باشی از برای غیر خود؛ نیکبخت گردد بآن او و بدبخت گردی تو ، مراد به «غیر او» کسی است که آخر آن مال باورسد و صرف کند، و مراد به «نیکبخت شدن او» تمتع بردن و بهره یافتن اوست از آن بحسب دنیا یا دنیا و آخرت هر دو؛ هرگاه در مصرف چیزی صرف کند ، و بدبخت شدن او در دنیا و آخرت هر دو است؛ زیرا که در دنیا بهره از آن نبرد و باعث وبال و نکال او باشد در آخرت .

۴۱۳۶ - إِذَا قَدَّمْتَ مَالَكَ لِآخِرَتِكَ وَ اسْتَخَلَفْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ عَلَى مَنْ خَلَقْتَهُ

مِنْ بَعْدِكَ سَعِدْتَ بِمَا قَدَّمْتَ وَ أَحْسَنَ اللَّهُ لَكَ الْإِخْلَافَةَ عَلَى مَنْ خَلَقْتَ

هرگاه پیش فرستی مال خود را از برای آخرت خود و جانشین سازی خدای سبحانه را بر کسی که بگذاری او را بعد از خود؛ نیکبخت گردی یا آنچه پیش فرستی، و نیکو کند خدا از برای تو جانشینی را بر کسی که بعد از خود گذاری مراد ظاهرست و حاجت بشرح نیست .

۴۱۳۷ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَمَهُ الْقَنَاعَةَ فَكَتَفَى بِالْكَفَافِ وَ اكْتَسَى بِالْعَفَافِ .

هرگاه خواهد خدا بنده نیکوئی را در دل او می اندازد قناعت کردن را پس اکتفا کند او بکفاف و درپوشد عفاف را . مراد به «کفاف» بفتح کاف قدریست از مال که بس باشد و بی نیاز گرداند از مردم و «اکتفا نمودن بآن» بمنزله تفسیر و بیان قناعت است که مذکور شد و «عفاف» بفتح عین بمعنی بازایستادن است از آنچه حلال نباشد و مراد به «پوشیدن آن» این است که آنرا لازم خود گرداند و همیشه با خود دارد بمنزله جامه و تفریع این معنی بر «بدل افتادن قناعت» باعتبار این است که کسی که توفیق قناعت یابد و طلب زیادتی نکند نه از راه حرام از برای حرمت آن و نه از راه حلال بسبب افضلیت قناعت بر آن پس بطریق اولی مرتکب حرامهای دیگر نیز نگردد، و ممکن است که مراد بعفاف در اینجا خصوص بازایستادن از کسب اموال از حرام باشد و بنا بر این وجه تفریع ظاهرست .

۴۱۳۸ - إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا أَلْهَمَهُ الْإِقْتِصَادَ وَ حَسْنَ التَّدْبِيرِ وَ جَنَّبَهُ سُوءَ التَّدْبِيرِ وَ الْإِسْرَافِ .

هرگاه اراده کند خدا بنده نیکوئی را در دل او اندازد میانه روی را و نیکوئی تدبیر را، و اجتناب فرماید او را از یدی تدبیر و اسراف، مراد به «نیکوئی تدبیر» نیکوئی تدبیر در معاش است که همان میانه روی باشد که مذکور شد، و مراد به «بدی تدبیر» نیز بدی

تدبیر در معاش است باینکه میانه روی نکند بلکه تنگ گیری کند یا اسراف پس ذکر اسراف بعد از این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام و تخصیص آن بذکر ممکن است که باعتبار زیادتی قبح آن باشد و در بعضی نسخه ها بجای «التدبیر» دویم «التبذیر» است و بنابراین ترجمه این است که: و اجتناب فرماید او را از بدی تبذیر و اسراف، و مراد به «تبذیر» نیز اسراف است و ذکر اسراف بعد از آن از برای تأکید است و بنابراین نیز تخصیص تبذیر و اسراف بذکر باعتبار زیادتی قبح آن تواند بود.

۴۱۳۹ - إِذَا مُلِيَءَ الْبَطْنُ مِنَ الْمُبَاحِ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الصَّالِحِ.

هرگاه پر کرده شود شکم از مباح کور گردد دل از صلاح، مراد این است که پر شدن شکم اگر همه از حلال باشد خوب نیست بسبب اینکه باعث کوری دل گردد از آنچه صلاح حال او باشد در دنیا و آخرت؛ باعتبار اینکه سبب سنگینی و گرانی بدن شود و باعث کسالت و کاهلی گردد از طاعات و عبادات و سعی در سایر آنچه خیر او می باشد در دنیا و آخرت.

۴۱۴۰ - إِذَا أَعْرَضَتْ عَنْ دَارِ الْفَنَاءِ وَ تَوَلَّيْتَ بِدَارِ الْبَقَاءِ فَقَدْ فَازَ قَدْحُكَ وَ فُتِحَتْ لَكَ أَبْوَابُ النِّجَاحِ وَ ظَهَرَتْ بِاَلْفَلَاحِ.

هرگاه روگردانی از خانه فنا یعنی دنیا و شیفته گردی بخانه بقا یعنی آخرت پس بتحقیق که فیروزی یابد قدح تو و گشوده گردد از برای تودرهای نجات، و فیروزی یابی برستگاری، قدح بکسر قاف و سکون دال تیر را گویند پیش از اینکه پروپیکان از برای آن قرار دهند و مراد به «فیروزی یافتن قدح کسی» این است که قدح او بهره و نصیب اعلی را برد و این باعتبار اینست که در بعضی بازیها و قسمتها نصیبهها و بهره ها را برتیرها می نوشتند و تیرها را در یکدیگر جولان میدادند و باسم هر کسی تیری را برمی آوردند پس هر که تیری باسم او برمی آمد آنچه بر آن نوشته شده بود

از بهره زیاد یا کم مالک میشد و بر بعضی تیرها محرومی از نصیب نیز مینوشتند و آن تیر باسم هر که بیرون میآمد بی بهره می ماند پس «فیروزی یافتن تیر» کنایه شده از بهره، و نصیب اعلی بردن و «نجاح» بفتح نون و جیم والف و حای بی نقطه بمعنی ظفر یافتن بمطلب و رسیدن بآنست .

۴۱۴۱ - إِذَا اتَّخَذَكَ وَلِيًّا أَخًا فَكُنْ لَهُ عَبْدًا وَ اَمْنَحْهُ صِدْقَ الْوَفَاءِ وَ حُسْنَ الصَّفَاءِ .

هرگاه فراگیرد ترا دوست تو برادر پس باش از برای او بنده، و عطا کن او را راستی وفا و نیکوئی صفا ، مراد اینست که هرگاه دوست تو ترا برادر خود قرار دهد باید که تو زیاده بر آن دوستی کنی و خود را بنده او قرار دهی و آنچه لازمه بندگی و برادریست از راستی وفاداری و نیکوئی صفای باطن با او بعمل آوری .

۴۱۴۲ - إِذَا كَانَ فِي الرَّجُلِ خَلَّةٌ رَأَيْتَهُ فَإِنْتَظِرْ مِنْهُ أَخَوَاتِهَا .

هرگاه بوده باشد در مرد خوئی خوش آینده پس انتظار ببر از او خواهرهای آنرا ، مراد این است که غالب این است که خو و خصلت نیکوئی که در کسی باشد باعث این میشود که خصلتها و خویهای نیکوی دیگر نیز در او حاصل شود، چنانکه گفته اند که طاعات بعضی جلب بعضی دیگر میکنند ؛ و همچنین معاصی، پس هرگاه خصلت نیکوئی در کسی ببینی انتظار این ببر که خصلتها و نیکوئی دیگر نیز در او پدید آید .

۴۱۴۳ - إِذَا دَعَاكَ الْقُرْآنُ إِلَى خَلَّةٍ جَمِيلَةٍ فَخُذْ نَفْسَكَ بِأَمْثَالِهَا .

هرگاه بخواند ترا قرآن مجید بسوی خوئی نیکو پس بگیر نفس خود را بمانند های آن یعنی استنباط کن از آن خوی هر چه مثل آن باشد و بدار نفس خود را بر کسب همه آنها ، و مراد این است که در قرآن مجید بسیار است که امر بخصوص

چیزی یا نهی از خصوص چیزی شده و حکم آن جاریست در هرچه مثل و مانند آن باشد پس آدمی باید که همه آنها را از آنها (۱) استنباط کند و حکم آنها را در همه جاری سازد و بدارد نفس خود را بر کردن هرچه مثل و مانند آنها باشد که امر شده بآنها و بر ترك هرچه مثل آنها باشد که نهی شده از آنها؛ نهایت این از برای جمعی است که قادر بر استنباط باشند و پی بعلت و سبب حکم توانند برد پس در هرچه دانند که علت حکم موجود است باید که حکم را جاری کنند مثل اینکه در قرآن مجید نهی شده از اف گفتن بپدر و مادر و معلوم است که این از برای رعایت حرمت ایشان است پس هر اذیتی که مثل اف گفتن باشد در هتک حرمت ایشان باید که ترك نمود این است که علمای ما رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با آنکه منکر قیاس اند قیاس منصوص العله را تجویز میکنند و حجت میدانند، و ممکن است که «قرآن» بکسر قاف و بی همزه خوانده شود بمعنی همراهی و با هم بودن و معنی این باشد که هرگاه بخواند ترا همنشین پسوی خوئی نیکو پس بگیر نفس خود را بمانند های آن یعنی هرگاه همنشینی با کسی که خوی نیکویی داشته باشد در تو اثر کند و تو آن خوی را کسب کنی معلوم میشود که صحبت همنشین در تو اثر میکند پس بدار نفس خود را بر مانند های آن از خوبیهای نیکوی دیگر باینکه همنشینی کنی با جمعی دیگر که آن خوبیها را داشته باشند تا آنها را نیز کسب کنی، و ممکن است که مراد این باشد که بدار نفس خود را بر مانند های آن؛ یعنی تو نیز خوبیهای نیکو کسب کن تا همنشینی او نیز با تو اثر کند در او؛ و تلافی آنچه از او کسب کرده بلکه زیاده بر آن بشود.

۴۱۴۴ - إِذَا أَتَاكَ الْمَحَنُ فَأَقْعُدْ لَهَا فَإِنَّ قِيَامَكَ فِيهَا زِيَادَةٌ لَهَا .

هرگاه بیاید ترا محنتها پس بنشین از برای آنها پس بدرستی که برخاستن تو در آنها زیادتی است بر آنها، ممکن است که مراد محنتها باشد که از جانب حق تعالی باشد و مراد به «نشستن در آنها» صبر کردن و شکیبائی نمودن باشد و مراد به «برخاستن» - کذا صریحاً بخطه الشریف؛ و بهتر آن بود که در هر دو مورد «آن» ذکر کند.

در آنها برخاستن بجزع و قلق واضطراب و ناله و فغان باشد و بنابراین «بودن آنها زیادتی مرآن محنتها را» ظاهرست ، و ممکن است که خطاب آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه بحضرت امام حسن صلوات الله وسلامه علیه یا جمعی از اصحاب خود باشد و مراد این باشد که هرگاه بیاید بتو محنتها بعد از من در دولت بنی امیه بنشین از برای آنها و برمیخیز از برای دفع آنها؛ زیرا که قلم تقدیر جاری شده بآنها و دفع آنها ممکن نیست بلکه برخاستن از برای دفع آنها باعث زیادتی محنتها گردد.

۴۱۴۵ - إِذَا أَحْسَنْتَ الْقَوْلَ فَأَحْسِنِ الْعَمَلَ لَتَجْمَعَ بِذَلِكَ بَيْنَ مَرْيَةِ
الِلِّسَانِ وَفَضِيلَةِ الْإِحْسَانِ .

هرگاه نیکو کنی گفتار را پس نیکو کن کردار را نیز تا اینکه جمع کنی باین میانه مزیت زبان و فضیلت احسان یعنی نیکوکاری ، مراد به « نیکو کردن گفتار» امر کردن بکارهای خوب و نهی کردن از کارهای بد است، و ممکن است که مراد کسب فصاحت و بلاغت باشد .

۴۱۴۶ - إِذَا آمَنْتَ بِاللَّهِ وَاتَّقَيْتَ مَحَارِمَهُ أَحَلَّكَ دَارَ الْأَمَانِ وَإِذَا أَرْضَيْتَهُ
تَعَمَّدَكَ بِالرِّضْوَانِ .

هرگاه ایمان آوری بخدای سبحانه و بپرهیزی از حرامهای او فرو آورد ترا در خانه امان، و هرگاه خشنود گردانی او را فروپوشاند ترا بخشنودی، مراد به «خانه امان» بهشت است که در آن ایمنی است از هر مکروهی، و «فروپوشاند ترا بخشنودی» یعنی خشنودی خود را از تو شامل حال تو کند مانند جامه که فرو گیرد سرپای ترا و در بعضی نسخه ها بجای «أَرْضَيْتَهُ» از باب افعال «رَضَيْتَهُ» از باب تفعیل است و هر دو یک معنی است، و پوشیده نیست که خشنودی حق تعالی از این کس نعمتی است بلند مرتبه تر از بهشت و آنچه در آنست چنانچه در قرآن مجید فرموده :

« وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ » و اما خشنود گردانیدن او را پس ممکن است که همان بایمان و پرهیزگاری از حرامها بعمل آید و بنابراین حاصل کلام این باشد که هرگاه ایمان آوری بخدا و بپرهیزی از حرامهای او فرود آورد ترا ببهشت و چون آن باعث رضای او میشود از تو فرو گیرد نیز ترا بخشنودی خود که مرتبه ایست بزرگتر از آن. و ممکن است که آن بمجرد ایمان و پرهیزگاری حاصل نشود بلکه زیاده بر آن بعضی از اخلاق حمیده یا افعال عظیمه خیر در آن درکار باشد و بنابراین راضی گردانیدن خدا را اشاره باشد بمرتبه بالاتر از ایمان و پرهیزگاری و بجزای آن واحتمال اوّل ظاهر ترست چه بنا بر احتمال دوم مناسب این بود در کلام که اشاره بطریق حصول آن بشود والله تعالی یعلم .

۴۱۴۷ - إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلْ تَفَقُّهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْنَتًا فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ شَبِيهٌ بِالْجَاهِلِ .

هرگاه سؤال کنی پس سؤال کن از برای فهمیدن و سؤال مکن از برای طلب لغزش پس بدرستی که نادانی که تعلیم گیرد شبیه بداناست و بدرستی که دانائی که از راه بیرون رود شبیه بنادان است، مراد این است که هرگاه مسئله از کسی بیرسی بی پرس در وقتی که ندانی از برای اینکه دانا شوی بآن و بی پرس بقصد اینکه آن کس که سؤال میکنی از او نداند آن را و بلغزد و غلط کند در آن و نادانی او ظاهر گردد و حاصل باقی کلام ظاهرست .

۴۱۴۸ - إِذَا اتَّقَيْتَ الْمَحْرَمَاتِ وَ تَوَرَّعْتَ عَنِ الشُّبُهَاتِ وَ آدَيْتَ الْمَفْرُوضَاتِ وَ تَنَفَّلْتَ بِالنَّوَافِلِ فَقَدْ أَكْمَلْتَ فِي الدِّينِ الْفَضَائِلَ .

هرگاه بپرهیزی از حرامها و باز ایستی از شبهه ها و بجای آوری نماز های فریضه را و بگزاری نماز های نافله را پس بتحقیق که کامل گردانیده در دین

فضیلتها را ، پوشیده نماند که پرهیز نمودن از حرامها متضمن فعل همه واجبهاست زیرا که ترك واجبی حرامست و این معنی اگر چه شامل بجای آوردن نمازهای فریضه نیز هست نهایت از برای زیادتى اهتمام بآنها بجای آوردن آنها بخصوص مذکور شده و این قدر یعنی کردن هر واجبی و ترك هر فعل حرامی که پرهیز نمودن از هر حرام شامل هردو باشد اقل واجب است بر هر کسی ، نهایت کمال دینداری اینست کسی که با وجود این باز ایستد از شبهه ها یعنی از مالهای شبهه ناك مثل مال جمعی که حلال و حرام هردو در اسوال ایشان باشد پس هر گاه مالی از جمله اموال خود بکسی دهند که معلوم نباشد که حلال است یا حرام اگر چه بحسب ظاهر بر آن کسی که حال آنرا نمیداند حلال است اما اجتناب از آن بهترست و باعث کمال فضیلت دینداری است ، و ممکن است که مراد به شبهه ها اموری چند باشد که حرمت آنها معلوم نباشد و بان اعتبار اگر چه اجتناب از آنها واجب نباشد نهایت اجتناب از آنها باعتبار احتمال حرمت باعث کمال فضیلت دین گردد ، و همچنین گزاردن نوافل اگر چه واجب نیست اما فضیلت دینداری بان کامل میشود و پوشیده نیست که آنچه مذکور شده اقل مراتب فضایل دین است و با وجود آن هر چند اخلاق فاضله کامل تر گردد و امور مستحب و افعال خیر بیشتر کرده شود فضایل دین کامل تر گردد .

۴۱۴۹ - إِذَا كَأَنْتَ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ اسْأَلِ اللَّهَ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِيَ أَحَدَهُمَا وَيَمْنَعَ الْآخَرَى .

هر گاه بوده باشد مر ترا بسوی خدای سبحانه حاجتی پس ابتدا کن بطلب رحمت بر پیغمبر - رحمت کند خدا براو و آل او - بعد از آن سؤال کن از خدا حاجت

خود را پس بدرستی که خدای تعالی کریمتر است از اینکه سؤال کرده شود و حاجت پس برآورد یکی از آنها را و منع کند آن دیگری را ، مراد این است که هر که از خدا طلب رحمت کند از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله - البته آن دعای او مقبول و مستجاب است ، پس هرگاه حاجت دیگر نیز با آن بخواهد آن هم برآید زیرا که خدای تبارک و تعالی کریمتر است از اینکه کسی از او دو حاجت بطلبد و او یکی را برآورد و یکی را برنیاورد پس هرگاه یک حاجت را که رحمت فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد بیقین برآورد آن حاجت دیگر را نیز بتبعیت آن بخواهد آورد ، و پوشیده نیست که بنا بر این وجه هرگاه طلب حاجت همراه باشد با طلب رحمت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله باید که برآورده شود خواه ابتدا با طلب رحمت کند و خواه بحاجت پس امر بخصوص ابتدا با طلب رحمت جهت آن معنی نیست بلکه از برای تیمن و تبرک و رعایت تعظیم و تبجیل آن حضرت است که آدمی مطلبی را که از برای او خواهد مقدّم دارد بر مطلبی که از برای خود باشد ، و ایضاً چون آن را وسیله برآوردن مطلب خود میکند باید که وسیله را مقدّم دارد و در بعضی احادیث وارد شده که : هرگاه طلب حاجتی از خدا کنی پیش از آن و بعد از آن طلب رحمت از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بکن که طلب حاجت میانه هر دو واقع شود از برای اینکه خدای تبارک و تعالی کریمتر است از اینکه کسی سه مطلب از او بطلبد و او اوّل و آخر را برآورد و وسط را برنیاورد ، و ظاهراً این است که هر دو نحو خوب باشد و طریق دوم بهتر باشد باعتبار اینکه مشتمل بر طریق اوّل باشد باز یاده بر آن .

۴۱۵۰ - إِذَا اسْتَوَى الصَّالِحُ عَلَى الزَّمانِ وَ أَهْلِهِ ثُمَّ أَسَاءَ الظَّنَّ رَجُلٌ بِرَجُلٍ لَمْ يَظْهَرْ مِنْهُ خِزْيَةٌ فَقَدْ ظَلَمَ وَ اعْتَدَى .

هرگاه غالب باشد صلاح بر روزگار و اهل آن پس بد گمان باشد مردی بمردی که ظاهر نشده باشد از او بدی پس بتحقیق که ستم کرده و ظلم کرده ، مراد

به «غالب بودن صلاح بر روزگار» غالب بودن آن است براهل آن پس «واهل آن» بدل از آنست و بیان مراد از آنست .

۴۱۵۱ - إِذَا اسْتَوَلَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ ثُمَّ أَحْسَنَ الظَّنَّ رَجُلٌ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ .

هرگاه غالب باشد فساد و ناراستی بر روزگار و اهل آن پس نیکوگرداند گمان را مردی بمردی پس خود را در معرض هلاکت انداخته ، مراد به «غالب بودن فساد بر روزگار» غالب بودن آنست براهل آن چنانکه در فقره اوّل مذکور شد و غرض از این دو فقره شریفه این است که در هر زمانی باید گذاشت بنای حال هر یک از اهل آن زمان را بر آنچه غالب حال ایشان باشد مگر اینکه خلاف آن ظاهر شود پس هرگاه غالب احوال اهل زمانی صلاح و راستی باشد باید که گمان صلاح و راستی بهر یک از ایشان داشت مگر اینکه خلاف آن ظاهر شود، و همچنین اگر غالب حال ایشان فساد و ناراستی باشد باید که بد گمان بود بایشان و اعتماد نکرد بر هیچیک از ایشان مگر اینکه خلاف آن ظاهر گردد .

۴۱۵۲ - إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ الْمُنْكَرَ وَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَنْكِرَهُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَ انْكَرَهُ بِقَلْبِهِ وَعَلِمَ اللَّهُ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْهُ فَقَدْ انْكَرَهُ .

هرگاه ببیند یکی از شما منکری را یعنی کار نامشروعی را از کسی و قدرت آن نداشته باشد که انکار کند آن را بدست خود و زبان خود و انکار کند آن را بدل خود یعنی بداند آن را در دل خود و بداند خدا راستی این معنی را از او پس بتحقیق که انکار کرده آن را یعنی انکاری که بر او لازم است بعمل آورده و انکار بدست یا بزبان باعتبار عدم قدرت بر آنها از او ساقط است و بسبب ترك آنها مأخذ براونست .

۴۱۵۳ - إِذَا زَكَّيَ أَحَدٌ مِنَ الْمُتَّقِينَ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ

بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنِّي ، اَللّٰهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ
وَاجْعَلْنِيْ اَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّوْنَ .

هرگاه پاك گردانیده شود یکی از پرهیزگاران بترسد از آنچه گفته میشود
از برای او پس میگوید که من داناترَم بنفس خود از غیر خود ، و پروردگار من
داناتر است بنفس من از من ، خداوند! بازخواست مکن مرا بآنچه میگویند و بگردان
مرا افزونتر از آنچه گمان دارند ، یعنی هرگاه یکی از پرهیزگاران را مدح کنند
بخوبی و پاکتی از گناهان و عیبها میترسد از آنچه گفته میشود از برای او؛ از راه اینکه
مبادا او را بسبب این خودبینی و عجبی حاصل شود پس میگوید که: من داناترَم
بنفس خود از غیر من جهت اشعار باینکه این مدح شما از راه این است که براحوال
من کماهی شمارا آگاهی نیست و اگر نه مدح من نمیگردید، و پروردگار من داناتر است
بنفس من از من پس بسا باشد که او عیبهای چند از من داند که من هم ندانم بعد از آن
دعا میکند خود را و مراد باینکه « بازخواست مکن مرا بآنچه میگویند » این است
که چنین کن که مرا بسبب گفته ایشان خودبینی و عجبی حاصل نشود که بسبب
آن بازخواست کنی مرا ، یا اینکه اگر حاصل شده باشد در گذر از آن و عفو کن
آن را ، و « بگردان مرا افزونتر از آنچه گمان دارند » دعائی است دیگر از برای خود
باینکه خدا او را بگرداند افزونتر از آنچه گمان دارند و مدح او میکنند بآن .

۴۱۵۴ - إِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَسَارِعْتُمْ إِلَيْهِ وَرَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَنَبَّأْتُمْ عَنْهُ وَكُنْتُمْ
بِالطَّاعَاتِ عَامِلِينَ وَفِي الْمَكَارِمِ مُتَنَافِسِينَ كُنْتُمْ مُحْسِنِينَ فَائِزِينَ .

هرگاه ببینید کار خیر را پس بشتابید بسوی آن و ببینید کار بد را پس دوری
گزینید از آن و بوده باشید بطاعتها عمل کنندگان و در صفتهای نیکور غبت کنندگان
خواهید بود نیکوکاران فیروزی یابندگان .

۴۱۵۵ - إِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

فَيُوفِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمَهُ وَحَمِلَهُ إِيَّاهُ وَ أَكْثِرْ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ فَلَعَلَّكَ أَنْ تَطْلُبَهُ فَلَا تَجِدَهُ .

هرگاه بیایی از اهل حاجت کسی را که بردارد از برای تو توشه ترا بسوی روز قیامت پس باز پس دهد بتو آن را فردا در هنگامی که محتاج باشی بسوی آن پس غنیمت شمار این را و بار کن براو آن را ، و بسیار کن توشه دادن او را و حال آنکه قادری بر آن پس بسا باشد که بعد از این طلب کنی چنین کسی را پس نیایی او را ، مراد این است که هرگاه بیایی محتاجی را که توانی بار او کرد چیزی را که خواهی ذخیره کنی از برای روز قیامت خود باینکه عطائی کنی باو یا هر نحو احسانی که قادر باشی بر آن و او بمنزله کسی باشد که بردارد آن را بردوش خود از برای تو و باز پس دهد آن را بتو در روز قیامت در هنگامی که محتاج بآن باشی ، و این کنایه است از رسیدن اجر و ثواب آن باو در آن روز در وقت احتیاج بآن پس غنیمت شمار این معنی را و توشه بسیار باو بده در حالی که قادری بر آن پس بسا باشد که بعد از این طلب کنی چنین کسی را پس نیایی باعتبار اینکه در آن وقت چنان محتاجی را نیایی ، یا اینکه در آن وقت قادر نباشی بر احسان ، و ممکن است که مراد این باشد بسا باشد که وقتی باشد که آرزو کنی که کاش چنین چیزی میسر بود و میسر نباشد و آن روز قیامت باشد .

۴۱۵۶ - إِذَا أَنْكَرْتَ مِنْ عَقْلِكَ شَيْئًا فَاقْتَدِرْ أَيْ عَاقِلِي يُزِيلُ مَا أَنْكَرْتَهُ .

هرگاه شناسی بعقل خود چیزی را پس پیروی کن باندیشه عاقلی که زایل کند آنچه را شناسی آن را یعنی هرگاه در مطلبی عقل تو شناسد آن را یعنی نرسد بآن و نتواند یافت راه صواب را در آن ، پس پیروی کن در آن برآی و اندیشه عاقلی که برسد عقل او بآن و زایل کند جهالت و نادانی ترا در آن ، و این درمهمات دنیوی است که هرگاه عقل کسی در مطلبی از آنها حیران باشد و نداند صلاح کار را در آن

باید که اقتدا کند برای عاقلی که فکر و عمل کند بآنچه او مصلحت داند از برای او،
و ممکن است که شامل علوم و مسائل هم باشد و مراد این باشد که هرگاه مسئله
بر تو مشکل شود که عقل تو بآن نرسد رجوع کن برای کسی که زایل کند آن جهالت را
از تو باینکه در آنها ترا دانا گرداند بآن از روی دلیل و برهان .

۴۱۵۷ - إِذَا سَمِعْتُمُ الْعِلْمَ فَالْطُّوْا عَلَيْهِ فَلَا تَشُوْبُوْهُ يَهْزِلُ فَتَمَجُّهُ الْقُلُوبُ .

هرگاه بشنوید علم را پس بیوشانید آن را و آمیخته مگردانید آن را ببازی
پس از دهن بیندازد آن را دلها ، مراد این است که بیوشانید آن را از غیر اهل آن
و بعثت و بازی اظهار مکنید نزد هر کسی که آن باعث این میشود که دلها آن را
از دهن بیرون اندازند یعنی رد کنند و قبول نکنند ، و ممکن است که معنی « فالتطوا »
علیه « این باشد که سخت بایستید بر سر آن و ترجمه این باشد که هرگاه بشنوید علم را
پس سخت بایستید بر سر آن و آمیخته مگردانید ؛ تا آخر ترجمه و مراد این باشد که
سختی کنید در حفظ آن و در خاطر نگاهداشتن آن و « آمیخته مگردانید آن را ببازی »
یعنی ببازی فرا نگیرید آن را و سهل انگاری مکنید در حفظ آن که اگر چنین کنید
دلها یعنی دلهای شما آن را از دهن بیرون اندازند و نگاه ندارند، یا مراد این باشد
که ایستادگی کنید بر سر آن و در ترویج آن و در خصومت با مردم بر سر آن، و « آمیخته
مکنید آن را ببازی » یعنی آن را ببازی فرا مگیرید و سهل انگاری مکنید در آن که اگر
چنین کنید دلها یعنی دلهای مردم آن را از دهن بیرون اندازند و قبول نکنند و در
اکثر نسخه ها بدل « فالتطوا » بلام و طای بی نقطه « فالتطوا » بکاف و طای نقطه دار واقع
شده و در کتب لغت « اکظ » از باب افعال بنظر فقیر نرسیده نهایت « رجل كظ »
بمعنی « مردیست سخت » آمده و بنا بر این ممکن است که از باب افعال نیز آمده باشد
و « اكظوا عليه » بمعنی « سختی کنید بر سر آن » باشد و مراد یکی از دو معنی باشد که
آخر مذکور شد .

۴۱۵۸ - إِذَا رُمْتُمْ الْإِنْفَاعَ بِالْعِلْمِ فَأَعْمَلُوا بِهِ وَ أَكْثِرُوا الْفِكْرَ فِي مَعَانِيهِ
تَبِعَهُ الْقُلُوبُ .

هر گاه خواهید سودمند شدن بعلم را پس عمل کنید بآن و بسیار کنید فکر را
در معنیهای آن تا اینکه حفظ کند آنرا دلها ، «عمل کردن بعلم» از برای این است
که هر گاه عمل بآن نشود نفعی بر آن مترتب نشود بلکه ضرر کند چنانکه مکرر مذکور
شد و «بسیار کردن فکر در معانی آن» از برای این است که تا کسی در آن فکر بسیار
نکند دل او حفظ نمیکند آن را و باندک وقتی فراموش میکند .

۴۱۵۹ - إِذَا غَلَبَتْ عَلَيْكَ الشَّهْوَةُ فَأَغْلِبْهَا بِالْإِخْتِصَارِ .

هرگاه غالب شود بر تو خواهش پس غلبه کن بر آن باختصار . ظاهرا نیست
که مراد به «اختصار» گزاردن نماز شب باشد و مراد این باشد که مواظبت بر نماز
شب بالخاصه سبب این میشود که خواهشهای این کس کم شود و مغلوب گردد
چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وارد شده که : الْمُتَخَصِّرُونَ فِي الصَّلَاةِ

عَلَىٰ وَجْهِهِمُ النُّورُ یعنی تخصرکنندگان در نماز بر رویهای ایشان نور است ، و
بعضی از اهل لغت گفته اند که : مراد به «تخصرکنندگان» آنانند که نماز تهجد
میگزارند و هرگاه مانده میشوند میگذارند دستهای خود را بر خاصره های خود یعنی
پهلوهای خود و هرگاه «تخصر» باین معنی باشد «اختصار» نیز باین معنی میتواند بود
و در کتاب نهاییه ابن اثیر نقل کرده حدیث « الْمُتَخَصِّرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ
وَجْهِهِمُ النُّورُ » یعنی تخصرکنندگان روز قیامت بر رویهای ایشان نور است ، و
گفته که : در بعضی روایات « الْمُتَخَصِّرُونَ » است یعنی اختصارکنندگان و گفته
که : مراد به « مُتَخَصِّرُونَ » یا « مُتَخَصِّرُونَ » آنانند که میآیند و بایشان اعمال

صالحه ایشان باشد که تکیه کنند بر آنها ، و بنا بر این « متخصر » یا « مختصر » بمعنی کسی است که تکیه کند بر مخصره یعنی عصا و مانند آن ، و بنا بر این اختصار در اینجا نیز باین معنی میتواند بود یعنی کردن اعمال صانع که روز قیامت تکیه بر آنها تواند کرد و این بالخاصیه سبب غالب شدن بر خواهشها گردد .

۴۱۶۰ - إِذَا تَسَلَّطَ عَلَيْكَ الْغَضَبُ فَأَغْلِبْهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ .

هرگاه غالب شود بر تو خشم پس غلبه کن بر آن ببردباری و وقار یعنی فرو نشان آن را ببردباری و وقار یعنی بآرام بودن و از جا بر نیامدن .

۴۱۶۱ - إِذَا فَاجَأَكَ الْبَلَاءُ فَتَحَصَّنْ بِالصَّبْرِ وَالْإِسْتِظْهَارِ .

هرگاه ناگاه برسد بتو بلا پس پناه بر بشکیبائی و پشت قوی کردن بآن و اعتماد نمودن بر آن و اعتقاد این داشتن که صبر و شکیبائی یا رفع میکند آن را و بابت اجرو ثوابی میشود که از برای آنها متحمل آن بلا میتوان شد .

۴۱۶۲ - إِذَا ظَهَرَ غَدْرُ الصَّدِيقِ سَهْلَ هَجْرِهِ .

هرگاه ظاهر شود بی وفائی دوست ؛ سهل گردد دوری گزیدن از او یعنی شرعاً و عقلاً جایز باشد و منعی از آن نباشد .

۴۱۶۳ - إِذَا كَرَّمَ أَصْلُ الرَّجُلِ كَرَّمَ مَغِيبَهُ وَمَحْضَرَهُ .

هرگاه گرامی باشد اصل مرد گرامی باشد غائب بودن او و حاضر بودن او . یعنی نیکو باشد در همه حال و در پی ایذاء و اذیت مردم نباشد نه در حضور ایشان و نه غایبانه ایشان .

۴۱۶۴ - إِذَا لَمْ تَنْفَعْ الْكَرَامَةَ فَلَا هَانَةَ أَحْزَمَ وَإِذَا لَمْ يَنْجِعِ السُّوْطُ فَلَا سَيْفُ أَحْسَمُ .

هر گاه نفع نکند گرامی بودن پس خوار نمودن دوراندهش تر است، و هر گاه سود ندهد تازیانۀ پس شمشیر برنده تر است یعنی هر گاه همواری و نرسی که شیوۀ مردم گرامی است با کسی نفع نکند در دفع ایذاء و اذیت او یا سخن از روی خوشی و ملایمت نفع نکند در منع از هر منکری که مرتکب آن باشد پس چنین کسی را خوار نمودن بهتر است از برای دفع و منع او، و «این دور اندیش تر است» یعنی بدوراندهشی نزدیکتر است و چاره کار در آن بیشتر است، و «هر گاه سود ندهد تازیانۀ» یعنی هر گاه کسی مرتکب منکری باشد و بتازیانۀ ممنوع نشود و ترك آن ننماید پس بشمشیر باید که چاره کار او کرد و قطع فساد آن نمود و قبل از این مذکور شد که در امر بمعروف و نهی از منکر هر گاه غیر زخم زدن یا کشتن نفع نکند بعضی از علما گفته اند: که باید بزخم یا قتل امر و نهی او کرد و بعضی آن را جایز نمیدانند مگر از برای امام پس بنا بر قول اول این کلام معجز نظام بر اطلاق خود باقی است و درباره هر که امر بمعروف و نهی از منکر تواند کرد جاری است و بنا بر قول دوم باید که محمول شود بر اینکه مراد بیان حکم شرعی آنست نسبت به خصوص آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه و سایر ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك العبار، یا اینکه مخصوص ساخت بدفع ظلم و تعدّی که کسی برد دیگری کند.

۴۱۶۵ - إِذَا كُنْتَ جَاهِلًا فَتَعَلَّمْ وَإِذَا سُئِلْتَ عَمَّا لَا تَعْلَمُ فَقُلِ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

هر گاه بوده باشی نادان پس بیاموز، و هر گاه سؤال کرده شوی از چیزی که ندانی پس بگو خدا و رسول اودانانتر است، یعنی چنین بگو و شرم مکن از اظهار نادانی و ندانستن خود و ندانسته جواب مگو مانند بعضی از مردم که هر مسئله که از ایشان پرسند هر چند ندانند جوابی گویند که سائل ایشان را نادان نداند و ملاحظه این نمیکند که نادان دانستن مردم ایشان را اگر ضرری کند ضرر سهل دنیوی باشد و

ندانسته جواب مسائل دینیه را گفتن خواه غلط باشد و خواه بحسب اتفاق درست باشد سبب فساد و تباهی دین و آخرت است نعوذ بالله منه .

۴۱۶۶ - إِذَا سَمِعْتَ مِنَ الْمَكْرُوهِ مَا يُؤْذِيكَ فَتَطَاطَأْ لَهُ يُخْطِكَ .

هرگاه بشنوی از ناخوشی چیزی را که بیازارد ترا پس سربریز افکن از برای آن تجاوز میکند از تو، یعنی هرگاه بشنوی که کسی حرف ناخوشی نسبت بتو میگوید پس سربریز افکن از برای آن و نشنیده انگار و متوجه جواب آن مشو که هرگاه چنین کنی آن در میگذرد از تو و ضرری نمیکند نه بدین تو و نه بدنیای تو؛ بلکه باعث اجر و ثواب برای تو گردد، بخلاف اینکه متوجه جواب و تلافی آن گردی که بسا باشد که باعث مفسده دنیوی گردد بلکه اخروی نیز هرگاه تلافی آن زیاده از اندازه آن شود .

۴۱۶۷ - إِذَا كَتَبْتَ كِتَابًا فَأَعِدْ فِيهِ النَّظَرَ قَبْلَ خَتْمِهِ فَإِنَّمَا تَخْتِمُ عَلَى عَقْلِكَ .

هرگاه بنویسی نوشته پس اعاده کن در آن نظر را پیش از اینکه مهر کنی آن را پس بدرستی که تو مهر نمیکنی مگر بر عقل خود، مراد این است که عقل و دانش هر کس از نوشته او مستنبط میشود و هرگاه کسی مهر کند بر آن در حقیقت مهر نکرده مگر بر قدر و اندازه عقل و دانش خود، پس هرگاه کتابتی یا مانند آن چیزی بنویسی بعد از اینکه بنویسی پیش از اینکه مهر کنی یکبار دیگر در آن نظر کن یعنی نگاه کن و فکر کن که مبادا غلطی نوشته باشی و از آن ضعف عقل و کمی دانش تو استنباط شود و تو مهر کرده باشی بر آن .

۴۱۶۸ - إِذَا زَادَ عَجَبُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ فَحَدَّثْتَ لَكَ أُمَّةً أَوْ

مَخْپَلَةً فَأَنْظُرْ إِلَىٰ عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ وَ قُدْرَتِهِ مِمَّا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ
فَإِنَّ ذَلِكَ يُلَيِّنُ مِنْ جَمَاحِكَ وَيَكْفُ عَنْ غَرْبِكَ وَيَهَيِّئُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ
عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ .

هرگاه زیاد شود خودبینی تو بسبب آنچه تو در آن باشی از قدرت و توانائی
خود پس پدید آید مرترا تکبر و نخوتی پس نگاه کن بسوی بزرگی پادشاهی خدا
و قدرت او؛ از آنچه قادر نیستی تو بر آن از نفس خود پس بدرستی که این نرم میکند
سرکشی ترا و باز میدارد از نشاط تو یا تندی تو و برمیگرداند بسوی تو آنچه را دور
شده از تو از عقل تو. مراد این است که هرگاه در کسی بسبب قدرت و سلطنتی که
داشته باشد خودبینی و عجبی زیاد شود یعنی حاصل شود زیاده بر صفاتی که دارد
یا زیاده بر عجبی که لازم اکثر نفوس بشریه است و پدید آید در او بسبب آن فرحناکی
و بهجتی یا تکبر و نخوتی پس چاره دفع آن این است که تأمل کند در بزرگی خدا
و قدرت او؛ از آنچه قادر نیست این کس بر آن از جانب نفس خود یعنی قدرت او
بر همه مقدرات چه همه آنها چنان است که قادر نیست کسی غیر خدا بر آنها از جانب
نفس خود، و هر که را قدرتی باشد بر چیزی از آنها نیست قدرت او بر آن مگر از جانب
خدا. و ممکن است که مراد چیزی چند باشد که نفس او اصلاً قادر بر آنها نیست و
حق تعالی او را قدرت بر آنها نداده چه اگر تأمل کند در این معنی میداند که هرگاه
نزد حق تعالی با آن همه قدرت عجب و خودبینی بنده مذموم و نکوهیده باشد پس
قطع نظر از قبح مخالفت چنین قادری و شفاعت ارتکاب امری که منافی رضای او باشد
بسا باشد که آن سبب غضب او گردد و باعث این شود که قدرت و سلطنتی را که
باو داده و سبب عجب و خودبینی او شده از او سلب کند و او را ضعیف و ناتوان و
خوار و زار گرداند و بعد از تأمل در این معانی هر که را اندک عقلی باشد یقین باز
می‌ایستد از آن عجب و خودبینی و نرم میشود سرکشی او، و عقل او که دور شده

از او بر میگردد بسوی او، و مراد به «دور شدن عقل از او» عمل نکردن اوست بآن و فرمان آن نبردن، و به «برگشتن آن بسوی او» عمل کردن اوست بآن و فرمان آن بردن، چه هرگاه کسی عمل بعقل خود نکند و فرمان آن نبرد پس گوئیا آن دور شده از او و هرگاه برگردد بآن و اطاعت آن پس گوئیا آن برگشته بسوی او.

۴۱۶۹ - إِذَا شَابَ الْعَاقِلُ شَبَّ عَقْلُهُ .

هرگاه پیر شود عاقل جوان میشود عقل او، یعنی قوی میگردد بسبب آنچه حاصل میشود در او در مدت متمادی از تأمل و تفکر و عبرتها و تجربتها.

۴۱۷۰ - إِذَا شَابَ الْجَاهِلُ شَبَّ جَهْلُهُ .

هرگاه پیر شود نادان پیر میشود نادانی او یعنی قوی و محکم میگردد؛ زیرا که هر صفت که در کسی باشد هر چند بطول انجامد ثابت تر و راسخ تر گردد، و مراد به «عاقل» در فقره سابق «جاهل» است بقرینه مقابله با این فقره یا مراد به «جاهل» در این فقره «غیر عاقل» است بقرینه مقابله با آن فقره.

۴۱۷۱ - إِذَا قَلَّ أَهْلُ الْفَضْلِ هَلَكَ أَهْلُ النَّجْمِ .

هرگاه کم شوند اهل فضل یعنی اهل بخشش و دهش هلاک میشوند اهل تجمل؛ یعنی اهل زینت و آرایش، یعنی هرگاه مردم داد و دهش را کم کنند این باعث این میشود که حق تعالی بجزای فعل ایشان همه توانگران و اهل تجمل را یا اکثر ایشان را هلاک گرداند و مستأصل سازد.

۴۱۷۲ - إِذَا رَغِبْتَ فِي صَلَاحِ نَفْسِكَ فَعَلَيْكَ بِالْإِقْتِسَادِ وَالْقَنُوعِ وَالتَّقَلُّلِ .

هرگاه رغبت کنی در صلاح حال نفس خود پس برتست ملازمت میانه روی و خشنود بودن بقسمت. و «تقلل» یعنی کمی آرزو یا کم گوئی، یا کم نمودن مؤنات و اخراجات، یا راضی شدن بآنند کی از دنیا و طلب زیاد بر آن نکردن، و «بودن هر یک

از آنها باعث صلاح حال این کس» ظاهرست .

۴۱۷۳ - إِذَا طَاقَ الْكَلَامُ نِيَّةَ الْمُتَكَلِّمِ قَبْلَهُ السَّامِعُ وَإِذَا خَالَفَ نِيَّتَهُ لَمْ يَحْسُنْ مَوْقِعَهُ مِنْ قَلْبِهِ .

هرگاه موافق باشد سخن بانیت و قصد سخنگوی قبول کند آنرا شنونده، و هرگاه مخالف باشد با نیت او نیکو نباشد جایگاه آن از دل او، مراد چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده این است که در پندها و موعظه‌ها هرگاه سخن گوینده موافق باشد بانیت او یعنی او خود عمل کند بآنچه میگوید پند و موعظه او اثر کند و شنونده قبول کند آنرا، و اگر او خود عمل نکند بآن پند و موعظه او اثری نباشد و شنونده عمل بآن نکند، و «نیکو نباشد جایگاه آن از دل او» یعنی در جایی از دل شنونده نیفتد که آن را حفظ کند و نگهداری نماید بلکه در جایی افتد که بلغزد از آنجا و قرار نگیرد در آن، یا اینکه اصل دل او جایگاه نیکو نباشد از برای آن یعنی جایی نباشد که حفظ کند آن را و نگاهدارد .

۴۱۷۴ - إِذَا زَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَ آدَبُهُ وَ تَضَاعَفَتْ خَشْيَتُهُ لِرَبِّهِ .

هرگاه زیاد شود علم مرد زیاد شود ادب او، و دوچندان گردد ترس او از پروردگار او، «زیاد شدن ادب بسبب زیاد شدن علم» ظاهرست، و مراد به «دوچندان شدن ترس نیز زیاد شدن آنست زیادتی کاملی نه خصوص دو برابر شدن، و بودن علم سبب زیادتی ترس او از پروردگار بر این وجه «نیز» ظاهرست؛ زیرا که علم باعث اطلاع بر کمال عظمت و بزرگی و لطف و قهر او میگردد و ظاهرست که علم بآنها باعث زیادتی امید باو و ترس از او میشود .

۴۱۷۵ - إِذَا كَانَتْ مَحَاسِنُ الرَّجُلِ أَكْثَرَ مِنْ مَسَاوِيهِ فَذَلِكَ الْكَامِلُ

وَ إِذَا كَانَ مُتَسَاوَى الْمَحَاسِنِ وَالْمَسَاوِي فَذَلِكَ الْمُتَمَاسِكُ، وَ إِن زَادَتْ
مَسَاوِيهِ عَلَى مَحَاسِنِهِ فَذَلِكَ الْهَالِكُ .

هرگاه بوده باشد محاسن مرد یعنی نیکوئیهای او بیشتر از مساوی او یعنی بدیهای او ؛ پس آن کامل است، و هرگاه بوده باشد چنان که مساوی باشد محاسن و مساوی او؛ پس او متماسک است ، و اگر زیاد باشد بدیهای او بر نیکوئیهای او؛ پس آن هالک است . مراد تقسیم مردم است غیر معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که ایشان از بدیهها بالکلیه پاک و منزّه باشند و ظاهراست که [از] غیر ایشان کامل آنست که خوبیهای او زیاده باشد از بدیههای او ؛ نهایت از برای این مراتب مختلفه باشد باعتبار مراتب زیادتی خوبیها بر بدیهها پس هر چند خوبیها زیادتر باشد و کامل تر باشد، و کسی که خوبیها و بدیههای او برابر باشد او متماسک است یعنی همین قدر کرده که خود را نگاهداشته از هلاکت اما تحصیل فضیلت زیادی نکرده ، و اگر کسی بدیههای او زیاد باشد بر خوبیهای او پس او هالک است یعنی فاسد و تباه شده ، و این نیز مراتب دارد که همه افراد آن شریکند در هالک بودن، و هر چند بدیهها زیادتر باشد بر خوبیها؛ او هالک تر باشد، و احتمال اینکه کسی اصلا خوبی نداشته باشد مذکور نشده یا باعتبار عدم تحقق چنین کسی در واقع و یا از برای اشاره باینکه چنین کسی باید که نباشد ، یا باینکه قابل این نیست که مذکور شود هر چند بدیهی مذکور شود، و پوشیده نیست که تعبیر از دو قسم اوّل به « اذا » که بمعنی « هرگاه » است و دلالت بر تحقق و وقوع مدخول آن میکند و تعبیر از قسم سیم به « ان » که بمعنی « اگر » است و دلالت بر شکّ در وقوع و تحقق مدخول آن میکند با آنکه در تحقق و وقوع آن نیز شکّی نیست از برای اشاره است بوقوع آن دو قسم اوّل و اینکه قسم سیم باید که وقوع آن معلوم نباشد و اگر کسی آن را ذکر کند

بمعنوان شكّ و مجرّد احتمال باشد نه اینکه وقوع و تحقق آنرا داند.

۴۱۷۶ - إِذَا كَثُرَ النَّاعِي إِلَيْكَ قَامَ النَّاعِي بِكَ.

هرگاه بسیار شود خبر دهنده مرگ بسوی تو برخیزد خبر دهنده مرگ تویی یعنی هرگاه می بینی که در اندک وقتی خبر دهنده مرگ بسوی تو بسیار میشود پس بدان که بزودی خبر دهنده مرگ تو نیز برخیزد. پس از این معنی غافل مشو و همواره در تهیة آن و تدارك توشة از برای آن باش. و ممکن است که مراد ترسانیدن مردم باشد از خونریزی بسیار باینکه هر که بسیار شود خبر دهنده مرگ بسوی او یعنی آنان که خبر دهند او را که فلان را که فرموده بودی کشتیم و فلان را که گفته بودی کشتیم برخیزد خبر دهنده مرگ او یعنی همان معنی باعث کوتاهی عمر او گردد و سبب این شود که بزودی برخیزد کسی که خبر مرگ او را بمردم رساند.

۴۱۷۷ - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ رُشْدَهُ وَ وَفَّقَهُ لِمَطَاعَتِهِ.

هرگاه دوست دارد خدا بنده را در دل او اندازد راه راست او را و توفیق دهد او را از برای طاعت خود. «دوست داشتن خدا بنده را» چنانچه مکرّم مذکور شد باعتبار خوبی است که در او باشد از اخلاق و خصال یا اعمال و افعال؛ و مراد این است که هرگاه خدا بنده را دوست داشت از روی لطف و مرحمت خود در دل او اندازد آنچه را راه راست باشد از برای او جهت رسیدن او بآنچه صلاح حال او باشد در هر باب و او را از برای یافتن آن راه تعب و زحمتی نباید کشید، و مهیا کند از برای او اسباب فرمانبرداری و طاعت خود را تا اینکه او را از برای تحصیل آنها نیز کلفت و مشقتی نباید کشید والله ولیّ التوفیق والتأیید.

۴۱۷۸ - إِذَا كَانَ الْجَلْمُ مَفْسَدَةً كَانَ الْعَفْوُ مَعْجَزَةً.

هرگاه بوده باشد بردباری مفسده خواهد بود عفو معجزه - مفسده بمعنی جایگاه
و محلّ فساد است یا بمعنی اصل فساد ، و معجزه بمعنی جایگاه و محلّ عجز و ناتوانی
است و یا اصل عجز و ناتوانی ؛ و مراد این است که بردباری وقتی خوب است که
باعث مفسده نباشد و اما هرگاه مفسده داشته باشد مثل اینکه هر چند آدمی با کسی
حلم و بردباری کند او ترك درشتی و بی ادبی نکند بلکه زیاد کند پس در آن حال
حلم و درگذشتن از گناه او خوب نیست بلکه دلیل عجز و ناتوانی این کس است .

حرف باء

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف باء بباى زایده
یعنی بایی که جزو کلمه نباشد هرچند از برای افاده
معنی زیاد شده باشند باء زایده اصطلاحی که
افاده معنی زیادی نکند بلکه از برای مجرد
تزئین لفظ یا نحو آن زیاد شده باشد
زیرا که کلماتی که نقل میشود
از آن قبیل نیست چنانکه
بملاحظه آنها
ظاهر میشود؛

فرموده است آن حضرت علیه السلام :

۴۱۷۹ - بِالشُّكْرِ تَدُومُ النِّعَمُ .

بسبب شکرگزاری دائم می ماند نعمتها .

۴۱۸۰ - بِالتَّوَاضُعِ تَكُونُ الرَّفْعَةُ .

بتواضع میباشد بلندی یعنی تواضع و فروتنی در درگاه حق تعالی و با خلق نیز باعث بلندی مرتبه گردد نزد حق تعالی و خلق نیز (۱) .

۴۱۸۱ - بِالْإِفْضَالِ تَعْظُمُ الْقَدَارُ .

بسبب دهش و عطا بزرگ میگردد قدرها ، یعنی قدرهای مردم بسبب عطا و دهش بزرگ میگردد نزد خلق ؛ و این ظاهر است ، و همچنین نزد حق تعالی چنانکه از اخبار و آثار بسیار ظاهر میشود .

۴۱۸۲ - بِالصَّمْتِ يَكْثُرُ الْوَقَارُ .

بخاموشی بسیار میشود وقار یعنی خاموشی سبب زیادتی وقار این کس میگردد بخلاف سخن گفتن زیاد که باعث سبکی این کس گردد .

۴۱۸۳ - بِحَسَنِ الْمَوَاقِفَةِ تَدُومُ الصُّحْبَةُ .

بنیکوئی موافقت داریم میماند مصاحبت یعنی مصاحبان هرگاه با هم نیکو موافقت کنند و از مخالفت یکدیگر اجتناب نمایند مصاحبت و اختلاط میانۀ ایشان باقی ماند و اگر نه زود زایل گردد .

۱- مأخوذ از این مضمون است گفتار سعدی :

« تواضع سر رفعت افرازدت تکبر بخاک اندر اندازدت »

۴۱۸۴ - بِالْوَقَارِ تَكْثُرُ الْهَيْبَةُ .

بسبب وقار زیاد میشود هیبت، یعنی سنگین بودن و بسبکی نکردن در سخن گفتن و سایر احوال باعث این میشود که هیبت این کس نزد مردم بسیار شود و اندیشه نمایند از او و بسبکی با او سلوک نکنند .

۴۱۸۵ - بِالْحِلْمِ تَكْثُرُ الْأَنْصَارُ .

بحلم و بردباری بسیار میشود مددکار؛ چه ظاهرست که حلم و بردباری باعث محبت و دوستی مردم میشود، و هرگاه دوست گردند یار و مددکار باشند .

۴۱۸۶ - بِالْهُدَى يَكْثُرُ الْأَسْتَبْصَارُ .

براه راست یافتن بسیار میشود بینائی؛ یعنی هرگاه کسی در دین بلکه در هر باب راه راست یافت بسیار میشود بینائی او در امور متعلقه بآن، بخلاف کسی که راه راست نیافته باشد در باب مطلبی؛ که او هر چند سعی کند بینائی او را در آن باب حاصل نشود بلکه بسیار باشد که باعث زیادتى دورى و گمراهی او گردد .

۴۱۸۷ - بِالْإِثَارِ يُسْتَرْقُ الْأَحْرَارُ .

بجود و بخشش بندگی درآورده میشود آزادگان، یعنی بسبب جود و بخشش آزادگان مطیع و فرمانبردار این کس گردند مانند بندگان .

۴۱۸۸ - بِالْإِحْسَانِ يُسْتَعْبَدُ الْإِنْسَانُ .

با احسان بنده کرده میشود آدمی، این بمنزله تأکید فقره سابق است .

۴۱۸۹ - بِالْمَنْ يَكْدُرُ الْإِحْسَانُ .

بسبب منت گذاشتن تیره و مکدر میگردد احسان چنانکه مکرر مذکور شد و عقل و شرع دوشاهد عدلند بر آن .

۴۱۹۰ - بِالنِّصْفَةِ تَدُومُ الْوَصْلَةُ .

بعدل و انصاف سلوك نمودن دایم میماند پیوند یعنی پیوند دوستی و آشنائی مردم با این کس .

۴۱۹۱ - يَا لَمَوْاعِظٍ تَنْجِلِي الْغَفْلَةَ .

بموعظه ها و پندها گشوده میشود غفلت یعنی زایل میگردد و غرض تحریض و اعظان است برپند گفتن و موعظه نمودن و ترغیب دیگران در شنیدن آن .

۴۱۹۲ - بِالْعِلْمِ تُعَرَفُ الْحِكْمَةُ .

بعلم شناخته میشود حکمت ، مراد بحکمت چنانکه بعضی گفته اند راستی گفتار و درستی کردار است ؛ و ظاهراًست که شناختن راستی هر گفتار و درستی هر کردار نمیشود مگر بعلم و دانش .

۴۱۹۳ - بِالتَّوَاضُعِ تُزَانُ الرَّفْعَةُ .

بتواضع زینت داده میشود بلندی ، یعنی هرگاه کسی باوجود بلندی مرتبه و بزرگی قدر تواضع و فروتنی نماید این معنی باعث زینت و آرایش بلندی مرتبه او گردد و آن را در نظرها خوش آینده تر گرداند .

۴۱۹۴ - بِالتَّوَدُّدِ تَكُونُ الْمَحَبَّةُ .

بتودد میباشد دوستی ، «تودد» بمعنی دوستی کردن و جلب دوستی و کشیدن آن است ، و مراد این است که دوستی کردن با کسی و طلب کردن دوستی او بمهربانی نمودن با او و احسان کردن و بجا آوردن شرایط دوستی ؛ سبب این میشود که او دوست گردد ، یا اگر دوست باشد دوستی او باقی ماند .

۴۱۹۵ - بِالْبُخْلِ تَكْثُرُ الْمَسِيَّةُ .

ببخیلی نمودن بسیار میشود مسببه یعنی دشنام دادن مردم صاحب آن را یا عیبها و عارها در این کس که بآنها دشنام توان داد و جایگاه دشنام باشند.

۴۱۹۶ - بِالتَّوْفِيقِ تَكُونُ السَّعَادَةُ .

بتوفیق میباشد نیکبختی یعنی نیکبختی بی توفیق حق تعالی و تهیة او اسباب خیر را از برای این کس حاصل نمیشود و بی آن هر چند کسی سعی کند و مبالغه نماید در آن حاصل نگردد بلی خوبی کسی باعتبار بعضی اخلاق یا اعمال باعث این میشود که حق تعالی او را توفیق دهد و بسبب آن نیکبخت گردد .

۴۱۹۷ - بِالْجُودِ تَكُونُ السِّيَادَةُ .

بجود و بخشش میباشد بزرگی یعنی بسبب آن حاصل میشود بزرگی در دنیا و آخرت .

۴۱۹۸ - بِالشَّكْرِ تُسْتَجْلَبُ الزِّيَادَةُ .

بشکرگزاری کشیده میشود زیادتى یعنی زیادتى نعمت یعنی بسبب شکر نعمت زیاد میگردد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» اگر شکر نعمت کنید هرآینه زیاد گردانم آن را از برای شما .

۴۱۹۹ - بِالْيَقِينِ تَتِمُّ الْعِبَادَةُ .

بیقین تمام میشود عبادت یعنی عبادت بی یقین تمام نباشد و ناقص باشد و مراد یقین بمسائلی است که یقین بآنها باید از احوال مبدء و معاد .

۴۲۰۰ - بِحُسْنِ الْعُشْرَةِ تَدُومُ الْمَوَدَّةُ .

بنیکوئی معاشرت و آمیزش دایم میماند دوستی؛ یعنی اگر دوستان خواهند که دوستی میانۀ ایشان باقی ماند باید که باهم معاشرت و آمیزش نیکو بکنند که اگر چنین نکنند دوستی ایشان زود زایل گردد .

۴۲۰۱ - بِالرِّفْقِ يَتِمُّ الْمَرْوَةُ .

بمهربانی تمام میشود مروّت یعنی مردی یا آدمیت یعنی تا کسی با مردم بلطف و مهربانی سلوک نکند مردی یا آدمیت او تمام نباشد و ناقص باشد .

۴۲۰۲ - بِكَثْرَةِ الْمَنِّ تُكَدِّرُ الصَّنِيعَةَ .

بسیاری منت گذاشتن تیره و ناصاف شود احسان ، مراد تیرگی و ناصافی زیاد است و اگر نه بأصل منت گذاشتن نیز هر چند بسیار نباشد احسان تیره و ناصاف گردد چنانکه قبل از این مذکور شد که : « بِالْمَنِّ يُكَدِّرُ الْإِحْسَانُ » بمنّت گذاشتن تیره میگردد احسان ، و ممکن است که ذکر [بسیار] در این فقره مبارکه با ضمیمه آن فقره اشاره باشد باینکه هر قدر منت که بگذارند بر آن کس بسیار است و بسیارگران است ، و ممکن است که ذکر [بسیار] در اینجا اشاره باشد باینکه اصل احسان منتی را لازم دارد و منفک از آن نتواند شد و غرض منع از منت گذاشتن زیاد بر آن است که منت بسیار عبارت از آن است .

۴۲۰۳ - بِكَثْرَةِ الْجَزَعِ تَعْظُمُ الْفَجِيعَةُ .

بسیاری جزع و ناشکیبائی بزرگ میگردد مصیبت یا باعتبار اینکه الم و مکروه بی تابی و قلق و اضطراب و شماتت مردم نیز اضافه الم آن مصیبت گردد ، یا باعتبار اینکه با وجود صبر حق تعالی الم مصیبت را سهل و هموار گرداند ، و باین صبری عظیم گرداند ، و یا باعتبار اینکه بی صبری باعث این شود که آن مصیبت مصیبت دیگر از پی آورد چنانکه از بعضی احادیث ظاهر میشود و مکرر مذکور شد ، و یا باعتبار اینکه باعث حبط اجر و ثواب آن یا نقص آن میگردد اگر باعث وزر و وبال نشود و کافی است همین در بزرگ شدن مصیبت .

۴۲۰۴ - بِالْمَكَارِهِ تُنَالُ الْجَنَّةُ .

بسبب مکروهات رسیده میشود بهشت یعنی مؤمن بسبب رسیدن اموری که مکروه و ناخوش طبع باشد باو مثل مصیبتها و آزارها و کوفتها میرسد بهشت و در تلافی آنها بهشت باو داده میشود پس باید که از رسیدن آنها غمگین نگردد بلکه شاد شود ، و ممکن است که مکروهات شامل تعب و زحمت عبادات و ترك آنچه خواهش آن باشد از محرمات نیز باشد و این مضمون در بعضی احادیث باین عبارت وارد شده « حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ » فرو گرفته شده بهشت بمکاره و فرو گرفته شده جهنم بخواهشها .

۴۲۰۵ - بِالصَّبْرِ تَخَفُّ الْمِحْنَةُ .

بسبب صبر سبک میگردد محنت ، و وجه این از شرح فقره سابق سابق ظاهر میشود .

۴۲۰۶ - بِالْإِيْمَانِ تَكُونُ النَّجَاةُ .

بسبب ایمان میباشد رستگاری ، و ممکن است که غرض این باشد که رستگاری بی ایمان حاصل نشود و غیر مؤمن هر چند تمام عمر خود را صرف طاعت و عبادت کند بر نهج دین خود رستگار نگردد ، و ممکن است که غرض این باشد که ایمان آخر سبب رستگاری میشود و مؤمن مخلص در جهنم نماند «رچند باعتبار بعضی گناهان بجهنم برود و چندی بماند .

۴۲۰۷ - بِالْعَافِيَةِ تُوجَدُ لَذَّةُ الْحَيَاةِ .

بسبب عافیت یافت میشود لذت زندگانی ، یعنی با عافیت زندگانی لذتی دارد و بی آن ندارد و مراد عافیت از بیماریهاست ، و همچنین از خوف از دشمن و مانند آنها و غرض بیان بزرگی نعمت عافیت است ، و اینکه شکر بر آن زیاده از هر نعمتی باید کرد .

۴۲۰۸ - بِالْعَقْلِ يُسْتَخْرَجُ غَوْرُ الْحِكْمَةِ .

بعقل بیرون آورده میشود . «ته حکمت» ، «عقل» قوتی است که بآن ادراک حقایق چیزها میشود و «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست و کردار درست را گویند ، و مراد به «ته حکمت» یا مسائل دقیقه علوم حقه است که چون دقیق است و ظاهر نیست گویا در ته آن علوم واقع شده ، و یا اسرار و منافع و مصالح خفیه است که حق تعالی در کردارهای خود و ایجاد مصنوعات رعایت کرده و چون مخفی است و ظاهر نیست آنها را ته حکمت فرموده اند پس بنا بر اوّل آنها ته حکمت اند باعتبار جزو علمی و بنا بر دویم آنها ته حکمتند باعتبار جزو عملی ، و مراد حکمت حق تعالی است .

۴۲۰۹ - يَذْكُرُ اللّٰهُ تَسْتَنْزِلُ الرُّحْمَةَ .

بیاد خدا فرود آورده میشود رحمت ، یعنی یاد خدا خواه بدل و خواه بزبان سبب فرود آمدن رحمت حق تعالی میشود و این است که در جهاد و غیر آن امر شده که ذکر خدا بسیار بکنید .

۴۲۱۰ - بِالْاِيْمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصّٰلِحٰتِ .

بایمان استدلال کرده میشود بر عملهای صالح ، یعنی ایمان دلالت میکند مؤمن را و راه مینماید بعملهای صالح و کارهای نیکو یعنی در واقع سبب این میشود که او آنها را بیابد و بکند ، و ممکن است که مراد این باشد که اگر از کسی اعمالی ببینیم که ظاهر آنها خوب باشد مثل عبادات یا اخبار بقیب و مانند آنها ؛ پس اگر مؤمن است بایمان او استدلال بر صلاح و خوبی اعمال او میتوان کرد و اگر مؤمن نیست آن اعمال را فاسد و تباه باید دانست و نشان خوبی او نباید دانست ، یا اینکه هر عملی که از کسی ببینیم اگر مؤمن باشد بایمان او باید استدلال کرد بر صلاح و صحت آن یعنی آن را باید بر محمل صحیح حمل کرد و حکم بفساد آن نکرد ، و اگر

مؤمن نیست حکم بصحت آن در کار نیست ، و بنابراین موافق است با آنچه مشهور است میانه علما که : اصل در افعال مؤمنان صحت است .

۴۲۱۱ - بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَاتُ .

بسبب عدالت دوچندان میگردد برکتها یعنی بسبب عدالت پادشاهان و حکام برکتها زیاد میگردد زیادتی کامل ؛ چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده که : سلوك بعدل باعث زیادتی بارش و برکت حاصلها و رفاهیت و امنیت خلق باشد ، و سلوك بظلم و جور باعث خلاف آنها گردد .

۴۲۱۲ - بِالْعَقْلِ تُنَالُ الْخَيْرَاتُ .

بعقل رسیده میشود خیرات ، یعنی عقل سبب این میشود که صاحب آن برسد بکارهای خیر و میدارد او را برکردن آنها ، و ممکن است که مراد به « خیرات » ثوابها و جزایهای اعمال خیر او باشد و بسبب عقل برسد بآنها ؛ بسبب اینکه عقل باعث کردن آن اعمال شده پس بواسطه سبب رسیدن بآنها شده .

۴۲۱۳ - بِالْبِرِّ يَمْلِكُ الْحَرُّ .

باحسان بنده میشود آزاد یعنی مطیع و فرمانبردار میشود آزاد بمنزله بنده چنانکه مکرر مذکور شد ، و ممکن است که « بر » بکسر باء که بمعنی احسان باشد خوانده نشود بلکه بضم باء خوانده شود موافق حر و بنابراین ترجمه این است که به « گندم » یعنی بنان دادن بنده میشود آزاد .

۴۲۱۴ - يَفْعَلُ الْمَعْرُوفُ يُسْتَدَامُ الشُّكْرُ .

بکردن کار خوب دایم داشته میشود شکر ، مراد این است که شکر نعمتهای حق تعالی بکردن کارهای خوب بعمل آید پس تابنده کارهای خیر میکند شکر را

دایم داشته و در بعضی نسخه ها «بتوالی» بدل «بفعل» واقع شده و بنابراین ترجمه این است که: بسبب پی در پی کردن کار خیر دایم داشته میشود شکر؛ بهمان معنی که مذکور شد با تصریح باینکه دوام شکر به پی در پی کردن کار خیر میشود نه باصل کردن کار خیر، و ممکن است که مراد بمعروف خصوص احسان باشد و مراد این باشد که اگر کسی خواهد که کسی را که احسانی باو کرده باشد همیشه شکر او کند باید احسان را باو پی در پی کند که اگر قطع احسان از او کند دیگر او شکر او نخواهد کرد و بنابراین نسخه اول نیز ممکن است حمل کلام بر این معنی؛ نهایت بنابراین آن معنی اول ظاهر ترست و بنابراین هر دو آن معنی دقیق ترو متین ترست.

۴۲۱۵ - بِالْعَدْلِ تَصْلَحُ الرِّعْيَةُ .

بعدل بصلاح می آید رعیت یعنی احوال ایشان انتظام می یابد .

۴۲۱۶ - بِالْفِكْرِ تَصْلَحُ الرُّوْيَةُ .

بفکر بصلاح می آید رویت؛ پوشیده نیست که «رویت» چنانکه از کتب لغت ظاهر میشود بمعنی فکر است و ظاهر این است که در اینجا مجازاً بمعنی رأی و اندیشه باشد یعنی هر رأی و اندیشه که از روی فکر باشد صالح و محل اعتماد تواند بود، و هر رأی و اندیشه که از روی فکر نباشد فاسد باشد و بر آن اعتماد نتوان کرد.

۴۲۱۷ - بِالْعَقْلِ صَلَاحُ الْبَرِّيَّةِ .

بعقل صلاح حال خلق حاصل شود یعنی هر گاه خلق موافق عقل سلوک کنند احوال ایشان بصلاح و خوبی باشد، یا اینکه هر گاه حاکم و صاحب اختیار ایشان عاقل باشد و موافق عقل سلوک کند احوال ایشان صلاح و استقامت یابد .

۴۲۱۸ - بِالتَّعَلُّمِ يُنَالُ الْعِلْمُ .

بتعلیم گرفتن رسیده میشود علم یعنی رسیدن بعلم بدرس خواندن نزد عالمی

و فرا گرفتن از او میشود نه باینکه مانند بعضی مردم پیش خود فکر کنند و بهره‌چ
بفکر خود بیابند اعتماد کنند .

۴۲۱۹ - بِالْكُظْمِ يَكُونُ الْحِلْمُ .

بفرو خوردن خشم میباشد حلم ؛ مراد این است که حلم و بردباری باین حاصل
میشود که این کس مکرر خشم خود را فرو خورد و در صدد انتقام و تلافی در نیاید
تا اینکه این معنی ملکه او گردد ، و ممکن است که مراد تکرار وقوع آن نباشد بلکه
مجرد این باشد که تا از کسی فرو بردن خشم بعمل نیاید حلیم نباشد ، و بمجرد
اینکه بر خود گذاشته باشد که اگر خشمناک شود خشم خود را فرو برد حلم حاصل
نشود ؛ زیرا که بسیار است که آدمی قصدی دارد که کاری بکند و هرگاه وقت آن شد
نفس او سرکشی میکند و نمیکند که آنرا بعمل آورد .

۴۲۲۰ - بِالْعِلْمِ تَكُونُ الْحَيَوةُ .

بسبب علم میباشد زندگی ، یعنی رستگاری آخرت که زندگی جاوید است ،
و ممکن است که مراد این باشد که زندگی حقیقی آنست که با علم باشد و جاهل بمنزل
مردگان است .

۴۲۲۱ - بِالْصِّدْقِ تَكُونُ النَّجَاةُ .

براستگویی میباشد رستگاری در دنیا و آخرت ، و این بنا بر غالب است و اگر نه
گاه هست که راستگویی خوب نباشد مثل اینکه باعث قتل شخصی بی گناه گردد
چنانکه قبل از این بتفصیل مذکور شد .

۴۲۲۲ - بِالْكَذِبِ يَتَزَيَّنُ أَهْلُ النِّفَاقِ .

بدروغگوئی زینت مییابند اهل نفاق یعنی جمعی که نفاق دارند و ظاهرا ایشان
باباطن موافق نیست بدروغگوئی خود را زینت دهند و مردم را فریب دهند مثل

اینکه بهر که برسند هر چند با او در کمال دشمنی باشند اظهار کمال دوستی و محبت کنند بلکه قسمها نیز بر آن یاد کنند .

۴۲۲۳ - بِالشَّرِّ تَشَانُ الْأَخْلَاقُ .

بهرص و آرزشت و عیناک میگردد خویها و خصلتها ، یعنی باعث این میشود که خصلتهای صاحب آن زشت و نکوهیده باشد ، و ممکن است که مراد این باشد که صاحب حرص هر چند خصلتهای خوب داشته باشد بسبب حرص او آن خصلتها زشت و عیناک و ناقص و ناتمام گردد .

۴۲۲۴ - بِالصِّدْقِ تَكْمُلُ الْمَرْوَّةُ .

براستگویی کامل میشود مرّوت یعنی مردانگی یا آدمیت یعنی تا با کسی راستگویی نباشد هر چند مردانگی یا آدمیت داشته باشد مردانگی یا آدمیت او ناقص و ناتمام باشد .

۴۲۲۵ - بِالتَّوَّاحِي فِي اللَّهِ تُثْمَرُ الْأُخُوَّةُ .

برادرشدن در راه خدا میوه میدهد یعنی برادری که ثمره میدهد و نفعی دارد برادری است که در راه خدا باشد و غرض دنیوی در آن منظور نباشد .

۴۲۲۶ - بِالتَّائِي تَسْهَلُ الْمَطَالِبُ .

بتّائی نمودن آسان میشود مطلبها یعنی هرگاه کسی تائّی کند در مطلبها و شتاب نکند در آنها آسان گردد آنها و اگر شتاب کند در آنها دشوار گردند ، و این مضمون در احادیث دیگر نیز وارد شده ، و ممکن است که این از جانب حق تعالی باشد تا اینکه مردم تائّی کنند در کارها و شتاب نکنند ، و ممکن است که باعتبار این باشد که هرگاه بتّائی متوجه مطلبی شوند از روی فکر و رویت متوجه شوند بخلاف اینکه شتاب کنند و ظاهراًست که کاری که از روی فکر و رویت کرده شود

آسانتر باشد از همان کار هرگاه بی فکر کرده شود .

۴۲۲۷ - يَا صَبِرْ تَدْرِكُ الْرَّغَائِبُ .

بصبر یافته میشود رغایب ، یعنی چیزی چند که مردم رغبت کنند در آنها و نیکودانند ، و مراد این است که صبر را میوه های نیکو باشد .

۴۲۲۸ - بِالصَّحَةِ تُسْتَكْمَلُ اللَّذَّةُ .

بسبب تندرستی کامل میشود لذت چه ظاهرست که علیل و بیمار را چندان بهره از لذتها نباشد و غرض این است که قدر نعمت صحت و تندرستی را باید دانست و از شکر آن نباید غافل شد .

۴۲۲۹ - بِالزُّهْدِ تُنْمِرُ الْحِكْمَةُ .

بزهد میوه میدهد حکمت ، مراد به «زهد» چنانکه مکرّمذکور شد بی رغبتی در دنیاست و حریص نبودن بر آن و ترك محرمات آن بلکه مشتبهات نیز ، و ظاهر این است که مراد به «حکمت» در اینجا مجرد علم درست است نه علم و عمل هر دو که معنی شایع آنست چنانکه مکرّمذکور شد ؛ و وجه ظهور مذکور باندک تأملی ظاهر میشود و مراد این است که : حکمت تا با زهد در دنیا نباشد نفعی ندارد و فایده بر آن مترتب نشود .

۴۲۳۰ - بِالظُّلْمِ تَزُولُ النِّعَمُ .

بسبب ستم زایل میشود نعمتها ، یعنی نعمتها که ستم کننده داشته باشد ، و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده .

۴۲۳۱ - يَا بَغِيَّيْ تُجْلِبُ النِّقَمُ .

بسبب بغی کشیده میشود انتقامهای الهی ، یعنی بغی سبب آنها میشود «بغی»

چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی ستم و سرکشی کردن و سر بلندی نمودن و عدول کردن از حق و دروغ گفتن همه آمده ، و هریک در این مقام مراد میتواند بود .

۴۲۳۲ - بِالْإِفْضَالِ تُسْتَرْقُ الْأَعْنَاقُ .

بنعمت دادن پندگی در آورده میشود گردنها ؛ چنانکه مکرر این مضمون مذکور شد .

۴۲۳۳ - يُحْسِنُ الْعُشْرَةَ قَانِسُ الرَّفَاقِ .

بسبب نیکوئی معاشرت انس میگیرند رفیقان ، یعنی اگر کسی باریقان بنیکوئی معاشرت و آمیزش کند و سلوک خوب نماید رفیقان با او انس و آرام گیرند و آرام کنند و ترك رفاقت نمایند ، و غرض این است که هر که رفاقت کسی را خواهد باید که با او بنیکوئی معاشرت کند و اگر نه زود ترك رفاقت او کند .

۴۲۳۴ - بِالْعِلْمِ يَسْتَقِيمُ الْمَعْجُ .

بعلم راست میگردد کج شده یعنی اگر کسی کج شده باشد و از راه راست گشته باشد بتحصيل علم راست تواند شد و براه راست تواند آمد ، یا اینکه بعلم کارها را که کج شده باشند و از استقامت بدر رفته باشند راست میتوان کرد بحسن رأی و تدبیر درست که بعلم و دانائی حاصل شود .

۴۲۳۵ - بِالْحَقِّ يَسْتَظْهِرُ الْمُحْتَجُّ .

بحق پشت قوی میکند حجت گوینده یعنی کسی که حجت و دلیل گوید بر مطلبی اگر بمقدمه چند باشد که حق باشند پشت او قوی باشد و غلبه کند بر خصم ، و اگر بمقدمه باشد که حق نباشد پشت او قوی نباشد و هر چند خصم را عاجز و ساکت نماید تکیه او بر تکیه گاه محکمی نباشد ، چه ممکن است که بعد از آن همان خصم یادگیری مطلع شود بر بطلان آن مقدمه ؛ و ظاهر شود فساد حجت و دلیل او ، و غرض

از این این است که آدمی اگر خواهد که پشت او قوی باشد در دلیلی که گوید باید که برهان گوید و بجدل و مغالطه و مانند آنها متمسک نشود ، و ممکن است که مراد این باشد که عمده از برای کسی که حجت و دلیل گوید این است که ملاحظه حقیقت مدعی بکند تا پشت او قوی باشد که اگر مدعی حق نباشد پشت او قوی نباشد و هر چند سعی کند در اقامت دلیل و حجت و مخاطبان را عاجز و ساکت نماید باعتبار اینکه قادر بر جواب دلیل او نباشند تکیه او بر چیزی نیست و بزودی مردم برفساد دلیل او و راه جواب آن مطلع گردند .

۴۳۶ - بِالرِّفْقِ تُدْرِكُ الْمَقَاصِدُ .

بمهربانی و همواری دریافته میشود مقصدها یعنی بمقصدها میتوان رسید .

۴۳۷ - يَتَحَمَّلُ الْمُؤْنُ تَكْثُرَ الْمَحَامِدِ .

بمتحمل شدن مؤنثها بسیار میشود ستایشها یعنی هر که متحمل اخراجات مردم شود و آنها را برخورد گیرد مردم او را مدح و ثنای بسیار کنند باعتبار اینکه این معنی شیوه کسی است که در غایت کرم باشد .

۴۳۸ - بِالْعَفَافِ تَزْكُو الْأَعْمَالُ .

بپرهیزگاری و اجتناب از حرام پاکیزه میگردد عملها یعنی قبول میگردد

طاعات و عبادات ؛ چنانکه حق تعالی فرموده : « إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ » یعنی قبول نمیکند خدا مگر از پرهیزگاران ؛ و مراد قبول کامل است ، و ممکن است که [تزکو] بمعنی « پاکیزه میگردد » نباشد بلکه بمعنی « فزایش میکند » باشد ، و مراد این باشد که بسبب پرهیزگاری فزایش میکند اجر و ثواب عملها و زیاد میگردد ؛ یعنی عبادتی که با پرهیزگاری باشد اجر و ثواب آن زیاد باشد از همان عبادت هرگاه غیر پرهیزگار بکند .

۴۳۹ - بِالصَّدَقَةِ تَفْسَحُ^(۱) الْأَجَالَ

بیتصدق وسعت می یابد اجلها یعنی مدت عمرها و این بنا بر آنست که حق تعالی گاه هست که تقدیر کرده که مدت عمر کسی فلان قدر باشد اگر تصدق نکند و فلان قدر زیاد شود اگر تصدق کند پس در آن صورت اگر تصدق کند عمر او وسعت یابد یعنی زیاد شود بر آن قدری که از برای او تقدیر شده بود بشرط عدم تصدق و همچنین در دعا و مانند آنها از آنچه وارد شده که گاهی باعث زیادتى عمر میگردد. و این معنی یعنی زیاد شدن عمر گاهی بسبب تصدق در احادیث بسیار وارد شده مثل آنچه در حدیث معتبر آمده که یهودئى بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله گذشته گفت: السام علیک؛ حضرت در جواب فرمود: علیک، اصحاب عرض کردند که این یهودی جز این نیست، که سلام کرد بر تو بمرگ یعنی بجای سلام سام گفت و سام بمعنی مرگ است یعنی مرگ بر تو باد، حضرت فرمود که: من هم همچنان بر او برگردانیدم، بعد از آن حضرت فرمود که: این یهودی را میگذرد ماری سیاه در پشت گردنش؛ پس میکشد او را، بعد از آن یهودی رفت و هیمة بسیار جمع کرده برداشته بزودی برگشت آنگاه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - باو گفت: بگذار این هیمة را، پس چون گذاشت دیدند که مار سیاهی در میان هیمة است و دندان گذاشته بر چوبی حضرت فرمود که: ای یهودی چه عمل کرده امروز؟ گفت: عملی نکرده ام مگر این هیمة را که برداشته ام و بامن دونان بود یکی را خوردم و دیگری را برمسکینی تصدق نمودم، پس حضرت فرمود که: بآن نان دفع کرده الله تعالی از او؛ و فرمود که: بدرستی که صدقه دفع میکند مردن بد را از آدمی، و در بعضی نسخه ها «تَفْسَحُ» بخای نقطه دار است و بنا بر این ترجمه این است که بیتصدق فسح کرده میشود اجلها؛ و ظاهرتر بنا بر این این است که: اجل بمعنی وقت مرگ باشد نه مدت عمر چنانکه در نسخه اول مذکور شد یعنی فسح کرده

۱- در أقرب الموارد گفته: «فسح المكان كنصر فساحة» وسع فهو فسح (تا آخر کلام او).

میشود یعنی نقض میشود وقتی که از برای مرگ او قرار شده و مرگ او بوقت دیگری افتد، و ممکن است که مراد همان معنی باشد و فسخ آن باعتبار این باشد که مدت زیاد میشود بر آن .

۴۲۴۰ - بِالْإِثْمِ يُسْتَدْفَعُ الْبَلَاءُ .

بسبب دعا دفع کرده . میشود بلا یعنی گاهی دفع میشود بآن ، و این نیز در احادیث بسیار وارد شده و کیفیت این نیز بر نحوی است که در تصدیق در فقره سابق مذکور شد .

۴۲۴۱ - يُحَسِّنُ الْأَفْعَالِ يُحَسِّنُ الثَّنَاءُ .

بخوبی کار ها نیکو میباشد ستایش ، مراد این است که مناط نیکوئی مدح و ثنای کسی نیکوئی عمل اوست نه بسیاری آن چنانکه حق تعالی فرمود : « لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا » تا اینکه آزمایش کند شمارا که کدام یک از شما عمل او بهتر است ، و فرموده که : عمل او بیشتر است ، و خوبی اعمال باین میشود که موافق شرایط و آدابی باشد که حق تعالی در هر عبادتی مقرر کرده و نیت در آن خالص باشد از برای خدا و اصلاً آمیخته بغرضی دیگر که اخلاص بآن کند نباشد و چون این شرط از همه عمده تر است و مردم بسیار از آن غافل میشوند آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه از برای تنبیه ایشان فرموده :

۴۲۴۲ - بِالْإِخْلَاصِ تُرْفَعُ الْأَعْمَالُ .

بخالص کردن نیت یعنی از برای رضای حق تعالی بلند کرده میشود عملها ، یعنی بدرجه قبول میرسد چه اگر آمیخته بریا یا غرضی دیگر باشد که منافای اخلاص باشد قبول نشود بلکه سبب عذاب و عقاب گردد .

۴۲۴۳ - بِالطَّاعَةِ يَكُونُ الْإِقْبَالُ .

بطاعت میباشد اقبال ، مراد این است که اقبال و بخت بلند این است که کسی طاعت و فرمانبرداری خدا کند که سبب رستگاری جاوید گردد و اگر بی آن دینا رو بکسی آورد آن اقبال نیست بلکه باعث زیادتى وزر و وبال است .

۴۲۴۴ - بِالْقَنَاعَةِ يَكُونُ الْغِنَى .

بقناعت میباشد عزت و ارجمندی ؛ چه هر که قانع شود بداده خدا طمع از کسی نکند و آبروی خود را نزد کسی نریزد و چنین کسی هر چند فقیر باشد زنده همه کس عزیز و محترم باشد ، بخلاف کسی که طمع کند که هر چند مالدار باشد خوار و ذلیل گردد .

۴۲۴۵ - بِالطَّاعَةِ يَكُونُ الْفَوْزُ .

بطاعت و فرمانبرداری میباشد فیروزی ، مراد اینست که فیروزی و کامیاب شدن آنست که بسبب طاعت و فرمانبرداری خدا باشد چه آن فیروزی برستگاری جاوید و کامیابی از آنست ؛ و فیروزی و کامیابی دنیا که با نافرمانی باشد آن در حقیقت ناکامی است و سبب زیادتى زبان و خسران .

۴۲۴۶ - بِالتَّكْبِيرِ يَكُونُ الْمَقْتُ .

بتکبر میباشد دشمن داشته شدن یعنی تکبر سبب این میشود که حق تعالی این کس را دشمن دارد چنانکه آیات و احادیث بسیار دلالت بر آن دارد ، و همچنین سبب دشمنی خلق میشود زیرا که متکبر با هر کس سلوکی که مرضی او باشد نکند و باین اعتبار با او دشمن گردند چنانکه بتفحص احوال مردم ظاهر و باهر میگردد .

۴۲۴۷ - بِالتَّوَانِي يَكُونُ الْفَوْتُ .

بسبب سستی میباشد فوت ، یعنی سستی سبب فوت مطالب اخروی و دنیوی گردد ، پس آدمی باید که راه آن بخود ندهد و عزم او در کردن کار های خیر و همچنین ضروریات امور دنیوی قوی باشد و اهتمام بآنها داشته باشد .

۴۲۴۸ - بِالْفَنَاءِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا .

بنیستی ختم میشود دنیا یعنی عاقبت دنیای هر کس فنا و زوال است ، و همچنین عاقبت تمام دنیا ؛ پس شایسته آن نیست که کسی دل بآن بندد و حریص بر آن باشد .

۴۲۴۹ - بِالْحِرْصِ يَكُونُ الْعَنَاءُ .

بسبب حرص میباشد رنج ، زیرا که حریص همیشه در تعب و رنج طلب باشد و هر چه حاصل شود طلب زیاده بر آن کند و هرگز از طلب باز نایستد .

۴۲۵۰ - بِالْإِيَّاسِ يَكُونُ الْغِنَاءُ .

بنومیدی میباشد توانگری یعنی نومید ساختن خود از خلق و قطع طمع از ایشان در حقیقت توانگری است ؛ زیرا که توانگری زیاده از آن نباشد که کسی را حاجت بخلق نباشد ، و ممکن است که مراد این باشد که سبب توانگری ظاهری گردد و بسبب آن حق تعالی او را توانگر گرداند .

۴۲۵۱ - بِالْمَعْصِيَةِ تَكُونُ الشَّقَاءُ .

بسبب نافرمانی میباشد بدبختی ، یعنی بدبختی این است که کسی عصیان کند و فرمان حق تعالی نبرد و عاقبت خود را تباه گرداند نه اینکه در دنیا فقیروبی چیز باشد یا ببلایا و مصیبتها گرفتار گردد چنانکه بسیاری از مردم گمان میکنند .

۴۲۵۲ - يِعْوَارِضِ الْآفَاتِ تَتَكَدَّرُ النِّعَمُ .

بافتها که عارض میشوند تیره و ناصاف میگردد نعمتها ، مراد این است که نعمتهای دنیوی از برای کسی صاف نمیمانند و همواره بورود عوارض و آفات مكدّر و تیره میگردد پس شایسته آن نیست که کسی حریص بر آنها باشد و سعی در طلب آنها کند ، سزاوار سعی نعمتهای اخروی است که کدورت را بآنها اصلاً راهی نیست .

۴۲۵۳ - بِالْإِثَارِ يُسْتَحَقُّ اسْمُ الْكَرَمِ .

بسبب ایثار حاصل میشود استحقاق و شایستگی نام کرم ، « ایثار » چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی جود و کرم باشد و بمعنی اختیار کردن کسی بر خود و دادن چیزی با و در حال احتیاج خود بآن و در اینجا مراد معنی دویم است و مراد این است که شایسته اسم « کرم » کسیست که ایثار کند و چیزی بکسی دهد با وجود احتیاج خود بآن؛ نه هر که جود و بخشش کند ، و ممکن است که « ایثار » بمعنی جود و کرم باشد و مراد به « کرم » در اینجا جود و بخشش نباشد بلکه گرامی بودن باشد و مراد این باشد که تا کسی جود و بخشش نداشته باشد شایسته این نیست که او را گرامی و بلند مرتبه گویند .

۴۲۵۴ - يَقْدَرُ اللَّذَّةُ يَكُونُ التَّنْصِصُ .

بقدر لذّت میباشد غصه دادن یعنی نعمتهای دنیوی صاف نمیشد و هر نعمتی بقدر لذّت آن غصه همراه یا در عقب دارد .

۴۲۵۵ - يَقْدَرُ السُّرُورُ يَكُونُ التَّنْغِصُ .

بقدر شادمانی میباشد مکدر ساختن یعنی مکدر ساختن آفات و عوارض عیش آدمی را ، و این بمنزلۀ تأکید فقره سابق است .

۴۲۵۶ - يَرْكُوبُ الْآهْوَالِ تُكْتَسَبُ الْأَمْوَالُ .

بمرتکب شدن هولها و ترسها کسب میشود مالها ، مراد اینست که غالب اینست که در کسب اموال ارتکاب هولها باید کرد مثل سفرهای دریا و مشاهده تلاطم و طوفان و رفتن بیابان و برخوردن راهزنان و دزدان ، پس اگر کسی از برای کسب اموال که بزودی فانی گردد مرتکب چنین هولها شود پس چراتعب و زحمت افعالی را بر خود نگذارد که اجر و ثواب آنها پاینده و دایم باشد .

۴۲۵۷ - بِالصِّدْقِ تَتَزَيَّنُ الْأَقْوَالُ .

براستی زینت و آرایش مییابد گفتارها .

۴۲۵۸ - بِالسَّخَاءِ تُزَانُ الْأَفْعَالُ .

ببخشندگی زینت داده میشود کارها، یعنی بسبب بخشندگی کارهای صاحب آن در نظر مردم زینت و آرایش یابد و خوش نماید یا اینکه کارهای خیر و طاعات و عبادات او زینت و آرایشی داشته باشد نزد حق تعالی زیاده بر طاعات و عبادات دیگران، و اجر و ثواب او زیاد باشد از اجر و ثواب دیگران که مثل همان اعمال را کرده باشند .

۴۲۵۹ - بِالْإِخْلَاصِ يَتَفَاوَضُ الْعَمَالُ .

بخالص گردانیدن نیت زیادتى کنند بر یکدیگر عمل کنندگان یعنی بقدر زیادتى اخلاص زیادتى کنند بر یکدیگر در مرتبه تقرب بخدا و اجر و ثواب ؛ پس هرچند اخلاص کسی بیشتر باشد مرتبه او بلندتر باشد و اجر و ثواب او زیاد تر .

۴۲۶۰ - بِالْجُودِ تَسْوَدُ الرِّجَالُ .

ببخشندگی سید و مهتر میشوند مردان .

۴۲۶۱ - يَلِينُ الْجَانِبِ تَأَنَسُ النُّفُوسُ .

بنرمی پهلو انس و آرام میگيرد دلها، یعنی سبب این میشود که مردم با صاحب آن انس و آرام گیرند و از او وحشت و رم نکنند، و «نرمی پهلو» کنایه است از تکبر ننمودن و بدخونبودن چه متکبر و بدخوی گوئیا پهلوى درشتى دارد که کسی در پهلوى او نتواند نشست و غیر متکبر و خوشخو برخلاف آنست .

۴۲۶۲ - بِالْإِقْبَالِ تُطْرَدُ النُّحُوسُ .

باقبال دور کرده میشود نهیها ؛ یعنی بعضی امور که میمنت نداشته باشد و مراد به «اقبال» یا بخت بلند نیست که بسبب طاعت و فرمانبرداری خدا حاصل شود چنانکه در چند فقره قبل از این مذکور شد که « بطاعت میباشد اقبال » و یا مطلق بخت بلند و رو آوردن دنیا است هر چند آنچه از راه طاعت نباشد خوب نباشد و در حقیقت اقبال نباشد و حاصل کلام این است که هرگاه کسی را اقبال باشد اقبال حقیقی یا مطلق اقبال و رو آوردن دنیا باو اموری که نحوستی دارد بحسب دنیا از برای او اثری نمیکند و ضرری ندارد و اقبال او آسیب آنها را دفع میکند ، و ممکن است مراد به «اقبال» در اینجا اقبال آدمی باشد بسوی خدا و رو آوردن او بجانب خدا و سپردن خود باو و وا گذاشتن همه امور خود باو ، و بر هر تقدیر ظاهر این فقره این است که بعضی امور باشد که در واقع نحوستی داشته باشد و نحوست آنها باقبال دفع شود و حمل کلام بر اینکه مراد اموری باشد که مردم نهی می دانند دور می نماید .

۴۲۶۳ - بِحُسْنِ الْأَخْلَاقِ يَطِيبُ الْعَيْشُ .

بنیکوئی خویها نیکو میشود زندگانی ؛ زیرا که صاحبان خویهای خوب بسبب وقوع مکروهات هر مکر و غمگین نگردند و مردم نیز بایشان پراذیتی نرسانند بلکه رعایت کنند پس زندگانی برایشان بخوشی گذرد بخلاف مردم بدخو که بسبب اندک مکروهی که روی دهد مکر و غمگین گردند و با مردم نیز درشتی کنند و بآن سبب مردم بایشان بیشتر اذیت رسانند پس اکثر اوقات زندگانی برایشان تلخ گردد .

۴۲۶۴ - بِكَثْرَةِ الْغَضَبِ يَكُونُ الطَّيْشُ .

بسبب بسیاری خشم میباشد طیش یعنی سبکی و از جابر آمدن ، و مراد این است که خشم زیاد را بخود راه نباید داد و هرگاه کسی را خشمی بگیرد باید که فرو خورد آنرا و نگذارد که زیاد شود و اگر نه همین که زیاد شد سبب این شود که از جابر آید برای انتقام و سبکی کند .

۴۲۶۵ - يَبْدُلِ الْمَنْطِقِ تَجِبُ الْجَلَالَةُ .

بعدل گفتار ثابت میشود بزرگی ، عدل در چیزی این است که میانه روی شود در آن نه افراط شود و نه تقریط ، و مراد این است که میانه روی در گفتار که نه بسیار گفته شود که مردم او را پرگو گویند و نه کم که مردم او را نادان و عاجز شمارند سبب این میشود که این کس در نظر مردم بزرگ گردد ، و ممکن است که مراد این باشد که عدل کردن در گفتار یعنی اینکه آنچه آدمی گوید موافق عدل باشد و چیزی نگوید که در آن حیف و جوری باشد مثل هرزه و دشنام و غیر آن سبب بزرگی میگردد در نظرها یا در واقع نیز .

۴۲۶۶ - بِالْعُدُولِ عَنِ الْحَقِّ تَكُونُ الضَّلَالَةُ .

بمیل کردن از حق میباشد گمراهی ؛ مراد این است که میانه حق و باطل واسطه نیست هر که یکسر مواز راه راست بگردد گمراه و از اهل ضلالت باشد پس میل از حق و مسامحه در آن بهیچوجه نباید کرد .

۴۲۶۷ - بِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يُقْهَرُ الْمُنَاوِي .

بسلوك کردن طریقه که موافق عدل باشد مقهور و مغلوب میگردد دشمن یعنی بسبب این حق تعالی چنین میکند که دشمن او مقهور و مغلوب گردد ، و ممکن است که مراد به «مقهور شدن دشمن» این باشد که او را عاجز میسازد از اینکه حجتی براو بگیرد و تقصیری براو لازم سازد .

۴۲۶۸ - يَا كِتْسَابِ الْفَضَائِلِ يُكْتَبُ الْمُعَادَى .

بکسب کردن فضیلتها افتاده میشود یا خوار کرده میشود دشمن ، مراد بفضیلتها اموری چند است که باعث مزیت و زیادتی صاحب آن باشد هر کسی که عاری باشد از آن ، و مراد این است که اصل کسب کردن فضیلتها غلبه است بر دشمنی

که عاری باشد از آنها و خوار کردن اوست ، یا بمنزله انداختن اوست ، یا اینکه در واقع سبب این میگردد بتأیید حق تعالی ، یا اینکه بسبب آنها راه غلبه بردشمن بر او ظاهر میشود .

۴۲۶۹ - يَدَوَامِ ذِكْرِ اللَّهِ تَنْجَابُ الْغَفْلَةِ .

بسبب دایم بودن ذکر خدا زایل میشود غفلت ، مراد ذکر قلبی است که همیشه آدمی در یاد خدا باشد و اگر ذکر زبانی نیز اضافه آن شود بهتر باشد و مراد زایل شدن غفلت است از آنچه خیر و صلاح او باشد در دنیا و آخرت و غفلتی که بسبب آن در معصیتی افتد .

۴۲۷۰ - بِحُسْنِ الْعَشْرَةِ تَدْوُمُ الْوَصْلَةِ .

بنیکوئی معاشرت دایم میماند پیوند یعنی پیوند آشنائی و مصاحبت ، و در بعضی نسخه ها « الصحبة » بدل « الوصلة » است ؛ و بنابراین معنی این است که : دایم میماند مصاحبت .

۴۲۷۱ - بِتَكَرُّرِ الْفِكْرِ يَنْجَابُ الشَّكُّ .

بمکرر شدن فکر بریده شود شک یعنی باید در مسائل و غیر آنها از مطالب مکرر فکر کرد تا راه شک بریده شود .

۴۲۷۲ - يَدَوَامِ الشَّكِّ يَحْدُثُ الشَّرْكُ .

بدایم بودن شک حادث میشود شرك یعنی کفر یا شریک قرار دادن از برای خدا ، و مراد این است که آدمی باید که عادت بشک نکند و بقدر مقدور در هر باب باید که سعی کند در ازاله شک از خود که اگر دایم ماند شک از برای او عادت گردد آن منجر میشود باینکه شک کند در بعضی امور که شک در آنها شرك است ، و ممکن است که مراد شک در معارف الهیه باشد که شک در آنها جایز نباشد ،

و مراد به « دایم بودن شک » استقرار آن باشد و مراد این باشد که اگر شک در آنها حاصل شود از قبیل وسوسه نفس باید سعی کرد در ازاله آن بتکرر فکر یا غیر آن که اگر شک در آنها قرار گیرد و مجرد وسوسه نفس نباشد حادث شود شرك ، یا اینکه در خصوص معارف الهیه هر چند مسئله باشد که شک در آن شرك نباشد باید که شک را از خود زایل کرد که اگر دایم بماند آن بتدریج منجر میشود بشرك و شک در بعضی امور که شک در آنها شرك باشد .

۴۲۷۳ - بِالْحِكْمَةِ يُكْشَفُ غِطَاءُ الْعِلْمِ .

بحکمت برداشته میشود پرده علم ، ظاهر این است که مراد به « حکمت » در اینجا دانستن مسائل است از روی دلیل و مراد این است که هر چه را آدمی از روی دلیل دانسته باشد پرده آن از برای او برداشته شده و بحقیقت آن رسیده ، و اگر بعنوان تقاید بداند پرده خفا بر روی آن خواهد بود و بمنزله این باشد که کسی چیزی را از پس پرده دیده باشد ، و ممکن است که مراد به « حکمت » در اینجا جزو عملی آن باشد یعنی اعمال صالحه و مراد این باشد که آنها باعث این میشود که پرده علم از برای صاحب آن برداشته شود یعنی پرده از روی علم برداشته شود و علم بسیار از برای او حاصل شود .

۴۲۷۴ - يُوَفِّرُ الْعَقْلُ يَتَوَفَّرُ الْحِلْمُ .

بسیار بودن عقل وافر میشود حلم ؛ زیرا که هر چند عقل کسی بیشتر باشد معرفت او بنیکوئی حلم و منافع آن و بدی خلاف آن و ضررهای آن بیشتر باشد و یقین چنین عقلی سعی کند که صاحب آن بهره و افری از آن داشته باشد .

۴۲۷۵ - بِالْعُقُولِ تُنَالُ ذُرُوءُ^(۱) الْعُلُومِ .

بعقلها رسیده میشود باوج علمها یعنی بعقلها که حق تعالی ببندگان عطا کرده

۱- شارح (ره) « ذروه » را هم بکسر ذال و هم بضم آن ضبط کرده و در لغت نیز هر دو صحیح است .

میتوان بمراتب عالیّه علوم و معارف رسید پس آدمی نباید که بکاهلی و تقصیر خود را از آن درجات محروم سازد و در بعضی نسخه ها « الامور » بدل « العلوم » است موافق فقره بعد ؛ و بنابراین مراد این است که : بعقلها رسیده میشود باوج اسرها یعنی کارها یا چیزها یعنی بکارهای بلند یا مرتبه های بلند میتوان رسید، پس آدمی نباید که بکاهلی و تقصیر آن را عبث و بی فایده کند و خود را از ثمره آن محروم سازد.

۴۲۷۶ - بِالصَّبْرِ تُدْرِكُ مَعَالِيَ الْأُمُورِ .

بصبر یافته میشود امور بلند یعنی مرتبه های بلند یا کارهای بلند ، و مراد بصبر صبر بر مصیبتها و مکاره زمان است ، و همچنین صبر بر تعب و زحمت طاعات و عبادات و ترك آنچه را خواهش آن باشد از محرمات ، و ظاهر است که صبر بر اینها باعث مراتب بلند گردد ، و همچنین باعث این میشود که کارهای بلند توان کرد که همان کارهای خیر باشد که صبر بر آنها میکند از فعل طاعات یا ترك محرمات .

۴۲۷۷ - بِقَدْرِ الْهِمَمِ تَكُونُ الْهُمُومُ (۱) .

بقدر همتها میباشد غمها یعنی بقدر خواهشها و اراده ها میباشد غمها زیرا که هر اراده و خواهشی لازم دارد غمی را که عارض میشود بسبب تعب و زحمتی که باید کشید در طلب آن و در حفظ آن بعد از حاصل شدن و در فوت آن هرگاه حاصل نشود یا بعد از حصول فوت شود و غرض ترغیب بر کم کردن خواهشها و اراده ها است تا اینکه غم زیاد نباید خورد ، و ممکن است که مراد این باشد که بقدر بلندی همتها میباشد غمها پس کسی را که همت بلند باشد و مرتبه بلند خواهد در دنیا یا آخرت غم اوزیاده است از کسی که بمرتبه پست راضی شود زیرا که تعب و زحمت هر شغلی در دنیا بقدر بزرگی آن شغل و بلندی مرتبه آنست و همچنین زحمت تحصیل هر مرتبه در آخرت بقدر بزرگی و بلندی آن مرتبه است و بنابراین مراد در همتهای دنیا این است که همت بر مراتب بلند در آنها باعث زیادتى غمهاست پس اجتناب

۱- بعضی از شعراء این حدیث را بعین عبارت (لیکن بتأخیر جار و مجرور) نظم کرده است .

از آنها اولی است ، یا مجرد بیان اینکه همت بر هر مرتبه از آنها لازم دارد غمها را بقدر آن مرتبه پس هر که را تاب آن باشد همت بر آن گمارد و اگر نه ترك کند و در همتهای آخرت غرض این است که مرتبه بلند در آن بی غم زیاد بقدر آن مرتبه نمیشود پس کسی که آنرا خواهد باید که آن غم را بر خود گذارد و کسی که چنان نکند و اوقات بفرح و سرور گذراند مستحق مرتبه بلند در آن سرا نخواهد شد پس اگر اظهار همت بر آن کند بمجرد زبان باشد و در واقع همتی بر آن نداشته باشد .

۴۲۷۸ - بِقَدْرِ الْقَنِيَةِ يَتَضَاعَفُ الْحُزْنُ وَالْغُومُ .

بقدر قنیه افزون میشود اندوه و غمها ؛ « قنیه » بکسر قاف و ضم آن وسكون نون و فتح ياء دونقطه زیرمالی را گویند که کسب شده باشد یا ذخیره شود ؛ و معنی دوم در اینجا ظاهر ترست .

۴۲۷۹ - بِالتَّقْوَى تُقْطَعُ حُمَةُ الْخَطَايَا .

بسبب پرهیز گاری بریده میشود حمه گناهان ؛ « حمه عقرب » بضم حاء و تخفیف میم زهر آن و ضرر آن است ، و بنابراین مراد این است که : پرهیز گاری سبب این میشود که زهر و ضرر گناهان سابق بریده شود و زایل گردد ، و ممکن است که بشدید میم خوانده شود بمعنی شدت یا گرمی یا تیزی و بنا بر این نیز مراد زایل شدن شدت یا گرمی یا تیزی گناهان سابق است .

۴۲۸۰ - بِالْوَرَعِ يَكُونُ التَّنَزُّهُ مِنَ الدُّنْيَا .

بسبب پرهیز گاری میباشد پاکیزگی از صفات پست مرتبه .

۴۲۸۱ - يُحْسِنُ الْأَخْلَاقَ تَدْرُ الْأَرْزَاقُ .

بسبب نیکوئی خویشا روان میشود روزیهای معنی وسعت سی یا بدو فراخ میگردد ،

و این یا باعتبار این است که حق تعالی بازای اخلاق نیکوی او روزی او را فراخ میگرداند، و یا باعتبار اینکه مردم چنین کسی را رعایت کنند و نگذارند که تنگی در وجه معاش کشد.

۴۲۸۲ - بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ تَكْثُرُ الرَّفَاقُ .

بسبب خوبی مصاحبت بسیار میشود رفیقان .

۴۲۸۳ - يَصْدُقُ الْوَرَعُ يَحْصُنُ الدِّينُ .

براستی پرهیزکاری در حصار میشود و حفظ کرده میشود دین یعنی پرهیزکاری

که واقعی باشد نه پرهیزکاری و صلاح ظاهری .

۴۲۸۴ - يَا رِضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ يُسْتَدَلُّ عَلَى حُسْنِ الْيَقِينِ .

براضی بودن بتقدیر خدا استدلال کرده میشود بر نیکوئی یقین، یعنی هر که راضی و خشنود است بآنچه خدا درباره او تقدیر کرده این دلیل این است که یقین او بحق تعالی و دانائی او و عدل او نیکوست و احتمال جهل و حیف و جور در شأن او نمیدهد.

۴۲۸۵ - يَا الصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى حُسْنِ الْإِيمَانِ .

بعملهای صالح استدلال کرده میشود بر خوبی ایمان؛ یعنی عملهای صالح کسی دلیل این است که ایمان او نیکوست؛ و خلاف آن دلیل ضعف و سستی ایمان است، و ظاهر این کلام این است که اعمال جزو ایمان نباشد چنانکه مذهب مشهور میانۀ علماست چنانکه مکرر مذکور شد .

۴۲۸۶ - بِحُسْنِ التَّوَكُّلِ يُسْتَدَلُّ عَلَى حُسْنِ الْإِقْيَانِ .

بنیکوئی توکل استدلال کرده میشود بر خوبی یقین داشتن، یعنی هر که توکل او بر خدا نیکو باشد و همه امور خود را باو وا گذاشته باشد این دلیل این است

که یقین اویحقّ تعالی و سایر معارف الهیه نیکوست و در بعضی نسخه ها «صادق ایقان» است و بنابراین ترجمه این است که : استدلال کرده میشود بر راستی یقین داشتن ؛ و حاصل هر دو یکی است .

۴۲۸۷ - بِكَثْرَةِ النَّوَاضِعِ يَتَكَمَّلُ الشَّرَفُ .

بسبب بسیاری فروتنی یعنی بدرگاه حق تعالی و با خلق نیز کامل میشود شرف و بزرگی .

۴۲۸۸ - بِكَثْرَةِ التَّكْبَرِ يَكُونُ التَّلَفُ .

بسبب بسیاری تکبر میباشد تلف یعنی تلف آخرت بلکه دنیا نیز .

۴۲۸۹ - بِصِحَّةِ الْمِزَاجِ تُوجَدُ لَذَّةُ الطَّعْمِ .

بصحت مزاج دریافته میشود لذّت مزه ، و این اسرظا هری است و غرض از بیان آن یا تنبیه بر آن است که تا کسی باعتبار دوام ایام صحت او یا تمادی آن از آن و از شکر چنین نعمتی عظیم غافل نگردد ، و یا کنایه است از اینکه دل را بهوسها و خواهشهای دنیا مبتلی و بیمار نباید کرد که اگر نه ادراک لذّت عبادت نکند و همچنین عقل را بشبهات فاسده مختل نباید ساخت و اگر نه ادراک معارف حقه نتوان کرد .

از بندگی خداست قوت ابرار دنیا مطلب که سازدت دل بیمار

بیمار ز خوردنی نیابد لذّت لذّت نبرد ز بندگی دنیا دار

۴۲۹۰ - بِإِصَابَةِ الرَّأْيِ يَقْوَى الْحَزْمُ .

بدرستی تدبیر قوی میشود و دورانندیشی یعنی هرگاه کسی در کارها تدبیر درست کند باینکه عقل کاملی داشته باشد و فکر و تأمل بروجهی که باید بکند دورانندیشی و رعایت صلاح انجام و عاقبت اوقوی گردد ، و اگر تدبیر درست نکند حزم و دورانندیشی او قوت نیابد پس کسی را که عقل کامل باشد باید که در هر کاری که خواهد بکند

بذل جهد خود در تأمل در آن و تفکر در مصالح و مفاسد آن بکند تا او را تدبیر و رای درستی حاصل شود، و اگر عقل و شعور او کامل نباشد مشورت کند با کسی که عقل و شعور او کامل باشد و او بروجهی که باید تدبیر و تفکر در آن کار نماید و در بعضی نسخه ها بجای «بِإِصَابَةٍ» : «بِإِصَالَةٍ» ذکر شده است و بنابراین معنی کلام این میشود که: باصالت رأی یعنی محکم بودن آن قوی میشود دوراندیشی؛ یعنی هرگاه رأی کسی در کارها که خواهد بکند قوی و محکم باشد دوراندیشی و رعایت صلاح انجام و عاقبت او قوی باشد و اگر رأی او سست باشد دوراندیشی بروجهی که باید نتواند کرد زیرا که با رأی و عزم سست اهتمام نکند در کردن آنچه باید که بکند و اهمال کند در آنها و بسبب آن فوت شود از او بسیاری از آنچه صلاح عاقبت او در آن باشد، و ممکن است که مراد باصالت رأی این باشد که آدمی اصیل باشد در آن و تابع دیگری نباید بود و ظاهراًست که چنین کسی دوراندیشی او قوی تر باشد از کسی که باید که تابع دیگری باشد و بنابراین غرض منع از این است که کسی خود را تابع دیگری کند و مستقل نباشد در آنچه خواهد.

۴۲۹۱ - يَتْرُكُ مَا لَا يَعْنِيكَ يَتِمُّ لَكَ الْعَقْلُ.

بترك کردن آنچه بکار نیاید ترا تمام میشود از برای تو عقل، مراد این است که مشغول ساختن خود بآنچه کار این کس نیاید باعث شغل زیاد و تشویش و پراکندگی خاطر و عقل میشود و سبب این میگردد که در هیچ مطلبی مجتمع نتواند شد و بروجهی که باید فکر نتواند کرد و عقل او کامل نگردد بخلاف کسی که خود را مشغول آنها نسازد که او خاطر خود را در مطالب ضروریه جمع تواند کرد و هرگاه عقل و فکر با جمعیت خاطر باشد و با تشویش و پراکندگی نباشد ظاهراًست که کامل و تمام گردد، و ممکن است که مراد این باشد که ترك مذکور نشان و دلیل تماسی عقل تو میشود.

۴۲۹۲ - بِكَثْرَةِ الْإِحْتِمَالِ يَكْثُرُ الْفَضْلُ (۱)

بسبب بسیاری احتمال بسیار میشود فضل، ظاهر این است که مراد به «احتمال» در اینجا متحمل شدن مؤنات و اخراجات مردم باشد، و مراد به «فضل» زیادتى در مال و نعمت باشد یا تمامی و کمال، و ممکن است که مراد بفضل عطا و احسان باشد و مراد این باشد که بسبب تحمل اخراجات مردم فضل و احسان آدمی بسیار میشود یعنی این کمال فضل و احسان است و بالاترین مراتب آن است، و ممکن است که مراد به «احتمال» تحمل تعب و مشقت باشد و مراد به «فضل» همان تمامی و کمال باشد یا مزیت و زیادتى بر دیگران باشد و مراد این باشد که تمامی و کمال یا مزیت و زیادتى بر دیگران بدون تحمل تعب و مشقت حاصل نمیشود یعنی تعب و مشقت در گزاردن طاعات و عبادات و در صبر بر ترك آنچه خواهش آن باشد از مناهى و صبر بر مصائب و نوائب و مانند آنها.

۴۲۹۳ - بِالْإِثَارِ عَلَى نَفْسِكَ تَمْلِكُ الرَّقَابَ .

بایثار بر نفس خود مالک میشوی گردنهای را، مراد به «ایثار بر نفس» برگزیدن دیگری است بر خود و عطا کردن پا و چیزی را که خود محتاج بآن باشد و ظاهر است که بخششها و دهشهای کسی بر این وجه سبب این میشود که مالک گردنهای گردد یعنی مردم مطیع و فرمانبردار او گردند بر وجهی که گویا مالک رقاب ایشان است.

۱- شارح (ره) قبل از این فقره فقره دیگری را شرح کرده است بدین ترتیب:

« بِكَثْرَةِ الْإِحْتِمَالِ يَكْثُرُ الْعَقْلُ » بسبب بسیاری احتمال بسیار میشود عقل

ظاهر اینست که مراد با احتمال تحمل نمودن تعب و مشقت است و مراد تعب و مشقت مطالعه و فکر و درس خواندن و گفتن باشد و ممکنست که شامل تعب و مشقت طاعات و عبادات دیگر نیز باشد باینکه حق تعالی بسبب برکت آنها عقل را زیاد کند.

و گویا سر آن این بوده که در بعضی نسخ «العقل» بجای «الفضل» ذکر شده بوده است.

۴۲۹۴ - يَتَجَنَّبِ الرَّذَائِلَ تَنْجُو مِنَ الْعَابِ .

باجتناب از رذیلتها نجات می یابی از عیب و ننگ ، رذیلت مقابل فضیلت است
یعنی صفتی که باعث پستی و نقص باشد چنانکه فضیلت صفتی باشد که باعث تعالی
و بلندی باشد .

۴۲۹۵ - بِالْعَمَلِ يَحْصُلُ الثَّوَابُ لَا بِالْكَسَلِ .

بعمل حاصل میشود ثواب نه بکسالت و کاهلی یعنی نه با کسالت و کاهلی
یعنی ثواب با آن حاصل نشود نه اینکه بسبب آن حاصل نمیشود زیرا که آن محل
توهم نیست و حاجت بیان ندارد .

۴۲۹۶ - يُحَسِّنُ الْعَمَلُ تُجْنَى ثَمَرَةُ الْعِلْمِ لَا يُحَسِّنُ الْقَوْلِ .

بخوبی کردار چیده میشود میوه علم نه بپیکوئی گفتار ، یعنی میوه علم که
رستگاری و فیروزی بر مراتب عالیه باشد وقتی چیده میشود که با خوبی عمل باشد
نه باینکه گفتار نیکو باشد و عمل بآن نشود .

۴۲۹۷ - بِالْعَمَلِ تَحْصُلُ الْجَنَّةُ لَا بِالْأَمَلِ .

بکردار نیکو حاصل میشود بهشت نه بامید بهشت ، چه امید بهشت بی عمل
بمنزله امید حاصل است از زمینی بی کاشتن دانه و تخمی .

۴۲۹۸ - بِالْإِحْسَانِ تُمَلِّكُ الْقُلُوبَ .

باحسان بنده گردانیده میشود دلها .

۴۲۹۹ - بِالسَّخَاءِ تُسْتَرُّ الْعُيُوبُ .

ببخشنندگی پوشانیده میشود عیبهها .

۴۳۰۰ - بِغَلْبَةِ الْعَادَاتِ الْوُصُولُ إِلَى أَشْرَفِ الْمَقَامَاتِ .

بغلبه عاداتهاست رسیدن بسوی بلندترین جایگاهها؛ ظاهر این است که مراد به «غلبه عاداتها» غلبه بر عاداتهاست یعنی غالب شدن بر هوسها و خواهشها و مانند آنها از آنچه مقتضای طبع بشری است و آدمی عادت بآنها کرده و مراد به «غلبه بر آنها» زایل کردن آنهاست و سلب آنها از خود یا اطاعت آنها نکردن و عمل بمقتضای قوای عقلیه نمودن و ممکن است که مراد به «غلبه عاداتها» این باشد که بصفات خوب و افعال خیر عادت کند بر وجهی که آنها غالب گردند یعنی ثابت و راسخ گردند در او نهایت ثبات و رسوخ یا غالب شوند بر قوای شهویه و غضبیه و مانع شوند از اطاعت و فرمانبرداری نفس آنها را و ظاهر است که غلبه عاداتها بهر یک از این دو معنی سبب رسیدن بسعادت جاوید میگردد که بلندترین مراتب و مقامات است.

۴۳۰۱ - بِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَاتِ تَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ .

بعمالهای صالح یعنی شایسته نیک بلند کرده میشود درجه های یعنی آدمی بمرتبه های بلند از ایمان یا درجات بلند در بهشت میرسد .

۴۳۰۲ - بِخَفْضِ الْجَنَاحِ تَنْتَظِمُ الْأُمُورُ .

بفروتنی کردن انتظام می یابد کارها ، و اصل « خفض جناح » این است که مرغ بال خود را پست کند و بر زمین گستراند و بعد از آن کنایه شده از فروتنی و نرسمی و همواری .

۴۳۰۳ - بِالْفَجَائِعِ يَتَنَفَّصُ السُّرُورُ .

بمصیبتها مكد ر میگردد شادی یعنی نمیشود که شادیهای دنیا برود مصیبتها مكد ر و تیره و ناصاف نگردد پس شایسته آن نیستند که کسی از برای آنها سعی کند باید که سعی از برای سرور و شادمانی اخروی کرد که بهیچوجه آمیخته بکدروتی نگردد .

۴۲۰۴ - بِالطَّاعَةِ تُزَلَّفُ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ .

بطاعت یعنی طاعت الهی و فرمانبرداری او نزدیک کرده میشود بهشت برای پرهیزگاران یعنی طاعت در حقیقت نزدیکی بهشت معنوی است یا سبب این است که بهشت صوری نزدیک گردد بایشان یعنی مستحقّ و سزاوار آن گردند یا بزودی در قیامت داخل آن گردند و فاصله رفتن بجهنم (۱) از برای ایشان نباشد .

۴۰۳۵ - بِالْمَعْصِيَةِ تُؤْصَدُ النَّارُ لِلْمُفَاوِينَ .

بمعصیت پوشانیده میشود آتش برای گمراهان یعنی هر گناهی بمنزلۀ سرپوشی میشود بر سر جایگاه صاحب آن از جهنم یا سبب این میشود که سر جایگاه او را بپوشانند و بر هر تقدیر پوشیدن آن از برای این است که حرارت در آن بیشتر پیچد مانند تنور پر آتشی که سر آن را بپوشند و ممکن است « تؤصد » بمعنی پوشانیده میشود نباشد بلکه بمعنی بسته میشود باشد و معنی این باشد که بمعصیت بسته میشود درهای جهنم از برای گمراهان یعنی بسبب آن درهای جهنم را برایشان می‌بندند، یا اصل گناهان بمنزلۀ قفلها میشود بر درهای آن و بر هر تقدیر بستن درها از برای این باشد که بیرون نتوانند رفت و گرمی آتش نیز در آن بیشتر پیچد .

۴۳۰۶ - يَتَقَدَّرُ أَقْسَامُ اللَّهِ لِلْعِبَادِ قَامَ وَزْنُ الْعَالَمِ وَتَمَّتْ هَذِهِ الدُّنْيَا إِلَّا هَلْهَا .

باندازه قرار دادن قسمتهای خدا از برای پندگان راست شده سنجیدن عالم و تمام شده این دنیا از برای اهل دنیا ؛ مراد این است که نظام دنیا بسبب این است که حق تعالی از برای هر چیز تقدیری و اندازه کرده که مناسب آن بوده و مصلحت در آن دانسته و اگر یکسر مو برخلاف آن میشد بز یاد کردن قسمتی یا کم نمودن آن انتظامی که حالا یافته نمی‌یافت و از دایرۀ اعتدال بیرون میرفت و وجه این ظاهر است چه حق تعالی بهمۀ مراتب و اوضاع داناست و بر همه قادر و توانا و از همه

۱- در نسخه که بخط شارح (ره) است و همچنین در سایر نسخ موجوده از شرح: « بجهنمی »

مستغنی و بی نیاز و ظاهر است که چنین کسی هر وضعی را که از سایر اوضاع اصلاح باشد اختیار می نماید هر چند اسرار مصلحت بعضی امور برافهام ما بسبب کوتاهی و قصور آنها ظاهر نباشد .

۴۳۰۷ - بِالْصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ تَكْمُلُ الْمَرْوَةُ لِأَهْلِهَا .

براستی و وفاداری کامل میشود سروت از برای اهل سروت یعنی اهل سروت یعنی مردانگی یا آدمیت تا باین دو صفت حمیده مزین نگردند سروت ایشان کامل و تمام نگردد .

۴۳۰۸ - بِالْأَرْقِ تَهُونُ الصِّعَابُ .

برمی و همواری آسان میشود کارهای سخت دشوار .

۴۳۰۹ - بِالتَّانِي تَسْهَلُ الْأَسْبَابُ .

بتانی آسان میشود سببها یعنی سببها و وسیله های کارها .

۴۳۱۰ - بِالْإِحْتِمَالِ وَالْحِلْمِ يَكُونُ لَكَ النَّاسُ أَنْصَارًا وَاعْوَانًا .

با احتمال و حلم میشوند از برای تو مردمان یاری کنندگان و یاوران . ممکن است که مراد با احتمال متحمل شدن بی آدابیهای مردم و خوشنوتهای ایشان باشد و در صدد تلافی و انتقام بر نیامدن از برای آنها که همان حلم باشد و عطف حلم بر آن تفسیری باشد، و ممکن است که مراد متحمل شدن مؤنات و اخراجات ایشان باشد و بنابراین غیر حلم باشد و ظاهرست که هریک از آنها سبب بسیاری اعوان و انصار میگردد .

۴۳۱۱ - بِإِغَاثَةِ الْمَذْهُوفِ يَكُونُ لَكَ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ حِصْنٌ .

بدا درسی ستم دیده داد خواه میباشد از برای تو از عذاب خدا حصاری . یعنی آن سبب این میگردد که از عذاب خدا محفوظ و مصون باشی بمنزله کسی که در حصاری

باشد که بسبب آن از بلائی محفوظ ماند .

۴۳۱۲ - بِعَقْلِ الرَّسُولِ (۱) وَ آدِيهِ يُسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ الْمُرْسَلِ .

بعقل فرستاده شده وادب او استدلال کرده میشود برعقل آنکه او را فرستاده .
مراد این است که ایلمجیی که پادشاهی بجائی فرستد و همچنین هر که برسالت از نزد
بزرگی بجائی رود باید که ملاحظه شود که صاحب عقل وادب باشد زیرا که مردم
از عقل و ادب او استنباط مرتبه عقل وادب آنکه فرستاده میکنند پس هر چند عقل
و ادب او کاملتر باشد گمان میکنند که فرستنده او نیز چنین است و اگر نادان و بی ادب
باشد گمان میکنند که فرستنده او نیز چنان است .

۴۳۱۳ - بِالْبِشْرِ وَ بَسْطِ الْوَجْهِ يَحْسُنُ مَوْقِعَ الْمَذَلِّ .

بشکفتگی و گشاده روئی نیکو میشود جایگاه بخشش یعنی هرگاه کسی بکسی
بخشش کند اگر آن را از روی شکفتگی و گشاده روئی دهد آن بخشش در نظر او
و همچنین نزد حق تعالی مرتبه نیکو داشته باشد و اگر نه آن بخشش را واقعی و مرتبه
در نظر او نباشد و همچنین نزد حق تعالی .

۴۳۱۴ - يَا بَيَّارُ حَبِّ الْعَاجِلَةِ صَارَ مَنْ صَارَ إِلَى سُوءِ الْآجِلَةِ .

بسبب برگزیدن دوستی دنیا که حاضر است رفته هر که رفته بسوی بدی آخرت
که آینده است .

۴۳۱۵ - يَقْدَرُ عَلَوُ الرِّفْعَةِ تَكُونُ نِكَايَةُ الْوَقْعَةِ .

بقدر بلندی رفعت میباشد که اویدن زخم واقعه یعنی الم و درد مصیبت و بلائی
که واقع شود و تشبیه شده آن بالم و درد کاویدن زخم و این یا باعتبار این است

۱- در حاشیه کتاب بمناسبت رسول و فرستاده شعر فردوسی را یاد کرده :

« فرستاده باید فرستاده
درون پرز نقش و بیرون ساده »

که بلاها و مصیبتها که باعث خفت و خواری باشد بر کسی که رفعت مرتبه داشته باشد گران تر باشد و بیشتر تأثیر کند از کسی که پست مرتبه باشد چه خفت و خواری براو چندان گران نباشد، و یا باعتبار این که بلا و مصیبت از برای هر کس در خور رفعت مرتبه او باشد و کسی را که بلند مرتبه باشد بلاها از برای او بیشتر باشد از کسی که پست مرتبه باشد چنانکه ارباب دولتها و منصبها و سالداران را انواع بلاها در پیش باشد که مردم درویش از آنها ایمن باشند و بر هر تقدیر غرض این است که صاحب رفعت مرتبه در دنیا چندان رفاهیتی ندارد بلکه باندازه آن درد و الم در برابر درد پس کسی را که نباشد آرزوی آن نکند و حریص بر تحصیل آن نباشد.

۴۳۱۶ - بِالتَّقْوَىٰ قُرْ نَتِ الْعِصْمَةَ .

بتقوی همراه شده نگاه داشته شدن. مراد به «تقوی» ترس از خداست یا پرهیزگاری یعنی اجتناب از معاصی و مراد به «نگاه داشته شدن» نگاه داشته شدن از گناهان است و مراد این است که کسی را که تقوی باشد حق تعالی باو لطف کند و او را نگاهدارد از غلبه نفس اماره و هواها و هوسهای آن و نگذارد که بگناهی افتد و اگر تقوی نباشد حق تعالی را باو آن لطف نباشد و بخود واگذارد پس مطیع و فرمانبردار خواهشهای خود گردد و گرفتار معاصی و گناهان شود.

۴۳۱۷ - بِالْعَفْوِ تُسْتَنْزَلُ الرَّحْمَةُ .

بعفو نمودن طلب کرده میشود فرود آمدن رحمت. یعنی عفو کردن کسی گناه دیگری را و در گذشتن از آن سبب نزول رحمت حق تعالی میشود براو؛ زیرا که هرگاه بنده با کمال نقص و حاجت و غلبه قوای شهویه و غضبیه عفو کند و انتقام نکشد حق تعالی که: «أَكْرَمُ إِلَّا كَرَمِينَ» است یقین با او این سلوک کند و عفو کند از او و رحمت کند او را، و ممکن است که مراد این باشد که طلب نزول رحمت

حق تعالی از راه عفو و بخشایش اوستوان کرد و اگر نه گناهان بندگان چندان باشد که مستحق رحمت نباشند.

۴۳۱۸ - بِالْعَقْلِ كَمَالُ النَّفْسِ .

بعقل و خردمندی است کمال نفس پس هرچند عقل و خرد کسی بیشتر باشد نفس او کاملتر و تمامتر باشد .

۴۳۱۹ - بِالْمُجَاهَدَةِ صَالِحُ النَّفْسِ .

بجهاد کردن است صلاح نفس یعنی صلاح حال نفس در این است که آدمی با او جهاد کند باینکه اطاعت او نکند و کام او را برنیاورد تا اینکه او را مغلوب سازد و مطیع و فرمانبردار خود نماید تا اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی تواند نمود .

۴۳۲۰ - بِالْعَقْلِ صَالِحُ كُلِّ أَمْرٍ .

بعقل میباشد صلاح هر کاری؛ یعنی هرکاری که از روی عقل کرده شود صالح و شایسته باشد .

۴۳۲۱ - بِالْجَهْلِ يُسْتَأْرَ كُلُّ شَرٍّ .

بسبب نادانی برانگیخته میشود هر شرّی .

۴۳۲۲ - بِالْفِكْرِ تَنْجَلِي غِيَا هِبُ الْأُمُورِ .

بفکر گشوده میشود تاریکیهای کارها .

۴۳۲۳ - بِالْإِيمَانِ يُرْتَقَى إِلَى ذُرْوَةِ السَّعَادَةِ وَنِهَايَةِ الْخُبُورِ .

بسبب ایمان بالا رفته میشود بسوی مرتبه بالای نیکبختی و نهایت سرور و شادمانی، مراد نیکبختی اخروی است و سرور و شادمانی در آن سرای جاوید .

۴۳۲۴ - بِالتَّوْبَةِ تُمَحَّصُ السَّيِّئَاتُ .

بتوبه و بازگشت پاک کرده میشود گناهان .

۴۳۲۵ - يَا أَيُّهَا الْإِيمَانُ اسْتَدِلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ .

بایمان استدلال کرده میشود بر عملهای صالح ، این فقره در اوائل این باب نیز نقل و شرح شد و حاجت اعاده نیست .

۴۳۲۶ - بِالطَّاعَةِ يَكُونُ الْإِقْبَالُ .

بطاعت میباشد اقبال ، این فقره نیز قبل از این نقل و شرح شد .

۴۳۲۷ - بِالْتَّقْوَى تَزْكُو الْأَعْمَالُ .

بتقوی یعنی پرهیزگاری یا ترس از خدا پاکیزه میشود یا افزایش میکند عملها .

۴۳۲۸ - بِكَثْرَةِ الْإِفْضَالِ يُعْرَفُ الْكَرِيمُ .

ببسیاری بخشش شناخته میشود کریم یعنی تا کسی بخشش بسیار نکند او کریم نباشد و بمحض اینکه گاهی بخشش کند کریم نباشد زیرا که کریم کسی است که کرم ملکه او شده باشد و ظاهر است که این بدون بخشش بسیار نمی شود ، و ممکن است که مراد به « کریم » در اینجا مقابل « بغیل » نباشد بلکه بمعنی شخص گرامی بلند مرتبه باشد و مراد این باشد که ببخشش بسیار میتوان شناخت که صاحب آن گرامی و بلند مرتبه است یعنی بخشش بسیار دلیل و نشان بلندی مرتبه و علو نفس است .

۴۳۲۹ - بِكَثْرَةِ الْإِحْتِمَالِ يُعْرَفُ الْحَلِيمُ .

ببسیاری تحمل شناخته میشود حلیم یعنی تا کسی تحمل ایذاء و خلاف آداب مردم بسیار نکند او حلیم نباشد و بمجرد اینکه گاهی تحمل کند حلیم نیست زیرا که حلیم آنست که حلم ملکه او شده باشد و ظاهر است که حصول ملکه بدون تکرار تحمل و بسیار شدن

آن نمیشود چنانکه در فقره سابق در کرم مذکور شد، و ممکن است که مراد این باشد که حلیم را باین میتوان شناخت پس کسی که دعوی حلم و بردباری کند و این معنی در او نباشد دروغ میگوید و نظیر این معنی در فقره سابق نیز میتوان گفت.

۴۳۳۰ - بِالْإِحْسَانِ يُمَلِّكُ الْآحْرَارُ.

بنیکوئی کردن بنده میگرداند آزادگان، و این مضمون مکرر مذکور شد.

۴۳۳۱ - بِحُسْنِ الْوَفَاءِ يُعْرِفُ الْآبْرَارُ.

بنیکوئی وفاداری شناخته میشوند نیکوکاران، یعنی هر که وفاداری نیکو داشته باشد این دلیل و نشان این است که نیکوکار است، و هر که وفاداری او نیکو نباشد آن نشان این است که نیکوکار نیست.

۴۳۳۲ - بِحُسْنِ الطَّاعَةِ يُعْرِفُ الْآخْيَارُ.

بنیکوئی فرمانبرداری شناخته میشوند نیکان یعنی هر که او فرمانبرداری حق تعالی را نیکو کند این دلیل این است که از نیکان است و هر که برخلاف آن باشد نیک نیست.

۴۳۳۳ - بِالْأَدَبِ تُشْحَذُ الْفِطَنُ.

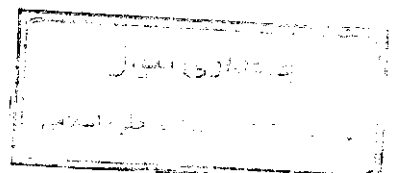
بآداب تند کرده میشود زیرکیها، یعنی آموختن آداب فهم و فطنت را تند کند مانند فسان که کارد را تیز سازد.

۴۳۳۴ - بِالْوَرَعِ يَتَزَكَّى الْمُؤْمِنُ.

بورع یعنی بازایستادن از حرامها پاکیزه میگردد مؤمن.

۴۳۳۵ - بِالْجُودِ يُبْتَنَى الْمَجْدُ وَ يُجْتَلَبُ الْحَمْدُ.

بجود و بخشش بنا گذاشته میشود بزرگی و کشانیده میشود ستایش.



۴۳۳۶ - بِالْإِحْسَانِ وَتَعَمُّدِ الذُّنُوبِ يَا الْغَفْرَانِ يَعْظُمُ الْمَجْدُ .

بنیکی کردن و پوشیدن گناهان بدرگذشتن از آنها بزرگ میشود بزرگی .

۴۳۳۷ - يَا رَفِيقِ تُدْرِكُ الْمَقَاصِدُ .

بهمواری دریافته میشود مقصدها .

۴۳۳۸ - بِالْبَذْلِ تَكْثُرُ الْمَحَامِدُ .

بخشش بسیار میشود ستایشها یعنی بخشش سبب این میشود که مردم آدمی را مدح و ثنا بسیار کنند .

۴۳۳۹ - بِالْإِحْسَانِ تَمْلِكُ الْقُلُوبُ .

بنیکی کردن بنده میشود دلها یعنی چنانکه بخیریدن مالک بدنها میتواند شد
بنیکی کردن دلها را بنده میتواند کرد که دوست گردند و مانند بندگان مطیع و
فرمانبردار شوند .

۴۳۴۰ - بِالْإِفْضَالِ تُسْتَرُ الْعُيُوبُ .

بعطا کردن پوشانیده میشود عیبهها .

۴۳۴۱ - بِالتَّوَدُّدِ تَتَأَكَّدُ الْمَحَبَّةُ .

بتوّدّد تأکید می یابد دوستی . «توّدّد» بمعنی جلب دوستی است یعنی کاری
چند کردن از مهربانی و احسان که جلب دوستی کسی بکند و مراد این است که : هرگاه
کسی بادوست شرایط دوستی و آنچه جلب آن میکند از مهربانی و احسان بجای آورد
دوستی میانه ایشان محکم باشد و اگر نه سست باشد و باندک چیزی زایل گردد .

۴۳۴۲ - يَا رَفِيقِ تَدُومُ الصُّحْبَةُ .

بمهربانی دایم میماند مصاحبت .

۴۳۴۳ - يَبْدُلِ الرَّحْمَةَ تُسْتَنْزِلُ الرَّحْمَةَ .

بخشیدن رحمت طلب کرده میشود فرود آمدن رحمت. یعنی هرگاه بندگان رحم کنند بر یکدیگر این سبب آن میشود که حق تعالی رحمت کند برایشان پس باین وسیله طلب فرود آمدن رحمت حق تعالی میتواند کرد.

۴۳۴۴ - يَبْدُلِ النِّعْمَةَ تُسْتَدَامُ النِّعْمَةُ .

بخشیدن نعمت طلب کرده میشود دوام نعمت. یعنی هرگاه کسی از نعمتی که داشته باشد عطا کند بدیگران این سبب میشود که نعمت او دایم بماند پس باین وسیله طلب دوام نعمت میتواند کرد.

۴۳۴۵ - يَالْتَّعَبِ الشَّدِيدِ تُدْرِكُ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةَ وَالرَّاحَةُ الدَّائِمَةُ .

بتعب سخت یافته میشود پایه های بلند و آسایش جاوید یعنی آسایش در بهشت که دایمی است. و مراد به «تعب سخت» تعب اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی است در استثال او امر و ترك مناهی و صبر بر مصایب و نوابی و هر تعب سختی که در راه خدا کشیده شود.

۴۳۴۶ - يَصِلَةُ الرَّحِمِ تُسْتَدِرُّ (۱) النِّعَمَ .

بسبب بجا آوردن پیوند با خویشان یعنی احسان و مهربانی نمودن با ایشان بسیار میشود نعمتها.

۴۳۴۷ - يَقْطِيعَةُ الرَّحِمِ تُسْتَجْلَبُ النِّقَمُ .

بریدن از خویشان جلب میشود انتقامها و عذابها یعنی کشیده میشود بجانب صاحب آن.

۱- کذا صریحاً بخط شارح (ره) بهیضه معلوم لیکن بقرینه مقابله با فقره آینده بهتر آنست که بهیضه مجهول فرائض شود؛ در آقرب الموارد گفته: «استدر اللین استدرا آکثر، والریح السحاب استجلبت؛ و منه، استدروا نعمة الله بالشكر، و استدروا الهدایا برد الظروف».

۴۳۴۸ - بِتَكَرُّرِ الْفِكْرِ تَسْلَمُ الْعَوَاقِبُ.

بمکرّر کردن فکر سلامت میشود عاقبتها یعنی هرگاه کسی در کارهایی که خواهد که بکند مکرّر فکر کند و بعد از آن بمقتضای آن عمل کند عاقبت کارهای او سلامت شود و ضرری نکشد از آنها یعنی ضرر اخروی بلکه دنیوی نید در اکثر اوقات.

۴۳۴۹ - بِحُسْنِ النِّيَّاتِ تُنْجَحُ الْمَطَالِبُ.

بخوبی نیتها برآورده میشود مطالبها یعنی مطالبهای اخروی و ممکن است که سبب برآمدن مطالبهای دنیوی نیز گردد.

۴۳۵۰ - بِالنَّظَرِ فِي الْعَوَاقِبِ تُؤْمِنُ الْمَعَاطِبُ.

بفکر کردن در عاقبتها یعنی عاقبت کارها حاصل میشود ایمنی از هلاکتها یعنی هلاکتهای اخروی بلکه دنیوی نیز در اغلب اوقات.

۴۳۵۱ - بِالْإِسْتِبْصَارِ يَحْصُلُ الْإِعْتِبَارُ.

بدیده وری و نظر از روی بینائی حاصل میشود عبرت گرفتن. مراد بعبرت و اعتبار پند است و اصل آنها مشتق از عبور است بمعنی گذشتن و پند را که عبرت و اعتبار گویند باعتبار این است که در حقیقت استدلال کردن بامری است برامری پس گذشتن از چیزی است بسوی چیز دیگر.

۴۳۵۲ - بِالزُّومِ الْحَقِّ يَحْصُلُ الْإِسْتِظْهَارُ.

بلازم بودن حق و جدانشدن آن حاصل میشود قوی پشت بودن یعنی هر که همواره با حق باشد و جدا نشود از آن یا حق با او باشد و جدانشود از اقوی پشت باشد او در هر باب؛ زیرا که بسبب این حق تعالی حامی و ناصر او باشد.

۴۳۵۳ - بِالْإِحْسَانِ تُسْتَرَقُ الرِّقَابُ.

بنیکوئی نمودن بنده گردانیده میشود گردنها؛ چنانکه مکرّر مذکور شد.

۴۳۵۴ - يَمْلِكُ الشَّهْوَةُ التَّنَزُّهُ عَنْ كُلِّ عَابٍ .

بمالک بودن شهوت یعنی آن را بفرمان خود در آوردن حاصل میشود پاکیزگی از هر عیبی .

۴۳۵۵ - بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تُمَحِّصُ الذُّنُوبُ .

بگریستن از ترس خدا پاک کرده میشود گناهان .

۴۳۵۶ - بِالرِّضَا عَنِ النَّفْسِ تَظْهَرُ السَّوَاتُ وَالْعُيُوبُ .

براضی و خشنود بودن از نفس ظاهر میشود بدیها و عیبها؛ زیرا که اصل راضی بودن از نفس عجب و خود بینی است و آن از اعظم عیوب است چنانکه مکرر مذکور شد، و باوجود این باعث این میشود که آدمی در پی اصلاح نفس نباشد و بدیها و عیبها که بحسب عادت لازمه نفس بشری است در او بماند بلکه روز بروز متمکن و قوی گردد .

۴۳۵۷ - بِالتَّوْبَةِ تَكْفَرُ الذُّنُوبُ .

بتوبه یعنی پشیمانی و بازگشت پوشیده میشود گناهان .

۴۳۵۸ - يَبْلُغُ الْأَمَالِ يَهْوُنُ رُكُوبُ الْأَهْوَالِ .

برسیدن بامیدها آسان میگردد مرتکب شدن هولها یعنی بعد از رسیدن کسی بمطلب تعبی که کشیده باشد بسبب ارتکاب امور هولناک سهل و آسان نماید پس جمعی که مطالب بزرگ در آخرت یاد در دنیا در نظر داشته باشند اندیشه نکنند از هولها که باید مرتکب آنها شوند در سعی از برای آنها؛ زیرا که بعد از رسیدن بمطلبها آنها آسان نماید .

۴۳۵۹ - بِالْأَطْمَاعِ تَذِلُّ رِقَابُ الرِّجَالِ .

بطمعها خوار میشود گردنهای مردان . چون گردن عضو است از آدمی که بی آن باقی نماند از آن راه شایع شده نسبت دادن بآن چیزی را که خواهند که نسبت باو دهند چنانکه وصف پادشاهان بمالک رقاب مشهور است .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف باء بلفظ « بادر » بصیغه مفرد
 یعنی پیشی بگیر ، و « بادروا » بصیغه جمع یعنی پیشی بگیرید .
 فرموده آن حضرت علیه السلام :

۴۳۶۰ - بِادِرِ الطَّاعَةِ تَسْعَدُ .

پیشی بگیر بطاعت خدا و شتاب کن در آن تا نیکبخت گردی .

۴۳۶۱ - بِادِرِ الْخَيْرِ تَرْشَدُ .

پیشی بگیر در کارخیر تا راه راست یابی .

۴۳۶۲ - بِادِرِ الْفُرْصَةِ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً .

پیشی بگیر بسوی فرصت پیش از اینکه فرصت غصه شود یعنی هرگاه فرصت
 کارخیری یابی پیشی بگیر بآن کار و شتاب کن در آن پیش از اینکه فرصت فوت
 شود و آن غصه شود و گلوی ترا بگیرد مانند استخوان یا مانند آن که در گلو ماند .

۴۳۶۳ - بِادِرِ الْبِرِّ فَإِنَّ أَعْمَالَ الْبِرِّ قُرْصَةٌ .

بشتاب بسوی نیکوئی پس بدرستی که کارهای نیکو فرصت است یعنی نوبت
 و وقتی دارند و همیشه میسر نمیشوند پس اگر شتاب نکنی بسا باشد که فرصت و نوبت
 آن فوت شود و آن غصه در گلو ماند .

۴۳۶۴ - بِادِرُوا الْعَمَلَ وَ اكْذِبُوا الْأَمَلَ وَلَا حِطُّوا إِلَّا جَلًا .

پیشی گیرید بعمل و دروغگو یابید امید را ، و ملاحظه کنید اجل را . مراد پیشی گرفتن بعمل خیر است ، و «دروغگو یابید امید را» یعنی امیدها را در آنچه میگویند بشما بزبان حال از مرغبات در سعی از برای مأمولات خود و موانع از شتاب در کارهای خیر دروغگو دانید و عمل بقول آنها مکنید یا اینکه آنها را در وعده ها که بشما میدهند بحاصل شدن آن مأمولات دروغگو دانید و دانید که اکثر آنها بعمل نیاید پس خود را بعبث مشغول سعی در تحصیل آنها مسازید ، و ممکن است که معنی «و ا کذبوا الامل» این باشد که دروغگو گردانید امید را یعنی سعی در تحصیل مأمولات آن مکنید تا بعمل نیایند و وعده هایی که امید بشما کرده دروغ گردد ، و «ملاحظه کنید اجل را» یعنی رسیدن وقت مرگ همیشه ملحوظ شما باشد و از آن غافل مگردید و همواره در اندیشه آن باشید تا این معنی معین بر پیشی گرفتن بکار خیر و دروغگو یافتن یا گردانیدن امید گردد ، و ممکن است که معنی تمام فقره مبارکه این باشد که : شتاب کنید در عمل خیر ، و دروغگو دانید امید را در آنچه قرار میدهد از برای شما از طول عمر بقدر درازی خود ، و ملاحظه کنید هر دم رسیدن وقت مرگ را ، پس فریب امید مخورید و بآن اعتبار کارهای خیر را تأخیر مکنید بگمان اینکه اگر حالا نشود وقت دیگر خواهد شد .

۴۳۶۵ - بِادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَغْتَةً الْآجَلِ تُدْرِكُوا أَفْضَلَ الْأَمَلِ .

پیشی گیرید (۱) بسوی عمل یعنی عملهای خیر و بترسید از ناگاه رسیدن اجل تا دریابید افزونترین آرزو را یعنی اگر شتاب کنید بعمل خیر دریابید افزونترین آرزوها را که سعادت جاوید باشد و اگر تأخیر کنید خوف آن هست که ناگاه اجل در رسد و بی توشه و تهیه باید رفت نعوذ بالله منه و این بنا بر این است (۲) که عبارت

۱- در غیر نسخه که بخط شارح (ره) است : «شتاب کنید» .

۲- از عبارت «و این بنا بر این است» تا آخر در نسخه که بخط شارح (ره) است نیست .

«بادروالعمل» باشد چنانکه در بعضی نسخه ها، مت و در اکثر نسخه ها «بادروالامل» است و بنابراین ترجمه این است که: پیشی گیرید برآمد یعنی پیشی گیرید بکارهای خیر برآمدهای دنیوی؛ و ترجمه باقی کلام بر همان نحو است که مذکور شد و نسخه اول ظاهر تر است.

۴۳۶۶ - بَادِرُوا بِالْعَمَلِ عُمْرًا نَاقِصًا.

پیشی گیرید بعمل عمر سر بشیب افکنده را یعنی عمل را پیش اندازید برچنین عمری، و مراد بآن اواخر عمر و سن انحطاط است که در تنزل و پستی است و شبیه است بکسی که سر بر زیر افکنده باشد و غرض این است که تا سن بآنجا نرسیده و قوت و توانائی هست اعمال خیر بکنید و تقصیر نکنید در آن و تأخیر نکنید؛ زیرا که اگر اجل مهلت دهد و برسید بآن سن آن عمری است سر بر زیر افکنده و در تنزل و پستی وضع و سستی؛ در آن نمیگذارد که چندان کار خیری توان کرد.

۴۳۶۷ - بَادِرُوا بِالْعَمَلِ مَرَضًا حَاسِبًا وَمَوْتًا خَالِيسًا.

پیش اندازید عمل را بر بیماری حبس کننده و مرگی رباینده. مراد تحریر بر تعجیل در کارهای خیر است و اینکه آنها را باید کرد پیش از اینکه بیماری عارض شود که منع کند از کردن آنها یا مرگ بر بآید این کس را. و ظاهراًست که در هر وقت احتمال عروض یکی از آن دو امر بزودی باشد پس باید که در هر وقت که احتمال کند در کردن خیرات که مبادا بعد از آن دیگر بسبب عروض یکی از آن دو احتمال میسر نگردد.

۴۳۶۸ - بَادِرُوا قَبْلَ قُدُومِ الْغَائِبِ الْمُنْتَظَرِ.

پیشی گیرید پیش از آمدن غایبی که انتظار او کشیده میشود یعنی مرگ که چون آمدن آن یقینی است گویا هر کسی انتظار آن میکشد، و ممکن است که «منتظر»

بکسر طاء خوانده شود هر وزن « مقتدر » در فقره بعد و بنابراین معنی این است که غایبی که انتظار میکشد یعنی همان مرگ که انتظار اذن و رخصت میکشد از برای آمدن .

۴۳۶۹ - بِادِرُوا قَبْلَ اخْذَةِ الْعَزِيزِ الْمُقْتَدِرِ .

پیشی گیرید پیش از یکبار گرفتن غالب توانا یعنی حق تعالی که غالب است بر هر کسی و تواناست بر هر چیز و مراد بگرفتن او گرفتن او آدمی راست بمرگ .

۴۳۷۰ - بِادِرُوا قَبْلَ الضَّنْكِ وَالْمَضِيقِ .

پیشی گیرید بعمل پیش از تنگی حال و ضیق مجال یعنی بسبب رسیدن اجل و مقدمات آن ؛ « ضنک » و « مضیق » هر دو بمعنی تنگی است و تأکید است .

۴۳۷۱ - بِادِرُوا قَبْلَ الرُّوعِ وَالزُّهْوقِ .

پیشی گیرید پیش از ترسیدن و بیرون رفتن جان . مراد ترسی است که روی میدهد در وقت مشاهده آثار و علامات مرگ و قبل از این در فصل الف استفتاح این عبارت مبارکه بود و در آنجا « الرُّدْع » بدال بود نه بواو و معنی این بود که پیش از بازداشتن یعنی بازداشتن شما از عمل برسیدن اجل .

۴۳۷۲ - بِادِرُوا فِي مَهْلِ الْبَقِيَّةِ وَأَنْفِ^(۱) الْمَشِيَّةِ وَانْتَظِرِ التَّوْبَةَ وَانْفِسَاحَ الْحَوْبَةِ .

پیشی بگیرید در مهلت بقیه و در ابتدای مشیت و انتظار توبه و وسعت گناه . یعنی پیشی بگیرید بعملهای خیر در بقیه عمری که مانده از برای شما و مهلت داده شده اید بآن قدر و « در ابتدای مشیت » یعنی در اوّل زمانی که شما را مشیت و اراده تواند بود یعنی پیشی بگیرید در احوال زمانی که اراده کارها تواند کرد

۱- کذا صریحاً بخطه ؛ در أقرب الموارد گفته : « أَنْفُ كُلِّ شَيْءٍ أَوَّلُهُ » ؛ بقال ، سارفی أَنْفُ النَّهَارِ فِي أَوَّلِهِ ؛ وَهَذَا أَنْفُ عَمَلِ فُلَانٍ أَيْ أَوَّلُ مَا أَخَذَ فِيهِ ، لَيْكُنْ مَعْرُوفٌ فِي قِرَاءَتِ أَنْضَمِ هَمْزَةٍ وَنُونٍ اسْتِثْنَاءً لِأَنَّكَ ضَبَطْتَ نَسْخَ مَطْبُوعَةٍ فِي مَعْرُوفٍ وَبِירוْتِ أَزْهَجِ الْبَلَاغَةِ نِزْهَمَانِسْتِ پس طالب دقت خودش بتعقیق آن پردازد .

و تأخیر مکنید از آن بوقت دیگر، و ممکن است که «انف المشیه» بمعنی ابتدای مشیت نباشد بلکه بمعنی سخت‌ترین مشیت باشد یعنی در جوانی که اراده و مشیت در آن سخت‌تر و محکم‌تر است و قوتی دارد و باعتبار ضعف و پیری سست نیست و «انتظار توبه» یعنی پیشی بگیرید بخیرات در وقتی که انتظار توبه می‌کشند از برای شما یعنی انتظار می‌کشند که اگر در آن وقت توبه و بازگشت کنید قبول شود از شما، و اگر بگذرانید از آن وقت دیگر قبول نشود و آن تا وقت مرگ است پیش از مشاهده آثار آن نشاء و این عبارت مبارکه قبل از این در فصل الف استفتاح مذکور شد و در آنجا «انظار» بدل «انتظار» بود و آن بمعنی تأخیر است یعنی در وقتی که هنوز وقت قبول توبه تمام نشده و تأخیر شده تا مدتی بعد از آن و حاصل هر دو یکی است، و «وسعت گناه» یعنی وسعت وقت رسیدن بجزای آن یعنی پیش از اینکه وقت رسیدن بجزای آن باشد یا وسعت وقت چاره آن یعنی پیش از اینکه بتوبه و بازگشت چاره دفع آن نتوان کرد، و ممکن است که «انفساخ» بخاء نقطه دار باشد و ترجمه بدل «وسعت گناه»: «زایل شدن گناه» باشد و معنی این باشد که او در وقتی که گناه بتوبه و بازگشت زایل شود و وقت آن نشده باشد که دیگر توبه سودی ندهد که آن وقتی است که مشاهده آثار آن نشاء کند، و ممکن است بنابراین که «انفساخ الحویه» عطف بر «التوبه» باشد و معنی این باشد که در وقت انتظار یا انتظار توبه زایل شدن گناه یعنی و انتظار یا انتظار آن.

۴۳۷۳ - بِادِرُوا وَالْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ وَالْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ وَالتَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ
وَالْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ.

پیشی گیرید و حال آنکه بدن‌ها درستند و زبان‌ها گشاده اند و ببند نیفتاده اند چنانکه در وقت مرگ خواهد شد و توبه مقبول است و عمل‌ها پذیرفته اند یعنی پیش از مشاهده مذکوره که دیگر بعد از آن توبه قبول نشود و هیچ عمل پذیرفته نگردد.

۴۳۷۴ - بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ وَابْتَاعُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ.

پیش اندازید عملهای خود را بر اجلهای خود و بخرید آنچه را باقی میماند از برای شما بآنچه زایل میشود از شما. مراد تنبیه مردم است بر اینکه اجل هر کس بزودی در رسد و بعد از آن عملی نباشد پس باید که عملهای پیش انداخته شود بر اجلها و این باین میشود که از وقت فرصت گذرانیده نشود که اگر تأخیری شود ممکن است که اجل ناگاه برسد و فرصت کردن عملی ندهد و مراد بآنچه باقی میماند نعمتهای اخروی است که پاینده و جاوید خواهد بود و بآنچه زایل میشود نعمتهای دنیوی است که فانی و زایل میشود و در تخمیر باین عبارت کمال تحریر است بر کردن چنین سودائی چه هر که را اندک عقلی باشد میداند که چنین سودائی سودمند است و امر باقی هر چند پست تر باشد ترجیح دارد بر آنچه فانی شود هر چند نفیس تر باشد، چنانکه از بعضی از ارباب عرفان نقل شده که گفته: اگر تنگ طلائی باشد وفانی شود و کوزه سفالی که همیشه باقی ماند باید که عاقل آن کوزه را بر آن تنگ ترجیح دهد تا در وقت حاجت تشنه نماند و با وجود این در خریدن آخرت بدنیاء امر برعکس است و نعمتهای اخروی با وجود دوام و پایندگی بهتر باشد بلکه نعمتهای دنیا طرف نسبت آنها نتواند شد.

۴۳۷۵ - بَادِرُوا بِأَمْوَالِكُمْ قَبْلَ حُلُولِ آجَالِكُمْ تَزْكِيَكُمْ وَتُصْلِحَكُمْ وَتُزْلِفَكُمْ.

پیشی گیرید بمالهای شما پیش از رسیدن اجلهای شما تا اینکه پاک گردانند شما را و بصلاح آورند حال شما را و نزدیک گردانند شما را بدرگاه حق تعالی یعنی اگر پیشی گیرید بر اجلهای خود بمالهای خود یعنی بدادن آنها و صرف آنها در وجوه خیرات آنها چنین و چنین کنند و اگر نه سودی نباشد شما را از آنها بلکه باعث زیادتى

و زرو وبال کردند، و ممکن است که معنی این باشد که: تا آن مبادرت و پیشی گرفتن
 پاک گرداند شما را و بصلاح آورد حال شما را و نزدیک گرداند شما را.

۴۳۷۶ - بِادِرُوا الْمَوْتَ وَ غَمَرَاتِهِ وَ مَهْدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ وَ اَعْدُوا لَهُ
 قَبْلَ نُزُولِهِ .

پیشی گیرید بر مرگ و سختیهای آن و تمهید کنید از برای آن پیش از درآمدن
 آن و آماده کنید از برای آن پیش از فرود آمدن آن یعنی پیشی بگیرید بر مرگ بکردن
 عملهای خیر و تمهید کنید از برای آن یعنی اصلاح کنید احوال خود را از برای آن
 یا بگسترانید و تهیه کنید از برای آن اسباب آن را و آماده کنید از برای آن یعنی توشه
 و اسباب آن سفر پرخطر را .

۴۳۷۷ - بِادِرُوا فِي فَيْتَةِ الْإِرْشَادِ^(۱) وَ رَاحَةِ الْأَجْسَادِ وَ مَهْلِ الْبَقِيَّةِ وَ أَنْفِ
 الْمَشْيَةِ .

پیشی بگیرید در وقت راهنمایی و هنگام آسایش بدن و مهلت بقیه و ابتدای
 مشیت یعنی پیشی بگیرید با کتساب سعادت در وقتی که میسر است راهنمایی
 یعنی راهنمایی شما مردم را یا راهنمایی مردم شما را ، و « هنگام آسایش بدن و »
 یعنی در صحت و قوت بدن و که گرفتار کوفتها و ضعف و سستی نشده اند ، و « مهلت
 بقیه » یعنی در بقیه عمری که مانده از برای شما و مهلت داده شده اید بآنقدر ،
 و « ابتدای مشیت » یعنی در ابتدای زمانی که شما را مشیت و اراده کاری تواند بود و
 شریض این است که پیشی بگیرید بآنچه مذکور شد در بقیه عمر در اوّل زمانی که

۱- طریحی (ره) در مجمع البحرین گفته: « الفیة الوقت ومنه قوله عليه السلام ،
 اعلموا عباد الله والخلاق مهمل والروح مرسل فی فینة الارشاد؛ وأضافها الى الارشاد لان اوقات
 المعرفی الدنيا يوجد فيها الرشاد و روی الارتیاد وهو الطلب » .

کاری توانید کرد و تأخیر مکنید از آن و چند فقره قبل از این نیز این عبارت مذکور و شرح شد و مذکور شد نیز که « انف المشية » ممکن است که بمعنی سخت‌ترین مشیت باشد یعنی در وقت جوانی که مشیت و اراده در آن سخت‌تر و محکم‌تر است و باعتبار ضعف و پیری سست‌نکشته .

۴۳۷۸ - بِادِرُوا أَعْمَالَكُمْ وَ سَابِقُوا آجَالَكُمْ فَإِنَّكُمْ مَدِينُونَ بِمَا أَسَلَفْتُمْ وَ مُجَازُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ وَ مُطَابِرُونَ بِمَا خَلَفْتُمْ .

بتعجیل کنید عملهای خود را و پیشی گیرید بکردن آنها بر سرگهای خود پس بدرستی که شما جزاداده میشوید بآنچه پیش‌فرستاده‌اید و عوض داده میشوید بآنچه پیش‌کرده‌اید و بازخواست کرد، میشوید بسبب آنچه پس‌انداخته‌اید یعنی از واجبات .

۴۳۷۹ - بِادِرُوا الْأَمَلَ وَ سَابِقُوا هُجُومَ الْأَجَلِ فَإِنَّ الدَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ فَيَرْهَقَهُمُ الْأَجَلُ .

پیشی گیرید بر آرزو، و سبقت کنید بر هجوم اجل؛ بدرستی که مردم نزدیک است که بریده شود بایشان آرزو، پس فرو گیرد ایشان را اجل . «پیشی گیرید بر آرزو» یعنی از پی آرزوها مروید و آنها را بر پشت سر خود اندازید، یا اینکه پیشی بگیرید بکارهای خیر بر آرزوها و مقدم دارید آنها را بر آرزوها، و «سبقت کنید بر هجوم اجل» یعنی سبقت کنید بکردن کارهای خیر بر ناگاه رسیدن اجل یا داخل شدن آن بی‌اذن و رخصتی، «پس نزدیک است که بریده شود بایشان امید» یعنی نزدیکند باین معنی که بریده شود امید ایشان و نرسند بآن و ناگاه یا بی‌اذن و رخصت در رسد اجل ایشان پس از پی چنین امری نباید رفت و خود را بآن مشغول از اعمال خیر نباید کرد، و ممکن است که معنی این باشد که نزدیکند باینکه امید ببرد برایشان راه را و نگذارد که ایشان براه راست که اطاعت و فرمانبرداری باشد بروند پس ناگاه در رسد اجل ایشان و فوت شده باشد از ایشان آن سعادت .

۴۳۸۰ - بِادِرْ وَاَصْلِحِ الْاَعْمَالِ وَالْخِشَاقُ مُهْمَلٌ وَالرُّوحُ مُرْمَلٌ.

تمجیل کنید شایسته عملها را و حال آنکه گلو و گذاشته شده، و روح رها کرده شده است یعنی پیش از اینکه مرگ گلو را بگیرد و قبض روح بشود.

۴۳۸۱ - بِادِرْ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَصِحَّتَكَ قَبْلَ سُقْمِكَ.

پیشی بگیر جوانی خود را پیش از پیری خود، و تندرستی خود را پیش از بیماری خود. یعنی پیشی بگیر باعمال خیر در جوانی که آسان است آنها پیش از پیری که دشوار میگردد و بسا باشد که مانع شود از آنها و «در تندرستی پیش از بیماری» بر همان قیاس.

۴۳۸۲ - بِادِرْ غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ.

پیشی بگیر توانگری خود را پیش از درویشی خود، و زندگانی خود را پیش از مرگ خود یعنی پیشی بگیر بخیرات و مبررات تا توانگری داری و تأخیر مکن که مبادا فقیر شوی و دیگر آنها میسر نگردد ترا، و پیشی بگیر بهمه اعمال خیر تا حیات داری و پس مینداز از اول اوقات آن که مبادا مرگ در رسد و بازمانی از آنها.

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف باء که واقع شده بلفظ «بش»
که کلمه ذم است؛ از آن جمله است قول آن حضرت:

۴۳۸۳ - بِشِّ الدَّاءِ الْحَقُّ .

بد دردی است کمی عقل؛ زیرا که دردی است که باعث فساد دنیا و آخرت
میگردد و چه دردی چنین باشد .

۴۳۸۴ - بِشِّ الشَّيْءِ الْخُرْقُ .

بد خوئی است خرق یعنی درشتی و ناهمواری؛ زیرا که با وجود اینکه شرعاً
مذموم است مفسد آن در دنیا نیز بسیار است، و «خرق» بمعنی کودنی و حلق نیز آمده
و ممکن است که مراد در این جا آن باشد و بمنزله تأکید فقره سابق باشد .

۴۳۸۵ - بِشِّ الرَّفِيقِ الْحَرَصُ .

بد رفیقی است حرص؛ زیرا که با هر که رفیق باشد مشغول سازد او را دنیا
و از سعادت آخرت برآرد (۱) بلکه در دنیا همواره او را گرفتار تعب و زحمت دارد .

۴۳۸۶ - بِشِّ الْإِخْتِيَارِ الرِّضَا بِالنَّقْصِ .

بد برگزیدنی است راضی شدن بکمی یعنی کمی مرتبه و نقص و پستی آن بسبب
صفات و سلکات پست مرتبه یا افعال نکوهیده. و غرض این است که حق تعالی آدمی را
اهلیت و قابلیت مراتب بلند و درجات رفیعہ داده سعی در ازاله رذایل و اکتساب

۱- کذا صریحاً در تمام نسخ؛ پس «برآرد» بمعنی «بازدارد» میباشد .

فضائل پس سعی در آنها نکردن و راضی بنقص مرتبه و پستی آن شدن بد اختیار
ویر گزیدنی است.

۴۳۸۷ - يَنْسُ الشَّيْمَةَ النَّمِيْمَةَ.

بدخوبی است سخن چینی؛ زیرا که ازدنائت نفس ناشی میشود و منشأ فتنه‌ها
و فسادها میگردد و این است که در قرآن مجید و احادیث معصومین صلوات الله علیهم
أجمعین نهی از آن و مبالغه در ذم آن بسیار شده.

۴۳۸۸ - يَنْسُ الطَّعْبُ الشَّرَّهَ.

بدخصلتی است غلبه حرص؛ زیرا که همیشه آدمی را دررنج و تعب سعی
دارد و غالب این است که در ورز و وبال می اندازد و در اکثر نسخه‌ها «الطمع» بعیم
واقع شده نه برای یکنقطه و ظاهر این است که از تصحیف بعضی ناسخین باشد و
بر تقدیر صحت آن ممکن است که مراد این باشد که: بد طمعی است غلبه حرص
یعنی طمعی که از راه غلبه حرص باشد و احتیاجی بآن نباشد.

۴۳۸۹ - يَنْسُ الطَّعَامَ الْحَرَامَ.

بد خوردنی است حرام؛ زیرا که با وجود وزر و وبال آن دل را سیاه کند و حریص
بر معاصی دیگر سازد و حرام اعم از این است که بالذات حرام باشد مثل گوشت
خوک یا بسبب عارضی باشد مثل مال مغضوب یا دزدی یا نجس یا آنچه بعنوان ربا
گرفته شده باشد و امثال آنها.

۴۳۹۰ - يَنْسُ الْقُوْتَ أَكْلُ مَالِ الْيَتَامِ.

بد قوتی است خوردن مال یتیمان. «قوت» قدری از خوردنی را گویند که پر پای
تواند ماند بآن بدن آدمی و ذکر این بخصوص بعد از ذم مطلق خوردن حرام
از برای مبالغه در بدی آن است چنانکه در آیات و احادیث بسیار وارد شده و در تعبیر

بلفظ « قوت » نه بلفظ « طعام » اشاره است بهدی خوردن آن اگر همه بقدر قوت باشد .

۴۳۹۱ - بِئْسَ الْقِلَادَةُ قِلَادَةُ الْإِثَامِ .

بد قلاده ایست قلاده گناهان . « قلاده » کردن بند را گویند واستعاره کردن بند از برای گناهان و همچنین طوق شایع است باعتبار اینکه وبال آنها لازم میشود صاحب آنها را وجدان میشود از او مانند لازم بودن کردن بند و طوق ، و در بعضی احادیث وارد شده که هر که زکوة مال خود را ندهد ماری می پیچد بر گردن او روز قیامت و بنابراین استعمال کردن بند و طوق ممکن است که باین اعتبار باشد یعنی بسبب آنها ماری پیچد بر گردن صاحب آنها مانند کردن بند و طوق ، و ممکن است که تشبیه بقلاده باشد که برگردن سگ میکنند از برای بستن آن و کشیدن آن بهر جا که خواهند ببرند و چون صاحب گناه بسبب آن در بند می افتد و گرفتار میگردد تا بجزای آن برسد پس گویا آن قلاده میشود در گردن او که بآن او را در بند دارند و سرنمیدهند .

۴۳۹۲ - بِئْسَ الصَّدِيقُ الْمَلُولُ .

بد دوستی است آنکه از این کس ملول و دل زده باشد یعنی باید که دوست را از خود ملول نکرد که دوستی که ملول گردد بد دوستی است و اعتمادی دیگر بردوستی او نباشد ، و ممکن است که مراد این باشد که دوست خوب آن است که از دوست زود بزود ملول نشود و هر که باندك چیزی ملول شود بد دوستی است .

۴۳۹۳ - بِئْسَ السَّجِيَّةُ الْمَلُولُ .

بد خصلتی است خیانت ؛ و احادیث دیگر نیز در این باب بسیار است .

۴۳۹۴ - بِئْسَ الْعَادَةُ الْفُضُولُ .

بد خصلتی است پرگوئی یا زیاده کاریها . یعنی مشغول شدن بکار هایی که بر مهم نباشد و باز ماندن بسبب آنها از مهمات .

۴۳۹۵ - يَنْسُ الْقَرِيبُ الْجَهْلُ .

بد همنشینی است کسی که بسیار نادان باشد .

۴۳۹۶ - يَنْسُ الْوَجْهَ الْوَقَّاحُ .

بدروئی است روئی که بی شرم باشد .

۴۳۹۷ - يَنْسُ الشَّيْئَةَ الْإِلْحَاحُ .

بد خصلتی است إلحاح یعنی ابرام کردن در سؤال .

۴۳۹۸ - يَنْسُ الْقَرِيبُ الْعَدُوَّ .

بد همراهی است دشمن . مراد این است که با دشمن رفیق و همراه نباید شد زیرا که بارفاقت و همراهی احتراز از شرّ او مشکل است .

۴۳۹۹ - يَنْسُ الْجَارُ جَارُ السَّوَةِ .

بد همسایه ایست همسایه بد . زیرا که حق همسایگان بریکدیگر این است که بکار هم آیند و بریکدیگر احسان کنند چنانکه در احادیث بسیار وارد شده حتی اینکه روایت شده از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله که جبرئیل مراجعند و وصیت کرد در باب همسایه که من گمان کردم که میراث میبرد پس همسایه که بکار نباید و نیکی نکند و بدی کند کمال بدی خواهد داشت ، و ممکن است که مراد مذمت همسایه بد باشد هر چند بدی باین کس نکند باعتبار اینکه آدمی بالطبع مایل است بآلچه مشاهده کند از ابنای جنس خود پس هرگاه همسایه کسی بد باشد نمیشود که بعضی بدبهای او باو یا بعضی از متعلقان او سرایت نکند .

۴۴۰۰ - يَنْسُ الرَّفِيقُ الْحَسُودُ .

بد رفیقی است حسود یعنی کسی که تمنای زوال نعمت مردم میکند و بدی

رفاقت چنین کسی ظاهر است چه هرگاه نعمتی از کسی ببیند تمنای زوال آن کند و نمیشود که بآن اعتبار سعی نکند در زوال آن و قطع نظر از آن مکدر و ملول شود و غمگین نشیند و ظاهر است که کدورت و حزن رفیق باعث کدورت و حزن آدمی نیز میگردد .

۴۴۰۱ - بِئْسَ الْمَشِيرُ الْحَقُودُ .

بد هم زندگانی است کینه‌ور؛ زیرا که کسی که کینه داشته باشد نمیشود که در صدد ایذاء و آزار او نباشد و با وجود معاشرت و آمیزش در اکثر اوقات احتراز از شرّ چنین کسی بغایت دشوار است .

۴۴۰۲ - بِئْسَ الْعَمَلُ الْمَعْصِيَّةُ .

بد کرداری است نافرمانی حق تعالی .

۴۴۰۳ - بِئْسَ الرَّجُلُ مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ .

بد مردی است کسی که بفروشد دین خود را بدنیای غیر خود؛ و کمال بدی این معنی و سخافت عقل چنین کسی ظاهر است .

۴۴۰۴ - بِئْسَ السِّيَاسَةُ الْجَوْرُ .

بد سیاستی است جور و ستم . «سیاست» چنانکه مکرّم مذکور شد تربیت کردن رعیت و نظم و نسق احوال ایشان است و ظاهر است که صاحب سیاست وضع شده از برای رفع ظلم دیگران بر ایشان و رفع ظلم ایشان بر یکدیگر، و ظاهر است که ظلم و جور از کسی که متوقع رفع و دفع آن باشند از او بسیار بدتر و قبیح تر باشد از ظلم کسی که این توقع از او نباشد .

۴۴۰۵ - بِئْسَ الذِّخْرُ فِعْلُ الشَّرِّ .

بد ذخیره ایست کردن کار بد . مراد این است که هر چه آدمی بکند نوشته

میشود و ثبت میشود تا اینکه جزای آن در آخرت داده شود پس آدمی هر چه بکند در حقیقت آن را ذخیره کرده از برای خود و ظاهر است که فعل بد که جزای آن عذاب و عقاب باشد بد ذخیره ایست .

۴۴۰۶ - يَنْسُ الظُّلْمُ ظُلْمَ الْمُسْتَسْلِمِ .

بدظلمی است ظلم بر کسی که مطیع و فرمانبردار باشد . پوشیده نیست که مطلق ظلم اگر چه بد است اما ظلم بر کسی که مطیع و فرمانبردار باشد مثل ظلم پادشاهان و حکام بر رعایا که اطاعت و فرمانبرداری ایشان کنند بدتر و قبیح تر است از ظلم بر کسی که چنین نباشد . بلکه سرکشی کنند یا نه اطاعتی داشته باشد و نه سرکشی .

۴۴۰۷ - يَنْسُ الْكَسْبُ الْحَرَامَ .

بد کسبی است کسب حرام؛ زیرا که رنج و تعب کسب را در آن باید کشید و وزر و وبال از برای خود تحصیل کرد .

۴۴۰۸ - يَنْسُ قَرِینُ الْوَرَعِ الشَّبَعُ .

بد همراهی است از برای پرهیزگاری سیری؛ زیرا که ثمره پرهیزگاری وصول بمراتب عالیه است و سیری مانع میگردد از آن بسبب اینکه باعث خاموشی نور دل و تعطیل قوای عقلیه و کسالت بدن گردد چنانکه گفته اند که: در گرسنگی اجساد ارواح میگردند و در سیری ارواح اجساد میشوند .

۴۴۰۹ - يَنْسُ قَرِینُ الدِّینِ الطَّمَعُ .

بد همراهی است برای دینداری طمع؛ زیرا که کسی را که طمع باشد هر چند دیندار باشد بسیار میشود که طمع او را بحرام اندازد و دین او را فاسد کند و بر تقدیری که چنین نکند در این شبهه نیست که طمع آدمی را خوار و ذلیل و پست مرتبه گرداند و آنها منافی رتبه دیندار و مرتبه اوست .

۴۴۱۰ - بِئْسَ الْمَنَظِقُ الْكَذِبُ .

بدگفتنی است دروغگوئی؛ چه عقلاً و شرعاً مذموم است و مفساد بسیار بر آن مترتب میگردد .

۴۴۱۱ - بِئْسَ النَّسَبُ سُوءُ الْأَدَبِ .

بدنسی است بدی ادب . مراد این است که بی ادب را مردم بی ادبی نسبت دهند و این بدنسی است و بسیار بدتر است از اینکه نسب کسی پست باشد و به شخص بدی یا پست مرتبه برسد، پس کسی را که ادب باشد هر چند نسب ظاهری پست باشد در حقیقت عالی نسب تر باشد از بی ادبی که نسب ظاهری او بلند باشد .

۴۴۱۲ - بِئْسَ السَّعْيُ التَّفْرِقَةُ بَيْنَ الْأَلْفَيْنِ .

بدکوشی است جدائی افکندن میانه دو کس که باهم الفت داشته باشند؛ زیرا که نظام عالم با الفت مردم است بایکدیگر، پس سعی در خلاف آن در حقیقت سعی در اختلال اوضاع عالم است .

۴۴۱۳ - بِئْسَ الْقِلَادَةُ قِلَادَةُ الدِّينِ .

بدگردن بندی است گردن بند قرض؛ زیرا که آدمی را همواره در هم و غمی دارد که هیچ هم و غمی بآن نرسد چنانکه روایت از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله مشهور است که نیست همی مثل هم قرض . واستعاره «گردن بند» باعتبار لزوم وجدانشدن آن هم و غم است از صاحب آن مانند گردن بند چنانکه قبل از این در گناهان مذکور شد، و ممکن است که تشبیه قِلَادَةُ سِکْ و مانند آن باشد که بسبب آن آنرا در فرمان خود دارند باعتبار اینکه قرض این کس را در فرمان قرض خواه در میآورد .

۴۴۱۴ - بِئْسَ الْأِسْتِعْدَادُ إِلَّا سِتْبِدَادُ .

بد آمادگی است خود رأی بودن؛ زیرا که کسی که خود رأی باشد و اعتماد تمام بر رأی خود داشته باشد و با عقلا در کارها مشورت نکند زیان و خسران بسیار کشد پس خود رأی بودن در حقیقت خود را آماده آنها کردن است و آن بد آمادگی است.

۴۱۵ - بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَادِ .

بدتوشه ایست بسوی آخرت که بازگشت مردمان بآنست ستم کردن بر بندگان حق تعالی؛ چون هر چه آدمی میکند نوشته میشود تا در آخرت بجزای آن برسد پس در حقیقت آن را توشه راه خود کرده و ظاهر است که ستم بر بندگان حق تعالی که باعث هلاکت اخروی است بدتوشه ایست که کسی از برای خود بردارد .

۴۱۶ - بِئْسَ الْغَرِيمُ النَّوْمُ يُفْنِي قَصِيرَ الْعُمُرِ وَ يَفُوتُ كَثِيرَ الْأَجْرِ .

بدقرض خواهی است خواب ، فانی میسازد عمر کوتاه را ، و فوت میکند اجر بسیار را . مراد مذمت خواب است باینکه مانند قرض خواهی است بی رحم که از برای وصول حق خود تمام سرمایه مدیون و مایعرف او را بباد فنا دهد و در بیان این فرموده اند که: «فانی میکند عمر کوتاه را» یعنی عمر آدمی را که بسیار کوتاه و اندک است خواب آن را فانی و نیست میسازد زیرا که آدمی تا در خواب است در حکم میت است و در حقیقت عمری ندارد ، و «فوت میکند اجر بسیار را» یعنی اجر و ثواب بسیار را که میتوان در بیداری تحصیل کرد بسبب کردن عملهای نیک و غرض از این تنبیه بر این است که آدمی قدر عمر خود را که سرمایه اوست باید که بداند و بخورد و خواب باطل و فاسد نسازد مگر بقدر ضرورت .

۴۱۷ - بِئْسَ الْقَرِينُ الْغَضَبُ يُبْذِي الْمَعَايِبَ وَ يُدْنِي الشَّرَّ وَ يَبَاعِدُ الْخَيْرَ .

بد هم نشینی است خشم ، ظاهر میسازد عیبهارا ، و نزدیک میسازد شر را ، و دور میگرداند خیر را . ظاهر ساختن خشم عیبهارا؛ ظاهر است ، چه کسی که خشم بر او

غلبه کرد هرزه گوید و دشنام دهد و انواع سبکیها از او ظاهر شود ، و همچنین «نزدیک گردانیدن آن شررا» ظاهراست، زیرا که غالب این است که سبب این میشود که آزاری چند کند آن کسی را که خشم بر اوست زیاده از قدری که مستحق آن باشد بلکه بسا باشد که بغیر حق منجر بهلاکت نفوس و تلف اموال گردد و همچنین «دور گردانیدن آن خیررا» ظاهراست چه دور میکند از حرام و بردباری و همواری و مانند آنها از صفات حمیده .

۴۴۱۸ - بِئْسَ الْخَلِيقَةُ الْبَخِلُ .

بدخوئی است بخیل بودن .

۴۴۱۹ - بِئْسَ الشَّيْمَةُ الْأَمَلُ يُفْنِي الْأَجَلَ وَ يُفَوِّتُ الْعَمَلَ .

بدخصلتی است امید؛ فانی میسازد مدت عمر را و فوت میکند عمل را یعنی بدخصلتی است قانع نبودن و آرزوها و امیدهای دورودراز در دنیا داشتن زیرا که مشغول میسازد آدمی را سعی از برای آنها تا اینکه فانی میشود مدت عمر و فوت میشود عملهای خیری که باعث رستگاری آخرت باشد .

۴۴۲۰ - بِئْسَتْ الدَّارُ الدُّنْيَا .

بدسرائی است دنیا یعنی از برای کسی که دل بر آن بندد و آن را منزل اقامت گرداند نه کسی که در آن اکتساب توشه آخرت نماید .

۴۴۲۱ - بِئْسَ الْإِخْتِيَارُ التَّعَوُّضُ بِمَا يُفْنِي عَمَّا يَبْقَى .

بد برگزیدنی است عوض گرفتن آنچه فانی میشود که دنیا باشد از آنچه باقی میماند که آخرت باشد یعنی از سر آخرت گذشتن از برای دنیا .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف « باء » بیای ثابت به بلفظ
 مطلق یعنی بائی که جزو کلمه باشد و زایده نباشد و در همه
 فقرات مخصوص بلفظ خاصی نباشد چنانکه در فصل سابق بود
 بلکه بالفاظ مختلف باشد و در هر فقره بلفظی باشد غیر لفظ
 فقرات دیگر.

فرموده است آن حضرت علیه السلام :
 ۴۴۲۲ - بَكَرُ السَّبْتِ وَالْخَمِيسِ بَرَكَةٌ .

بامداد روز شنبه و پنجشنبه برکت است یعنی از برای کارها مثل سفر و تجارت
 و غیر آن ؛ و از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نقل شده که دعا کردند که
 « اللهم بارك لأمّتی فی بکورها یوم سبتها و خمیسها » یعنی خداوند ا برکت ده برای
 امت من در صبحگاه رفتن ایشان بکارها در روز شنبه ایشان و پنجشنبه ایشان؛ و ظاهر
 است که دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله مستجاب است .

۴۴۲۳ - بِرُّ الْوَالِدَيْنِ أَكْبَرُ فَرِيضَةٍ .

یعنی نیکی کردن به پدر و مادر بزرگتر فریضه ایست مشهور این است که
 « فریضه » مراد واجب است و هر دو بیک معنی اند و بعضی گفته اند که : فریضه واجبی را
 گویند که وجوب آن قطعی باشد یا از قرآن مجید معلوم شده باشد و بر هر تقدیر در بودن

بر والدین از فریضه های بزرگ شبهه نیست زیرا که وجوب آن و تاکید در آن از قرآن مجید و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اجماع مسلمانان معلوم و قطعی است .

۴۴۲۴ - بَطْنُ الْمَرْءِ عَدُوُّهُ .

شکم آدمی دشمن اوست؛ زیرا که بسیار است که بسبب خواهشها آدمی را در زور و وبال می اندازد و این نهایت دشمنی است و غرض این است که فرمان او نباید برد و بخواهش آن عمل نباید کرد .

۴۴۲۵ - بَعْدَ الْمَرْءِ عَنِ الدِّنْيَةِ فُتُوَةٌ .

دوری آدمی از صفات و اخلاق هست مرتبه جوانمردی است .

۴۴۲۶ - بَرَكَتَةُ الْمَالِ فِي الصَّدَقَةِ .

برکت مال و افزونی آن در تصدق است یعنی صدقه دادن سبب افزونی مال میگردد .

۴۴۲۷ - بِرُّ الرَّجُلِ ذَوِي رَحِمِهِ صَدَقَةٌ .

احسان و نیکوئی کردن مرد با خویشان خود تصدق است یعنی ثواب آن را دارد . و این منافات ندارد با آنچه در بعضی احادیث وارد شده که : صدقه ده برابر جزا داده میشود و قرض بهجده برابر و صله برادران بیست برابر و صله رحم بیست و چهار برابر؛ زیرا که هر گاه ثواب آن زیاده از ثواب صدقه باشد میتوان گفت که : ثواب صدقه را دارد گو (۱) زیاده بر آن نیز داشته باشد ، و ممکن است که گاهی اقتصار شود (۲) بر ذکر قدری ثواب کمتر از قدر واقعی باعتبار منصلحتی مثل اینکه اگر قدر زاید مذکور شود سامع استبعاد کند و قبول نکند و شک کند در آن؛ پس اقتصار شود بر ذکر قدری از ثواب که سامع بعید نداند و انکار آن نکند ، و ممکن است که ثواب استحقاقی هر دو برابر

۱- کذا در نسخه اصل ؛ و در سایر نسخ : «هر چند که» .

۲- کذا در نسخه اصل ؛ و در سایر نسخ : «شود» .

باشد و غرض از این کلام آن باشد و حدیث مذکور محمول شود بر اینکه حق تعالی از راه تفضل صدقه را بده برابر مضاعف کند و صلّه رحم را بیست و چهار برابر و بنابراین زیاده بودن ثواب تفضلی صلّه رحم بر صدقه که از آن مستفاد میشود منافات ندارد با تساوی هردو در ثواب استحقاقی، و ممکن است که مراد با احسان بخویشان در اینجا احسانها و مهر بانیهایی غیر مالی باشد و ثواب آنها ثواب صدقه باشد و مراد بآن حدیث این باشد که مالی که در صلّه رحم داده شود بیست و چهار برابر مضاعف شود و این زیادتی بر صدقه منافات ندارد با اینکه احسانهای دیگر با خویشان برابر باشد با صدقه و الله تعالی یعلم.

۴۴۲۸ - بَلَاءُ الْإِنْسَانِ فِي لِسَانِهِ .

بلای آدمی در زبان اوست یعنی بسیار است که از راه زبان بیلاها گرفتار میشود از بلاهای اخروی و دنیوی و اگر زبان خود را نگاهدارد از آنها محفوظ میماند و این ظاهر است .

۴۴۲۹ - بَيَانُ الرَّجُلِ يَنْبِئُهُ عَنْ قُوَّةِ جَنَانِهِ .

گفتار مرد خبر میدهد از قوّت دل او یعنی از گفتار او قوّت وضعف دل او را استنباط میتوان کرد .

۴۴۳۰ - بِإِدْرِ الطَّاعَةِ (۱) تَسْعَدُ .

پیشی گیر بطاعت یعنی فرمانبرداری حق تعالی تا نیکبخت شوی . و این فقره اگر چه بلفظ «بادر» است و مناسب این بود که در فصل سابق سابق که در ذکر فقراتی بود که عنوان آنها «بادر» یا «بادروا» باشد مذکور شود نهایت چون فقره بعد که اخت آن است بلفظ «بادر» نبود بآن اعتبار هردو را در این فصل ذکر نمود نه در آن فصل .

۱- در بعضی نسخه ها بجای «بادر الطاعة» «باکر الطاعة» ضبط است .

۴۴۳۱ - بِكَرٍ (۱) الْخَيْرَ تَرُشِدُ.

پیشی گیر بخیر یعنی تعجیل کن در آن تا راه راست یابی .

۴۴۳۲ - بُكَاءُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ يَمَحُصُ ذُنُوبَهُ .

گریستن بنده از ترس خدا پاک میسازد گناهان او را .

۴۴۳۳ - بَلَاءُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِ وَدِينِهِ .

بلا و محنت مرد بر اندازه ایمان او و دین اوست؛ زیرا که بلائی که حق تعالی بمؤمنان میفرستد از برای امتحان و آزمایش ایشان است و اینکه ظاهر شود بر مردم مرتبه صبرایشان تا بان نسبت ثواب داده شوند و بدرجات بلند رسند پس هر چند ایمان و دین کسی قوی تر باشد گاه هست که بلا بیشتر گرفتار میشود تا مرتبه او در تسلیم و رضا بهتر ظاهر شود و بان قدر مرتبه و درجه او بلند گردد این است که انبیاء و اولیا صلوات الله علیهم اکثر اوقات بانواع بلا یاومحن ممتحن میشده اند (۲) .

۴۴۳۴ - بَرَكَةُ الْعَمْرِ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ .

برکت زندگانی در خوبی عمل است یعنی عمری که در عمل نیکو صرف شود هر چند کوتاه باشد برکت دارد باعتبار اینکه اثر آن پاینده و جاوید بماند بخلاف عمری که چنان نباشد که هر چند دراز باشد برکتی ندارد زیرا که هر قدر که باشد بزودی فانی شود و اثر خیری بر آن مترتب نشود و چنین چیزی را چه برکتی تواند بود، و ممکن است که مراد این باشد که عمل نیکو سبب برکت عمر و درازی آن گردد .

۴۴۳۵ - بَلَاءُ الرَّجُلِ فِي طَاعَةِ الطَّمَعِ وَالْأَمَلِ .

۱- در بعضی نسخ بجای «با کر» : «بادر» ضبط شده است .

۲- در این باب نیکو سروده اند :

«هر که در دین بزم مقرب ترست جام بلا بیشترش میدهند»

بلاى مرد در فرمانبرداری طمع و آرزوست يعنى طمع از مخلوق و آرزوهای دورو دراز از آرزوهای اموردنیوی؛ و مراد این است که: بلاها که آدمی خود منشأ آنها میشود بسبب این دو امر است و آنچه در فقره سابق سابق گذشت که: بلاى مرد بر اندازه ایمان و دین اوست، آن در بلاهائی است که از جانب حق تعالی باشد پس منافاتی میانه این دو فقره مبارکه نیست.

۴۴۳۶ - بَذَلُ الْعِلْمِ زَكْوَةُ الْعِلْمِ.

عطا کردن علم زکوة علم است. مراد این است که هر نعمتی راز کوتی باشد و زکوة علم اینست که عطا کنند و بیاموزند آن را به جمعی که طلب آن کنند و اهل آن باشند و چنانکه زکوة مال باعث پاکیزگی و فزایش آن میگردد بذل علم نیز سبب فزایش آن و پاکیزگی آن میگردد.

۴۴۳۷ - بِالْعِلْمِ تُدْرَكُ دَرَجَةُ الْجَنَّةِ.

بدانش یافته میشود پایه بردباری يعنى علم وسیله این میشود که آدمی علم و بردباری تحصیل کند و این پایه بلند و درجه ارجمند که مدح انبیای عظام و اولیای کرام بآن میشود بیابد، و ممکن است که مراد این باشد که بعلم میتوان یافت بلندی مرتبه علم و فضیلت و شرافت آن را.

۴۴۳۸ - بَذَلُ الْعَطَاءِ زَكْوَةُ النِّعَمَاءِ.

دادن عطا زکوة نعمت است يعنى زکوة نعمت این است که صاحب آن از آن عطا کند بدیگری و چنانکه زکوة باعث فزایش مال میگردد این نیز سبب زیادتی نعمت میشود.

۴۴۳۹ - بَقِيَّةُ السَّيْفِ أُنْمَى عَدَدًا وَ أَكْثُرَ وَلَدًا.

باقی مانده از شمشیر فزاینده ترست از روی عدد و بیشترست از روی فرزند. مراد این است که هر گاه جمعی بنا حق اکثر ایشان بشمشیر دشمن کشته شوند

وقلیلی از ایشان باقی بماند حق تعالی بملطف خود برکتی بایشان دهد که عدد ایشان فزایش کند و اولاد ایشان بسیار شود و این تأکید و بیان سابق است و این معنی در باره حضرت سیدالسااجدین زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه مشاهده عالمیان شده چه در واقعه کربلا «بقیة السیفی» که از مردان بود همان حضرت صلوات الله وسلامه علیه بود و حق تعالی ذریت طاهره آن حضرت را چنان بسیار کرد که در اطراف و اکناف جهان پهن شده اکثر ولایات بزیور وجود جمعی کثیر از ایشان آراسته و پیراسته گشته .

۴۴۴۰ - بَذْلُ الْجَاهِ زَكْوَةُ الْجَاهِ .

عطا کردن جاه زکوة جاه است، مراد به «جاه» عزت و اعتبار و روشناس بودن است و مراد این است که زکوة جاه و امیری که باعث فزایش آن شود این است که آدمی آن را بذل و عطا کند یعنی صرف کند آن را وسیله کند بوسیله آن در برآوردن حاجتهای مؤمنان و رسانیدن ایشان بجاه و عزت و اعتبار.

۴۴۴۱ - بَاكِرُوا فَالْبَرَكَهَ فِي الْمُبَاكَرَةِ وَشَاوِرُوا فَالْنَّجَحَ فِي الْمَشَاوَرَةِ .

مباکرت کنید یعنی بامداد متوجه کار ها گردید ؛ زیرا که برکت در مباکره است یعنی حق تعالی سعی در بامداد را برکتی دهد که سعیهای در اوقات دیگر را ندهد، و مشورت کنید پس فیروزی در مشورت کردن است ؛ زیرا که عقلهایاری هم کنند و حق تعالی بسبب اینکه جمعیت و الفت مردم را بایکدیگردوست سیدار دیاری همه کند .

۴۴۴۲ - بَذْلُ مَاءِ الْوَجْهِ فِي الطَّلَبِ أَكْثَرُ مِنْ قَدْرِ الْحَاجَةِ وَ إِنْ عَظُمَتْ وَ أُنْجِحَ فِيهَا الطَّلَبُ .

بخشیدن آب و در طلب حاجتی عظیم تر است از قدر حاجت و هر چند عظیم باشد

آن حاجت و برآورده شود در آن مطلب. سراد ذمّ طلب و سؤال است و اینکه آبرواز برای هیچ حاجتی نباید ریخت زیرا که هرچند حاجت عظیم باشد و برآورده شود برابری نمیتواند کرد با قدر آبرو و از سر آبرو نمیتوان گذشت از برای آن چه جای اینکه مطلب حقیر باشد یا برآورده نشود.

۴۴۳- بَخَّ بَخَّ لِمَالِمٍ عَلِمَ فَكَفَّ وَخَافَ الْبَيَّاتَ فَأَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ، إِنْ سُئِلَ أَفْصَحَ وَإِنْ ثَرِكَ سَكَتَ^(۱) کَلَامُهُ صَوَابٌ وَسُكُوتُهُ عَنْ غَيْرِ عِيٍّ عَنِ الْجَوَابِ.

خوشا خوشا از برای عالمی که دانا شده باشد پس بازداشته باشد، و ترسیده باشد از شبیخون پس مهیا کرده باشد و آماده شده باشد، اگر پرسیده شود اظهار کند و اگر وا گذاشته شود خاموش باشد، سخن او درست است و خاموشی او نه از راه عاجز بودن از جواب است. «پس بازداشته باشد» یعنی نفس خود را از معاصی و از «شبیخون» یعنی ناگهان آمدن مرگ، و «مهیا کرده باشد» یعنی اسباب راه خود را، و «آماده شده باشد» یعنی از برای آن سفرو تهیه آن را گرفته باشد، «اگر پرسیده شود» غرض از آن این است که در مجالس بی ضرورتی اظهار علم و فضل خود نکند از برای اظهار کمال یا غرضی دیگر از اغراض دنیوی بلکه اگر مسئله بپرسند از او اظهار کند جواب آن را و اگر وا گذارند او را خاموش باشد، «سخن او درست است» یعنی چنین عالم سخن گفتن او در وقتی که سخن گوید درست است از برای اینکه از برای ضرورت گفته یا سخنان او درست است از برای اینکه فرض شد که دانا شده و مطلبی در آنچه میگوید از اغراض دنیوی ندارد و ظاهر است که چنین کسی خلاف آنچه را علم بآن دارد نگوید، و «خاموشی او در وقتی که خاموش باشد نه از راه عجز از جواب است» یعنی از آن راه نیست تا اینکه مذموم باشد و از راه نقص او باشد زیرا که مفروض شد که او عالم شده بلکه از برای احتیاط است که مبادا متضمن اظهار فضیلتی یا غرضی دیگر از

۱- کذا در نسخه شرح بخط شارح (ده) لیکن در سایر نسخ شرح واصل غرر و در: «صت».

اغراض دنیوی باشد و خاموشی چنین ممدوح است ، و ممکن است که « کلامه » (تا آخر) صفت دیگر از برای «عالم» باشد و ترجمه این باشد که: خوشا عالمی چنان و چنین که سخن او درست باشد و خاموشی او نه از روی عجز از جواب باشد .

۴۴۴ - بَذَلُ التَّحِيَّةِ مِنْ حُسْنِ الْأَخْلَاقِ وَالسَّجِيَّةِ .

عطا کردن تحیت از نیکویی خویشها و طبیعت است ، «تحیت» بمعنی سلام است و مراد بعطای آن مضایقه نداشتن است در آن نه در ابتدا کردن بآن و نه در جواب گفتن آن نه روش بعضی از متکبرین که در آنها مضایقه دارند خصوصاً در ابتدا کردن بآن ، و ممکن است که مراد بتحیت مطلق احسان باشد که شامل سلام و غیر آن نیز باشد چنانکه در بعضی روایات تفسیر تحیت در آیه کریمه بآن شده .

۴۴۵ - بَذَلُ الْيَدِ بِالْعَطِيَّةِ أَجْمَلُ مَنْقَبَةٍ وَأَفْضَلُ سَجِيَّةٍ .

بذل دست ببخشش زیبا تر منقبتی است و افزونتر خصلتی . «بذل» بمعنی عطا و بخشش است و در اینجا ظاهر این است که بمعنی مطلق دادن مستعمل شده تا اینکه قید ببخشش بیکار نباشد و معنی این باشد که دادن دست چیزی بمردم بعنوان بخشش و صرف کردن آن مال را براین وجه و بنا براین ممکن است نیز که «ید» بمعنی دست نباشد بلکه بمعنی نعمت باشد و معنی چنین شود که دادن نعمت ببخشش و صرف آن در آن ، و ممکن است که «بذل» بمعنی حقیقی یعنی خصوص عطا باشد و اضافه بید اضافه بمفعول باشد و معنی چنین باشد که: عطا کردن دست را بمردم ببخشش یعنی باینکه ببخشش کند بایشان چه کسی که ببخشش بسیار کند بمردم گوئیا دست خود را بایشان بخشیده و ملک ایشان ساخته ، و ممکن است که «بذل» در اینجا باین معنی نباشد بلکه بمعنی کار فرمودن و نگاهداری نکردن باشد چنانکه «جامه بذله» آن را گویند که آدمی آن را همه وقت بپوشد و از برای تجمل نگاه ندارد و بنا برین معنی این باشد که: کار فرمودن دست ببخشش و نگاه نداشتن آن از آن ، و «منقبت» بمعنی صفت ستوده است .

۴۴۴۶ - بَذْلُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَتَامِ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ .

بذل رو بسوی یتیمان مردن بزرگتر است. ظاهرا این است که «بذل رو» در اینجا بمعنی بی قدر ساختن و خوار نمودن رو باشد مأخوذ از معنی آخری که در فقره سابق از برای «بذل» مذکور شد، و ممکن است نیز که بمعنی عطا باشد و مراد به «عطای رو» روانداختن باشد و بر هر تقدیر معنی این است که آبروی خود را ریختن نزد یتیمان یعنی بخیلان یا مردم فرومایه پست مرتبه مرگ بزرگتر است یعنی از مرگ حقیقی بدتر و دشوار تر است کسی را که اندک علو نفسی باشد از برای آب حیوان آبرو نتواند ریخت .

۴۴۴۷ - بَشِّرْ نَفْسَكَ إِذَا صَبَرْتَ يَا نَجَّاحَ وَالْظَّافِرِ .

مژده بده نفس خود را هرگاه صبر کند بر آمدن حاجت و کامروائی. و ممکن است که «صبرت» بفتح تاء خوانده شود نه سکون آن و ترجمه این باشد که: هرگاه صبر کنی و بر هر تقدیر مراد این است که: هرگاه توفیق صبریافتی در شدت و بلائی بدان که عنایت الهی باتست و گشایشی خواهد شد .

۴۴۴۸ - بَرُّوا آبَاءَكُمْ يَبْرَكْكُمْ أَبْنَاؤُكُمْ .

نیکوئی کنید با پدران خود تا نیکوئی کنند با شما پسران شما؛ زیرا که در دنیا هر کسی هرچه بکارد بدرد .

۴۴۴۹ - بَرُّوا آيَاتَكُمْ وَاسْأَلُوا أَفْقَاءَكُمْ وَارْقُوقُوا بِضِعْفَائِكُمْ .

نیکی کنید با یتیمان شما، و مواسات کنید فقیران شما را، و لطف کنید با ضعیفان شما. «مواسات» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی چیزی دادن است یا مخصوص چیز دادنی است که از قدر کفاف خود باشد و زیاده از کفاف نداشته باشد یا برابر

داشتن کسی باخود در سال یعنی مضایقه نکردن از او این را که او نیز مثل او صرف کند .

۴۴۵۰ - بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمَوْعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَةِ وَالْغَرَةِ .

میان شما و میان شما و نصیحت پرده ایست از غفلت و فریفتگی . یعنی غفلت و بی خبری نفس و فریفتگی آن از شیطان یاد دنیا . و مراد این است که این دو صفت بمنزل پرده ایست که نمیگذارد که موعظه بگوش هوش شما برسد یعنی اثر کند در شما چه آنچه اثر نکند گویا شنیده نشده، و ظاهر این است که مراد آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه مذمت اصحاب خود است باینکه غفلت و فریفتگی شیطان یا دنیا شما را چنان فرو گرفته که گویا پرده شده بر گوشهای شما که نمیگذارد که موعظه مرا بشنوید .

۴۴۵۱ - بَعْدَ الْأَحْمَقِ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ وَ سُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نَطْقِهِ .

دوری احمق یعنی کم عقل بهتر است از نزدیکی او ، و خاموشی او بهتر است از گویائی او .

۴۴۵۲ - يَشْرُكَ أَوَّلُ بِرِّكَ وَ وَعْدُكَ أَوَّلُ عَطَائِكَ .

شکفته روئی تو اوّل احسان تست و وعده کردن تو اوّل عطای تست یعنی هرگاه خواهی بکسی نیکی کنی و بخشش نمائی نخست شکفته روئی کن که آن اوّل احسانی است که باو بکنی و مراد باینکه «وعده تو اوّل عطای تست» این است که اگر کسی از تو سؤالی کند و در آن وقت میسر نباشد که چیزی باو بدهی پس وعده کن او را که وقتی که میسر شود بدهی و امیدوار مساز او را که آن اوّل عطائی است که بکنی بآن و وقتی که بدهی آن عطای دیگر باشد، و همچنین هرگاه در خاطر داشته باشی که چیزی بکسی عطا کنی و هنوز وقت آن نشده باشد پیشتر وعده کن

او را و دل او را خوش کن که آن اول عطائی است که بکنی باو اما اگر میسر باشد در آن وقت دادن بهتر اینست که همان وقت بدهند و او را زحمت انتظار نفرمایند چنانکه مکرر در کلمات معجز آیات مذکور شد .

۴۴۵۳ - بِشْرِكَ يَدُلُّ عَلَى كَرَمِ نَفْسِكَ وَ تَوَاضُعِكَ يُنْبِئُ عَنْ شَرِّهِ فِي خُلُقِكَ .
 شکفته روئی تو دلالت میکند بر کرم ذات تو، و فروتنی کردن تو خبر میدهد از خوی بلند مرتبه تو یعنی شکفته روئی در وقت دهش دلالت میکند بر کرم وجود ذات تو یا بر گرامی و بلند مرتبه بودن آن؛ زیرا که تا کسی با لذات کریم نباشد دهش بر او دشوار و گران باشد و کم است که شکفته روئی کند در آن وقت، و ممکن است که مراد این باشد که مطلق شکفته روئی دلالت میکند بر گرامی و بلند مرتبه بودن ذات آن کس؛ زیرا که دلالت میکند بر رضا و خشنودی او بتقدیر حق تعالی و صبر او بر مکاره دنیا، و ظاهر است که آنها از خواص نفوس بلند مرتبه است، و «خبر دادن تواضع و فروتنی از شرافت خوی و بلند مرتبه بودن آن» ظاهر است؛ زیرا که دلالت میکند بر نفی تکبر و خود بینی و امثال آنها از صفات ذمیمه، و آراسته بودن بتقایض آنها از اخلاف حمیده .

۴۴۵۴ - بَقَاؤُكُمْ إِلَىٰ فَنَاءٍ وَ فَنَاءُكُمْ إِلَىٰ بَقَاءٍ .

باقی بودن شما بسوی نیستی است؛ و نیستی شما بسوی باقی بودن است، یعنی انجام بقای شما در دنیا نیستی است و چاره از آن نیست اما بعد از آن نیستی شما را حیاتی باشد باقی و پاینده و غرض از این متذکر ساختن مردم است بفتای دنیا و اعلام باینکه حریص بر آن نباید بود و اعلام بوجوب معاد و پایندگی حیات بعد از آن و اینکه تهیه کردن از برای آن ضرور و لازم است .

۴۴۵۵ - يِعْمَلُوا مَا يَنْبَغِي بِمَا يَبْقَىٰ وَ تَعَوَّضُوا بِالنَّعِيمِ الْآخِرَةِ عَنْ شَقَاءِ الدُّنْيَا .

بفروشید آنچه را که فانی میشود که دنیا است بآنچه باقی میماند که آخرت است، و عوض بگیرید نعمت آخرت را از سختی و دشواری دنیا. یعنی دنیا را بدهید از برای تحصیل آخرت و از سر سعی در آن بگذرید از برای سعی در این، و «عوض بگیرید آخرت را از سختی و دشواری دنیا» اشاره است باینکه نعمتهای دنیا هرچه باشد بی سختی و دشواری و مکاره و آلام نیست پس هر که بدهد آنها را از برای آخرت یا از سر سعی در آنها بگذرد از برای سعی در آخرت در حقیقت عوض گرفته نعمت آخرت را که اصلاً آمیخته بکدورتی نیست از سختی و دشواری دنیا.

۴۴۵۶ - بَسْطُ الْيَدِ بِالْعَطَاءِ يُجْزِلُ الْأَجْرَ وَيُضَاعِفُ الْجَزَاءَ.

گشودن دست ببخشش بسیار میگرداند مزد را و افزون میسازد سزا (۱) را.
و فرموده در ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی در وقتی که یاد آن حضرت میکرد در وصف آن حضرت فرموده.

۴۴۵۷ - بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعْذِرًا وَ نَصَحَ لَأُمَّتِهِ مُنْذِرًا وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا.

رسانیده پیغامها را از جانب پروردگار خود در حالی که عذروبهانه را زایل ساخت و نصیحت کرد مراّت خود را ترساننده؛ و خواند بسوی بهشت بشارت دهنده. یعنی رسانیده پیغامها را از جانب پروردگار خود بمردم بروشی که دیگر بهانه از برای ایشان نگذاشته از برای اطاعت نکردن؛ زیرا که معجزات واضحه لایحه آورد که با وجود آنها شکمی و شبهه در رسالت او نماند، و او امر و نواهی حق تعالی را همه بوجهی که بایست بایشان رسانید پس دیگر هر که را اطاعت نکند عذروبهانه نیست که بر ما رسالت او ثابت نشد؛ یا او امر و نواهی او خوب بما نرسید، و «نصیحت کرد ترساننده» یعنی موعظه کرد ایشان را یا صاف و خالص بود با ایشان در حالی که ترساننده بود ایشان را از کفر و عصیان، و «خواند ایشان را بسوی بهشت در حالی که

۱- در برهان قاطع گفته: «سزا بفتح اول بر وزن جزا پاداش نیکی و بدی باشد و لایق و سزاوار و موافق را نیز گویند».

بشارت دهنده بود ایشان را» یعنی مژده دهنده بود ایشان را برایمان و اطاعت.

۴۴۵۸ - بِنَا هَتَدَيْتُمْ الظَّالِمَاءَ (۱) وَ بِنَا تَسْنِمْتُمْ الْعُلِيَّاءَ (۲).

بما راه یافتید در تاریکی و بما بالا رفتید بر مرتبه بلند. غرض ذکر حقوق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آل اوست صلوات الله علیهم بر مردم، و اینکه بوسیله ایشان راه حق یافتند در وقتی که در تاریکی کفر و ضلالت بودند، و بوسیله ایشان بشرف اسلام و ایمان و سعادت دنیا و آخرت رسیدند.

وَبِنَا أَنْفَجَرْتُمْ عَنِ السِّرَارِ (۳).

و بسبب ما گشوده شدید از سرار. «سرار» بمعنی شب آخر ماه باشد و مراد این است که بوسیله ما چون صبح برآمدید از شب آخر ماه یعنی از تاریکی کفر و ضلالت که مانند شب آخر ماه در نهایت تاریکی بود و اصلاً نوری نداشت.

۴۴۵۹ - بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا يَخْتِمُ وَ بِنَا يَمْحُو مَا يَشَاءُ وَ يُمْسِتُ.

بما ابتدا کرد خدا و بما منتهی میسازد، و بسبب ما محو می کند خدا آنچه را که می خواهد و اثبات می کند آنچه را که خواهد یعنی بما ابتدا کرد بایجاد عالم باعتبار اینکه نفوس مقدسه ایشان پیش از همه چیز خلق شده چنانکه در احادیث دیگر نیز وارد شده، و «بما منتهی میسازد و ختم می کند وجود عالم را» یعنی بعد از انقراض ما که برحلت حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه باشد وجود دنیا تمام میشود و دیگر یک لمحّه باقی نباشد چنانکه در احادیث دیگر نیز تصریح بان شده،

۱- در نهج البلاغه «فی الظلماء» بجای «الظلماء».

۲- شارح (ره) بالای «السّرار» علامت «معاً» گذاشته تا اشاره باشد باینکه قرائت آن بفتح راء و کسر راء هر دو درست است؛ در منتهی الارب گفته: «سرار ک کتاب آخرین شب از ماه و بفتح».

۳- کذا صریحاً بخط شارح (ره) پس چنانکه از قرائت آن بضم عین و سکون لام و قصر آخر مستفاد میشود بلکه از ملاحظه معنی آن نیز صریحاً بر می آید شارح (ره) آنرا مؤنث «اعلی» دانسته است در صورتیکه شارحان نهج البلاغه آنرا بفتح عین و مدّ آخر خوانده و قرینه «ظلماء» دانسته اند؛ در منتهی الارب گفته: «علیاء بالفتح والمدّ آسمان، و سر کوه، و جای بلند، و آنچه بلند بر آید از چیزی، و کار بزرگ سترگ» طالب تحقیق بشرح خطبه چهارم از خطب نهج البلاغه رجوع کند از شروع معتبره نهج البلاغه.

و ممکن است که مراد این باشد که بما ابتدا کرده خدا در اظهار این دین که شریفترین دینهاست و «بما ختم میکند آن را» یعنی همیشه از ما حافظی از برای آن هست تا وقتی که ختم شود و دنیا تمام گردد، یا اینکه چنانکه ابتدای ظهور این دین از ما شد ببرکت بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله همچنین بما ختم و تمام خواهد شد بظهور حضرت قائم و سعی او صلوات الله و سلامه علیه .

«و بسبب ما محو میکند خدا آنچه را که خواهد و اثبات میکند آنچه را که خواهد» یعنی آنچه را خدا محو میکند در لوح مشیت که همان لوح محفوظ باشد یا لوحی دیگر و آنچه را اثبات میکند در آن بجای آنچه محو شود از بلا هائی که دفع میشود و بآن اعتبار محو میگردد و وقوع آنها از آن لوح ، و رحمت هائی که نازل میگردد و ثبت میشود نزول آنها در آن لوح آنها همه ببرکت ماست و بسبب توسل بماست یعنی دعا ها و تصدقات و امثال آنها که سبب محو و اثبات آنها میگرددند سبب آنها نمیشوند مگر ببرکت ما و بسبب توسل بما، و نفوس قدسیه ما را در همه آنها دخلی باشد .

وَبَنَّا يَدْفَعُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلْبَ .

و بوسیله ما دفع میکند خدا روزگار گزنده را . یعنی روزگاری را که اهل آن چون سگ گزنده یکدیگر را بگزند گزیدنی که هلاک کند و مراد این است که در آخر الزمان که چنین روزگاری شود آن روزگار بوسیله ما یعنی بظهور حضرت قائم با صلوات الله و سلامه علیه دفع گردد ، **و ممکن است** که مراد این باشد که اگر برکت وجود یکی از مادر هر عصری از اعصار شما نمیبود روزگار در هر عصری که آن نمیبود چنین میشد، پس ببرکت ما آنروزگار دفع شده .

وَبَنَّا يَنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ .

و ببرکت ما نازل میکند خدا باران را .

فَلَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ .

پس باید که نفربید شما را بخدا شیطان فریبنده یعنی بمهلتی که خدادشمنان ما را داده فریب ندهد شما را و آن را دلیل عجز و پستی مرتبه ما نسازد مرتبه ما نزد حق تعالی این است که مذکور شد و تسلط دشمنان در بعضی اوقات از راه عجز ما و نقص مرتبه مانزد خدای عز و علانست بلکه از برای مصالح و اسرار دیگرست .
و فرموده آن حضرت علیه السلام در وصف مؤمن و ذکر صفات آن :

۴۶۰ - بِشْرِ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ .

شکفتگی مؤمن در روی اوست و اندوه او در دل اوست . یعنی با مردم شکفته روئی میکند تا باعث کدورت ایشان نشود ، و دل او اندوهناک باشد از ترس خدا و هول روز جزا .
أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا . گشاده تر از هر چیزی است بحسب سینه . یعنی سینه او گشاده ترست از هر چیز بسبب اینکه غمها و کدورت های دنیوی تنگی نکند و گنجایش علوم و اسرار بسیار داشته باشد .

وَ أَذْلُ شَيْءٍ نَفْسًا . و خوارتر از هر چیزی است بحسب نفس . یعنی خود را خوار تر از هر چیز داند و اصلاً عجب و خود بینی و تکبری نداشته باشد .

يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ . ناخوش میدارد بلندی را . یعنی بلندی مرتبه دنیوی را .
وَيَسْنَأُ السَّمْعَةَ . و دشمن میدارد سمعه را یعنی اینکه کارهای خیر را از برای شنیدن مردم بکند .

طَوِيلُ غَمَةٍ . دراز است غم او ؛ یعنی از ترس آخرت .

بَعِيدُ هَمَةٍ . دور است اندوه او ؛ و این تأکید سابق است ، و ممکن است که معنی این باشد که دور است همت و قصد او یعنی قصد تحصیل مراتب عالیه دارد و همت بر آن گماشته .

کَثِيرٌ صَمْتُهُ . بسیار است خاموشی او .

مَشْغُولٌ وَقْتُهُ . مشغول است وقت او؛ یعنی در هیچ وقتی فارغ نیست و بعثت نمیگذراند بلکه همه اوقات خود را مشغول ساخته بطاعات و عبادات و فکر و ذکر و سایر افعال خیر .

صَبُورٌ شُكْرُهُ . بسیار صبر کننده است؛ بسیار شکر کننده است . یعنی در بلاها و مصایب شکیباست و قلق و اضطراب نمیکند، و در نعمت و شادی طغیان نمیکند و بسبب آنها غافل نمیگردد از یاد خدا بلکه همواره شکر آنها میکند .

مَغْمُورٌ بِفِكْرِهِ . فرو گرفته شده است باندیشه خود یعنی فکر صلاح کار خود و اصلاح نفس خود فرو گرفته او را؛ بیرون نمی آید از آن .

ضَمِينٌ بِخِلَّتِهِ . بخیلی کننده است بدوستی خود یعنی با هر کسی دوستی نکند و تا کسی را خوب نداند با او دوستی نکند تا دوستی او از برای خدا باشد ، و ممکن است که «خلته» بضم خاء خوانده نشود بلکه بفتح خاء باشد و معنی این باشد که بخل کننده است بحاجت خود یعنی بخیلی کند در بردن حاجت خود نزد خلق بلکه نبرد آنها را مگر نزد خدای عز و جل .

سَهْلٌ الْخَلِيقَةُ . هموار خوست .

لَيِّنُ الْعَرْشَ . نرم خصلت است؛ و این تأکید سابق است .

نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصُّلْدِ . نفس او سخت ترست از سنگ سخت . یعنی کمال تصلب دارد در دینداری و در کشیدن تعب و زحمت طاعات و عبادات و صبر بر مصائب و نوائب و از جا بر نیامدن در آنها .

وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ . و حال آنکه او خوارترست از بنده؛ یعنی نسبت بمؤمنان کمال نرمی و فروتنی میکند و خود را نسبت بایشان از بنده خوارتر نماید .

حرف تاء

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیرالمؤمنین

علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف « تاء »

فرموده آن حضرت علیه السلام :

۴۴۶۱ - تَاَجِرَ اللَّهُ تَرْبَحْ .

بازرگانی کن با خدا تا سود یابی . مراد ببازرگانی کردن با خدا دادن اموال است در راه او و کردن هر کار خیری از برای رضای او ، و چون حق تعالی آنها را میگیرد یعنی قبول میکند و در عوض اجر و ثواب میدهد تشبیه شده آن بتجارت و بازرگانی با حق تعالی .

۴۴۶۲ - تَوَسَّلْ بِطَاعَةِ اللَّهِ تُنْجِحْ .

متوسل شو بفربانبرداری خدا تا صاحب فیروزی گردی .

۴۴۶۳ - تَمَامُ الْعِلْمِ اسْتِعْمَالُهُ .

تمامی علم بکار فرمودن آنست ؛ یعنی عمل کردن بآن یا تعالیم آن بدیگران .

۴۴۶۴ - تَمَامُ الْعَقْلِ اسْتِكْمَالُهُ .

تمامی عقل و خرد کامل گردانیدن آنست ؛ مراد این است که هیچ عقل و خردی بحسب اصل خلقت تمام نمیباشد تمامی آن باین میشود که کسی سعی کند در کامل گردانیدن او بتحصيل علوم و کثرت تفکر و تدبّر و در بعضی نسخه ها بدل «العقل» : «العمل» است و معنی این است که : تمامی عمل کامل گردانیدن آن است یعنی بخالص گردانیدن آن و امتثال همه اوامر و نواهی و فرونگذاشتن چیزی از آنها .

۴۴۶۵ - تَوَقَّ مَعَاصِيَ اللَّهِ تُفْلِحْ .

پرهیز کن از نافرمانیهای خدا تا رستگار گردی .

۴۴۶۶ - تَقَالَ بِالْخَيْرِ تُنْجِحُ .

بنال نیک گیر کار خیر را تا صاحب فیروزی گردی یعنی هر کار خیری که بکنی آن را بنال خوب گیر از برای خود و بایمن و برکت دان که هرگاه چنین کنی فیروزی یابی بسعدت و نیکبختی .

۴۴۶۷ - تَوَاضَعْ لِلَّهِ يَرْفَعْكَ .

فروتنی کن از برای خدا تا بلند گرداند ترا یعنی فروتنی کن در درگاه حق تعالی یا بامردم از برای رضای خدای عز و جل که هرگاه چنین کنی خدا بلندمرتبه گرداند ترا .

۴۴۶۸ - تَمَسَّكْ بِطَاعَةِ اللَّهِ يُزِيلْكَ .

دست در زن بفرمانبرداری خدا تا نزدیک سازد ترا یعنی تا اینکه خدای تبارک و تعالی یا دست زدن بفرمانبرداری او نزدیک گرداند ترا نزدیکی معنوی بجانب درگاه کبریائی .

۴۴۶۹ - تَعْجِلُ الْمَعْرُوفِ مِلَاكُ الْمَعْرُوفِ .

شتاب کردن در احسان ملاک احسان است، « ملاک چیزی » چیزی است که آن چیز بآن برپای باشد و بآن مالک آن چیز توان شد و مراد این است که اصل و عمده در احسان این است که آدمی در آن شتاب کند و زود بکند و تأخیر نکند زیرا که در تأخیر آفات است مبادا فرصت فوت شود و دیگر میسر نشود و هرگاه تأخیر از برای سایلی بشود یا کسی که متوقع احسان این کس باشد باعث تعب و زحمت انتظار نیز گردد .

۴۴۷۰ - تَضِيْعُ الْمَعْرُوفِ وَضْعُهُ فِي غَيْرِ عُرُوفٍ .

ضایع کردن احسان گذاشتن آنست در غیر کسی که بشناسد یعنی کردن آن نسبت بکسی که حق احسان را نشناسد .

۴۴۷۱ - تَأْخِيرُ الْعَمَلِ عَنْوَانُ الْكَسَلِ .

پس انداختن عمل یعنی عمل خیر عنوان کسالت و کاهلی است یعنی سرسختن آن است یا دلیل آن است .

۴۴۷۲ - تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنْ الْعَمَلِ .

صاف گردانیدن عمل سخت ترست از عمل . مراد بصاف کردن عمل خالص گردانیدن آن است از برای رضای حق تعالی و آسیخته نساختن آن بغرضی دیگر که منافای آن باشد از ریا و مانند آن و ظاهراست که این معنی دشوارتر است از اصل عمل .

۴۴۷۳ - تَاجُ الْمَلِكِ عَذْلُهُ .

افسر پادشاه عدالت اوست، یعنی افسری که باعث سربلندی پادشاه میشود عدالت است نه افسر ظاهری .

۴۴۷۴ - تَزَكِيَةُ الرَّجُلِ عَقْلُهُ .

پاکیزگی مرد عقل اوست یعنی پاکیزگی مرد آن است که عاقل و خردمند باشد و خود را از معاصی و صفات نقص و پستی پاکیزه دارد نه اینکه لباس و وضع خود را پاکیزه دارد .

۴۴۷۵ - تَوَاضَعُ الْمَرْءِ يَرْفَعُهُ .

فروتنی کردن آدمی یا مرد بلند میگرداند او را یعنی فروتنی کردن در درگاه حق تعالی و با خلق نیز .

۴۴۷۶ - تَكْبَرُ الْمَرْءِ يَضَعُهُ .

تکبر کردن آدمی یا مرد پست میگرداند او را یعنی تکبر کردن بدرگاه حق تعالی و همچنین با خلق که صنایع اویند .

۴۴۷۷ - تَقَرَّبُ الْعَبْدِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِاخْلَاصٍ نِيَّتِهِ .

نزدیکی جستن بنده بسوی خدای سبحانه بخالص گردانیدن نیت اوست یعنی خالص گردانیدن نیت در طاعات و عبادات از برای طلب رضای حق تعالی و آمیخته نساختن آن اصلا بغرضی دیگر که منافای آن باشد از ریا و امثال آن .

۴۴۷۸ - تَعَلَّمَ تَعَلَّمَ وَ تَكَرَّمَ تَكَرَّمَ .

تعلیم بگیر تا بدانی و گرامی نگاهدار تا گرامی گردی مراد این است که عالم شدن به تعلیم گرفتن از علما میشود نه باینکه عوام او را عالم دانند بسبب فرزندی عالمی یا ساختن لباس و وضع علما بر خود و نه باینکه پیش خود فکر کنند و هر چه فکراو بان برسد اعتقاد کند و گرامی و بلند مرتبه شدن باین میشود که کسی خود را گرامی نگاهدارد و پرهیزگاری و تهذیب اخلاق نه بمال و جاه و مانند آنها؛ چه آنها باعث تعظیم و تکریم مردم میشود اما باعث این نمیشود که در واقع نزد حق تعالی گرامی و بلند مرتبه باشد ، و ممکن است که « تکرّم » بشدید راء خوانده شود از باب تفعیل یا بتحفیف آن از باب افعال و معنی این باشد که خود را گرامی نگاهدار تا گرامی گردانیده شوی یعنی اگر خواهی که در واقع نزد مردم عزیز و گرامی گردی باید که خود را گرامی نگاهداری بترك معاصی و آنچه باعث خفت و ذلت گردد نزد مردم مثل بخل و حرص و طمع و مانند آنها و اگر نه درواقع در نظر ایشان گرامی نگردی هر چند باعتبار جاهی یا مالی یا امثال آنها بحسب ظاهر تعظیم و تکریم توکنند .

۴۴۷۹ - تَفْضُلُ تَخْدَمٍ وَأَحْلَمُ تَقَدَّمَ .

عطاکن تا خدمت کرده شوی؛ و بردباری کن تا پیش داشته شوی . یعنی عطا و دهش باعث این میشود که صاحب آن مخدوم مردم گردد و مردم بطوع و رغبت

خدمت او کنند، و حلم و بردباری باعث این میشود که مردم او را مقدّم دارند در مرتبه و شرف. و در بعضی نسخه ها بدل « واحلم » : « واعلم » است و بنا بر این ترجمه این است که : و عالم شو تا پیش داشته شوی ؛ و این ظاهر ترست ؛ زیرا که علم و دانائی باعث تقدیم بیشتر میشود از حلم و بردباری .

۴۴۸۰ - تَمَامُ الشَّرَفِ التَّوَاضُّعُ .

تمامی شرف فروتنی است. یعنی هر شرفی و بلندی مرتبه تا با فروتنی نباشد در درگاه حق تعالی و با خلق نیز ناقص است و تمام نیست .

۴۴۸۱ - تَمَامُ السُّودِّ ابْتِدَاءُ الصَّنَائِعِ .

تمامی بزرگی و مهتری ابتدا کردن عطاهاست. یعنی هر که ابتدا کند مردم را بعطاها بی اینکه ایشان بیشتر عطائی باو کرده باشند بزرگ و مهتر ایشان گردد بزرگی و مهتری تمامی که نقصی در آن نباشد، یا اینکه تا در کسی این معنی نباشد بزرگی و مهتری او تمام نباشد و ناقص باشد و این معنی بفقره سابق و لاحق اوفق است.

۴۴۸۲ - تَمَامُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِمُوجِبِهِ .

تمامی علم عمل کردن بمقتضای آن است و تا عمل بآن نشود آن ناقص و ناتمام است .

۴۴۸۳ - تَمَامُ الْإِحْسَانِ تَرْكُ الْمَنِّ بِهِ .

تمامی احسان ترك گذاشتن بآن است، و احسانی که با منت باشد ناقص و ناتمام است .

۴۴۸۴ - تَنْزِيلُ الْمَثُوبَةِ عَلَى قَدْرِ الْمَصِيبَةِ .

فروود میآید ثواب بر اندازه مصیبت ؛ پس هر چند مصیبت بزرگتر باشد اجر و ثواب آن عظیمتر باشد .

۴۴۸۵ - تَنْزِيلُ مِنَ اللَّهِ الْمَعُونَةُ عَلَىٰ قَدْرِ الْمُؤْنَةِ .

فرود می‌آید از جانب خدا یاری براندازهٔ اخراجات؛ پس از کثرت عیال اندیشه نباید کرد حق تعالی باندازهٔ اخراجات ایشان روزی میرساند .

۴۴۸۶ - تَكَادُ ضُمَائِرُ الْقُلُوبِ تَطْلِعُ عَلَى سَرَائِرِ الْغُيُوبِ .

نزدیک است که نهانیهای دلها مطلع شوند بر پوشیده‌های عیبها . یعنی هرچند کسی عیب خود را بپوشد و پنهان دارد بزودی نهانیهای دلها آنچه در آنهاست افتد اطلاع یابند بر آن، پس جمعی که نمیخواهند که خلق بر گناهان ایشان مطلع شوند باین خاطر جمع نکنند که گناهان را نهانی کنند و از مردم پنهان دارند بزودی حق تعالی رسوا کند ایشان را و در دلها اندازد عیوب ایشان را و مردم را بفرستد یا نحو دیگر مطلع گرداند بر آنها . و پوشیده نیست که محلّ علم و ادراک بنا بر مذهب محققین که بنفس مجرد قائل اند همان نفس مجرد است و آلات آن قوانینست که حال دردماغ اند بنا بر مذهب حکما؛ و مراد به «دل» که در آیات کریمه و اخبار شریفه نسبت علم بان داده شده همان نفس مجرد است نه عضو مخصوص . و متکلمان که بنفس مجرد قائل نیستند نسبت علم را بدلها بر سبیل حقیقت میدانند و دل را بر ظاهر آن که عضو مخصوص باشد حمل میکنند و هرگاه این معلوم شد ظاهر میشود که نسبت اطلاع مذکور که فردی است از علم به «ضمائر قلوب» بمعنی نهانیهای دلها و آنچه در آنها افتد بر سبیل مجاز است خواه مراد بدل نفس مجرد باشد و خواه عضو مخصوص؛ زیرا که اطلاع از برای نفس است یا دل نه از برای آنچه در آنها افتد بلکه آنچه در آنها افتد یا عین اطلاع مذکور است یا امری که سبب آن میشود ، و ممکن است که مراد به «ضمائر قلوب» قوتهای مدرکه آنها باشد باعتبار اینکه محلّ ضمائر بمعنی مذکورند؛ و اطلاق اسم حال بر محلّ شایع است، و بنا بر این نسبت اطلاع

بأنها بنا بر مذهب متکلمین بر سبیل حقیقت میتواند بود و بنا بر مذهب حکما باز بر سبیل مجاز است؛ زیرا که علم صفت اصل نفس است نه قوتهای آن بلکه قوتها آلات علوم و ادراکاتند و بآن اعتبار نسبت ادراکات و علوم بآنها بر سبیل مجاز میتواند بود، و ممکن است که اضافه ضمائر یقلوب از قبیل اضافه صفت بموصوف باشد و معنی این باشد که دلهایی که ضماثرند باعتبار اینکه محلّ ضماثرند بمعنی مذکور؛ و بنا بر این نسبت اطلاع بآنها بر سبیل حقیقت باشد، و مراد بدلهای بنا بر مذهب حکما نفوس مجرّده باشد و بنا بر مذهب متکلمین عضوهای مخصوصه .

۴۴۸۷ - تَجَرُّعُ غَضَصِ الْحِلْمِ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ .

جرعه در کشیدن غصه های حلم خاموش میگرداند آتش خشم را « جرعه » اندک آبی را گویند که یکبار توان در کشید و مراد این است که صاحب حلم و بردباری که غصه ها رو میدهد او را بسبب بد سلوکیهای مردم یا غیر آن و او باعتبار حلمی که دارد آن غصه ها را فرو میبرد و یکبار در میکشد مانند کسی که جرعه آبی یا شرابی را یکبار در کشد آن جرعه در کشیدنهای او خاموش میکند و فرو می نشاند آتش خشم را یعنی آتش غضب و خشم الهی را . یعنی اگر حق تعالی خشمناک شود بر او بسبب گناهی؛ فرو بردنهای آن غصه ها خاموش میکند و فرو می نشاند آتش خشم را؛ و بجای آنها عفو میکند حق تعالی گناه او را .

۴۴۸۸ - تَحَرَّى الصِّدْقِ وَ تَجَنَّبَ الْكِذْبَ أَجْمَلُ شَيْمَةٍ وَأَفْضَلُ أَدَبٍ .

برگزیدن راستی و دوری کردن از دروغ زیباتر خصلتی است و افزونتر ادبی .

۴۴۸۹ - تَأْمَلُ الْعَيْبَ عَيْبٌ .

تأمل کردن در عیب عیب است یعنی فکر کردن در عیب دیگران و جستن آن و از پی آن رفتن عیب است اما تأمل کردن در عیب خود و جستن آن از برای

ازالۀ آن از خود پس ظاهر است که عیب نیست بلکه مدوح و مستحسن است .

۴۴۹۰ - تَهْوِينُ الذَّنْبِ اعْظَمُ مِنْ رُكُوبِ الذَّنْبِ .

سهل شمردن گناه عظیمترست از ارتکاب گناه . یعنی گناه را هر چند صغیره باشد سهل نباید شمرد و سهل شمردن هر گناهی عظیم تر است دروز و وبال از اصل آن گناه یا از هر گناهی ؛ و این مضمون در احادیث دیگر نیز وارد شده ، و شاید که سرّ آن این باشد که عصیان حق تعالی و نافرمانی او هر چه باشد در واقع بسیار عظیم است و سهل شمردن آن باعشی نمیتواند داشت بغیر ضعف دین و سستی اعتقاد ؛ نعوذ بالله منه ، بخلاف اصل گناه که غلبۀ شهوت یا غضب باعث بر آن میتواند شد پس از آن راه شاید که آن سهل تر باشد نزد حق تعالی از آن گناه که باعشی بر آن نباشد .

۴۴۹۱ - تَعْجِيلُ السَّرَاحِ نَجَاحٌ .

تعجیل کردن رهایی فیروزی است . یعنی هر گاه کسی حاجتی نزد کسی ببرد اگر آن را بر نیآورد زود او را رها کردن و نومید نمودن فیروزی است از برای او ؛ یعنی این هم یک قسم فیروزی است ، باعتبار اینکه سبب راحت و آسایش میشود و از تعب و زحمت طلب و سعی نزد او فارغ میشود . و این موافق است با آنچه جوهری در کتاب صحاح اللغه گفته که : « در مثل است السَّرَاحُ مِنَ النَّجَاحِ ؛ رها کردن از جمله فیروزی است » بهمین معنی که مذکور شد .

۴۴۹۲ - تَعْجِيلُ الْإِسْتِدْرَاكِ إِصْلَاحٌ .

تعجیل کردن در استدراك اصلاح است . « استدراك » بمعنی طلب دریافتن چیزی آمده و بمعنی باز یافت کردن نیز آمده یعنی باز یافت کردن کسی خطایی یا غلطی را که کرده باشد و بنا بر اول معنی این است که تعجیل کردن در دریافت کارهای خیر

و کردن آنها و رسیدن بشوای آنها اصلاح است یعنی بصلاح آوردن حال خود است بخلاف تعجیل نکردن هرچند قصد آنها داشته باشد؛ چه آن فاسد و تباه کردن حال خود است، زیرا که ممکن است که بعد از آن میسر نشود و از او فوت شود و باعث زیان و خسران او گردد، و بنا بر معنی دوم سراد این است که تعجیل در تدارك گناه و غلط و مانند آنها بصلاح آوردن کار است بخلاف تأخیر آنها که افساد حال است، زیرا که گاه باشد که بعد از آن تدارك میسر نشود و آن گناه یا غلط یا نظیر آنها بر او بماند.

۴۴۹۳ - تَدَبَّرُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَاعْتَبِرُوا بِهِ فَإِنَّهُ أَبْلَغُ الْعِبَرِ .

تفکر کنید در آیات قرآن مجید و عبرت بگیرید بآن؛ پس بدرستی که آن رساترین عبرت‌هاست، یعنی عبرت بگیرید بآنچه ذکر شده در آن از حسن عاقبت نیکوکاران و سوء مال ظالمان و عاصیان و امثال آنها؛ پس بدرستی که آن رساترین عبرت‌هاست، یعنی رساترین و کامل‌ترین امورات که عبرت توان گرفت بآنها، یا عبرتی که بآن حاصل میشود رساترین و کامل‌ترین عبرت‌هاست.

۴۴۹۴ - تَمْيِيزُ الْبَاقِي مِنَ الْفَانِي مِنْ أَشْرَفِ النَّظَرِ .

امتیاز دادن باقی از فانی از بلندترین فکرت. یعنی امتیاز دادن آخرت که باقی و پاینده است از دنیا که فانی و نیست شونده است و اختیار آن بر این ناشی میشود از بلندترین و شریف‌ترین فکری؛ زیرا که شرافت و بلندی مرتبه افکار باعتبار شرافت و بلندی مرتبه نتایج آن است، و نتیجه این فکر که سعادت ابدی و نیکبختی سرمدی است شریف‌ترین نتایج افکار است پس فکری که منتج آن باشد شریف‌ترین فکری باشد، و ممکن است که معنی کلام این باشد که: فکری که برساند بامتیاز دادن باقی از فانی از جمله شریف‌ترین فکرهاست، و حاصل هر دو یکی است.

۴۴۹۵ - تَاجُ الرَّجُلِ عَفَاةُ وَزِينَةُ انْصَافِهِ .

افسر مرد عفت اوست، و زینت او انصاف اوست. یعنی همین که کسی انصاف دارد و ظلم و جور بر کسی روا ندارد این زینتی است از برای او؛ اما بهترین زینتها و آنچه از برای او بمنزله افسر پادشاهیست عفت است یعنی دوری گزیدن از آنچه حلال نباشد.

۴۴۹۶ - تَقِيَّةُ الْمُؤْمِنِ فِي قَلْبِهِ وَ تَوْبَتُهُ فِي اعْتِرَافِهِ .

ترس مؤمن در دل اوست؛ و توبه او در اعتراف اوست. یعنی همیشه ترس از خدا در دل اوست و بزبان اعتراف بگناه کاری و تقصیر خود و بازگشت از آن مینماید و خود را بی گناه و تقصیر نمی داند، و ممکن است که مراد این باشد که توبه او همین در اعتراف اوست یعنی در اینکه خود اعتراف بگناه کاری و تقصیر و بازگشت از آن مینماید اما در واقع گناهی نکرده که توبه و بازگشت از آن در کار باشد از قبیل اعترافهای بگناه و تقصیر و توبه که در کلام حضرت سیدالسادین صلوات الله وسلامه علیه در صحیفه کامله و غیر آن نقل شده، و ممکن است که مراد این باشد که توبه آن باین نحو است که در مناجات با حق تعالی اعتراف بگناهان خود میکند و بازگشت از آنها می نماید؛ و این نحو توبه افضل باشد هر چند بمجرّد پشیمانی در دل از گناه و قصد نکردن آن دیگر توبه بعمل آید، و مؤید این میتواند شد آنچه در حدیث وارد شده از استعجاب شمردن گناهان بتفصیل نزد مستجار (۱) و اینکه نیست هیچ مؤمنی که اقرار کند از برای پروردگار خود بگناهان خود در آنجا مگر بپامرزد از برای او ان شاء الله.

۴۴۹۷ - تَلْوِيحُ زَلَّةِ الْعَاقِلِ لَهُ مِنْ أَمَصِّ عِتَابِهِ .

تلویح بلغزش عاقل از دردآورنده ترین سرزنش اوست. مراد به «تلویح»

۱- طریحی (ره) در مجمع البحرین گفته: «و المستجار من البيت الحرام هو العائط المقابل للباب دون الركن اليماني بقليل؛ لانه كان قبل تجديد البيت هو الباب، سمى بذلك لانه يستجار عنده بالله من النار».

اظهار چیزی است بکنایه نه بصریح و مراد این است که در بازداشتن عاقل از گناهی کافی است اشاره کردن بلغزش او در آن و این بنهایت بدرد می آورد دل او را و حاجت بتصریح نیست، یا اینکه این عتابی است بدرد آورنده تر از برای اواز تصریح، زیرا که عاقل حمل میکند تصریح نکردن بآن را بر اظهار نهایت قبح آن و اینکه چنین امری را صریحاً نسبت با و نتوان داد. و دیگر اینکه تصریح بآن باعث این میشود که پرده شرم و حجاب او مرتفع گردد و دیگر باکی از آن نداشته باشد بخلاف وقتی که بکنایه و در پرده اظهار شود، و ممکن است که مراد این باشد که تلویح بلغزش عاقل یعنی اظهار آن یا اظهار آن هر چند بعنوان کنایه باشد از درد آورنده ترین سرزنش اوست یعنی او را بهر چه سرزنش کنند او را بدرد نیاورد مثل این؛ پس کسی که عاقل باشد باید که خود را از لغزش و گناه نگاه دارد تا اینکه بچنین سرزنشی گرفتار نشود، یا اینکه هر گاه کسی رعایت کسی کند و او را سرزنش بعبی از عیبهای صوری نکند باید که تلویح بلغزش و گناه اول نکند؛ زیرا که آن درد آورنده ترین سرزنش اوست و این در وقتی است که تلویح بآن از برای نهی از منکر در کار نباشد مثل اینکه او پشیمان شده باشد از آن و در بعضی نسخه ها (۱) «امض من عتابه» است و بنابراین ترجمه این است که: تلویح بلغزش عاقل درد آورنده ترست از سرزنش او، و بنابراین نیز مراد یکی از معانی مذکوره است.

۴۴۹۸ - تَرَكَ جَوَابَ السَّفِيهِ اَبْلَغُ جَوَابِهِ .

ترك جواب گفتن احمق ابلغ جواب اوست یعنی بلاغت دارتر یا مبالغه دارتر جواب اوست؛ زیرا که از آن معلوم میشود که اصلاً اهلیت و قابلیت این ندارد که جواب او گفته شود.

۴۴۹۹ - تَوَقَّوْا الْمَعَاصِيَ وَ احْبِسُوا اَنْفُسَكُمْ عَنْهَا فَاِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ اَطْلَقَ فِيْهَا عِنَانَهُ .

۱- عبارت «و در بعضی نسخه ها» تا آخر در غیر نسخه اصل است که بخط شارح (ره) است.

حذر کنید از گناهان و منع کنید نفسهای خود را از آنها؛ پس بدرستی که بدبخت کسی است که سردهد در آنها عنان خود را؛ یعنی عنان نفس خود را، و این برسبیل استعاره است که تشبیه شده نفس با سبی که او را لجام کنند و توان عنان آن را نگاهداشت و نگذاشت که نافرمانی کند، و توان سرداد که هر جا که خواهد برود.

۴۰۰ - تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَجْنُونٌ تَحْتَ لِسَانِهِ .

سخن گوئید تا شناخته شوید؛ پس بدرستی که آدمی یا مرد پنهان گردانیده شده است در زیر زبان او. مراد این است که کسی را علم و دانشی یا هنری دیگر باشد و خواهد از برای مصلحتی که مردم او را بشناسند باید که سخن گوید؛ زیرا که هر مردی در زیر زبان خود پنهان است و چون سخن گوید قدر و مرتبه او از هنر و بی هنری ظاهر گردد (۱).

۴۰۱ - تَوَخَّ رِضَا اللَّهِ وَ تَوَقَّ سَخَطَهُ وَ زَعِزَّ قَلْبَكَ بِخَوْفِهِ .

طلب کن رضای خدا را، و حذر کن از خشم او، و بلرزان دل خود را بسبب ترس او.

۴۰۲ - تَحَرَّ رِضَا اللَّهِ بِرِضَاكَ بِقَدَرِهِ .

طلب کن خشنودی خدا را بخشنود بودن تو بتقدیر او. یعنی هرگاه خود را راضی و خشنود سازی بآنچه خدا تقدیر کرده خدا از تو راضی و خشنود گردد؛ پس طلب کن این را بان.

۴۰۳ - تَحَبَّبْ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِالرَّغْبَةِ فِيمَا لَدَيْهِ .

۱- سعدی بیت زیرین را از روی این کلام شریف ساخته است:

« تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد »

دوستی کن بسوی خدای سبحانه بر رغبت کردن در آنچه نزد اوست . یعنی باینکه اطاعت و فرمانبرداری او کنی بسبب رغبت در اجر و ثوابی که نزد خداست از برای آن ، و غرض اینست که دوستی کردن با خدای سبحانه بچیزی حاصل میشود که فایده و ثمره آن باز بتو عاید میگردد .

۴۵۰۴ - تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِكَ فَإِنَّهُ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْهِ .

توکل کن بر خدای سبحانه ؛ پس بدرستی که او بر خود گرفته کارگزاری توکل کنندگان بر او را یعنی آنجا که فرموده :

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ؛ و هر که توکل کند بر خدا پس او کافی و بسند (۱) است او را . و توکل بر خدا اینست که این کس خود را عاجز داند و در برابر اعتماد بر او داشته باشد ، و این منافات ندارد با سعی کردن در حاجات هرگاه آن از راه امر یا رخصت او باشد و با وجود آن آنرا مستقل در برآوردن آنها نداند بلکه اعتماد تمام او در آنها بریاری و مدد حق تعالی باشد .

۴۵۰۵ - تَقَرَّبْ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ يُزِلُّ الْمُتَقَرَّبِينَ إِلَيْهِ .

نزدیکی بجوی بسوی خدای سبحانه ؛ پس بدرستی که او نزدیک میگردد نزدیکی جویندگان بسوی او را . براد نزدیکی جستن معنوی است بسبب اطاعت و انقیاد .

۴۵۰۶ - تَجَبَّبْ إِلَى النَّاسِ بِالزُّهْدِ فِيمَا أَيْدِيهِمْ تَفَرَّ بِالْمَحَبَّةِ مِنْهُمْ .

دوستی کن بسوی مردم بی رغبت بودن در آنچه در دستهای ایشانست یعنی طمع نکردن در آن تا فیروزی یابی بدوستی از جانب ایشان . یعنی تا بسبب این ایشان با تو دوست گردند ؛ چنانکه عادت مردم است که کسی که طمع از ایشان نکند با او دوست گردند .

۱- در برهان قاطع گفته: « بسند بر وزن سمند سزاوار و کافی و کفاف و کفایت را گویند » .

۴۵۰۷ - تَحَلَّ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي آيِدِي النَّاسِ تَسْلَمُ مِنْ غَوَائِلِهِمْ وَ تُحْرِزُ
الْمَوَدَّةَ مِنْهُمْ.

آراسته شو بنومیدی از آنچه در دستهای مردم است تا اینکه سالم بمانی از آفتهای
ایشان، و جمع کنی دوستی را از ایشان.

۴۵۰۸ - تَمَسَّكَ بِكُلِّ صَدِيقٍ أَفَادَتْكَ الشَّدَّةُ.

دست در زن بهر دوستی که بخشیده باشد او را بتوسختی. یعنی در روز سختی
دوست توشده باشد؛ زیرا که بر چنین دوستی که غرض او جلب نفعی از برای خود
نباشد اعتماد میتوان کرد، نه آنان که در ایام توسعه و فراخی دوست شوند؛ زیرا که
اکثر این است که دوستی ایشان از برای نفع خود است و چون بسختی و تنگی افتی
ترك تو کنند (۱).

۴۵۰۹ - تَجَلَّبَبِ الصَّبْرَ وَالْيَقِينَ فَإِنَّهُمَا نِعَمُ الْعُدَّةِ فِي الرِّخَاءِ وَالشَّدَةِ.

پیراهن خود کن صبر و یقین را؛ پس بدرستی که آنها نیکو آمده شده اند در
فراخی و سختی. «پیراهن خود کن» یعنی آنها را همیشه با خود دار و از خود جدا مکن
مانند پیراهن. و مراد به «صبر» صبر است بر مصائب و نوائب و تعب و زحمت طاعات
و ترك آنچه خواهش آن باشد از معاصی با وجود قدرت بر آن و به «یقین» یقین بلطف و
مرحمت حق تعالی و گشایش او از برای صبر کنندگان. و «بودن این دوا» در فراخی
و سختی هر دو آمده شده و ذخیره خوبی از برای آخرت «ظاهرست».

۱- مطابق این بیان است آنچه سعدی گفته :

«دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی»
«دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشانحالی و درماندگی»

۴۵۱۰ - تَأْمِيلُ النَّاسِ نَوَالِكَ خَيْرٌ مِنْ خَوْفِهِمْ نَكَالِكَ.

امید داشتن مردم عطاى ترا بهترست از ترس ایشان نکال ترا. مراد این است که کسی که خواهد که مردم باو بگروند و اطاعت و انقیاد او کنند بهتر این است که چنان کند که مردم بعهطای او امیدوار باشند نه اینکه از سیاست او خوف داشته باشند؛ زیرا که گرویدن مردم بکسی که امید عطاى او داشته باشند بیشترست از اینکه ترس نکال او داشته باشند چنانکه مشاهدهست از اوضاع و احوال مردم که از برای امید تعب و زحمتی چند کشند که از برای بیم نکشند بلکه خوف و بیم زیاد از کسی باعث این میشود که بفکر دفع او افتند و سعی در آن کنند، و از کسی که امید داشته باشند جان و مال خود را از برای او نثار کنند.

۴۵۱۱ - تَحَلَّ بِالسَّخَاءِ وَالتَّوَرَعِ فَهُمَا حُلِيَّةُ الْإِيمَانِ وَ أَشْرَفُ خِلَالِكَ.

آراسته شو بسخاوت و پرهیز گاری پس آنهاز یورایمانند و بلندترین خصلتهای تواند.

۴۵۱۲ - تَارِكُ الْعَمَلِ بِالْعِلْمِ غَيْرُ وَاقِعٍ بِثَوَابِ الْعَمَلِ.

ترك کننده عمل بعلم غیر اعتماد دارنده است بپاداش عمل. یعنی کسی که ترك عمل بعلم کند باید که اعتماد بپاداش اعمال و جزای آنها نداشته باشد؛ زیرا که کسی که بر آنها اعتماد داشته باشد نمی باید که ترك عمل کند و از سرچنان ثوابهای عظیم پاینده بگذرد از برای اندك راحتی که در ترك واجبات باشد یا اندك لذتی که در فعل حرامی برود با وجود این خود را مستحق عذاب الیم و عقاب و خیم گرداند.

۴۵۱۳ - تَارِكُ النَّاهِبِ لِلْمَوْتِ وَ اغْتِنَامِ الْمَهْلِ غَافِلٌ عَنْ هُجُومِ الْآجَلِ.

ترك کننده آماده شدن از برای مرگ و غنیمت دانستن مهلت غافل است از

ناگاه رسیدن اجل . یعنی اگر کسی غافل نباشد که اجل ناگاه برسد البته فرصت را غنیمت میداند و شتاب میکند در تهیه گرفتن اسباب آن و بهیچوجه تأخیر را در آن روا نمیدارد که مبادا که ناگاه برسد و بی تهیه باید رفت .

۴۵۱۴ - تَرَحَّلُوا فَقَدْ جُدِّیْكُمْ وَاسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَمَكُمْ.

کوچ کنید پس بتحقیق که شتاب کرده شده بشما، و آماده شوید از برای مرگ پس بتحقیق که سایه انداخته بر سر شما . یعنی تهیه بگیرید از برای کوچ کردن که بزودی کوچ خواهید کرد و از برای بیان این فرموده اند که: «پس بتحقیق که شتاب کرده شده بشما» یعنی شما را بشتاب خواهند برد و تعبیر از آن بلفظ ماضی باعتبار تحقق وقوع آن است و اشاره باینکه چنان بزودی واقع خواهد شد که گویا واقع شده . و «سایه انداخته بر سر شما» یعنی مشرف شده بر شما و نزدیک است که وارد شود .

۴۵۱۵ - تَخَفُّوْا فَإِنَّ الْعَايَةَ أَمَامَكُمْ وَالسَّاعَةَ مِنْ وَرَائِكُمْ تَحْدُوْكُمْ.

سبکبار شوید پس بدرستی که غایت پیش روی شماست ؛ و قیامت از پشت سر شما میراند شمارا . مراد به «غایت» عاقبت کار و پایان حال است از رفتن به بهشت یا دوزخ و چون آدمی متوجه آنست و رو بآن می رود بآن اعتبار فرموده اند که: «پیش روی شماست» و مراد باینکه «قیامت از پشت سر شما میراند شمارا» بآنکه آن نیز در پیش است اینست که بعد از اینکه قیامت شد آن بمنزله کسی که در عقب شتری باشد و براند آن را میراند شما را بآن غایت یا بموقف حساب و جزا .

۴۵۱۶ - تَخَفُّوْا تَلَحُّقُوا فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوَّلِكُمْ آخِرُكُمْ.

سبکبار شوید تا اینکه ملحق شوید پس بدرستی که انتظار کشیده میشود باوّل شما آخر شما . یعنی خود را سبکبار کنید از گرانی بارگناهان باینکه گناه نکنید و آنچه را کرده باشید توبه کنید از آن؛ تا اینکه ملحق شوید بنیکوکاران گذشته

و از عقب ایشان بایشان برسید پس بدرستی که انتظار کشیده میشود در حشرونشر به «اول شما» یعنی گذشتگان شما «آخر شما» یعنی انتظار آخرین شما رسیدن ایشان کشیده میشود در حشرونشر اولین تا اینکه همه یکبار حشرونشر شوند مانند پادشاهی که خواهد که بعد از عرض همه لشکر او بر او هریک را بر مرتبه که مستحق آن باشند برساند پس انتظار میکشد در باره جمعی که اول عرض میشوند باینکه همه عرض شوند و تا آخر آن نیز عرض نشوند در باره اولان نیز حکمی نمیکند این است آنچه شارحان کتاب مستطاب نهج البلاغه در شرح این کلام معجز نظام گفته اند و پوشیده نیست که ربط این کلام بسابق و تعلیل آن باین خالی از خفائی نیست و ایشان متعرض آن نشده اند و ممکن است که وجه تعلیل این باشد که آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه داند که قیام قیامت و حشرونشر موقوف باشد باینکه نیکوکاران بعددی خاص برسند و هر گاه بآن عدد برسند قیامت قائم شود پس مراد تحریر مردم باشد بر اینکه سبکبار شوید تا عدد نیکوکاران زود بآن عدد برسد و همه محشور گشته روانه بهشت شوند و براحت و آسایش در آنجا بسر برید ، و ممکن است که وجه آن این باشد که در فرستادن اولان ببهشت بعد از فراغ ایشان از حساب انتظار کشیده شود فراغ آخر آن نیز از حساب تا همه یکبار مرخص شوند که روانه بهشت شوند و هر چند کسی سبکبار باشد حساب او زود تر شود و زود تر ملحق گردد بجمعی که فارغ شده اند از حساب و انتظار بایشان ندهد بخلاف کسی که گرانبار باشد که او دیرتر فارغ شود و ایشان را انتظار دهد . و پوشیده نیست که ثمره عمده سبکباری وصول و خلاص از عقاب است و آن کافی است از برای ترغیب بآن پس متعرض آن نشدن و تعلیل فرسودن یکی از این دوفایده باوجود اینکه هیچیک از آنها در مرتبه آن نیست میتواند از راه این باشد که آن ثمره ظاهری است و حاجت بیان ندارد پس آن را حواله بظهور نموده وجهی دیگر از برای ترغیب بآن فرموده اند که ظهوری نداشت

و محتاج بیان بود، و ممکن است که غرض از آن تعلیل امر بسبکباری نباشد بلکه غرض تصحیح « تلحقوا » باشد که فرمودند؛ چه ظاهر ملحق شدن کسی به کسی این است که سابق هنوز در راه باشد که لاحق باو برسد یا اینکه نزدیک رسیدن او بمقصد لاحق هم برسد نه مجرد اینکه بجائی که او رفته این هم برود هر چند بعد از مدتی باشد خصوصاً هرگاه امر بسبکباری شده باشد از برای آن و منظور باشد تشبیه ایشان بمسافری که بعد از دیگری از عقب او رود و بار خود را سبک کند تا باو برسد که از جمله لطایف این کلام معجز نظام است چه سبک کردن بار از برای این است که زود باو برسد، و اگر غرض محض رفتن بجائی باشد که او رفته حاجت بآن نیست پس ممکن است که غرض بیان این باشد که اینجا هم چنین است و هرگاه سبکبار باشید در راه یعنی هنوز ایشان بمقصد نرسیده بایشان برسید؛ زیرا که قیامت از برای همه یکبار میشود و چنین نیست که هر که فوت شود حساب او بشود و روانه بهشت یا دوزخ گردد و انتظار آیندگان از برای او کشیده نشود.

۴۵۱۷ - تَذِلُّ الْأُمُورَ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ.

رام میگردد کارها از برای تقدیرها تا اینکه بوده باشد مرگ در تدبیر؛ یعنی هرگاه مرگ در وقتی تقدیر شده کارها رام میشوند از برای آن تقدیر و فرمانبردار آن میگردند تا اینکه مرگ میباید در تدبیری که کرده باشند از برای دفع آن، و ممکن است که « تذلل » بمعنی « خواری میکنند و همواری مینمایند » باشد و حاصل هر دو یکی است. و در بعضی نسخه ها بدل « الحتف » بتای دو نقطه بالا « الحیف » بیای دو نقطه زیر واقع شده و بنا بر این ترجمه این است که: تا بوده باشد ظلم و جور در تدبیر؛ یعنی هر امری که تقدیر شده باشد کارها رام میشوند یا همواری میکنند با آن تا اینکه تدبیری که کرده شود از برای دفع آن و سبب وقوع آن تقدیر شود پس گوئیم آن تدبیر ظلم و جور کند و تعدی کند از حد خود، یا اینکه تا واقع شود جور یعنی خطا

و غلط در تدبیر و سبب وقوع آن تقدیر شود نه دفع آن .

۴۵۱۸ - تَزُوذُو مِنَّ آيَّامِ الْفَنَاءِ لَلْبَقَاءِ فَقَدْ دَلَلْتُمْ عَلَى الزَّادِ وَأَمِرْتُمْ بِالظَّنِّ وَحُشِنَتْ عَلَى الْمَسِيرِ .

توشه برگزید از روزهای فنا از برای سرای بقا ، پس بتحقیق که راه نموده شده اید بر توشه ، و فرمان داده شده اید بر رفتن ، و برانگیخته شده اید بر روانه شدن . یعنی فرمان و تقدیر الهی جاری شده بر رفتن شما ؛ و برانگیخته طبایع شما را بر اینکه روانه شوند یعنی چنین خلق کرده که البته باید روانه شوند و پاینده نتوانند ماند ، و ممکن است که برانگیخته شدن بر رفتن باعتبار بشارتها باشد که داده شده بنیکوکاران بهشت و نعمتهای آن ؛ چه آنها بمنزل برانگیختن ایشان است بر رفتن .

۴۵۱۹ - تَيْسَّرُ لِسْفَرِكَ وَ شِمَّ بَرْقُ النِّجَاةِ وَ ارْحَلْ مَطَايَا التَّشْمِيرِ .

آسان شواز برای سفر خود ، و نگاه کن برق رستگاری را که متوجه کجاست و کجا میبارد ، و جهاز گیری کن شتران دامن بالازدن را . مراد به «آسان شدن از برای سفر خود» یعنی سفر آخرت مهیا شدن از برای آنست بروجهی که باسانی روانه آن تواند شد ، و «نگاه کن برق رستگاری را» یعنی نگاه کن که رستگاری در پیروی و اطاعت کیست از آنان که دعوی امامت میکنند پس هرگاه بنظر و فکر معلوم شود قصد او کن و پیروی او کن و از او توشه راه خود را فرا گیر ، یا اینکه نگاه کن که رستگاری در چه کار و چه عمل است پس آن را توشه راه خود کن ، و «دامن بالازدن در کاری» کنایه از جد و جهد در آن است و تشبیه شده افراد جد و جهد در کارها بшتران که کسی آنها را جهاز کند و سوار شود و بنابراین فرموده اند که : «جهاز کن شتران دامن بالازدن را» یعنی سوار شو بر شتران جد و جهد در کارهای خیر .

۴۵۲۰ - تُعَرَفُ حَمَاقَةُ الرَّجُلِ بِالْأَشْرِ فِي النِّعْمَةِ وَكَثْرَةِ الدَّلِّ فِي الْمِحْنَةِ.

شناخته میشود حماقت و کم عقلی مرد بفرحناکی زیاد در نعمت و بسیاری خواری نمودن در محنت. زیرا که عاقل مرتبه خود را زیاده از آن میداند که بسبب نعمتی فانی زایل از جا برآید و فرحناک زیاد گردد، و همچنین از اینکه بسبب محنتی خود را زیاد خوار گرداند بخضوع و فروتنی نزد مردم.

۴۵۲۱ - تَرَكَ الذَّنْبَ شَدِيدًا وَ أَشَدُّ مِنْهُ تَرَكَ الْجَنَّةَ.

ترك گناه سخت است و سخت تر از آن ترك بهشت است. یعنی از سر آن و نعمتهای پاینده آن گذشتن؛ پس کسی را که عقلی باشد هر چند ترك گناهان باعتبار هوی و هوس بر او سخت باشد باید که از سر آنها بگذرد و از سر بهشت نگذرد.

۴۵۲۲ - تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا وَاعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا.

برگردن گیرید از جانب نفسهای خود ادب فرمودن آنها را، و برگردانید آنها را از حرص عاداتهای آنها. یعنی از حرص بر صفات ذمیمه و افعال نکوهیده که بالطبع حریص اند بر آنها و عادت بآنها کرده اند.

۴۵۲۳ - تَوَلَّى الْأَرَاذِلِ وَالْأَحْدَاثِ الدُّوْلَ دَلِيلُ إِجْلَالِهَا وَ إِذْبَارِهَا.

برگردن گرفتن فرومایگان و تازه بدولت رسیدگان دولتها را دلیل گداختن و پست گردانیدن آنهاست. مراد این است که مباشرین مهمات دولتها باید که مردم بلند مرتبه باشند که از خانوادهای دولت باشند و هر دولتی که مباشرین مهمات آن مردم پست مرتبه تازه بدولت رسیده شوند این نشان این است که بزودی برهم خورد و پشت بگرداند، و وجه این ظاهرست و بتجربه نیز معلوم شده.

۴۵۲۴ - تَأْتِينَا أَشْيَاءُ نَسْتَكْثِرُهَا إِذَا جَمَعْنَاهَا وَ نَسْتَقِلُّهَا إِذَا قَسَمْنَاهَا.

میآید ما را چیزها که بسیار می‌شماریم آنها را هرگاه جمع کنیم آنها را، و کم-
می‌شماریم آنها را هرگاه قسمت کنیم آنها را. ظاهراً این است که غرض این باشد که
پس بر این قیاس گناه را هر چند کسی گناه کند حذر از آن باید کرد و سهل نباید
شمرد؛ زیرا که آنها هر چند کم مینماید باعتبار قسمت آنها بر اوقات هرگاه همه جمع
شوند در نامه اعمال بسیار مینماید و عظیم میشود.

٤٥٢٥ - تَحَرَّ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُومُ بِهِ عُذْرُكَ وَ تَثَبُّتُ بِهِ حُجَّتُكَ وَ يَفِيءُ
الْيَكِّ بِرُشْدِكَ.

طلب کن از کار خود آنچه را برپای شود بآن عذر تو؛ و ثابت شود بآن غلبه تو،
و برگرداند بسوی تو رشد ترا، ظاهر این است که مراد امر بتوبه است از گناهانی که
آدمی کرده باشد؛ زیرا که بسبب آن بر پای میشود عذر او یعنی بسبب آن معذور
میدارند او را و از سر گناهان او میگذرند، و «ثابت و پای بر جا میشود بسبب آن
غلبه او» یعنی غلبه او بر نفس خود یا بر شیطان یا بر جنود هوا و هوس یا بر گناهان
که بمنزله دشمنان او بودند و میخواستند که او را بجهنم برند، و ممکن است که
«حجت» بمعنی «غلبه» که معنی لغوی آن است نباشد بلکه بمعنی اصطلاحی آن باشد
که دلیل و برهان است و مراد این باشد که ثابت شود بآن دلیل و برهان تو برپا کی
و پاکیزگی از گناهان و استحقاق رحمت و غفران، و «رشد» بمعنی راست ایستادن
بر راه حق است. و «بر گرداند بتو رشد ترا» یعنی رشدی را که از توورفته بود بسبب
کردن گناهان برگرداند بسوی تو؛ و باز ترا رشید و مستقیم بر راه حق گرداند.

٤٥٢٦ - تَقَاضَى نَفْسِكَ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهَا تَأْمِنٌ تَقَاضَى غَيْرِكَ لَكَ وَ اسْتَقْصِ
عَلَيْهَا تَغْنً عَنِ اسْتِقْصَاءِ غَيْرِكَ.

طلب کن از نفس خود آنچه را واجب است بر آن تا ایمن گردی از طلب کردن غیر تو

مرقرا، واستقصاکن بر آن تابی نیاز گردی از استقصای غیرتو. بر تو مراد به «طلب کردن از نفس واجبهارا» این است که همه آنها را از او طلب کند و بحساب آنها برسد تا آنچه را کرده باشد کرده باشد، و آنچه را نکرده باشد تدارک کند تا از عهده تمام آنها بیرون آید. و «ایمن گردی از طلب کردن غیرتو» یعنی از طلب کردن در روز قیامت؛ چه هرگاه کسی خود بحساب خود رسیده باشد و داند که باقی ندارد ایمن میشود از روز حساب و باکی نخواهد داشت از آن. و «استقصاء» بمعنی بنهایت رساندن است و این بمنزله تأکید سابق است یعنی بنهایت برسان بر نفس پرسش او را و از خرد و بزرگ آنچه واجب است بر او پرسش کن تا هرچه را که نکرده باشد تدارک کند پیش از اینکه غیر تو بنهایت برساند پرسش را از تو؛ یعنی پیش از اینکه در روز حساب از همه آنها پرسش کنند از تو، و هرچه را نکرده باشی چاره نتوانی کرد از برای آن.

۴۵۲۷ - تَرَكَ الشَّهَوَاتِ أَفْضَلُ عِبَادَةٍ وَ أَجْمَلُ عَادَةٍ.

وا گذاشتن خواهشها افزونتر عبادتی است و زیبا تر عادتی. یعنی خوبی و خصلتی که عادت بآن شده باشد.

۴۵۲۸ - تَجَاوَزَ مَعَ الْقُدْرَةِ وَ أَحْسَنَ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكْمُلُ لَكَ السِّيَادَةُ.

در گذر با توانائی، و احسان کن با دولت؛ تا تمام گردد از برای تو بزرگی. یعنی در گذر از تقصیرات و گناهان مردم با وجود قدرت و توانائی بر انتقام و تقیید باین باعتبار اینست که بزرگی در عنوی است که با قدرت بر انتقام باشد و اگر نه او ناچار در خواهد گذشت و بزرگی در آن نباشد، و تقیید احسان کردن بوقت دولت باعتبار اینست که احسان در آن وقت لازم است و اگر نکند بزرگی او تمام نباشد؛ و کسی را که دولت نباشد احسان کردن او در کار نیست و اگر نکند باعث نقص او نمیشود.

۴۵۲۹ - تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ تُعْرَفُوا بِهِ، وَ أَعْمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ.

بیموسزید علم را تا شناخته شوید بآن، و عمل کنید بآن تا بوده باشید از اهل آن. مراد این است که از آسوختن علم همین قدر حاصل میشود از برای شما که مردم شمارا بعلم بشناسند و بعضی از فوائد دنیوی بر آن مترتب شود مثل تعظیم و تکریم مردم شمارا و از اهل علم در واقع وقتی میشوید که عمل کنید بعلم خود؛ و اگر نه ثمره اخروی بر آن مترتب نمیشود بلکه ضرر میکند چنانکه مکرر مذکور شد، و علمی که ثمره اخروی بر آن مترتب نشود بلکه ضرر کند بمنزله عدم است و صاحب آن در حقیقت از اهل علم نیست بلکه از چنین کسی علم رحلت میکند و نمیماند در او چنانکه در بعضی احادیث وارد شده، و قبل از این نقل و اشاره بتوجیه آن شد.

۴۵۳۰ - تَحَبَّبْ إِلَى خَلِيلِكَ يُحِبِّبَكَ وَ أَكْرِمْهُ يُكْرِمْكَ، وَ آثِرْهُ عَلَى نَفْسِكَ يُؤْثِرَكَ عَلَى نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ.

دوستی کن بسوی دوست تو تا دوست دارد ترا، و اکرام کن او را تا اکرام کند او ترا، و اختیار کن او را بر نفس خود تا اختیار کند او ترا بر نفس خود و اهل خود. «تا دوست دارد ترا» یعنی تا باقی بماند دوستی او یا تا زیاد گردد دوستی او، و ممکن است که مراد به «دوست تو» کسی باشد که خواهی او را دوست کنی و بنابراین «تا دوست دارد» بر ظاهر محمول میتواند شد، و «اختیار کن او را بر نفس خود» یعنی در چیزیکه خود احتیاج بآن داشته باشی و او هم احتیاج بآن داشته باشد آن را باو بده و او را بر خود ترجیح بده در آن باب، و ممکن است که مراد اختیار بر نفس خود و اهل خود باشد و اهل مذکور نشده باشد از برای اختصار، و ممکن است که مراد همین اختیار بر نفس خود باشد و مراد این باشد که هرگاه تو در ابتدا او را اختیار کنی بر نفس خود؛ و در تلافی اختیار کند ترا بر نفس خود و اهل خود.

۴۵۳۱ - تَجَرَّعَ الْغُصَصَ فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْهُ أَحَدًا مِنْهَا عَاقِبَةً وَلَا لَذْمَةً.

جرعه در کش غصه هارا؛ پس بدرستی که من ندیده‌ام جرعه شیرین تر از آن بحسب انجام؛ و نه لذیذتر بحسب عاقبت. «جرعه» چنانکه چند فقره قبل از این مذکور شد اندک آبی یا شرابی را گویند که توان یکبار در کشید و در اینجا تشبیه شده فرو بردن غصه بیک جرعه آب فرو کشیدن؛ باعتبار اینکه کسی را که حلمی باشد این براو مثل آن بر تشنه سهل و گواراست. و ایضاً چنانکه آن تسکین حرارت تشنگی میدهد این تسکین حرارت خشم و غضب مینماید، و «شیرین تر و لذیذتر نبودن جرعه از آن بحسب عاقبت و انجام» ظاهرست؛ چه عاقبت و انجام این جرعه سعادت ابدی و نیکبختی سرمدیست و عاقبت کدام جرعه غیر از این چنین تواند بود...

۴۵۳۲ - تُبْتَنِي الْأُخُوَّةُ فِي اللَّهِ عَلَى التَّنَاصُحِ فِي اللَّهِ، وَالتَّبَاذُلِ فِي اللَّهِ، وَالتَّعَاوُنِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَالتَّنَاهِي عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، وَالتَّنَاصُرِ فِي اللَّهِ، وَإِخْلَاصِ الْمَحَبَّةِ.

بنا گذاشته میشود برادری در راه خدا بر نصیحت کردن یکدیگر در راه خدا، و بخشش کردن بیکدیگر در راه خدا، و مدد کردن بر یکدیگر بر فرمانبرداری خدا، و باز داشتن یکدیگر از نافرمانیهای خدا، و یاری کردن یکدیگر در راه خدا، و خالص کردن دوستی با یکدیگر. مراد به «نصیحت کردن» چنانکه مکرر مذکور شد خالص بودن و غش نکردن است، یا پند دادن و موعظه کردن.

۴۵۳۳ - تَخْلِيصُ النِّيَّةِ مِنَ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طَوْلِ الْإِجْتِهَادِ.

خالص کردن نیت از فساد سخت ترست بر کارکنندگان از درازی اجتهاد. یعنی خالص کردن عمل از برای حق تعالی و محض رضای او و آمیخته نساختن آن بفرضی دیگر که باعث فساد آن شود مثل ریا و امثال آن دشوارترست بر کارکنندگان از درازی بذل طاقت در اصل عمل و تعب کشیدن در آن؛ و این معنی بر هر کس از مشاهده

و تفتیش احوال خود واضح و لایح میشود، پس آدمی باید که نهایت سعی کند در آن باب؛ و سهل انگاری نکند، که باندک مسامحه خالص نمی ماند و فاسد گردد، و ثمره بر آن بغیر از وزر و وبال مترتب نشود.

۴۵۴ - تَحَلَّوْا بِالْأَخْذِ بِالْفُضْلِ، وَالْكَفِّ عَنِ الْبَغْيِ، وَالْعَمَلِ بِالْحَقِّ،
وَالْإِنْصَافِ مِنَ النَّفْسِ، وَاجْتِنَابِ الْفُسَادِ، وَإِصْلَاحِ الْمَعَادِ.

آراسته شوید بفر گرفتن فضل، و باز ایستادن از بغی، و عمل کردن بحق، و انصاف آوردن از نفس، و دوری گزیدن از فساد، و بصلاح آوردن آخرت. مراد به «فضل» احسان و دهش است، یا هر چه باعث افزونی مرتبه آدمی گردد؛ و بنا بر این ذکر باقی فضائل از قبیل تخصیص بعد از تعمیم است از برای زیادتى اهتمام بآنها. و مراد به «بغی» جور و ستم است، یا طغیان و سرکشی و اطاعت نکردن کسی که اطاعت او واجب باشد، یا سر بلندی نمودن و عجب و خود بینی، یا دروغ گفتن؛ زیرا که «بغی» بهمه این معانی آمده چنانکه مکرر مذکور شد. و مراد به «انصاف» چنانکه مکرر مذکور شد عدل مقابل ظلم است و اینکه خود را با هر که بسنجد نصف داند و آن دیگر را نصف؛ و جانب خود را بر آن ترجیح ندهد و برای رعایت خود جوری بر دیگری نکند، و همچنین میانه هر دو کس غیر خود، و مراد به «فساد» فساد کردن میان مردم است، یا هر چه باعث فساد عمل و حال آدمی باشد، یا هر کار لغو باطلی.

۴۵۵ - تَزَوَّدُوا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْزُونُ^(۱) بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدًا وَخُدَّوْا مِنَ الْفَنَاءِ
الْمَبْقَاءِ.

توشه بر گیرید از دنیا آنچه را جمع کنید بآن نفسهای خود را فردا، و فرا گیرید از فنا از برای بقا. «آنچه را جمع کنید» یعنی اعمال خیری چند که بسبب آنها جمع کنید

۱- در نهج البلاغه «تحرزون» ضبط شده؛ (رجوع شود بخطبه ۲۸؛ ج ۱ شرح ابن ابی الحدید چاپ مصر؛ ص ۱۴۶) پس معنی این میشود که: «نگاهدارید با آن خودتان را فردا».

نفسهای خود را فردا یعنی مالک شوید آنها را و حفظ کنید از تلف و فساد بهذاب و عقاب و «فرا گیرید» یعنی فرا گیرید از سرای فنا که دنیا باشد اسباب راحت و آسایش دار بقا را که آخرت باشد.

۴۵۳۶ - تَسْرِبِلِ الْحِمَاءِ وَ أَدْرِعِ الْوَفَاءَ وَ أَحْفَظِ الْإِخَاءَ وَ أَقِلِّلْ مُحَادَثَةَ
النِّسَاءِ يَكْمُلْ لَكَ السَّنَاءُ .

پیراهن کن شرم را، و زره کن وفاداری را، و نگاه دار برادری را، و کم کن سخن گفتن با زنان را؛ تا کامل شود از برای تو بلندی مرتبه. یعنی اگر اینها را بعمل آوری کامل میشود از برای تو بلندی مرتبه. و مراد به «پیراهن کردن شرم» این است ده آن را همیشه با خود دارد و از خود جدا نکند مانند پیراهن. و به «زره کردن وفاداری» نیز اینکه آن را جامه کند از برای حفظ خود مانند زره، و «نگاه دار برادری را» یعنی رعایت شرایط برادری بکن با هر که برادر و دوست شده باشی بلکه با همه مؤمنان که همه برادر یکدیگرند و امر بکم کردن سخن گفتن با زنان باعتبار این است که ایشان ناقص عقلند و کسی که بسیار با ایشان سخن گوید وصحبت دارد نمیشود که نقص عقل ایشان باو هم سرایت نکند و بعضی از اوضاع و اطوار ایشان را کسب نکند.

۴۵۳۷ - تَعَالَى اللَّهُ مِنْ قَوِيٍّ مَا أَحْلَمَهُ، وَ تَوَاضَعْتَ مِنْ ضَعِيفٍ مَا أَجْرَأَكَ عَلَىٰ مَعَاصِيهِ .

بلند است خدا آن توانائی که چه بردبار است...! و فروتنی کرده تو آن ضعیفی که چه جرأت داری بر نافرمانیهای او...! مراد باینکه «فروتنی کرده» این است که بالذات پست مرتبه و از آن راه تذلل و فروتنی کرده، یا اینکه تذلل و فروتنی کرده در موجود شدن با امر و فرمان او و گشتن از صورتی بصورتی و هر چه اراده کرده درباره تو و غرض اظهار تعجب است از اینکه حق تعالی بلند مرتبه ایست بغایت توانا و باوجود آن آنهمه حلم و بردباری کند از عاصیان و گنهکاران بندگان خود، و بنده با پستی مرتبه

و ضعف و ناتوانی آنهمه جرأت دارد بر نافرمانیهای پروردگار خود، و ممکن است که خطاب بخود باشد در وقتی که فروتنی کند بدرگاه حق تعالی، یا هر بنده که چنین باشد و تعجب از این باشد که با وجود فروتنی کردن چه دلیراست بر معاصی، و ممکن است که «تواضعت» بمعنی «بعدت» باشد و معنی این باشد که: دوری تو آن ضعیفی؛ تا آخر و غرض این باشد که خدا بلند است و چنان حلیم و بردبار و تو دوری از او باعتبار کمال پستی که داری و چنین دلیری بر معاصی او.

۴۵۳۸ - تَعْنُوا وُجُوهَ لِعَظَمَةِ اللَّهِ وَ تَجَلُّ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ وَ تَتَهَالَكُ النُّفُوسُ عَلَى مَرَاضِيهِ.

فروتنی میکند وجوه از برای بزرگی خدا، و میترسد دلها از هیبت او، و می افتد نفسها بر خشنودیهای او. غرض اظهار عظمت و بزرگواری حق تعالی است و سراد به «وجوه» رویهاست، یا مردم روشناس، یا همه ذوات. و «بی افتدنفسها» یعنی بی اندازند خود را بر روی چیزی چند که باعث خشنودی او میشود مانند کسی که بسبب کمال حرص بر چیزی خود را بر روی آن اندازد، و ممکن است که «تتهالك» بمعنی «خود کشی میکنند و خود را بهلاکت می اندازند» باشد یعنی کمال جد و اجتهاد میکنند بر ساموری که باعث خشنودی او باشد و حاصل هر دو یکی است.

۴۵۳۹ - تَنْفُسُوا قَبْلَ ضَيْقِ الْخُنَاقِ (۱) وَ انْقَادُوا قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ.

نفس بکشید پیش از تنگی گلو گرفتن، و اطاعت کنید پیش از عنف جان کندن. «نفس کشیدن» کنایه از کردن کارهایی است که باید کرد یعنی آنها را بکشید پیش از این که مرگ گلوئی شمارا بگیرد و نتوانید نفس کشید، و اطاعت خدا بکنید پیش از جان کندن، و «عنف» مقابل همواری است و نرمی است و چون هر جان کندنی بعنف

۱- شارح (ره) «خناق» را ضم خاء و کسر آن ضبط کرده و بر روی آن «معا» نوشته یعنی قرائت آن بهر دو وجه درست است؛ در مذهب ارب گفته: «خناق کفرای بیماری عدم نفوذ نفس بسوی شش و قلب بسبب ورم در لوزتین و عضلات، و خناق بالکسر و الضم جای خبه کردن؛ يقال: اخذه بخناق؛ یعنی گرفت او را بخلق وی، و ککتاب رسن که بدان خبه کنند».

است فرموده اند که: پیش از علف جان کندن؛ و مراد پیش از جان کندن است یعنی اطاعت و فرمانبرداری خدا بکنید پیش از اینکه مرگ در رسد دیگر کاری نتوانید کرد، و ممکن است که این اشاره باشد باینکه اطاعت باعث همواری جان کندن میشود پس اطاعت کنید پیش از اینکه مرگ در رسد، و هرگاه اطاعت نکرده باشید باید بدعنف جان دهید.

۴۵۴۰ - تَجَنَّبُوا الْبُخْلَ وَالْمِثْقَالَ فَهُمَا مِنْ آذَمِّ الْأَخْلَاقِ .

دوری کنید از بخیلی و نفاق یعنی موافق نبودن باطن با ظاهر پس آنها از نکوهیده ترین خوبیهاست .

۴۵۴۱ - تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ رَاسِعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ

الْصُّدُورِ

بیاوزید قرآن را پس بدرستی که آن بهار دلهاست ، و شفا بجوئید بنور آن پس بدرستی که آن شفای سینه هاست ، « بودن آن بهار دلها » باعتبار این است که چنانکه بهار باعث نشو و نمای نباتات و شکفتگی و خرمی طبایع میشود همچنان خواندن قرآن باعث شکفتگی و خرمی دلها میشود، و « بودن آن شفای سینه ها » ظاهراًست؛ چه تدبیر و تفکر در معانی آن باعث شفای آنها میشود از آنچه در آنها باشد از اخلاق ذمیمه که وارد شده باشد ذم آنها در آن، و همچنین از بسیاری از سوسه هائی که در آنها افتد ، و ممکن است که محض تلاوت قرآن سبب شفای سینه ها گردد از آنچه مذکور شد هر چند کسی تأمل در معانی آن نکند یا اصلاً نفهمد والله تعالی یعلم .

۴۵۴۲ - تُعَرَفُ حِمَاةُ الرَّجُلِ فِي ثَلَاثٍ ، فِي كَلَامِهِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ ، وَجَوَابِهِ عَمَّا لَا يَسْئَلُ عَنْهُ ، وَتَهْوِيهِ فِي الْأُمُورِ .

شناخته میشود کم عقلی مرد در سه چیز؛ در سخن گفتن او در آنچه مهم نباشد او را یعنی بکار او نیاید، و جواب گفتن او از آنچه پرسیده نمیشود از او، و دلیری کردن او در کارها یعنی جرات کردن بر هر کاری بی تأمل و تفکر در آن .

٤٥٤٣ - تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُوا مِنْهُ الْعِلْمَ وَلِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ، وَلَا تَكُونُوا مِنْ جَبَايِرَةِ الْعُلَمَاءِ فَلَا يَقُومَ جَهْلُكُمْ بِعِلْمِكُمْ.

فروتنی کنید از برای کسی که بیاموزید از او علم را، و از برای کسی که بیاموزید
 او را، و مباشید از متکبران علما؛ پس برنخیزد جهل شما بسبب علم شما. مراد
 این است که اگر از متکبران علما باشید برنخیزد یعنی زایل نگردد جهل شما بسبب
 علم شما یعنی علم شما باعث زوال جهل شما نشده باشد؛ زیرا که تکبر از جهل و
 نادانی ناشی میشود پس اگر جهل نداشته باشید تکبر هم نخواهید داشت، و ممکن
 است که «يقوم» برفع خوانده شود و معنی این باشد که: مباشید از متکبران علما
 پس برابری نمیکند جهل شما با علم شما؛ یعنی معقول نیست که جهل با علم معارضه
 کند و برابری کند و هرگاه شما از متکبران باشید جهل شما با علم شما برابری کرده خواهد
 بود و بسبب علم زایل نشده خواهد بود بدلیل آنچه مذکور شد که تکبر از جهل
 ناشی میشود پس اگر جهل نباشد تکبر نخواهد بود، و ممکن است که «يقوم»
 بنصب خوانده شود بهمعنی معنی یعنی نباشید از متکبران پس برابری نکند جهل
 شما با علم شما یعنی اگر نباشید از متکبران برابری نخواهد کرد و این خوب است،
 بخلاف اینکه اگر از متکبران باشید؛ چه بنابراین جهل شما با علم شما برابری کرده
 خواهد بود و بسبب آن زایل نشده خواهد بود و این معقول نیست.

٤٥٤٤ - تَجَنَّبُوا تَضَاغْنَ الْقُلُوبِ وَ تَشَاخُنَ الصُّدُورِ وَ تَدَابُرَ الْفُؤُسِ وَ تَخَاذُلَ
 الْأَيْدِي تَمْلِكُوا أَمْرَكُمْ.

دوری کنید از کینه داشتن دلها با یکدیگر، و دشمنی داشتن سینه ها با یکدیگر،
 و پشت گردانیدن نفسها از یکدیگر. و یاری نکردن دستها یکدیگر را؛ تا اینکه مالک
 شوید کار خود را. یعنی اگر ترك این امور بکنید مالک کار خود باشید و اصلاح آن

توانید کرد و اگر چنین نکنید هیچ یک بروجهی که باید مالک کار خود نباشید و مراد به «پشت گردانیدن نفسها از یکدیگر» الفت نداشتن با هم و دوستی نکردن بایکدیگرست.

۴۵۴۵ - تَفَكَّرْ قَبْلَ أَنْ تَعِزِّمْ وَ شَاوِرْ قَبْلَ أَنْ تُقَدِّمْ وَ تَدَبَّرْ قَبْلَ أَنْ تَهْجُمَ.

فکر کن پیش از اینکه عزم کنی، و مشورت کن پیش از اینکه اقدام کنی، و تدبیر کن پیش از اینکه داخل شوی. مراد این است که هر گاه خواهی که کاری بکنی پس بی تأمل مکن آن را بلکه خود فکر بکن در آن پیش از اینکه عزم یعنی اراده جزم کردن آن بکنی پس اگر مصاحبت در آن باشد عزم آن بکن و اگر نه از سر آن در گذر، و همچنین مشورت بکن با جمعی که اعتماد بر عقل و رای ایشان باشد. و «تدبیر کن پیش از اینکه داخل شوی» تأکید تفکری است که اول مذکور شد، و ممکن است که مراد این باشد که بعد از تفکر و مشورت باز پیش از اینکه داخل شوی بار دیگر تفکر کن در آن که مبادا در آن تفکر و مشورت غلطی شده باشد، و ممکن است که مراد بتفکر اول تفکر در اصل کار و خوبی و بدی آن باشد و بتدبیر دوم تدبیر در طریق کردن آن و کیفیت بعمل آوردن آن باشد.

۴۵۴۶ - تَجَرَّعَ مَضُضَ الْحَلَمِ فَإِنَّهُ رَأْسُ الْحِكْمَةِ وَ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ.

جرعه در کش در دبرد باری را؛ پس بدرستی که آن سر حکمت و میوه دانش است. «جرعه» چنانکه مکرر مذکور شد اندک آبی را گویند که یکبار توان در کشید و تشبیه شده فرو بردن درد و غصه را که در حلم و بردباری در کار است بکشیدن جرعه از آب؛ باعتبار اینکه آن چنانکه حرارت تشنگی را تسکین مینماید این حرارت خشم و غضب را فرو می‌نشاند، یا اشاره بآسانی فرو بردن آن و اینکه بیک نفس میسر تواند شد مانند در کشیدن یک جرعه آب. «و حکمت» چنانکه مکرر مذکور

شد علم راست و کردار درست را گویند و ظاهر این است که مراد در اینجا همین عمل باشد بقریئه ذکر علم بعد از آن .

۴۵۴۷ - تَعْلَمُ الْعِلْمَ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ غَنِيًّا زَانِكًا وَإِنْ كُنْتَ فَقِيرًا مَا نَكَ .

بیموز علم را پس بدرستی که تو اگر بوده باشی توانگر زینت دهد ترا، و اگر بوده باشی درویش بر خود میگیرد مؤنت ترا . « زینت دادن علم توانگر را » ظاهر است، و « بر خود گرفتن آن اخراجات و مؤنات درویش را » باعتبار این است که مردم صاحب علم را که درویش باشد رعایت میکنند و نمیگذارند که تنگی معاش بکشد، و ممکن است که خاصیت علم این باشد که اگر صاحب آن درویش باشد اخراجات او بی تعب و زحمت برسد هر چند راه معینی از برای آن نباشد .

۴۵۴۸ - تَوَخَّ الصِّدْقَ وَالْأَمَانَةَ وَلَا تُكْذِبْ مَنْ كَذَّبَكَ وَلَا تُخْنِ مَنْ خَانَكَ .

طلب کن راستگوئی و امین بودن را ، و دروغگو مشمر کسی را که دروغگو شرده باشد ترا ، و خیانت مکن با کسی که خیانت کرده باشد ترا . مراد این است که هر چند کسی تکذیب تو کرده باشد تو تکذیب او مکن ؛ او بدی کرده تو مکن، و همچنین هر چند کسی با تو خیانت کرده باشد تو خیانت مکن او را .

۴۵۴۹ - تَعْلَمُوا الْعِلْمَ وَتَعْلَمُوا مَعَ الْعِلْمِ السَّكِينَةَ وَالْحِلْمَ فَإِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمَ وَزِيرُهُ .

بیموزید علم را، و بیاموزید با علم آرام و حلم را؛ پس بدرستی که علم دوست مؤمن است؛ و حلم وزیر اوست . « دوست بودن علم با مؤمن » ظاهرست؛ زیرا که مهرساند او را بسعادت و نیکبختی، و چه دوستی زیاده بر این باشد . . ! و « بودن حلم وزیر او »

باعبار اینست که وزیر کسی آنست که اوزار و سنگینهای اشغال او را بر خود گیرد و کارگزاری امور او بکند، و چون حلم و بردباری کسی باعث این میشود که مردم با او دوست شوند و اعوان و انصار او گردند و کارگزاری امور او کنند؛ پس گویا حلم وزیر اوست که کارگزاری امور او را آن میکند.

فرموده است آن حضرت علیه السلام درباره کسی که مذمت کرده او را یعنی در مذمت کسی که مستحق مذمت بوده یا در باره کسی که او مذمت کرده بوده آن حضرت را علیه السلام :

۴۵۰ - تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا يَظُنُّ وَلَا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَيْقِنُ قَدْ جَعَلَ هَوَاهُ أَمِيرَهُ وَاطَاعَهُ فِي سَائِرِ أُمُورِهِ .

غلبه میکند بر او نفس او بر آنچه گمان میکند، و غلبه نمیکند او بر نفس خود بر آنچه یقین میداند، بتحقیق که گردانیده خواهش خود را فرمانفرمای خود، و فرمانبرداری کرده آنرا در همه کارهای خود؛ یعنی بمجرّد اینکه نفس او چیزی را مثل امکان حصول خواهشی را گمان کند غلبه میکند بر او و میدارد او را بر سعی از برای آن و تعب و زحمت کشیدن در آن، و «او غلبه نمیکند بر نفس» باینکه بدارد آن را بر آنچه یقین میداند آن را؛ مثل اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی که یقین میداند خوبی آن را و نیکوئی عاقبت آن را و «غلبه نمیکند بر نفس» باینکه بدارد او را بر آن. و «بتحقیق که گردانیده» مذمت دیگرست و محتاج بشرح نیست. و «سائر» که بمعنی «همه» ترجمه شده بنا بر گفته بعضی از لغوین است که باین معنی گفته اند و در کلام علما نیز استعمال آن باین معنی شایع است نهایت بعضی از اهل لغت آن را غلط شمرده اند و گفته اند که: «سائر» بمعنی باقی است مشتق از «سور» بمعنی بقیه و در این کلام معجز نظام نیز باین معنی میتواند بود باینکه مراد این باشد که: خود بسر (۱) خود کاری که کرده این است

۱- کذا بخطه (ره) و در نسخه دیگر «سیر» و در نسخه ثالث اصلا نیست.

که خواهش را فرمانفرمای خود درده و دیگر در باقی ثار های خود اطاعت و فرمانبرداری آن کرده .

۴۵۵۱ - تَوَقُّوا الْبَرْدَ فِي أَوَّلِهِ ، وَتَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْإِبْدَانِ كَمَا يَفْعَلُ فِي الْأَغْصَانِ أَوَّلُهُ يَحْرِقُ وَآخِرُهُ يُورِقُ .

بهر هیزید از سرما در اوّل آن ، و برخوردید آن را در آخر آن ، پس بدستی که آن میکند در بدنها چنانکه میکند در شاخها ، اوّل آن میسوزاند و آخر آن برگ میرویانند . و بعضی این کلام را نسبت به حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله داده اند چنانکه مولوی رومی در مشنوی گفته :

گفت پیغمبر که : یاران زینهار تن میپوشانید از باد بهار
آنچه با شاخ درختان میکند با تن و جان شما آن میکند

و ممکن است که هر یک صلوات الله و سلامه علیهما آنرا فرموده باشند ، یا اینکه نسبت به حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله باعتبار این باشد که همه احکام باید که بکلام او منتهی شود ، و محقق طوسی خواجه نصیر الدین قدس سره در کتاب شرح اشارات این کلام را نقل کرده و حدیث نشمرده .

فرموده است آن حضرت علیه السلام در ذکر اسلام و وصف آن :

۴۵۵۲ - تَبَصُّرَةٌ لِمَنْ عَزَمَ وَ آيَةٌ لِمَنْ تَوَسَّهَ وَ عِبْرَةٌ لِمَنْ اتَّعَظَ وَ نَجَاةٌ لِمَنْ صَدَّقَ .
بینائیست از برای کسی که عزم کند ، و نشانه ایست از برای کسی که بفراست یابد ، و عبرت نیست از برای کسی که پند گیرد ، و رستگاریست از برای کسی که تصدیق کند . یعنی دین اسلام بینائی است از برای کسی که عزم کند یعنی از روی جدّ قصد آن کند و پیروی آن نماید ، یا عزم بینائی کند و آن را بجدّ خواهد . و «بودن آن بینائی» ظاهرست ؛ زیرا که آدمی بآن بینا میشود براه حق و آنچه حق است از معارف الهیه و احوال مبدأ و معاد . و «نشانه ایست از برای کسی که بفراست یابد» یعنی

اصل دین علامت، و نشانه ایست مرکبی را که چیزها را بفرست یا بد از برای صدق آورنده آن؛ زیرا که هر که را اندک فراستی باشد و تأمل کند در احکام و قواعد و آدابی که در هر یک از ابواب شرع اقدس مقرر شده با آن همه رعایت حکمتها و مصالحتها که در آنها شده میدانند که تمهید آنها همه از جانب بشر نمیتواند بود و عقول انسانی را قوت رسائی بآن نیست خصوصاً کسی که آشی باشد و هرگز تعلم و تعلیمی نکرده باشد. و «عبرتی است از برای کسی که پند گیرد» یعنی کسی را که اندک دریافتی باشد و بسبب آنها از چیزها پند گیرد همین اصل دین اسلام از برای او عبرتی است که از او استنباط میتوان کرد حقیقت آن را و بطلان منکران آن را، یا بهمان اعتبار که مذکور شد در وجه آیت و علامت بودن آن، و یا باعتبار اینکه هر که را اندک عقلی باشد میدانند که این دین اگر از جانب حق تعالی نمیبود ممکن نبود که از مثل آن حضرت صلی الله علیه و آله کسی که نه لشکری داشت و نه خزانه در میان جمعی که کمال حمیت و تعصب از برای دین و آئین خود داشتند و در نهایت شجاعت و دلavery بودند و اقربای آن حضرت هم همه با ایشان موافق بودند با وجود همه اینها چنان رواج یابد و قوی گردد و غلبه کند بر همه معاندان و منکران و روز بروز رواج و قوت آن در تزايد و ترقی باشد، و ممکن است که سراد از «علامت بودن و عبرت بودن آن» این باشد که در قواعد و قوانین مقرر در آن آیات و علامات است براموری دیگر از حقایق و معارف و احکام که از آنها مستنبط تواند شد، و همچنین «در آنها عبرتی است از برای کسی که پند گیرد» یعنی کسی که پند گیرد تواند از آنها عبرت گیرد یعنی از آنها عبور کند و بحقایق و معارف دیگر رسد که از آنها استفاده نماید چنانکه این معنی برمتبع آنها واضح و لایح میشود. و «بودن آن رستگاری از برای کسی که تصدیق آن کند» ظاهرست؛ چه هرگاه بمعجزات ظاهره باهره حقیقت آن ظاهر شود ظاهرست که رستگاری در تصدیق بآن خواهد بود، و ممکن است که «صدق» بتخفیف خوانده شود و ترجمه این باشد که «رستگاری است از برای کسی که راست باشد» یعنی براستی بگرو بآن و چنانکه باید پیروی آن کند.

۴۵۵۳- تَحَرَّ رِضَى اللَّهِ وَتَجَنَّبْ سَخَطَهُ فَإِنَّهُ لَا يَدُّ^(۱) لَكَ بِنَقِمَتِهِ وَلَا غِنَى بِكَ عَنْ مَغْفِرَتِهِ وَلَا مَلْجَأَ لَكَ مِنْهُ إِلَّا إِلَيْهِ .

طلب کن خشنودی خدا را ، و دوری کن از خشم او ، پس بدرستی که نیست دستی مرترا با انتقام او ، و نیست بی نیازی ترا از آمرزش او ، و نیست پناهی مرترا از او مگر بسوی او . « نیست دستی مرترا » یعنی دستی نداری بردفع انتقام او و رد آن اگر خواهد که انتقام کشد از تو . و « نیست پناهی مرترا از او » یعنی پناهی و پناهگاهی که نگاهدارد ترا از او و منع کند از تو ضرر او را . « مگر بسوی او » یعنی مگر اینکه بازپناه بری بسوی او تا از انتقام او خلاص یابی .

۴۵۵۴- تَوَقَّ سَخَطَ مَنْ لَا يُنْجِيكَ إِلَّا طَاعَتُهُ، وَلَا يُرْدِيكَ إِلَّا مَعْصِيَتُهُ، وَلَا يَسْمُكَ إِلَّا رَحْمَتُهُ، وَالتَّجَيَّأُ إِلَيْهِ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ .

بپرهیز از خشم کسی که رستگار نمیگرداند ترا مگر فرمانبرداری او ، و هلاک نمیگرداند ترا مگر نافرمانی او ، و گنجایش ندارد ترا مگر آمرزش او ، و پناه بپرسوی او ، و توکل کن بر او . و « گنجایش ندارد ترا مگر آمرزش او » یعنی چیزی نیست که وسعت و گنجایش این داشته باشد که گناهان تو بآن آبرزیده شود مگر رحمت و آمرزش او .

۴۵۵۵- تَعَزَّ عَنِ الشَّيْءِ إِذَا مُنِعْتَهُ بِقَلَّةٍ مَا يَصْحَبُكَ إِذَا أُوتِيْتَهُ .

تسلی شو از چیزی هرگاه منع کرده شوی آن را بکمی همراه بودن آن ترا هرگاه بخشیده شوی آن را . یعنی هرگاه در دنیا منع کرده شوی از چیزی یعنی آن چیز بتو داده نشده باشد پراند و هناك مباش از آن و خاطر خود را باین تسلی ده که اگر داده میشد آن بمن همراه نمیبود آن با من مگر اندک وقتی ؛ زیرا که نهایت همراهی او این باشد که تمام عمر همراه باشد چه بعد از آن خود شکی نیست که باید گذاشت و رفت و همه عمر هم اندک است در جنب زمان پاینده بعد از آن چه نماید . . ! و هرگاه

۱- در نهج البلاغه : « لَا يَدُّ » نقل شده است .

چنین بودی دو در آن اندک وقت نیز باسن نباشد و آن نیز مثل سایر اوقات باشد.

۴۵۵۶ - تَنَافَسُوا فِي الْأَخْلَاقِ الرَّغِيبَةِ وَالْأَحْلَامِ الْعَظِيمَةِ وَالْأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ يَعْظُمُ لَكُمْ الْجَزَاءُ.

رغبت کنید در خوبیهای پسندیده، و در برد باریهای بزرگ، و در قصد ها و اندیشه های بلند که در خاطر داشته باشید بعمل آوردن آنها را تا اینکه بزرگ شود از برای شما پاداش. یعنی اگر اینها را بکنید بزرگ شود از برای شما اجر و پاداش از جانب حق تعالی، و ممکن است که مراد به «أخطار» (۱) جلیله «قصد ها و اندیشه های بلند نباشد بلکه مراتب بلند باشد یعنی مراتب بلند در درگاه حق تعالی و مراد به «رغبت کردن در آنها» رغبت کردن در تحصیل آنها باشد با طاعت و فرمانبرداری حق تعالی.

۴۵۵۷ - تَبَادَرُوا الْمَكَارِمَ وَ سَارِعُوا إِلَى تَحْمِيلِ الْمَغَارِمِ، وَ اسْعَوْا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ يَحْسُنُ لَكُمْ فِي الدَّارِ بِنِ الْجَزَاءِ وَ تَنَالُوا مِنَ اللَّهِ عَظِيمَ الْحَبَاءِ.

پیشی گیرید بکمکارم یعنی افعال نیکو، و شتاب کنید بسوی برداشتن قرضها یعنی بر خود گرفتن قرضهای مردم، و بشتابید در بر آوردن حاجت کسی که او در خواب باشد، یعنی بی خبر باشد از آن و تلاش آن نکرده باشد نزد شما تا اینکه نیکو باشد از برای شما در هر دو سرا پاداش، و برسید از جانب خدا بعطای بزرگ.

۴۵۵۸ - تَعَصَّبُوا لِإِخْلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ لِلْجَارِ وَالْأَوْفَاءِ بِالذِّمَامِ وَالطَّاعَةِ لِلذَّيْرِ وَالْمَقْصِيَةِ الْكَبِيرِ وَ تَحَلَّوْا بِمَكَارِمِ الْإِخْلَالِ.

۱- «أخطار» جمع «خطر» است که بمعنی امر بزرگ و مرتبه بلند میآید و بمعنی کار خطرناک مهلك نیز؛ چنانکه تهامی در رائیه معروف خود هر دو معنی را در این بیت جمع کرده :
 «الهُونُ فِي ظُلِّ الْهُوَيْنَا كَامِنٌ وَ جَلَالَةُ الْأَخْطَارِ فِي الْأَخْطَارِ»
 و شاعر فارسی نیز هر دو معنی «خطر» را در بیت زیرین نیکو آورده است :
 «از خطر خیزد خطر زیرا که سود ده چهل بر ندارد گر بترسد از خطر بازارگان»

تعصب بکشید از برای خصلتهای حمد یعنی خصلتهای ستوده یا خصلتهائی که سبب حمد و ستایش شود از نگاهداری حرمت همسایه، و وفا کردن بحق پیمان، و فرمانبرداری مرنیکوئی را، و نافرمانی مرتکب را، و آراسته شوید بخصلتهای گرامی.

۴۵۵۹ - تَبَادَرُوا إِلَىٰ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ وَ فَضَائِلِ الْخِلَالِ وَ تَنَافَسُوا فِي صِدْقِ الْأَقْوَالِ وَ بَذْلِ الْأَمْوَالِ.

پیشی گیرید بسوی کارهای ستوده، و خصلتهائی که سبب افزونی است، و رغبت کنید در راستی گفتارها و عطا کردن مالها.

۴۵۶۰ - تَقَرَّبْ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِالسُّجُودِ وَ الرَّكُوعِ، وَ الْخُضُوعِ لِعَظَمَتِهِ وَ الْخُشُوعِ.

نزدیکی بجوی بسوی خدای سبحانه بسجده کردن و رکوع کردن، و پستی نمودن از برای بزرگی او و فروتنی نمودن. و در بعضی نسخه ها بجای «الخشوع»: «الخضوع» است و آن هم بمعنی خضوع و خشوع است.

۴۵۶۱ - تَأَدَّمْ بِالْجُوعِ وَ تَأَدَّبْ بِالْقُنُوعِ.

نان خورش کن بگرسنگی، و ادب فرا گیر براضی شدن بقسمت. یعنی گرسنگی را نان خورش خود کن یعنی هروقت که چیزی میخوری آنقدر بخور که سیرشوی بلکه اینقدر بخور که باز قدری گرسنه باشی؛ پس گویا آنچه را خورده با گرسنگی خورده و گرسنگی نان خورش آن شده، و ممکن است که مراد این باشد که نان خورش فرا بگیر غیر گرسنگی بلکه خورش تو همین نانی باشد با گرسنگی بروجهی که مذکور شد، و ممکن است که غرض اشاره باین نیز باشد که گرسنگی کار نان خورش هم میکند؛ زیرا که غرض از نان خورش لذیذ شدن نان است با میختگی بآن و کسی که هر چه خورد با گرسنگی خورد اگر همه نان خشک خورد چندان لذیذ باشد از برای او که

حاجت بنان خورش نباشد. و «ادب فرا گیر براضی شدن» یعنی آن را ادب خود دان که بهترین آداب است چه هر که راضی شد با آنچه خدای عز و جل از برای او قسمت و تقدیر کرده طلب زیاده بر آن نمیکند و بسبب آن بحرامی نمی افتند و از تعب و زحمت سعی فارغ میشود و این سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت است.

۴۵۶۲ - تَدَاوَمِنْ دَاءِ الْفِتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ وَمِنْ كَرِيهِ الْعَفْلَةِ فِي نَاطِرِكَ بِعِظَّةٍ .

دواکن در دسستی را در دل خود بعزیمتی، و پینکی (۱) بیخبری را در چشم خود بیدار بی یعنی هرگاه دسستی در دل تو باشد در کردن کارهای خیر پس آن دردی است باید علاج کرد آن را بعزیمتی یعنی بتحصیل نیت و قصد جزسی بر کردن آنها که دیگر به هیچ وجه دسستی در آن راه نیابد. و هرگاه پینکی بیخبری دیده بصیرت ترا فرا گیرد آن هم دردی است که دوا ی آن این است که خود را خوب بیدار گردانی و آن بیخبری را بالکیه از خود زایل نمائی.

۴۵۶۳ - تَمَسَّكَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ انْتَصَحَهُ وَ حَلَّلَ حَلَالَهُ وَ حَرَّمَ حَرَامَهُ وَ اعْمَلَ بِمَزَامِيرِهِ وَ احْكَامِهِ .

دست بزن بر ریمان قرآن، و قبول کن نصیحت آن را، و حلال گردان حلال آن را، و حرام گردان حرام آن را، و عمل کن بواجبهای آن و همه احکام آن. چون «ریمان» چیزی است که دست میزنند بآن و وسیله میسازند آن را از برای بالا رفتن یا پائین آمدن بجائی که خواهند و مانند آن و شایع شده استعمال آن در هر چه وسیله چیزی بشود و «ریمان قرآن» هم از آن قبیل است یعنی بوسیله که آن قرآن است. و «عمل کردن بواجبهای آن» باین است که آنها را البته بجا آورد و ترك نکند و به «همه احکام» باینکه آنها را بر آن نحو داند و بآن نحو در باره آنها سلوک کند پس اگر

۱ = در برهان قاطع گفته: «پینکی بر وزن زیر کی غنودنی باشد سبک؛ و آنرا بهربی «سنه» گویند».

حرمت چیز نیست ترك كند آن را البته و اگر استعجاب آنست بهتر داند كردن آن را، و اگر كراهت آنست بهتر داند نكردن آن را، و اگر حليت آنست مساوى داند كردن و نكردن آن را، و همچنين در احكام وضع مثل صحت و فساد و امثال آنها.

۴۵۶۴ - تَخَيَّرَ لِنَفْسِكَ مِنْ كُلِّ خُلُقٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ الْخَيْرَ عَادَةٌ.

برگزین از برای نفس خود از هر خلعتی بهتر آن را؛ پس بدرستی که خیر عادت است یعنی افضل خیر آنست که آدمی عادت بآن کرده باشد و مداومت بآن کند نه چیزی که گاهی کند و عادت بآن نکرده باشد و این وجه ترغیب فرمودن بهتر از هر خصلتی است؛ زیرا که «خصلت» صفتی را گویند که راسخ شده باشد در آدمی و مسلک او شده باشد و عادت کرده باشد بآن؛ و حاصل کلام این است که تخصیص ترغیب بخصلت بهتر باعتبار این است که افضل خیر آن است که عادت شده باشد و كردن آن خوب و خصلت گشته باشد.

۴۵۶۵ - تَجَنَّبْ مِنْ كُلِّ خُلُقٍ أَسْوَأَ وَجَاهِدْ نَفْسَكَ عَلَى تَجَنُّبِهِ فَإِنَّ الشَّرَّ لِحَاجَةٌ.

دوری گزین از هر خوئی بدتر آن را، و جنگ کن با نفس خود بر سر دوری گزیدن از آن، پس بدرستی که شرّ لجاجت است. «لجاجت» چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی دشمنی كردن و ایستادگی نمودن بر باطل است؛ و مراد این است که: شرّ لجاجت دارد یعنی نفس بر سر آن خصوصیت میکند یا ایستادگی میکند پس تا کسی جهاد نکند با او؛ دوری از او نمیتواند نمود.

۴۵۶۶ - تَجَاوَزَ عَنِ الزَّلَلِ وَأَقْلَى الْعَثَرَاتِ تُرْفَعُ لَكَ الدَّرَجَاتُ.

بگذر از لغزشها و در گذر از برود و افتادنها تا اینکه بلند شود از برای تو پایه ها. یعنی اگر بگذری از لغزشهای مردم و برو در افتادنهاى ایشان یعنی گناهان و تقصیراتی که نسبت بتو کرده باشند، «بلند میشود از برای تو مرتبه ها» یعنی بسبب گذشتن از هر لغزشی مرتبه از برای تو بلند میشود.

۴۵۶۷ - تَغَمَّدُ الدُّنُوبَ بِالْغَفْرِ اِنْ سَيِّمًا فِي ذَوِي الْمُرُوَّةِ وَالْهَيْئَاتِ .

بیوشان گناهان را یعنی گناهان مردم را با سرزش خصوصاً در صاحبان مروت و سیرتها ، « مروت » چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی مردی است یا آدمیت . و مراد به « صاحبان سیرتها » جمعی اند که میان مردم آبرو و عزتی داشته باشند و از خفت و ذلت بیبایک نباشند .

۴۵۶۸ - تَعْجِيلُ الْبِرِّ زِيَادَةٌ فِي الْبِرِّ .

شتاب کردن در نیکوئی زیادتی است در نیکوئی .

۴۵۶۹ - تَأْخِيرُ الشَّرِّ إِفَادَةٌ خَيْرٍ .

پس انداختن شرّ کسب کردن خیر است یا عطا کردن خیر است یعنی پس انداختن کسی شرّ کسی را که خواهد بعمل آورد همین کسب خیر است از برای او؛ یا عطا کردن خیر است از او هر چند بالکلیه آن را رفع نکرده باشد، و ممکن است که شامل پس انداختن این کس نیز باشد شرّی را که اراده داشته باشد؛ زیرا که آن پس انداختن از برای او کسب خیر است یا عطای خیر است (۱) هر چند آخر آن شرّ را بعمل آورد .

۴۵۷۰ - تَغَافُلٌ يُحَمَّدُ أَمْرَكَ .

تغافل کن تا ستوده شود کارتو ، مراد تغافل از گناهان و تقصیرات مردم است و خود را بی خبر و انمودن از آنها .

۴۵۷۱ - تَحْمَلُ يَجِلُّ قَدْرُكَ .

تحمل کن تا بلند شود قدر تو . مراد تحمل بی ادبیا و درشتیهای مردم است ،

۱- شارح (ره) در حاشیه نسبت باین دو احتمال چنین گفته : « این تردید باعتبار اینست که « افادۀ چیزی » بمعنی عطا کردن آن و کسب کردن آن هر دو آمده ؛ و درین مقام هر دو مناسب است ، منه » .

یا تعمل و بر خود گرفتن دیون مردم و اخراجات و مؤنات ایشان .

۴۵۷۲ - تَدَارَكَ فِي آخِرِ عُمُرِكَ مَا أَضَعْتَهُ فِي أَوَّلِهِ تَسَعَّدَ بِمُنْقَلَبِكَ .

بازیافت و تلافی کن در آخر عمر خود آنچه را ضایع کرده باشی در اول آن
تانیکیبخت گردانی بازگشت خود را ، یا نیکیبخت گردی در بازگشت خود (۱) .

۴۵۷۳ - تَزَكِيَّةُ الْأَشْرَارِ مِنْ أَعْظَمِ الْأَوْزَارِ .

پاکیزه و انمودن بدان از بزرگترین گناهان است؛ زیرا که دروغ فی نفسه از
گناهان بزرگ است و این دروغ متضمن ترك نهی از منکر نیز شده بلکه متضمن
ترغیب بآن .

۴۵۷۴ - تَفَكُّرُكَ يُفِيدُكَ إِلَّا سِتَبْصَارَ وَ يُكْسِبُكَ إِلَّا عِتْبَارَ .

فکر کردن تو می بخشد هتو بینائی را، و کسب میفرماید ترا عبرت گرفتن .

۴۵۷۵ - تَكْبَرُكَ فِي الْوِلَايَةِ ذُلٌّ فِي الْعِزْلِ .

تکبر کردن تو در حکومت خواری است در معزولی . یعنی سبب خواری در
معزولی میشود؛ زیرا که نمیشود که مردم بسبب تکبر کسی با او بد نشوند و در صدد
تلافی نباشند و چون در وقت حکومت تلافی آن نمیتوانند کرد میگذرانند و بعد از
معزولی که میتوانند تلافی کرد تلافی میکنند و او را خفیف و خواری نمی نمایند، و
قطع نظر از آن ظاهرست که در وقت عزل خود تکبر نمیتواند کرد و اگر بکند خفیف
و خواری میگردد پس ناچار باید که تغییر سلوک نماید و ظاهرست که همین در نظر
بصیرت خفت و خواری است و غرض این است که حکام باید که رعایت این بکنند
و در زمان حکومت تکبر نکنند تا از خواری در معزولی ایمن باشند .

۴۵۷۶ - تَكْثُرُكَ بِمَا لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ مِنْ أَعْظَمِ الْجَهْلِ .

۱- معنی اول «تسعد بمنقلبك» مبنی بر آنست که بآء برای تعدیه باشد و در معنی
دوم بآء برای ظرفیت میباشد و میتواند بود که بآء برای سببیت و وسیله بودن باشد یعنی
بسبب و وسیله بازگشت خود .

بسیار شمردن تو خود را بآنچه باقی نمیماند از برای تو؛ و باقی نمیمانی تو از برای آن از بزرگترین نادانی است. یعنی بسیار شمردن خود بسبب قوم و قبیله و فرزندان و ملازمان و امثال آنها که نه آنها باقی میمانند از برای تو، و نه تو باقی میمانی از برای آنها؛ از بزرگترین جهل است، آدمی باید که عمل صالح او که باقی میماند از برای او بسیار باشد. و ممکن است که «بسیار شمردن» کنایه باشد از مطلق نازش نمودن بآنچه نازش میکنند مردم بآن از مال و جاه و غیر آن. و ممکن است که «تکثر» بمعنی بسیار شمردن نباشد بلکه بمعنی بسیار شدن باشد و ترجمه این باشد که: بسیار شدن تو بآنچه باقی نمیماند؛ تا آخر، و مراد به «بسیار شدن بآن» بسیار نمودن آن باشد و سعی کردن در تحصیل قدری بسیار از آن. و ممکن است که «تکثر» بشای سه نقطه بالا چنانکه در نسخه واقع شده نباشد بلکه بیای یکنقطه زیر باشد و معنی این باشد که: تکبر نمودن تو بآنچه؛ تا آخر. و بنابراین معنی ظاهر است.

۴۵۷۷ - تَعْجِيلُ الْيَأْسِ أَحَدُ الظَّفَرَيْنِ .

تعجیل کردن نویسدی یکی از دو فیروزی است. مراد این است که هرگاه کسی حاجتی نزد کسی آورد اگر او حاجت او را بر نیآورد پس در نویسید ساختن او تعجیل کند که آن هم یک راحتی است از برای او؛ بسبب فارغ شدن از تعب و زحمت سعی و تردد و انتظار، نه مانند اکثر اهل روزگار که کسی که حاجتی نزد ایشان ببرد باوجود اینکه اصلاً اراده بر آوردن آن ندارند وعده میکنند باو و او را امیدوار میسازند و مدت‌ها در تعب و زحمت میدارند.

۴۵۷۸ - تَوَقُّعُ الْفَرَجِ أَحَدُ الرَّاحَتَيْنِ .

توقع داشتن گشایش یکی از دو راحت است؛ یعنی هرگاه کسی غم و اندوه کسی را بسبب عسرت و پریشانی یا غیر آن بالفعل گشایش نتواند داد اما در وقت دیگر تواند گشایش داد و اراده آن داشته باشد بهتر این است که او را وعده کند و امیدوار سازد و متوقع گشایش گرداند؛ زیرا که آنهم یکی از دو راحت است و بهتر است

از اینکه مأیوس باشد از گشایش و امید آن هم نداشته باشد .

۴۵۷۹ - تَعْلَمُ عِلْمَ مَنْ يَعْلَمُ وَعِلْمُ عِلْمِكَ مَنْ يَجْهَلُ ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ عِلْمَكَ مَا جَهِلْتَ وَانْتَفَعْتَ بِمَا عِلِمْتَ .

بیموز علم کسی را که میداند، و تعلیم کن علم خود را به کسی که نمیداند، پس هرگاه بکنی این را تعلیم میکند او ترا چیزی را که ندانی تو، و سودمند میگرددی بآنچه تو دانسته . مراد این است که از تعلیم گرفتن از کسی چیزی را که داند هر که باشد شرم نباید کرد و آن را نقص خود نباید دانست هر چند او پست مرتبه از تو باشد؛ زیرا که تعلیم گرفتن از او باعث این میشود که چیزی را که ندانی بتو بیاموزد و تو دانشمندی بآن؛ و دانائی کمالی است که از برای تحصیل آن از امثال آن امور پاک نباید داشت، و همچنین در تعلیم کردن آنچه دانی ب مردم مضایقه نباید کرد؛ زیرا که این معنی از منافع عمده علم است و ثواب و اجر آن عظیم است، پس انتفاع کامل از علم این است که بعمل آید .

۴۵۸۰ - تَتَّبِعُ الْعَوْرَاتِ مِنْ أَعْظَمِ السَّوْآتِ .

از پی رفتن عورتها از بزرگتر خصلتهای بدست . «عورت» چیزی را گویند که آدمی خواهد که آن را بپوشد و مردم بر آن مطلع نشوند مثل عیبه و گناهان . و مراد این است که از پی رفتن عیوب و گناهان مردم و تفحص و تجسس کردن آنها از بزرگتر خصلتهای بدست .

۴۵۸۱ - تَتَّبِعُ الْعُيُوبِ مِنْ أَقْبَحِ الْعُيُوبِ وَشَرِّ السَّيِّئَاتِ .

از پی رفتن عیبه از زشت ترین عیبه است و بدترین گناهان است، این بمنزله تأکید فقره سابق است .

۱- مطابق این مضمون است قول شاعر ؛ و گویا انوری سروده است :

خواهی که بهین دوجهان کار تو باشد زین هر دو یکی کار کن از هر چه کنی بس
یا فایده ده آنچه تو دانی دگری را یا فایده گیر آنچه ندانی ز دگر کس

۴۵۸۲ - تَوَاضِعُ الشَّرِيفِ يَدْعُو إِلَى كَرَامَتِهِ .

فروتنی کردن بلند مرتبه میخواند بگرامی بودن او؛ یعنی سبب این میشود که مردم او را عزیز و گرامی دارند .

۴۵۸۳ - تَكْبَرُ الدُّنْيَا يَدْعُو إِلَى إِهَانَتِهِ .

تکبر کردن پست مرتبه میخواند بخوار کردن او؛ یعنی سبب این میشود که مردم او را خوار و ذلیل کنند؛ زیرا که تکبر از و کشیدن بر مردم بسیار دشوارترست از تکبر کشیدن از کسی که بلند مرتبه باشد، و چون پست مرتبه است رعایت او نمیکند پس همینکه تکبر کند خفیف و خوارش میکنند .

۴۵۸۴ - تَنَاسَ مَسَاوِي الْأَخْوَانِ تَسْتَدِيمُ وَدَّهِمْ .

فراموش بنما بدیهای برادران را تا دایم داری دوستی ایشان را . مراد به «فراموش نمودن بدیهای ایشان» این است که چنان سلوک خوبی با ایشان بکند که ایشان گمان کنند که او آنها را فراموش کرده و اگر نه باین خوبی با ایشان سلوک نمیکرد، و ظاهراًست که هرگاه کسی چنین سلوک با دوستان کند دوستی ایشان پاینده ماند .

۴۵۸۵ - تَجَنَّبُوا الْمُنَى فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِهَجَةٍ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكُمْ، وَتُلْزِمُ اسْتِصْفَارَهَا^(۱) لَدَيْكُمْ وَعَلَى قِلَّةِ الشُّكْرِ مِنْكُمْ .

دوری کنید از آرزوها پس بدرستی که آنها میبرند نیکوئی نعمتهای خدا را نزد شما، و لازم میسازند کوچک شمردن آنها را نزد شما؛ و بر کمی شکر از شما . مراد این است که آرزوها داشتن باعث این میشود که نعمتهای خدا که نزد شما باشد نیکو ننماید در نظر شما؛ باعتبار اینکه توقع آن آرزوها دارید و بعمل نیامده، و همچنین باعتبار مذکور لازم میسازد که نعمتهای او را که نزد شما باشد کوچک شمارید . و «بر کمی شکر» یعنی لازم میسازد شما را و میدارد بر کمی شکر از شما؛ باعتبار کوچک شمردن

۱ شارح (ره) «استصغار» را بکسر واء ضبط کرده است و گویا سهواً القلم باشد .

آنها. و دور نیست که عبارت چنین بوده باشد « وتبعث علی قلة الشکر منکم » یعنی و برمی انگیزاند بر کمی شکر از شما. و لفظ « تبعث » از قلم ناسخ افتاده باشد. و در بسیاری از نسخه ها « تُلْزِم » نیز نیست و ظاهر این است که آن نیز از سهو بعضی ناسخین است، و ممکن است که « بهجت » بمعنی نیکوئی نباشد بلکه بمعنی فرح و شادمانی باشد و ترجمه این باشد که آنها میبرند شادمانی نعمتهای خدا را یعنی آن شادمانی را که باید بسبب آنها حاصل شود.

حرف ثاء

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز
حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
در حرف « ثاء » بلفظ « ثمره » که به معنی میوه است .

فرموده است آن حضرت علیه السلام :

۴۵۸۶ - ثَمَرَةُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ .

میوه دانش شناختن خداست ، پس علمی که در آن دخلی نداشته باشد چندان ثمره ندارد .

۴۵۸۷ - ثَمَرَةُ الْإِيمَانِ الْفَوْزُ عِنْدَ اللَّهِ .

میوه ایمان فیروزی یافتن نزد خداست ؛ یعنی فیروزی یافتن بسعادت اخروی .

۴۵۸۸ - ثَمَرَةُ الْوَعظِ الْإِنْتِبَاهُ .

میوه پند گفتن بیدار شدن است ؛ پس کسی که بیدار نشود از آن ؛ موعظه کردن او و موعظه شنیدن او لغو و بیفایده باشد .

۴۵۸۹ - ثَمَرَةُ الْعَقْلِ الْإِسْتِقَامَةُ .

میوه عقل و خرد راست ایستادن است برحق در هر باب ، و میل نکردن از آن ؛ پس هر که با وجود عقل از حق میل کند عقل او را ثمره نباشد .

۴۵۹۰ - ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ .

میوه دوراندیشی سلامتی است . یعنی فایده دوراندیشی کردن در کارها و فکر و تأمل در عاقبت آنها سلامتی عاقبت است ؛ زیرا که هر کاری که بعد از حزم و دوراندیشی کرده شود غالب این است که مفسده بر آن مترتب نشود و اگر بشود هم مجرد

مفسده دنیوی باشد و امر آن سهل است و باوجود بذل جهد در حزم و دوراندیشی مفسده اخروی که عمده است بر آن مترتب نتواند شد .

۴۵۹۱ - ثَمَرَةُ الْخَوْفِ الْأَمْنُ .

میوه ترس ایمنی است . یعنی میوه ترس از خدا ایمنی است از عذاب و عقاب او؛ زیرا که کسی را که ترس از او باشد کاری نمیکند که مستحق عذاب او گردد، پس در روز حساب ایمن گردد هر چند در این نشاء ایمن نباشد بسبب احتمال تقصیر و گناه .

۴۵۹۲ - ثَمَرَةُ الْمُقْتَنِيَّاتِ الْحَزْنُ .

میوه اموال کسب کرده شده یا ذخیره کرده شده اندوه است . یعنی اندوه از برای حفظ و حراست آنها در دنیا، و حساب آنها در آخرت .

۴۵۹۳ - ثَمَرَةُ الْعِفَّةِ الصِّيَانَةُ .

میوه عفت یعنی باز ایستادن از حرامها نگاهداری است . یعنی حفظ و نگاهداری خود از عذاب و عقاب .

۴۵۹۴ - ثَمَرَةُ الدِّينِ الْأَمَانَةُ .

میوه دینداری امانت است؛ یعنی خیانت نکردن نه با خدای عز و جل و نه با خلق .

۴۵۹۵ - ثَمَرَةُ الْفِكْرِ السَّلَامَةُ .

میوه فکر سلامتی است، یعنی میوه فکر در هر کاری پیش از کردن آن سلامتی عاقبت آنست و اینکه ضرر و مفسده بر آن مترتب نشود .

۴۵۹۶ - ثَمَرَةُ اللَّجَاجِ الْعَطَبُ .

میوه لجاجت یعنی دشمنی کردن با مردم یا ایستادگی بر باطل هلاکت است یعنی هلاکت اخروی یا دنیوی یا هر دو .

۴۵۹۷ - ثَمَرَةُ الْعَجْزِ قَوْتُ الْمَطْلَبِ .

میوه عاجزی فوت شدن مطلب (۱) است ظاهراً نیست که مراد بعاجزی خود را بعجز انداختن و کاهلی کردن در سعیهاست نه عجز واقعی و مراد مذمت عجز بآن معنی است باینکه ثمره آن فوت مطالب اخروی و دنیویست .

۴۵۹۸ - ثَمَرَةُ الْحَرَصِ الْغَنَاءُ .

میوه حرص تعب کشیدنست . یعنی ثمره که بر آن مترتب میشود تعبی است که حریص میکشد و اگر نه چیزی از برای او بسبب حرص زیاد نمیشود بر آنچه تقدیر شده از برای او، و بر تقدیری هم که زیاد شود چه کار او می آید کسب آن و گذاشتن آن از برای دیگری چنانکه شیوه حریص است .

۴۵۹۹ - ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْغَنَاءُ .

میوه قناعت کردن توانگریست . زیرا که کسی که قناعت کند محتاج بدیگری نمیشود و توانگری از این بالاتر نمیباشد ، و ممکن است که قناعت بالخاصیه بسبب توانگری ظاهری هم بشود .

۴۶۰۰ - ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعِبَادَةُ .

میوه علم عبادت است . و علمی که باعمل نباشد ثمره ندارد بلکه باعث زیان و خسران است چنانکه مکرر مذکور شد .

۴۶۰۱ - ثَمَرَةُ الْيَقِينِ الزَّهَادَةُ .

میوه یقین یعنی یقین باحوال مبدء و معاد زهد است یعنی بی رغبتی درد دنیا ؛ زیرا که کسی را که یقین بآنها باشد میدانند که دنیا فانی است و آخرت پاینده و باقی ؛ و آخرت در گرو عمل است بخلاف دنیا ؛ و حق تعالی روزی بقدر ضروری را البته میرساند

۱- کذا بخطه (ره) صریحاً ؛ پس «طلب» واقع در متن را بمعنی «مطلب» گرفته است .

و زیاده بر آن چندان در کار نیست بلکه حرص بر آن مانع از سعی از برای آخرت میشود و با وجود این مراتب ظاهرست که رغبت او در دنیا کم میگردد .

۴۶۰۲ - ثَمَرَةُ الْعَقْلِ لُزُومُ الْحَقِّ .

میوه عقل و خرد لازم بودن باحق است و جدا نشدن از آن؛ زیرا که عاقل میداند که لازم بودن با حق در هر باب سبب سعادت و نیکبختی او میگردد و میل از آن و عدول بباطل سبب شقاوت و بدبختی؛ پس اگر عاقل عمل بمقتضای عقل خود کند و خود را بسعادت رساند عقل او را ثمره باشد، و اگر عمل نکند و بدبخت گردد ثمره بر عقل او مترتب نگردد .

۴۶۰۳ - ثَمَرَةُ الْأَدَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ .

میوه ادب آموختن نیکوئی خو و خصالت است؛ یعنی این است که آدمی خوی و خصالت خود را نیکو کند، پس هر که چنان نکند ثمره بر ادب آموختن او مترتب نگردد .

۴۶۰۴ - ثَمَرَةُ التَّفَرُّطِ مَلَامَةٌ .

میوه تقصیر کردن سرزنشی است یعنی تقصیر کردن در امور اخروی؛ و همچنین آنچه ضرور باشد از امور دنیوی . و مراد بسرزنش سرزنش خدا و خلق هر دو است .

۴۶۰۵ - ثَمَرَةُ الْفَوْتِ نَدَامَةٌ .

میوه فوت پشیمانی است . مراد فوت کردن هر مطلب ضروری است از مطالب آخرت و دنیا؛ و غرض اینست که کاهلی کردن در آنها وسعی نکردن تا اینکه فوت شود ثمره بغیر ندامت و پشیمانی ندارد .

۴۶۰۶ - ثَمَرَةُ الْمُعْجَبِ الْبُغْضَاءُ .

میوه خودبینی شدت دشمنی است . یعنی دشمنی حق تعالی یا صاحب آن ، و دشمنی خلق نیز .

۴۶۰۷ - ثَمَرَةُ الْمِرَاءِ الشَّحْنَاءُ .

میوه جدل کردن دشمنی است. یعنی دشمنی مردم با صاحب آن بلکه دشمنی حق تعالی نیز.

۴۶۰۸ - ثَمَرَةُ الرِّضَا الْغَنَاءُ^(۱).

میوه رضا یعنی رضا بقسمت و تقدیر حق تعالی توانگری است؛ زیرا که کسی که راضی و خشنود شد بقسمت خود دیگر طلب نکند و این توانگری حقیقی است، و ممکن است که بالخاصیه سبب توانگری ظاهری نیز گردد.

۴۶۰۹ - ثَمَرَةُ الطَّمَعِ الشَّقَاءُ^(۲).

میوه طمع بدبختی است؛ زیرا که صاحب آن درد دنیا همیشه در تعب و زحمت و خفت و ذلت باشد و باعث زیان و خسران آخرت نیز گردد و این بدبختی درد دنیا و آخرت است.

۴۶۱۰ - ثَمَرَةُ الطَّاعَةِ الْجَنَّةُ.

میوه طاعت یعنی فرمانبرداری حق تعالی بهشت است.

۴۶۱۱ - ثَمَرَةُ الْوَلَةِ بِالْدُّنْيَا عَظِيمُ الْمِحْنَةِ.

میوه شیفتگی دنیا سخت بزرگست؛ زیرا که در دنیا صاحب خود را همیشه در تعب و زحمت سعی و طلب دارد و در آخرت در محنت عذاب و عقاب.

۴۶۱۲ - ثَمَرَةُ الْحَيَاءِ الْعِفَّةُ.

میوه شرم عفت است؛ یعنی بازایستادن از حرامها، زیرا که کسی که از خدا شرم داشته باشد مخالفت او نمیکند بلکه شرم از خلق نیز باعث ترك بسیاری از محرّمات میشود.

- ۱- در منتهی الارب گفته: «غنی بالكسر توانگری خلاف فقر، و مرد رازن دادن و زن را شوی، غناء بالفتح ممدوداً مثله؛ و نیز غناء کسماء فایده و سود و کفایت؛ يقال: أغنى عنه غناء فلان یعنی نائب کافی او شد و بی نیاز کرد از آن».
- ۲- در منتهی الارب گفته: «الشقا بالفتح والقصر والشقاء بالمدايضاً الشدة والعسر و نقیض السعادة».

۴۶۱۳ - ثَمَرَةُ التَّوَّاضُعِ الْمَحَبَّةُ .

میوه فروتنی کردن دوستی است؛ یعنی دوستی خدای عزوجل مرصاحب آن را
و همچنین دوستی خلق .

۴۶۱۴ - ثَمَرَةُ الْكِبَرِ الْمَسَبَةُ .

میوه تکبر دشنام است؛ یعنی دشنام دادن مردم صاحب آن را در حضور یا غیبت .

۴۶۱۵ - ثَمَرَةُ الْعَجَلَةِ الْغِثَارُ .

میوه تعجیل کردن در کارها یعنی کردن آنها بی تأمل و تفکر لغزش است؛
یعنی اینست که بسیار سبب لغزش و افتادن در مهالک و مفاسد میشود .

۴۶۱۶ - ثَمَرَةُ الْعَقْلِ صَحْبَةُ الْأَخْيَارِ .

میوه عقل و خرد صحبت داشتن با نیکان است؛ یعنی در دنیا صاحب خود را
براین میدارد که با نیکان صحبت دارد تا از ایشان کسب نیکی کند و از سرایت بدی
ایشان ایمن باشد، و همچنین بر اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی میدارد تا در آخرت
با نیکان محشور شود و صحبت دارد .

۴۶۱۷ - ثَمَرَةُ التَّجَرُّبَةِ حُسْنُ الْإِخْتِيَارِ .

میوه آزمایش کردن نیکوئی اختیار است، یعنی فایده آزمایش کردن خوب
و بد هر کس و نفع و زیان هر کار این است که در هر باب خوب و نافع را اختیار
کند و از بد و مضر اجتناب نماید، و اگر نه بر سرچر دانستن آنها ثمره مترتب نمیشود .

۴۶۱۸ - ثَمَرَةُ الزُّهْدِ الرَّاحَةُ .

میوه زهد یعنی بی رغبتی در دنیا یا ترك آن راحت است یعنی در دنیا و آخرت .

۴۶۱۹ - ثَمَرَةُ الشُّكِّ الْحَيْرَةُ .

میوهٔ شکّ حیرانی است. «شکّ» در چیزی چنانکه مکرّر مذکور شد این است که آدمی متردّد باشد میانهٔ دو طرف آن و هر دو مساوی باشد در نظر او؛ و ظاهرست که این معنی باعث حیرانی میشود پس کسی که خواهد که در کاری حیرانی نکشد باید که سعی کند که خود را در آن از شکّ درآرد و یقین رساند یا ظنّ لا اقلّ.

۴۶۲۰ - ثَمَرَةُ الشَّجَاعَةِ الْغَيَّرَةُ.

میوهٔ شجاعت غیر تست، یعنی ننگ داشتن از چیزی چند که لایق آدمی یا اهل او یا دوستان او نباشد و دفع کردن آنها؛ پس کسی را که آن ننگ نباشد شجاعت او را ثمرهٔ نباشد.

۴۶۲۱ - ثَمَرَةُ الْكَرَمِ صَلََةُ الرَّحِمِ.

میوهٔ کرم یعنی جود و سخاوت یا گرامی و دلند مرتبه بودن صلّه رحم است؛ یعنی پیوند با ایشان و احسان نمودن بایشان. و مراد اینست که ثمرهٔ عمدهٔ آن اینست و اگر نه ثمرات دیگر بسیار دارد.

۴۶۲۲ - ثَمَرَةُ الشُّكْرِ زِيَادَةُ النِّعَمِ.

میوهٔ شکر زیادتی نعمتهاست؛ چنانکه حق تعالی فرموده که اگر شکر کنید هر آینه زیاد میکنم نعمت را از برای شما.

۴۶۲۳ - ثَمَرَةُ طَوْلِ الْحَيَوةِ السُّقْمُ وَالْهَرَمُ.

میوهٔ درازی زندگانی بیماری و پیریست، غرض اینست که غایت طول عمر دنیا که آن همه مردم خواهش آن میکنند اینست؛ پس آدمی باید که خواهش حیات اخروی داشته باشد و سعی کند از برای آن که جاویدست و بیماری و پیری را در عقب ندارد.

۴۶۲۴ - ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ بِهِ.

میوه علم عمل کردن بآنست چنانکه مکرر مذکور شد .

۴۶۲۵ - ثَمَرَةُ الْعَمَلِ الْآجِرُ عَلَيْهِ .

میوه عمل مزد برآنست که حق تعالی میدهد .

۴۶۲۶ - ثَمَرَةُ الْعَقْلِ الْعَمَلُ لِلتَّجَارَةِ .

میوه عقل و خرد عمل کردنست از برای رستگاری .

۴۶۲۷ - ثَمَرَةُ الْعِلْمِ الْعَمَلُ لِلْحَيَاةِ .

میوه علم عملست از برای زندگانی . یعنی از برای زندگانی جاوید و راحت و آسایش در آن .

۴۶۲۸ - ثَمَرَةُ الْإِنْسِ بِاللَّهِ إِلَّا سَتِيحَاشُ مِنَ النَّاسِ .

میوه انس و آرام گرفتن بخدا و وحشت ورم کردن از مردمست ، مراد به «انس گرفتن بخدا» بسیاری ذکر و یاد خدا کردنست، و مراد اینست که: ثمره آن اینست که آدمی بسبب آن وحشت ورم میکند از مردم و مایوس میشود از ایشان و بالکلیه متوسل میشود بحق تعالی؛ و این سبب سعادت و نیکبختی دنیوی و اخروی میگردد .

۴۶۲۹ - ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ .

میوه عقل و خرد مدارا کردن با مردمست تا اینکه از ضرر ایشان ایمن باشد .

۴۶۳۰ - ثَمَرَةُ الشَّرِّ التَّهَجُّمُ عَلَى الْعُيُوبِ .

میوه حرص زیاد ناگاه داخل شدن بر عیبهاست ؛ زیرا که حرص زیاد میدارد آدمی را بر ارتکاب محرمات که عمده عیبهاست براموری چند که باعث خفت و ذلت او باشد از اخلاق و اعمال .

۴۶۳۱ - ثَمَرَةُ الذِّكْرِ اسْتِنَارَةُ الْقُلُوبِ .

میوه ذکر و یاد خدا روشن شدن دلهاست .

۴۶۳۲ - ثَمَرَةُ الْحَسَدِ شَقَاءُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

میوه حسد و رشک بدبختی دنیا و آخرتست . « حسد » چنانکه مکرر مذکور شد اینست که آدمی نعمتی را که بر کسی ببیند غمگین شود از آن و آرزوی آن کند که آن زایل شود از او؛ خواه از برای خود خواهد و خواه نخواهد . و « بودن ثمره آن بدبختی دنیا و آخرت » ظاهرست؛ زیرا که صاحب آن در دنیا همیشه در الم حزن و اندوه است زیرا که کم اتفاق می افتد که نعمتی بر کسی نبیند و بسبب آن محزون و غمگین نگردد، و « بدبختی اخروی او » نیز ظاهرست؛ زیرا که آن از صفاتیست که ذمّ آن در شرع اقدس بسیار شده .

۴۶۳۳ - ثَمَرَةُ الْأُخُوَّةِ حِفْظُ الْغَيْبِ وَإِهْدَاءُ الْعَيْبِ .

میوه برادری حفظ غیبت و هدیه دادن عیب یعنی . اینست که هر یک در غایبانۀ دیگری جانب او را نگاهدارند بذکر و یاد او بخوبی؛ و زجر و منع کسی که او را بدی یاد کند و دعا و استغفار و مانند اینها از لوازم برادری . و مراد به « هدیه آوردن عیب » اینست که عیب هم را بیکدیگر بگویند تا از خود زایل کنند و این را بمنزله تحفه و هدیه دانند که برادران از برای یکدیگر میبرند چه تحفه و هدیه به از این نمیشد که عیبی از کسی زایل شود و مراد به « برادری » دوستی است یا مطلق برادری که همه مؤمنان بایکدیگر دارند بسبب ایمان که در حقیقت آن هم دوستی را لازم دارد .

۴۶۳۴ - ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْإِجْمَالُ فِي الْمَكْتَسَبِ وَالْعُزُوفُ عَنِ الطَّلَبِ .

میوه قناعت اعتدال در کسبست و عزوف از طلب، مراد اینست که قناعت اینست که کسی میانه روی کند یا اینکه هر گاه نباشد زیاده از قدر ضروری نخواهد، و ثمره

این آن نیست که کسی در اصل کسب نکند؛ زیرا که از کسب قدر ضروری هرگاه نباشد چاره نیست بلکه اینکه افراط در کسب نکند و از برای زیاده از قدر ضروری یا قدر میانه روی کسب نکند. و «عزوف» بمعنی ناخوش داشتن چیزی و برگشتن از آن و ترك آنست، و مراد بطلب طلب از مردم است نه سعی و کسب و مراد اینست که: ثمره قناعت اینست که کسی اعتدال در کسب کند و طلب از مردم را ناخوش دارد و ترك نماید.

۴۶۳۵ - ثَمَرَةُ الدِّينِ قُوَّةُ الْيَقِينِ.

میوه دینداری قوت یقین است؛ یعنی یقین باحوال مبدأ و معاد. پوشیده نیست که ظاهر اینست که دینداری میوه یقین یا قوت آن باشد نه اینکه یقین یا قوت آن میوه دینداری باشد، و ممکن است که گفته شود که: اگرچه دینداری ثمره یقینست و بسبب یقین حاصل میشود اما قوت یقین ثمره دینداری میتواند بود باینکه تصلب کسی در دین سبب این شود در واقع که یقین او قوی گردد؛ و استبعادی در آن نیست.

۴۶۳۶ - ثَمَرَةُ الْوَرَعِ صَلَاحُ النَّفْسِ وَالدِّينِ.

میوه پرهیز گاری صلاح نفس و دین است؛ یعنی اینست که حال نفس صاحب آن مستقیم و شایسته باشد و بهلاکت نیفتد و دین او درست باشد و فاسد نشود.

۴۶۳۷ - ثَمَرَةُ الْعِفَّةِ الْقَنَاعَةُ.

میوه عفت یعنی پرهیز گاری و باز ایستادن از محرّمات قناعت است. مخفی نیست که ظاهر اینست که عفت ثمره قناعت باشد نه اینکه قناعت ثمره عفت باشد؛ زیرا که عفت امریست که فی نفسه فایده میتواند بود بخلاف قناعت که فی نفسه فایده نیست تا ملاحظه فایده از برای آن نشود، و ممکن است جواب باینکه عفت را اگرچه فایده قناعت میتوان شمرد نهایت قناعت را نیز بعد از ملاحظه فوایدی که دارد مثل عزیز شدن نزد خدا و خلق و مایوس شدن از خلق و فارغ شدن از تعب و زحمت

سعی و طلب و امثال آنها فایده عفت میتوان شمرد و از برای فایده شمردن آن لازم نیست که آن فی نفسه فایده باشد و کافی نباشد ترتب فایده بر آن بلکه میتوان گفت که: عفت نیز فی نفسه فایده نیست بلکه فایده بودن آن باعتبار اینست که سبب رضا و خشنودی حق تعالی میشود و آنچه بر آن مترتب میگردد، پس چون هر یک از عفت و قناعت سبب یکدیگر میتواند شد و هر یک فایده شمردن میتواند شد هر چند باعتبار فایده باشد که بر آن مترتب میشود پس هر یک را فایده دیگری میتوان شمرد، و ممکن است که در فایده شمردن قناعت از برای عفت اشاره باشد بزرگی مرتبه قناعت و اینکه آن هر چند باعتبار لوازم آن باشد بمرتبه ایست که آن را ثمره عفت میتوان گرفت و الله تعالی يعلم.

۴۶۳۸ - ثَمَرَةُ التَّوَرِّعِ النَّزَاهَةُ.

میوه پرهیزگاری پاکیزگی است یعنی پاکیزگی از گناهان و گرانیهای وزر و وبال آنها.

۴۶۳۹ - ثَمَرَةُ الطَّمَعِ ذُلُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

میوه طمع خواری دنیا و بدبختی آخرتست.

۴۶۴۰ - ثَمَرَةُ الْكَيْدِ الْمَهَانَةُ فِي الدُّنْيَا وَالْعَذَابُ فِي الْآخِرَةِ.

میوه دروغگوئی خواری در دنیاست و عذاب در آخرت.

۴۶۴۱ - ثَمَرَةُ الْأَمَلِ فُسَادُ الْعَمَلِ.

میوه امید فاسد شدن عمل است، زیرا که کسی را که امید و آرزویی باشد مشغول میشود سعی از برای آن و باز میماند از عمل از برای آخرت بروجهی که باید.

۴۶۴۲ - ثَمَرَةُ الْعِلْمِ اخْلَاصُ الْعَمَلِ.

میوه علم خالص گردانیدن عمل است؛ یعنی از برای حق تعالی و آمیخته نساختن آن بغرضی دیگر که منافی آن باشد چنانکه مکرر مذکور شد.

۴۶۴۳ - ثَمَرَةُ الْعَقْلِ الصِّدْقُ .

میوه عقل و خرد صدق است ؛ یعنی راستگوئی یا راستی در هر باب .

۴۶۴۴ - ثَمَرَةُ الْجِلْمِ الرِّفْقُ .

میوه بردباری همواریست ؛ یعنی همواری کردن با مردم و درشتی نکردن در وقت خشم و غضب .

۴۶۴۵ - ثَمَرَةُ الْحِكْمَةِ الْفَوْزُ .

میوه حکمت فیروزی یافتن است ؛ یعنی بسعادت اخروی و دنیوی . و «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم با عملست .

۴۶۴۶ - ثَمَرَةُ الْقَنَآةِ الْعِزُّ .

میوه قناعت عزت است ؛ یعنی عزت نزد خدای عزوجل و خلق .

۴۶۴۷ - ثَمَرَةُ الرَّغْبَةِ التَّعَبُ .

میوه خواهش تعب است ؛ یعنی زحمت و تعب که در طلب آن باید کشید .

۴۶۴۸ - ثَمَرَةُ الْحِرْصِ النَّصَبُ .

میوه حرص درد و یلاست ؛ یعنی درد ها و بلاها که بسبب آن بآنها گرفتار میشود باعتبار سعی و طلب زیاد و انداختن خود در مهالک .

۴۶۴۹ - ثَمَرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ كَأَصْلِهِ .

میوه عمل صالح مانند اصل آنست ؛ یعنی شایسته و نیکوست مانند اصل آن .

۴۶۵۰ - ثَمَرَةُ الْعَمَلِ السَّيِّئِ كَأَصْلِهِ .

میوه عمل بد مانند اصل آنست ؛ یعنی زشت و بدست مانند اصل آن .

۴۶۵۱ - ثَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ الْعُزُوفُ عَنْ دَارِ الْفَنَاءِ .

میوه معرفت یعنی شناخت احوال مبدأ و معاد میل کردن از سرای فنا و ناخوش داشتن آنست .

۴۶۵۲ - ثَمَرَةُ الْإِيمَانِ الرَّغْبَةُ فِي دَارِ الْبَقَاءِ .

میوه ایمان رغبت در سرای بقاست که آخرت باشد .

۴۶۵۳ - ثَمَرَةُ الْحِكْمَةِ التَّنَزُّهُ عَنِ الدُّنْيَا وَالْوَلَةُ بِجَنَّةِ الْمَأْوَى .

میوه حکمت پاکیزگی جستن از دنیاست و شیفتگی بجنة الماوی . و مراد به «حکمت» علم راست و کردار درست است ، و گاهی بر مجرد علم اطلاق میشود و ظاهرا نیست که اینجا از آن قبیل باشد چنانکه وجه آن باندک تأملی ظاهر میشود و «جنت» بمعنی باغ است و «ماوی» بمعنی منزل و جایگاه ، و «جنة الماوی» نام بهشت است ، یا نام بهشت خاصی چنانکه قبل از این مذکور شد .

۴۶۵۴ - ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مَقْتُ الدُّنْيَا وَقَمْعُ الْهَوَى .

میوه عقل و خرد دشمنی دنیا است ، و قمع خواهش ؛ یعنی کوییدن آن ، یا غلبه کردن بر آن ، یا خوار کردن آن .

۴۶۵۵ - ثَمَرَةُ الْمُجَاهَدَةِ قَهْرُ النَّفْسِ .

میوه مجاهده با نفس و جنگ با آن مغلوب ساختن نفس است و او را بفرمان خود در آوردن .

۴۶۵۶ - ثَمَرَةُ الْمُحَاسَبَةِ صَلَاحُ النَّفْسِ .

میوه محاسبه یعنی بحساب خود رسیدن صلاح نفس است یعنی اینست که اصلاح حال نفس شود و نگذارند که بسبب معاصی فاسد و تباه شود .

۴۶۵۷ - ثَمَرَةُ التَّوْبَةِ اسْتِدْرَاكُ فَوَاطِئِ النَّفْسِ .

میوه توبه باز یافت کردن تقصیرات نفس است ؛ یعنی تلافی و تدارك آنها .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیرالمؤمنین
 علی بن ابی طالب علیه السلام بلفظ «ثلاث» یا «ثلاثة» و هر دو بمعنی
 سه تاست، و هر گاه موصوف آنها مؤنث باشد مثل سه خصلت
 «ثلاث» بی تا گویند، و هر گاه مذکر باشد مثل سه مرد یا سه چیز
 که تأنثی نداشته باشند «ثلاثة» با تا میگویند.

از آن جمله فرموده آن حضرت علیه السلام:

٤٦٥٨ - ثَلَاثٌ مَنْ كُنْ فِيهِ كَمُلَ إِيمَانُهُ: الْعَقْلُ، وَالْحِلْمُ، وَالْعِلْمُ.
 سه صفت است که هر که بوده باشد آنها در او؛ کامل باشد ایمان او، عقل،
 و بردباری، و علم.

٤٦٥٩ - ثَلَاثٌ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ مُسْتَزَادٌ: حُسْنُ الْأَدَبِ، وَمُجَانِبَةُ الرَّيْبِ،
 وَالْكَفُّ عَنِ الْمَحَارِمِ.

سه صفت است که نیست بر آنها طلب زیادتی؛ نیکوئی ادب، و دوری گزیدن
 از تهمت، و باز ایستادن از حرامها. مراد به «دوری گزیدن از تهمت» اینست
 که کاری نکند که خود را در معرض تهمت درآورد.

٤٦٦٠ - ثَلَاثٌ فِيهِنَّ الْمُرُوءَةُ: غَضُّ الطَّرْفِ، وَغَضُّ الصَّوْتِ، وَمَشْيُ
 الْقَصْدِ.

سه صفت است که در آنهاست مروّت یعنی مردی یا آدمیت ؛ پائین کردن چشم، و پست کردن آواز، و رفتن میانه. «پائین کردن چشم» نشان شرم و حیاست و باعث این نیز میشود که نظر بهرامی نیفتد، و مراد به «پست کردن آواز» اینست که زیاده از متعارف بلند نباشد ؛ چه آوازی که زیاد بلند باشد موحش است و نشان بی شرمی و بی حیائی است. و مراد به «رفتن میانه» نیز اینست که پراسته نباشد که نشان تکبرست و نه پرتند که علامت سبکی است و این دو خصیلت آخر از جمله وصایای حضرت لقمان حکیم است که بهسر خود کرده و در قرآن مجید نقل شده.

۴۶۶۱- ثَلَاثٌ فِيْهِنَّ النَّجَاةُ ؛ لَزُومُ الْحَقِّ، وَتَجَنُّبُ الْبَاطِلِ، وَرُكُوبُ الْجِدِّ.

سه خصیلت است که در آنهاست رستگاری ؛ لازم بودن حق، و دوری گزیدن از باطل، و سوار شدن جد. مراد به «لازم بودن حق» اینست که همیشه همراه آن باشد و از آن جدا نشود و بطرف ناحق میل نکند، و مراد به «دوری گزیدن از باطل» اینست که مرتکب اموری چند نشود که لغو باشد و ثمره که بکار او آید نداشته باشد مثل اکثر اشغال دنیوی. و مراد به «سواری جد» اینست که در طاعات و عبادات و آنچه باید که بکند جد و جهد تمام کند که گویا بر جد سوارست.

۴۶۶۲- ثَلَاثٌ لَا يَسْتَوِدُّ عَنْ سِرٍّ (۱) ؛ الْمَرْءَةُ، وَالنَّمَامُ، وَالْأَحْمَقُ.

سه تانند که سپرده نمیشود بایشان سرّی یعنی نباید که سپرده شود بایشان سرّی ؛ زن، و سخن چین، و احمق یعنی کم عقل ؛ زیرا که زن و احمق بسبب نقصان عقلی که دارند اعتمادی بر نگاهداشتن ایشان نیست و باندك سببی فاش میکنند، و سخن چین خود ظاهرست که سرّ نگاهدار نیست.

۱- در نسخه اصل و نسخ موجوده دیگر از شرح «سر» برفع ضبط شده و گویا سهو القلم بوده است زیرا از «استودعه سرّ» و «استودعه مالا» است که متعدّی بدو مفعول میباشد و چون فعل مجهول است یکی نائب فاعل است و دومی که «سرّ» باشد بر حال نصب خود باقی است.

۴۶۶۳ - ثَلَاثٌ لَا يَهْنَأُ لِصَاحِبِيْهِنَّ عَيْشٌ ؛ اَلْحَقُّدُ وَالْحَسَدُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ .

سه خصلت است که گوارا نمیشود از برای صاحب آنها زندگانی ؛ کینه و حسد و بدی خوی . زیرا که کینه و رکست که کینه کسی را نداشته باشد و در فکر انتقام و سعی از برای آن نباشد و هر گاه میسر نشود اندوهناک و غمگین نگردد ، و حسود کمست که نعمتی بر کسی نبیند و از آتش رشک آن نسوزد و نگدازد ، و بدخواه را لحظه باندک سببی از جا برآید و با مردم درشتی کند و مهموم و مغموم گردد .

۴۶۶۴ - ثَلَاثٌ يُمْتَحَنُ بِهَا عُقُولُ الرِّجَالِ ، هُنَّ اَلْمَالُ وَالْاِيْلَايَةُ وَالْمُصِيبَةُ .

سه چیز است که آزمایش کرده میشود بآنها عقلهای مردان ؛ و آنها مال است و حکومت و مصیبت . چه بسیارست که کسی عاقل مینماید و آنچه میکند موافق عقل است و چون مال بهم رساند تغییر وضع و سلوک کند و مرتکب محرمات گردد و مشغول بملاهی و ملاعب شود ، و همچنین بسیار عاقلی باشد که چون بحکومت برسد مغرور شود بآن و دست از عقل بردارد و هر چه خواهد بکند ، و همچنین بسا عاقلی باشد که همینکه مصیبتی وارد شود براو صبر نکند بر آن و قلق و اضطراب و ، انواع سبکیها که از بی عقلی ناشی شود از او ظاهر شود ؛ پس هر عاقلی که در این سه حالت عقل او ثابت و پایرجا باشد عقل او کامل است و نقصی ندارد .

۴۶۶۵ - ثَلَاثٌ مُّهِلِكَاتٌ ؛ طَاعَةُ اَلنِّسَاءِ ، وَ طَاعَةُ اَلْغَضَبِ ، وَ طَاعَةُ اَلشَّهْوَةِ .

سه شیوه انده لاک کننده ؛ فرمانبرداری زنان ، و فرمانبرداری خشم ، و فرمانبرداری خواهش . مراد به « فرمانبرداری زنان » فرمانبرداری ایشانست در آنچه ایشان خواهند از رخصت بیرون رفتن از خانه بسیرها و تماشایها و مانند آنها ، یا مطلق فرمانبرداری ایشان و تابع رأی ایشان شدن در هر باب ، و « هلاک کننده بودن آن » باعتبار نقصان عقول و ضعف رأی ایشان باشد .

٤٦٦٦ - ثَلَاثٌ لَا يَسْتَحْيِي مِنْهُنَّ ؛ خِدْمَةُ الرَّجُلِ ضَيْفُهُ ، وَ قِيَامُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ لِأَبِيهِ وَ مُعَلِّمِهِ ، وَ طَلَبُ الْحَقِّ وَ إِنْ قُلَّ .

سه چیزست که شرم نباید کرد از آنها ؛ خدمت کردن مرد مهمان خود را ، و برخاستن او از جای خود از برای پدر و معلم خود ؛ یعنی برخاستن از برای تواضع ایشان ، یا برخاستن از برای اینکه جای خود را بایشان بدهد ، و طلب کردن حق خود و اگرچه اندک باشد .

٤٦٦٧ - ثَلَاثٌ هُنَّ جِمَاعُ^(۱) الْمَرْوَةِ ؛ عَطَاءٌ مِنْ غَيْرِ مَسْئَلَةٍ ، وَ وِفَاءٌ مِنْ غَيْرِ عَهْدٍ ، وَ جُودٌ مَعَ إِقْلَالٍ .

سه شیوه است که آنها جمع کردن مروّت است یعنی مردی یا آدمیت ؛ بخشش بی سؤالی ، و وفا کردن بی عهدهی ، و سخاوت با پیریشانی . مراد به « وفا کردن بی عهدهی » اینست که آنچه قصد کند که بکسی بدهد وفا کند بآن هر چند وعده نکرده باشد باو و قصد را هم بمنزله وعده داند ، یا مجرد اینکه بخششها کند بی اینکه وعده کرده باشد بآنها .

٤٦٦٨ - ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتَكْمَالُ الْإِيمَانِ ؛ مَنْ إِذَا رَضِيَ لَمْ يُخْرِجْهُ رِضَاهُ إِلَى بَاطِلٍ ، وَ إِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ عَنْ حَقٍّ ، وَ إِذَا قَدَّرَ لَمْ يَأْخُذْ مَا لَيْسَ لَهُ .

۱- طریحی (ره) در مجمع البحرین گفته : « فی الحدیث : الخمر جماع الاثم بالكسر والتخفيف ای مجمعه و مظنته » و نیز گفته : « جماع الشئ بالكسر جمعه ؛ يقال : جماع الغباء الاخبية لان الجماع ما جمع عدداً » و در متهی الارب گفته : « جماع ک کتاب جمع چیزی ؛ يقال : جماع الغباء الاخبية لان الجماع ما جمع عدداً ، و يقال : الخمر جماع الاثم ای مجمعه و مظنته ؛ و قدر جماع = ديك كلان » .

سه صفت است که هر که بوده باشد آنها در او کامل کرده باشد ایمان را ؛ کسی که هرگاه خشنود باشد بیرون نبرد او را خشنودی او بسوی باطلی ، و هرگاه خشمناک گردد بیرون نبرد او را خشم او از حق ، و هرگاه قادر باشد فرا نگیرد چیزی را که از برای او نباشد . یعنی « هرگاه خشنود باشد از کسی خشنودی او از او بیرون نبرد او را بسوی باطلی » یعنی باینکه مرتکب باطلی شود از برای او ؛ مثل اینکه شهادت ناحقی دهد از برای او ، یا حکم ناحقی کند از برای او . و « اگر خشمناک باشد از کسی خشم او بیرون نبرد او را از حق » یعنی سبب این نشود که حق را از برای او باطل کند ؛ مثل اینکه شهادتی که از برای او داشته باشند دهد ؛ یا اینکه حق با او باشد و بسبب خشم بر او حکم از برای او نکند . و « هرگاه قادر باشد فرانگیرد » یعنی چیزی را که حق او نباشد نگیرد با وجود اینکه قادر باشد بر اینکه بناحق بگیرد .

۴۶۶۹ - ثَلَاثَةٌ هُنَّ الْمَرْوَةُ ؛ جُودٌ مَعَ قِلَّةٍ ، وَاحْتِمَالٌ مِنْ غَيْرِ مَذْلَةٍ ، وَتَعَفُّفٌ عَنِ الْمَسْئَلَةِ .

سه خصلت است که آنها مروّت است یعنی مردی یا آدمیت ؛ سخاوت با کمی یعنی کمی مال ، و متحمل شدن بی خواری ، و باز ایستادن از سؤال . یعنی طلب از مردم . و مراد به « متحمل شدن بی خواری » متحمل شدن درشتیها و خلاف آداب مردم است و در پی تلافی و انتقام آنها نبودن ، اما بشرطی که بمرتبه نرسد که باعث خفت و خواری باشد که اگر بآن مرتبه برسد آن مروّت نیست بلکه نکوهیده و مذموم است .

۴۶۷۰ - ثَلَاثٌ مَنْ كُنْ فِيهِ فَقَدْ (۱) رُزِقَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ؛ هُنَّ

۱- کلمه «فقد» و ترجمه او یعنی «پس بتحقیق که» در نسخه اصل نیست و در سایر نسخ شرح و متن هست .

الرِّضَا بِالْقَضَاءِ ، وَالصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ ، وَالشُّكْرُ فِي الرِّخَاءِ .

سه صفت است که هر که بوده باشد آنها در او پس بتحقیق که روزی کرده شده خیر دنیا و آخرت را ؛ آنها خشنودی بقضا و تقدیر خداست ، صبر کردن بر بلا ، و شکر کردن در فراخی و وسعت .

٤٦٧١- ثَلَاثٌ مَنْ كُنْ فِيهِ فَقَدْ اكْمَلَ الْإِيمَانَ ؛ الْعَدْلُ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا ، وَالْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَالْفِنَاءِ ، وَاعْتِدَالُ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ .

سه صفت است که هر که بوده باشد آنها در او پس بتحقیق که کامل کرده ایمان را ؛ عدل در خشم و خشنودی ، یعنی خواه بر کسی خشمناک باشد و خواه خشنود باشد از او با او عدل کند و اصلاً حیف و جور نکند ، و میانه روی کردن در درویشی و توانگری یعنی اینکه همیشه میانه روی کند نه اینکه در درویشی تنگ گیری کند و در توانگری اسراف نماید چنانکه عادت اکثر مردم است ، و «برابر بودن خوف و امید» یعنی ترس از حق تعالی و امید باو و زیادتى نکردن یکی از آنها بر دیگری ؛ چنانکه امر بان شده در بسیاری از احادیث ، و قدری از آن پیش از این نقل شد .

٤٦٧٢- ثَلَاثٌ مِنْ كُنُوزِ الْإِيمَانِ ؛ كِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ ، وَالصَّدَقَةُ ، وَالْمَرَضُ (١) .

سه خصلت است که از گنجهای ایمانست ؛ پنهان داشتن مصیبت ، و صدقه دادن ، و بیماری . «از گنجهای ایمانست » یعنی از گنجهایست که حقتعالی بسبب ایمان از برای مؤمن قرار داده و هر یک باعتبار بسیاری ثواب و اجر آن بمنزله گنجی انداز برای او که از برای خود ذخیره گذارد ، و مراد به « پنهان داشتن مصیبت » صبر کردن

١- شارح (ره) هر يك از « الصدقة » و « المرض » را مرفوع خوانده و عطف بر لفظ « كتمان » گرفته است که مضاف است و قوتاً محتمل است که عطف بر « المصيبة » باشد که مضاف الیه است ؛ در این صورت لفظ هر دو مجرور خواهد بود و معنی این میشود : « و پنهان داشتن صدقه و بیماری » یعنی پنهان داشتن سه چیز که مصیبت و صدقه و بیماریست از گنجهای ایمانست .

برآنست و جزع نکردن بعنوانی که از حال او نتوان یافت که مصیبتی باو رسیده بلکه اگر ممکن باشد که در اصل اظهار آن نکند چنان کند .

۴۶۷۳ - ثَلَاثٌ مِنْ أَعْظَمِ الْبَلَاءِ ؛ كَثْرَةُ الْعَائِلَةِ ، وَ غَلَبَةُ الدِّينِ ، وَ دَوَامُ الْمَرَضِ .

سه چیزست از بزرگترین بلا ؛ بسیاری عیال ، و غلبه کردن دین (۱) ، و دوام بیماری .

۴۶۷۴ - ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ أَبَدًا ؛ الْعَاقِلُ مِنَ الْإِحْمَقِ ، وَالْبَرُّ مِنَ الْفَاجِرِ ، وَالْكَرِيمُ مِنَ اللَّئِيمِ .

سه تانند که داد خود نمیگیرند از سه تا هرگز ؛ عاقل از احمق ، و نیکوکار از فاجر یعنی بی باک از گناه ، و کریم از لئیم ؛ یعنی این سه تا را مسکن نیست که داد خود از آن سه تا بستانند ؛ زیرا که احمق از برای دادخواهی هرا یذا و اذیتی که باو بکنند سودی ندارد باز کار دیگر میکند بدتر از اوّل ، و همچنین فاجر و لئیم . و ممکن است که مراد این باشد که داد خود از آن سه تا نمیخواهند یا باعتبار اینکه ایشان را قابل این میدانند که طرف دعوی خود سازند ، و یا باعتبار آنچه مذکور شد که دادخواهی از ایشان سودی ندارد . و مراد به « کریم » چنانکه مکرر مذکور شد جوادست ، و به « لئیم » بخیل ، یا به « کریم » گرامی بلند مرتبه ، و به « لئیم » دنی پست مرتبه .

۴۶۷۵ - ثَلَاثٌ هُنَّ جَمَاعُ الْخَيْرِ ؛ إِسْدَاءُ التَّعَمُّ ، وَ رِعَايَةُ الدِّمَمِ ، وَ صَلََةُ الرَّحِمِ .

سه خصلت است که آنها جمع کردن خیراند یعنی سبب آن میشوند ؛ احسان کردن

۱- دین بمعنی وام است .

نعمتها ، و رعایت عهد ها و پیمانها ، و پیوند کردن خویشان ؛ یعنی احسان کردن پایشان و نبریدن از ایشان .

۴۶۷۶ - ثَلَاثُ هُنَّ زَيْنُ الْمُؤْمِنِ ، تَقْوَى اللَّهِ ، وَصِدْقُ الْحَدِيثِ ، وَادَاءُ الْأَمَانَةِ .

سه خصلت است که آنها زینت مؤمن اند ؛ ترس از خدا ، و راستی سخن ، و پس دادن امانت .

۴۶۷۷ - ثَلَاثُ هُنَّ شَيْنُ الدِّينِ ؛ الْفُجُورُ ، وَالْفَدْرُ ، وَالْخِيَانَةُ .

سه صفت اند که عیب دین اند ؛ فجور ، بی وفائی ، و خیانت کردن . « فجور » بمعنی برانگیخته شدن در گناهانست و بمعنی زنا نیز آمده و بنا بر اول مراد بان این است که بسیار مرتکب گناهان باشد و بی باک باشد از آنها ؛ پس سه صفتی که عیب دین اند بی باک بودن در مطلق گناهانست و خصوص بی وفائی و خیانت هر چند بسیار نشود و یک مرتبه باشد ، و بنا بر دوم سه تا ظاهرست .

۴۶۷۸ - ثَلَاثَةٌ يُوجِبْنَ الْمَحَبَّةَ ؛ الدِّينُ وَالتَّوَاضُّعُ وَالسَّخَاءُ .

سه چیزند که سبب دوستی میگردند دینداری ، و فروتنی کردن ، و سخاوت . و « بودن اینها سبب دوستی خدا و خلق ظاهرست .

۴۶۷۹ - ثَلَاثُ هُنَّ جِمَاعُ الدِّينِ ؛ الْعِفَّةُ ، وَالْوَرَعُ ، وَالْحَيَاءُ .

سه صفت اند که آنها جمع کردن دین اند یعنی سبب آن اند عفت ، و پرهیز گاری ، و شرم . پوشیده نیست که « عفت » در مشهور بمعنی بازایستادن از حرامهاست و این غیر پرهیز گاری نیست پس ظاهر این است که مراد بان در اینجا بازایستادن از سؤال و طلب از مردم باشد ، یا بازایستادن از دنیا و ترك آن .

۴۶۸۰ - ثَلَاثَةٌ مُهْلِكَةٌ ؛ الْجَرَاءَةُ عَلَى السُّلْطَانِ ، وَائْتِمَانُ الْخَوَانِ ، وَشَرْبُ السَّمِّ لِلتَّجْرِ بَةٍ .

سه چیزند که هلاک کننده اند ؛ دلیری کردن بر پادشاه ، و امین کردن خیانت کننده ، و آشامیدن زهر برای آزمایش . مراد به « دلیری کردن بر پادشاه » اینست که آدمی حرفی گوید یا کاری کند که احتمال این دهد که پادشاه را از آن بدآید هر چند احتمال آن دهد که خوش آید مثل بعضی خوش طبعیها که گاه هست که ایشان را بد می آید و سیاست میکنند ، و گاه هست که خوش می آید و انعام وصله میدهند ، و ظاهرا نیست که غرض از « گردانیدن آشامیدن زهرسیم آنها » این باشد که چنانکه آشامیدن سمّ هلاک کننده است هر چند آدمی بقصد آزمایش بخورد و قصد کشتن خود نداشته باشد ، یا اینکه هر چند نداند که زهر است و از برای آزمایش بخورد که چه اثر میکند پس بر هر تقدیر خوردن آن هلاک میکند و آن قصد سودی در دفع آن نمیدهد ؛ همچنین دلیری کردن بر پادشاه باعث هلاکت میشود و اینکه آدمی قصد صحیحی در آن سخن یا کار داشته باشد سودی در دفع آن نمیدهد ؛ پس از آن مطلقا احتراز باید کرد و بامید اینکه شاید او را خوش آید خود را در معرض هلاکت در نتوان آورد ، و همچنین « امین گردانیدن خیانت کننده » هلاک کننده است یعنی باعث زیان و خسران است و هر قصدی که آدمی در آن بکند سودی در دفع آن ندهد .

۴۶۸۱ - ثَلَاثَةٌ تُدَلُّ عَلَى عُقُولِ أَرْبَابِهَا ؛ الرَّسُولُ وَالْكِتَابُ وَالْهَدِيَّةُ .

سه چیزند که دلالت میکنند بر عقلهای ارباب آنها ، رسول ، و نوشته ، و هدیه . یعنی قدر عقل پادشاهان و مانند ایشان را از رسولی که بجائی فرستند استنباط میتوان کرد ؛ و وجه این ظاهرست ، و همچنین قدر عقل هر کس را از نوشته او و از هدیه

که از برای کسی فرستد استنباط میتوان کرد ، ووجه استنباط از نوشته ظاهرست ،
و استنباط از هدیه باعتبار اینست که اگر آن هدیه در خور آن کس است که از برای او
فرستاده و لایق اوست این نشان عقل اوست ، و اگر مناسب و لایق او نیست این نشان
کم عقلی اوست ، و همچنین از نظایر این وجه .

۴۶۸۲ - ثَلَاثُ هُنَّ الْمُحْرِقَاتُ الْمُؤَبَّاتُ ؛ فَقَرَّ بَعْدَ غِنًى ، وَ ذُلٌّ بَعْدَ عِزٍّ ،
وَ فَقْدُ الْأَحِبَّةِ .

سه مصیبت است که آنها سوزاننده هلاک کننده اند ؛ درویشی بعد از توانگری ،
و خواری بعد از عزّت ، و نیافتن دوستان یعنی بسبب مرگ یا مانند آن .

۴۶۸۳ - ثَلَاثٌ يَهْدُدْنَ (۱) الْقَوَى (۲) ؛ فَقْدُ الْأَحِبَّةِ ، وَ الْفَقْرُ فِي الْغُرَبَةِ ،
وَ دَوَامُ الشَّدَّةِ .

سه چیز است که مست میکند یا درهم میشکند صاحب قوّت را ؛ نیافتن
دوستان ، و درویشی در غریبی ، و دایم بودن سختی ؛ یعنی سختی هربلانی که باشد
مثل بیماریها و حبسها و خوفها .

۴۶۸۴ - ثَلَاثٌ يُوجِبْنَ الْمَحَبَّةَ ؛ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الرِّفْقِ وَ التَّوَاضُعُ .

۱- در اقرب الموارد گفته : « هَذَا الْبِنَاءُ (کنصر) هَذَا وَ هَدُوداً هَدَمَهُ شَدِيداً
وَضَعْفَهُ وَ كَسَرَهُ بِشَدَّةِ صَوْتٍ ، هَذَا نِي هَذَا الْأَمْرُ وَ هَذَا كُنِيَ إِذَا بَلَغَ مِنْكَ وَ كَسَرَ كَقَوْلِهِ :
عَلَى فَاجِعٍ هَذَا الْعَشِيرَةُ فَقَدْ ، وَ هَذَا الرَّجُلُ (كضرب و علم) هَرَمَ وَ هَدَمَهُ الْمَصِيبَةُ أَوْ هَنَتِ رُكْنُهُ »
و در منتهی الارب گفته : « هَذَا سَخَطٌ وَ بَرَانٌ كَرْدَنٌ يُقَالُ : هَدَمَهُ الْمَصِيبَةُ أَيْ أَوْهَنَتِ رُكْنُهُ
وَ شَكَسَتْ ؛ هَدُودٌ بِالضَّمِّ مَثَلُهُ » .

۲- شارح (ره) « الْقَوَى » را بر وزن فاعیل خوانده و صاحب قوت ترجمه کرده و صحیح
« الْقَوَى » است بضم قاف و فتح واو که جمع قوّت باشد .

سه چیزند که سبب دوستی میگردند یعنی دوستی خدا و خلق نیز ؛ نیکوئی خوی، و نیکوئی همواری و نرمی در کار، و فروتنی کردن .

۴۶۸۵ - ثَلَاثُ هُنَّ كَمَالُ الدِّينِ ؛ الْإِخْلَاصُ وَالْيَقِينُ وَالتَّقَنُّعُ .

سه صفت اند که آنها تعامی دین اند ، اخلاص ، یقین ، و خرسندی . مراد به «اخلاص» خالص گردانیدن اعمال است از برای رضای حق تعالی و آمیخته نساختن آن بغرضی دیگر که منافای آن باشد ، و مراد به «یقین» اینست که دین خود را از روی دلیل و برهان دانسته باشد و از روی تقلید و نحو آن نباشد ، و ممکن است که مراد یقین بلطف و فضل حق تعالی باشد ؛ و باینکه اوضاع من روزی بندگان شده و مانند آنها از اموری که اعتقاد بآنها در اصل دین ضرور نباشد و باعث کمال دین گردد ، و مراد به «خرسندی» راضی و خشنود بودن بتقدیرات حق تعالی و نصیب و قسمت خود است از آنها .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «ثاء» بلفظ مطلق یعنی
بألفاظ مختلف؛ نه یک لفظ خاص مانند آن دو فصل سابق:

از آنجمله فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۴۶۸۶ - ثَوْبُ التَّقَى أَشْرَفُ الْمَلَابِيسِ.

جامه پرهیزگاری شریفترین جامه هاست. مراد به «جامه پرهیزگاری» همان
پرهیزگاریست که تشبیه شده بجامه باعتبار اینکه فرو گیرد صاحب خود را؛ و همیشه
همراه او باشد مانند جامه.

۴۶۸۷ - ثَوْبُ الْعَافِيَةِ أَهْنَأُ الْمَلَابِيسِ.

جامه عافیت کاملترین پوشش هاست. مراد به «عافیت» تندرستی و سلامتی از
بلا هاست، و تشبیه شده آن بجامه باعتبار اینکه فرو میگیرد صاحب خود را؛ و همراه
است با او مانند جامه.

۴۶۸۸ - ثَوَابُ عَمَلِكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِكَ.

جزای عمل تو افزونترست از عمل تو؛ زیرا که عمل آدمی هرچه باشد در اندک
وقتیست و منقطع میشود و جزای آن پاینده و دائمیست، و ظاهرست که امر پاینده باعتبار
پایندگی افزونترست از امر منقطع باعتبار انقطاع هر چند اصل آن دو امر را بهم نسبت
نتوان داد باعتبار اینکه از یک جنس نباشند مثل نماز و بهشت، و ممکن است که
این در اعمالی باشد که آنها را نسبت بجزای آنها توان داد مثل عطائی که بکسی

بشود، یا احسانی که باو بشود ؛ و ظاهراًست که در آنها جزای آنها افزونترست از آنها، و ممکن است که مراد این باشد که جزائی که حق تعالی میدهد از برای عمل تو افزونترست از عمل تو ؛ یعنی از مزد واقعی آن ؛ و از مزدی که استحقاق آن حاصل میشود بسبب آن عمل، زیرا که حق تعالی جزای عمل خیر را ده برابر میدهد چنانکه در قرآن مجید فرموده : *مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا ؛ هَرَكِه بِيَاوَرْد حَسَنَةً رَا پَس اَز بَرَاي اوست ده برابر آن .*

۴۶۸۹ - *ثِيَابُكَ عَلَى غَيْرِكَ أَبْقَى لَكَ مِنْهَا عَلَيْكَ .*

جامه های تو بر غیر تو پاینده ترست از برای تو از آنها بر تو ؛ یعنی جامه هایی که بمردم عطا کنی آنها پاینده ترست از برای تو از آنها هرگاه خود در بر کنی آنها را ؛ زیرا که هرگاه بپوشی آنها را در اندک وقتی کهنه شود و فانی گردد ، و هرگاه ببخشی بغیر خود ؛ ثواب آنها پاینده و دائمی باشد از برای تو .

۴۶۹۰ - *ثَوَابُ الْعَمَلِ عَلَى قَدْرِ الْمَشَقَّةِ فِيهِ .*

پاداش عمل بر اندازه مشقت است در آن . پس هر چند مشقت آن بیشتر باشد ثواب آن زیاده باشد . و قبل از این مذکور شد که این در حالیست که هر دو عمل از یک جنس باشد مثل روزه در تابستان که ثواب آن زیاده است از روزه در زمستان ؛ و اما اگر از دو جنس باشند ممکن است که ثواب آنکه مشقت آن کمتر باشد باعتبار خصوص آن عمل زیاده باشد از ثواب عمل دیگر که مشقت آن بیشتر باشد مثل نماز و حج که ثواب نماز زیاده است هر چند مشقت حج بیشتر باشد .

۴۶۹۱ - *ثَوَابُ الصَّبْرِ يُذْهِبُ مَضَضَ الْمُصِيبَةِ .*

ثواب صبر میبرد درد مصیبت را . یعنی وقتی که آدمی بآن ثواب رسید آن درد از او میروید و راضی میشود از آن مصیبت که سبب چنان ثوابی شده ، و ممکن است

که مراد این باشد که اندیشه ثواب و ملاحظه آن میبرد درد مصیبت را ، و با وجود آن هرگاه کسی را اندک عقلی باشد مصیبت او را دردی نکند .

۴۶۹۲ - ثَوَابُ الْآخِرَةِ يُنْسِي مَشَقَّةَ الدُّنْيَا .

ثواب آخرت فراموش میگرداند مشقت دنیا را .

۴۶۹۳ - ثَوَابُ الْمُصِيبَةِ عَلَى قَدْرِ الصَّبْرِ عَلَيْهَا .

ثواب مصیبت بر اندازه صبر بر آنست ؛ پس هرچند صبر بر آن بیشتر و کاملتر باشد ثواب آن بیشتر باشد .

۴۶۹۴ - ثَوَابُ الصَّبْرِ أَعْلَى الثَّوَابِ .

ثواب صبر بالاترین ثوابهاست .

۴۶۹۵ - ثَوَابُ الْجِهَادِ أَكْثَرُ الثَّوَابِ .

ثواب جهاد بزرگترین ثوابهاست . و این منافات ندارد با آنکه ثواب صبر بالاترین ثوابها باشد که در فقره سابق مذکور شد ؛ زیرا که جهاد متضمن انواع صبر باشد و ظاهر اینست که مراد به «جهاد» شامل جهاد بانفس نیز باشد بلکه آن جهاد اکبرست .

۴۶۹۶ - ثَوَابُ اللَّهِ لِأَهْلِ طَاعَتِهِ ، وَعِقَابُهُ لِأَهْلِ مَعْصِيَتِهِ .

ثواب خدا از برای اهل فرمانبرداری اوست ، و عقاب او از برای اهل نافرمانی او . مراد اینست که ثواب بازای عمل است و رایگان نباشد ؛ پس عمل نکردن و توقع ثواب داشتن چنانکه بعضی میکنند از بی خردیست . و مراد باینکه «عقاب او از برای اهل نافرمانی اوست» این است که کسی را بعثت و ظلم و جور عقاب نکند ؛ عقاب او بازای نافرمانی اوست ، کسی که نافرمانی نکند از عقاب او ایمن باشد .

۴۶۹۷ - تُوبُوا^(۱) مِنَ الْغَفْلَةِ ، وَتَنَبَّهُوا مِنَ الرَّقَدَةِ ، وَتَأَهَّبُوا لِلنَّقْلَةِ ، وَتَزَوَّدُوا لِلرَّحَلَةِ .

برگردید از غفلت و بیخبری ، و بیدار شوید از خواب ، و آماده شوید از برای نقل کردن ، و توشه بردارید از برای رفتن . و ممکن است که « رحله » بضم میم خوانده شود بمعنی وجه و جانبی^(۲) که قصد آن باشد و ترجمه این باشد که توشه بگیرید از برای جهت و جانبی که قصد آن دارید .

۴۶۹۸ - ثَمَنُ الْجَنَّةِ الْعَمَلُ الصَّالِحُ .

بهای بهشت عمل صالح است ؛ پس هر که بهشت خواهد باید که عمل صالح از برای بهای آن بکند (۳) .

۱- ظاهر امر اقتضا میکند که این فقره بلفظ « توبوا » باشد یعنی بقاء مثلثه فوق چنانکه ذکر مصنف (ره) آنرا در حرف ثاء میرساند لیکن در کتب حدیث باین لفظ بنظر مرسیده است اما دور نیست ؛ طریحی (ره) در مجمع البحرین گفته: « ثاب الرجل توباً و توباناً اذا رجع بعد ذهابه ؛ ومنه: فجعل الناس يشوبون الى النبي صلى الله عليه وآله اي يرجعون اليه ، وفي حديث امّ سلمة لعائشة : ان عمود الدين اذا مال لا يثاب بالنساء اي لا يعاد اليه استواء » پس چنانکه ملاحظه معنی کلمه میرساند « ثاب » بمعنی « رجع » میباشد پس میتواند بود که آمدی رضوان الله عليه حدیث را بلفظ ثاء مثلثه از مشایخش فرا گرفته و در حرف ثاء نیز ضبط کرده باشد مطابق روایتش . و محتمل است که اصل لفظ حدیث بلفظ « توبوا » وارد شده باشد از کلمه توبه بقاء دو نقطه فوقانی ؛ و آمدی (ره) آنرا اشتباهاً در اینجا یعنی در حرف ثاء نقل کرده باشد ؛ در هر صورت تعجب از شارح (ره) است که هیچگونه اشاره و بیانی نسبت باین امر نیاورده است ؛ طالب بسط بیشتر خودش بتحقیق آن بیردازد .

۲- در منتهی الارب گفته: « رحلة بالضم کوچ شتران یا عام است و یکسر ، یا بکسر کوچ است و بضم جانب کوچ و مقصد ؛ ومنه انهم رحلتی ای الذین ارتحل اليهم » .

۳- نظیر این بیان است این گفتار سعدی :

« قیامت که بازار مینونهند منازل باعمال نیکو دهند » .

۴۶۹۹ - تَقْلُوا مَوَازِينَكُمْ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ .

سنگین کنید ترازوهای خود را بعمل صالح .

۴۷۰۰ - تَمَنُّ الْجَنَّةَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا .

بهای بهشت بی رغبتی در دنیا است . پوشیده نیست که این عظیمترین عملهای صالح است؛ پس منافاتی نیست میانه این و میانه آنچه در فقره سابق سابق مذکور شد که : بهای بهشت عمل صالح است .

۴۷۰۱ - ثَوْبُ الْعَمَلِ يُخَلِّدُكَ وَلَا يَبْلَى وَيُبْقِيكَ وَلَا يَفْنَى .

جامه عمل صالح پاینده میدارد ترا و کهنه نمیشود ، و باقی میدارد ترا و فانی نمیشود . و در بعضی نسخه ها «العلم» بجای «العمل» است و بنابراین ترجمه این است که جامه علم پاینده میدارد ؛ تا آخر و وجه تشبیه هر یک از عمل یا علم بجامه مکرر مذکور شد .

۴۷۰۲ - ثَبَاتُ الدِّينِ بِقُوَّةِ الْيَقِينِ .

ثبات و پابرجا بودن دینداری بقوت یقین است . پس تا کسی یقین خود را بدین قوی نکند دین او ثابت و پابرجا نباشد ، و ممکن است که بتشکیک مشککی یا غیر آن زایل شود .

۴۷۰۳ - ثَابِرُوا عَلَى صِلَاحِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُتَّقِينَ .

مداومت کنید بر صلاح مؤمنان و پرهیزگاران . یعنی بر آنچه باعث صلاح حال ایشان باشد و بایشان نفع رساند مثل بناء و تعمیر مساجد و پلها و بقاع الخیر و مانند آنها .

۴۷۰۴ - تَقْلُوا مَوَازِينَكُمْ بِالصَّدَقَةِ .

سنگین کنید ترازوهای خود را بصدقه دادن . یعنی صدقه دادن باعث این میشود

که کفه عمل صالح ترازوی عمل گران شود و صاحب آن از رستگاران گردد .

۴۷۰۵ - ثَرَوَةُ الدُّنْيَا فَقْرُ الْآخِرَةِ .

بسیاری مال دنیا درویشی آخرت است . یعنی سبب درویشی در آخرت گردد؛ زیرا که کمست که مال بسیار تمام از سمر حلال حاصل شود و وفا به همه حقوق آن بشود .

۴۷۰۶ - ثَرَوَةُ الْعِلْمِ تُنْجِي وَتَبْقَى .

بسیاری علم رستگار میگرداند و پاینده میماند .

۴۷۰۷ - ثَرَوَةُ الْمَالِ تُرْدِي وَتُطْفِئُ وَتَقْنِي .

بسیاری مال هلاک میکند و سرکش مینماید و نیست میگردد .

۴۷۰۸ - ثَرَوَةُ الْعَاقِلِ فِي عِلْمِهِ وَعَمَلِهِ .

صاحب سامانی عاقل در علم او و عمل اوست ، یعنی عاقل صاحب سامان آنست که علم و عمل او بسیار باشد نه اینکه مال او بسیار باشد ، یا اینکه عاقل صاحب سامانی بسیاری علم و عمل را میداند نه بسیاری مال و اسباب را .

۴۷۰۹ - ثَرَوَةُ الْجَاهِلِ فِي مَالِهِ وَآمَلِهِ .

صاحب سامانی نادان در مال او و امید اوست؛ یعنی صاحب سامان نادان آنست که مال بسیار و امیدهای زیاد داشته باشد ، یا اینکه نادان صاحب سامانی این را میداند که کسی مال بسیار و امید زیاد داشته باشد .

۴۷۱۰ - ثَابِرُوا عَلَىٰ اغْتِنَامِ عَمَلٍ لَا يُفْنِي ثَوَابُهُ .

مداومت کنید بر غنیمت بردن عمل که نیست نمیشود ثواب آن .

۴۷۱۱ - ثَابِرُوا عَلَى الْأَعْمَالِ الَّتِي جَبَتْ لَكُمْ الْخُلَاصَ مِنَ النَّارِ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ .

مداومت کنید بر عملهایی که واجب میسازد از برای شما خلاصی (۱) از آتش و فیروزی بهشت را .

۴۷۱۲ - ثَابِرُوا عَلَىٰ اقْتِنَاءِ الْمَكَارِمِ ، وَتَحَمَّلُوا أَعْيَاءَ الْمَغَارِمِ ، تُحْرِزُوا قَصَبَاتِ الْمَغَانِمِ .

مداومت کنید بر کسب کردن کارهای نیکو، و بر خود گیرید گرانیها یا بارهای دینها را (۲) تا اینکه جمع کنید قصبات غنیمتها را. مراد به «برخود گرفتن گرانیها یا بارهای دینها» اینست که دینهای مردم را که مردم بآنها مشغول الذمه باشند از قرضها و غیر آنها آنها را بر خود گیرند و ایشان را از آن گرانی یا بار خلاص نمایند. و «قصبات» جمع «قصبه» است بمعنی نی؛ و چون شایع بوده که در اسب دوانیهایی نصب میکرده اند که هر که زودتر بآن برسد و آن را برباید او برده باشد بنا براین شایع شده استعمال جمع کردن و ربودن نی در بردن هر منفعت و غنیمتی؛ پس «جمع کردن نیهای غنیمتها» عبارت از جمع کردن غنیمتها و بردن آنهاست. و «غنیمت و مغنم» مالی را گویند که در جنگ بدست آید و بعد از آن شایع شده استعمال آنها در هر نوع عمده؛ و مراد اینست که: اگر چنین کنید که مذکور شد جمع خواهید کرد غنیمتها و نفعهای عمده را که ثوابهای اخروی باشد.

۴۷۱۳ - ثَابِرُوا عَلَى الطَّاعَاتِ ، وَسَارِعُوا إِلَىٰ فِعْلِ الْخَيْرَاتِ ، وَتَجَنَّبُوا السَّيِّئَاتِ ، وَبَادِرُوا إِلَىٰ فِعْلِ الْحَسَنَاتِ ، وَتَجَنَّبُوا زِيَادَةَ الْمَحَارِمِ .

۱- کلمه «خلاص» با آنکه مصدر است در زبان فارسی الحاق یاء مصدری بآن جایز است چنانکه شواهد آن نظماً و نثراً در کتب ادب فارسی بنظر میرسد و در غیاب اللغات و غیر آن نیز از کتب لغت بآن تصریح کرده اند؛ هر که طالب باشد مراجعه کند.

۲- «دین» بفتح دال بمعنی وام است و «دینها» جمع «دین» است و اصل مفرم و غرم بمعنی تاوان است و تحقیق آن را از کتب لغت باید جست.

مداومت کنید بر طاعتها، و بشتابید بسوی کردن خیرات ، و دوری گزینید از گناهان، و پیشی گیرید بسوی کردن نیکوییها، و دوری کنید از مرتکب شدن حرامها.

۴۷۱۴ - ثَوَابُ الْعَمَلِ ثَمَرَةُ الْعَمَلِ.

ثواب عمل میوه آن عمل است ، یعنی نیکی بمنزله درختی است که میوه داشته باشد و میوه آن ثوابیست که برای عمل داده خواهد شد ، پس هر که آن عمل را بکند آن میوه از برای او خواهد بود .

۴۷۱۵ - ثَبَاتُ الدُّوَلِ بِإِقَامَةِ سُنَنِ الْعَدْلِ .

ثبات و پا برجا بودن دولتها بر پای داشتن راههای عدل است ؛ یعنی قواعد آن ، پس هر دولتی که قواعد عدالت را بر پای دارد ثابت ماند ، و اگر نه زود زایل گردد .

حرف جیم

از آنچه وارد شده

از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

در حرف « جیم »

فرموده آن حضرت علیه السلام :

۴۷۱۶ - جُذِبَ مَا تَجِدُ تُحَمَّدَ .

بخشش کن آنچه می‌یابی تا ستایش کرده شوی . یعنی همین که بخشش کنی آنچه بیابی خواه پر باشد و خواه کم و خواه خوب و خواه بد ؛ ستایش کرده می‌شوی ، پس اگر آنچه داشته باشی کم باشد باید که کمی آن یا بدی آن مانع تو نشود از بخشش .

۴۷۱۷ - جَالِسِ الْعُلَمَاءَ تَسْعَدَ .

همنشین شو با علما تا نیکبخت شوی ؛ یعنی همنشینی ایشان باعث نیکبختی میشود ؛ زیرا که خوبی همنشین در همنشین اثر میکند خصوصاً علما « که نگاه کردن ایشان عبادت است » چنانکه در بعضی احادیث وارد شده ، و نمیشود نیز که همنشین ایشان پارهٔ معارف از ایشان فرا نگیرد .

۴۷۱۸ - جَمَالُ الرَّجُلِ حِلْمُهُ .

زیبائی مرد بردباری اوست .

۴۷۱۹ - جَالِسُ الْخَيْرِ نِعْمَةٌ .

همنشین خوب نعمتی است ؛ زیرا که نمیشود که خوبی او در همنشین اثر نکند .

۴۷۲۰ - جَالِسُ الشَّرِّ نِقْمَةٌ .

همنشین بد عذابی است ؛ زیرا که نمیشود که بدی او در همنشین سرایت نکند .

۴۷۲۱ - جَالِسِ الْعُلَمَاءَ تَزِدَّ عِلْمًا .

همنشینی کن با علما تا زیاد کنی علم را ؛ یعنی سبب زیادتی علم تو گردد .

۴۷۲۲ - جَالِسِ الْحُلَمَاءَ تَزِدَّ حِلْمًا .

همنشینی کن با حلیمان تا زیاد کنی حلم را ؛ یعنی باعث زیادتی حلم تو گردد .

۴۷۲۳ - جَالِسِ الْفُقَرَاءَ تَزِدَّ شُكْرًا .

همنشینی کن با درویشان تا زیاد کنی شکر را ؛ مراد این است که غیر فقیر خوب است که با فقرا همنشینی کند تا باعث زیادتی شکر او گردد ؛ زیرا که هرگاه عسرت و تنگی حال ایشان را و تعب و زحمت ایشان را ببیند قدر توسعه و مال خود بر او بیشتر ظاهر میشود و شکر آن بیشتر میکند ، از اینکه مشاهده آن نکرده باشد و همین افسانه شنیده باشد .

۴۷۲۴ - جَدِّتُكَ ، وَاصْبِرْ تَظْفَرُ (۱) .

بخشش کن تا مهترشوی ، وجود کن تا فیروزی یابی .

۴۷۲۵ - جُودُ الْوَلَاةِ بِفِي الْمُسْلِمِينَ جُورٌ وَ خَيْرٌ .

بخشش حکام بغنیمت مسلمانان ستم است و فسادست مراد اینست که غنیمتها که در جهاد بدست مسلمانان می آید باید که در مصارفی که در شرع اقدس از برای آنها مقرر شده صرف شود چنانکه در کتب فقهی تفصیل داده شده و قبل از این نیز مجملی از آن مذکور شد پس بخشش حکام از آنها بهر نحو که خواهند ظلم و جور است و فساد است .

۱- گویا مأخوذ از این حدیث و نظائر آنست این بیت سعدی .

« صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید » .

۴۷۲۶ - جُودُ الْفَقِيرِ أَفْضَلُ الْجُودِ .

بخشش درویش افزونتر بخششهاست ، زیرا که آن بخشش است با وجود احتیاج خود بان ، و ظاهرست که آن افزونترست از بخشش با عدم احتیاج .

۴۷۲۷ - جُودُوا بِالْمَوْجُودِ ، وَ أَنْجِزُوا الْوَعْدَ ، وَ آوُوا بِالْمُهِودِ .

بخشش کنید بآنچه یافت شود ، و بجای آورید وعده ها را ، و وفا کنید بعهدها و پیمانها .

۴۷۲۸ - جُودُ الْفَقِيرِ يُجِلُّهُ ، وَ بُخْلُ الْغَنِيِّ يُذِلُّهُ .

سخاوت درویش بلند مرتبه میکند او را ، و بخیلی توانگر خوار میگرداند او را .

۴۷۲۹ - جُودُ الرَّجُلِ بِحَبِيبِهِ إِلَى اضْدَادِهِ ، وَ بُخْلُهُ بِبَغِضِهِ إِلَى أَوْلَادِهِ .

بخشندگی مرد دوست میگرداند او را بسوی دشمنان او ، و بخیلی او دشمن میگرداند او را بسوی فرزندان او ؛ یعنی چه جای دوستان دیگر .

۴۷۳۰ - جَارُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ آمِنٌ ، وَعَدُوُّهُ خَائِفٌ .

جار خدای سبحانه یعنی پناه آورنده بخدای سبحانه ، یا کسی که خدا او را پناه داده باشد ایمن است ، و دشمن خدا ترسناکست .

۴۷۳۱ - جَرَّبَ نَفْسَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بِالصَّبْرِ عَلَى آدَاءِ الْقَرَائِضِ وَالدُّوْبِ فِي إِقَامَةِ النَّوَافِلِ وَالْوِطَائِفِ .

آزمایش کن نفس خود را در فرمانبرداری خدا بصبر کردن بر ادای قرائض و تعب کشیدن در پیای داشتن نوافل و وِطَائِف ؛ یعنی مقرریها ، ظاهر اینست که مراد به « قرائض » خصوص نمازهای واجبست و به « نوافل » ، نمازهای سنتی شبانروزی ، و ذکر « وِطَائِف » یعنی مقرریها از برای تخصیص « نوافل » است بآنها و بیان اینکه

مراد بآن مطلق نوافل نیست، و اشاره نیز باینکه مراد به «فرائض» خصوص نمازهای واجب است و حاصل کلام اینست که: نفس خود را در فرمانبرداری خدا باین آزمایش کن اگر صبر بر ادای فرایض میکند و تعب برپای داشتن نوافل شبانروزی را بر خود میگذارد؛ او فرمانبردار است، و اگر اختلال بیکی از آنها بکند او فرمانبردار نیست. و ظاهر این است که این بنا بر علم آن حضرت است صلوات الله و سلامه علیه باینکه صبر مذکور نشان طاعت صاحب آنست در هر باب؛ و خلاف آن نشان خلاف آنست، و اگر نه ادای خصوص نمازهای واجب کافی نیست در اطاعت و بیای داشتن نوافل لازم نیست در آن؛ و مؤید این معنی میتواند بود آنچه در قرآن مجید فرموده: **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**؛ بدرستی که نماز باز میدارد از فحشاء و منکر یعنی از قبايح و آنچه حق تعالی منع از آن کرده، و نیز در بعضی احادیث که در باب عدالت وارد شده؛ مؤید این هست؛ چنانکه بر جوع بآنها ظاهر میشود. و ممکن است که مراد به «فرائض» جمیع واجبهها باشد و به «نوافل و وظائف»، سنتیهای مقرر شده که در اوقات مخصوصه همیشه سنت شده و مراد این باشد که تجربه کن نفس خود را باین هردو اگر یکی از آنها در تو نباشد تو فرمانبردار خدا نباشی، و بنا بر این مراد اطاعت و فرمانبرداری کامل است و اگر نه اقامت نوافل لازم نیست والله تعالی یعلم.

۴۷۳۲ - **جُودُوا بِمَا يَفْنَىٰ تَعْتَاضُوا عَنْهُ بِمَا يَبْقَىٰ**.

بخشدگی کنید بآنچه فانی میشود یعنی اسوال دنیا تا عوض گیرید از آن آنچه را پاینده میماند یعنی نعمتهای اخروی.

۴۷۳۳ - **جُودُوا فِي اللَّهِ وَجَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَىٰ طَاعَتِهِ يُعْظِمَ لَكُمْ الْعِزَّاءَ وَ يُحَسِّنَ لَكُمْ الْحَبَاءَ**.

بخشندگی کنید در راه خدا، و جهاد کنید با نفسهای خود بر طاعت و فرمانبرداری او یعنی بر سر آن و از برای داشتن آنها بر آن تا اینکه بزرگ گرداند از برای شما پاداش را، و نیکو گرداند از برای شما عطا را، یعنی اگر آن بخشندگی و آن جهاد بکنید حق تعالی پاداش بزرگ میدهد شما را و عطای نیکو میکند.

۴۷۳۴ - جَارُ السَّوِّ اعْظَمُ الضَّرَّاءِ وَ اَشَدُّ الْبَلَاءِ .

همسایه بد بزرگتر سختی است و سخت تر بلا نیست .

۴۷۳۵ - جَمَاعُ الْخَيْرِ فِي الْعَمَلِ بِمَا يَتَّقِي وَالْاِسْتِهَاةَ بِمَا يَفْنَى .

جمع کردن خیر در عمل کردن است با آنچه باقی میماند یعنی طاعات و عبادات و سایر اعمال خیر، و خوار شمردن آنچه فانی میشود یعنی دنیا و متاع آن.

۴۷۳۶ - جَوَارُ^(۱) اللَّهِ مَبْدُولٌ لِمَنْ اطَاعَهُ وَ تَجَنَّبَ مُخَالَفَتَهُ .

جوار خدا عطا کرده شده از برای کسی که اطاعت کند او را، و دوری کند از مخالفت کردن او. «جوار» بمعنی پناه دادنست، یا عهد و پیمان، یا همسایگی؛ و مراد به «همسایگی خدا» نیز بودن در پناه او و حمایت اوست .

۴۷۳۷ - جَاوِزٌ مَنْ تَأَمَّنَ شَرَّهُ ، وَلَا يَعْدُوكَ خَيْرُهُ .

همسایه شو با کسی که ایمن باشی از بدی او، و نگذرد از تو نیکوئی او؛ یعنی وانگذازد ترا نیکوئی او و البته برسد بتو . ممکن است که مراد ظاهر آن باشد و ارشاد باینکه کسی را که ممکن باشد باید که با چنین کسی همسایه شود؛ و با همسایه بد یابی خیر همسایه نشود، و ظاهر تر این است که مراد امر به همسایگی خدای عز و جل^۲ است یعنی پناه بردن باو که آدمی ایمن است از شر او، و نمیگذرد از او خیر او؛

۱- شارح (ره) بر روی جیم «جوار» ضمه و زیر آن کسره گذاشته و بر روی آن «معا» نوشته است یعنی قرائت آن بهرد و وجه درست است و نیز در حاشیه گفته: «جوار بضم» جیم و کسر آن هر دو آمده «در أقرب الموارد» گفته: «جاوَره مجاوره و جواراً و جاء جوار بالضم» اقام قرب بینه و ساکنه؛ و المسجد اعتكف فيه .

وحاصل کلام این است که: با خدا همسایه شو و باو پناه ببر؛ زیرا همسایگی دیگری و پناه بردن باو بکار تو نمی آید.

۴۷۳۸ - جَارُ الدُّنْيَا مَحْرُوبٌ وَ مَوْفُورٌ هَا مَنْكُوبٌ.

جار دنیا یعنی پناه آورنده بآن یا کسی که دنیا او را پناه داده باشد محروب است، یعنی ربوده شده از اموال او، یعنی آنچه داشته از استعداد سعادت و نیکبختی. و «موفوردنیا» یعنی بهره تام از آن یا کسی که بهره او از آن تام باشد منکوب است، یعنی نکبت و مصیبت زده شده است و این بنا بر معنی دوّم موفور ظاهرست؛ و بنا بر معنی اوّل «منکوب بودن آن» کنایه از منکوب بودن صاحب آنست.

۴۷۳۹ - جُودُ الدُّنْيَا فَنَاءٌ، وَ رَاحَتُهَا عَنَاءٌ، وَ سَلَامَتُهَا عَطَبٌ، وَ مَوَاهِبُهَا مَلَبٌ.

بخشندگی دنیا نیستی است، و آسایش آن رنج است، و سلامتی آن هلاکت است، و بخششهای آن ربوده شونده است، «بخشندگی دنیا نیستی است» یعنی این است که اهل خود را فانی و نیست میکند پس گویا نیستی را بایشان می بخشد، و ممکن است که مراد این باشد که آنچه را می بخشد فانیست و نیست شونده. و «آسایش آن رنج است» یعنی آمیخته برنج است و بی رنج نمیباشد، یا عاقبت آن رنج است. و «سلامتی آن هلاکت است» یعنی عاقبت آن هلاکت است.

۴۷۴۰ - جَانِبُوا الْكِذْبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ.

دوری کنید از دروغ پس بدرستی که آن دوری کننده است از ایمان؛ یعنی نزدیکه ایمان نمی آید و این نهایت مذمت آنست. و مراد این است که کسی که دروغ گوید ایمان ندارد یعنی ایمان او کامل نیست و بمرتبه ناقص است که گویا ایمان ندارد.

۴۷۴۱ - جَانِبُوا الْقَدْرَ فَإِنَّهُ مُجَانِبُ الْقُرْآنِ.

دوری کنید از بیوفائی؛ پس بدرستی که آن دوری کننده است از قرآن؛ زیرا

که قرآن مجید ناطق است بمدح وفای بعهدها و وعدهها و ترغیب در آن و ذمّ خلاف آن ؛ و منع از آن ، پس کسی که بیوفائی کند دوری کننده است از قرآن و بان اعتبار نسبت آن باصل بیوفائی داده شده .

۴۷۴۲ - جَانِبُوا الْخِيَانَةَ فَإِنَّهَا مُجَانِبَةُ الْإِسْلَامِ .

دوری کنید از خیانت پس بدرستی که خیانت دوری کردن از اسلام است ، و ممکن است که «مجانبة» یکسر نون خوانده شود و ترجمه این باشد که : بدرستی که خیانت دوری کننده از مسلمانی است ؛ برقیاس فقره سابق که بیوفائی را دوری کننده از قرآن فرموده اند .

۴۷۴۳ - جَانِبُوا التَّخَاذُلَ وَالتَّدَابُرَ وَ قَطِيعَةَ الْأَرْحَامِ .

دوری کنید از ترك یاری یکدیگر ، و پشت گردانیدن بیکدیگر ، و بریدن از خویشان . مراد نهی مؤمنان است از ترك یاری یکدیگر . «پشت گردانیدن بیکدیگر» یعنی متوجه یکدیگر نشدن و الفت با یکدیگر نکردن .

۴۷۴۴ - جَمَالُ الرَّجُلِ الْوَقَارُ .

زیبائی مرد وقار است ؛ یعنی تمکین داشتن و سبکی نکردن یا بردبار بودن و زود از جا برنیامدن .

۴۷۴۵ - جَمَالُ الْحَرِّ تَجَنُّبُ الْعَارِ .

زیبائی مرد آزاده دوری گزیدن از عیب و عار است .

۴۷۴۶ - جَانِبُوا الْأَشْرَارَ وَجَانِبُوا الْأَخْيَارَ .

دوری کنید از بدان و همنشینی کنید با نیکان ؛ بسبب آنچه مکرر مذکور شد که شیوة همنشین در همنشین سرایت میکند .

۴۷۴۷ - جَمَالُ الْمُؤْمِنِ وَرَعُهُ .

زیبائی مؤمن پرهیزگاری اوست .

۴۷۴۸ - جَمَالُ الْعَبْدِ الطَّاعَةِ .

زیبائی بنده فرمانبرداری اوست .

۴۷۴۹ - جَمَالُ الْعَیْشِ الْقَنَاعَةِ .

زیبائی زندگانی قناعت است ؛ یعنی اینکه باقناعت باشد تا اینکه تعب و زحمتی در آن نباشد .

۴۷۵۰ - جَمَالُ الْإِحْسَانِ تَرْكُ الْإِمْتِنَانِ .

زیبائی احسان ترك گذاشتن است .

۴۷۵۱ - جَمَالُ الْقُرْآنِ الْبَقَرَةُ وَ آلُ عِمْرَانَ .

زیبائی قرآن سوره بقره و سوره آل عمران است ؛ و ظاهر این است که این باعتبار کمال بلاغت آنها باشد و افزونی آنها در آن بر سایر سورچنانکه در حدیث وصف آنها به « زهراوین » شده یعنی دو سوره روشن یعنی روشن در اعجاز چنانکه سید محقق امیرسید شریف در حواشی کشف گفته .

۴۷۵۲ - جَمَالُ الْمَعْرُوفِ إِتْمَامُهُ .

زیبائی احسان تمام کردن آنست .

۴۷۵۳ - جَمَالُ الْعَالِمِ عَمَلُهُ يَعْلَمُهُ .

زیبائی عالم عمل کردن اوست بعلم خود .

۴۷۵۴ - جَمَالُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ، وَ ثَمَرَتُهُ الْعَمَلُ بِهِ، وَ صِيَانَتُهُ وَضْعُهُ فِي أَهْلِهِ .

زیبائی علم پراکنده کردن آنست، و میوه آن عمل کردن بآنست، و نگاهداری آن گذاشتن آنست در اهل آن ؛ یعنی آموختن آن باهل آن تا همیشه محفوظ بماند و بموت عالم باطل نشود ، و ممکن است که مراد این باشد که نگاهداری آن این است که بگذارد آن را در اهل آن ؛ یعنی بغیر اهل آن نیاموزد .

۴۷۵۵ - جِهَادُ النَّفْسِ مَهْرُ الْجَنَّةِ .

جهاد بانفس کابین بهشت است ؛ بهشت تشبیه شده بزنی که کسی خواهد او را بعقد خود درآورد و بآن اعتبار مهر آن را جهاد بانفس قرار داده اند .

۴۷۵۶ - جِهَادُ الْهَوَى ثَمَنُ الْجَنَّةِ .

جهاد باهوا و هوس بهای بهشت است .

۴۷۵۷ - جِهَادُ النَّفْسِ أَفْضَلُ جِهَادٍ .

جهاد بانفس افزونتر جهاد است یعنی جنگ کردن با او از برای داشتن او بر طاعات و منع او از معاصی .

۴۷۵۸ - جَمِيلُ الْمَقْصِدِ يَدُلُّ عَلَى طَهَارَةِ الْمَوْلِدِ .

قصود نیت نیکو دلالت میکند بر پاکی ولادت ؛ یعنی کسی که قصد ها و نیت های او نیکو باشد و قصد و نیت بدی نسبت بکسی در خاطر نداشته باشد این نشان حلال زادگی اوست .

۴۷۵۹ - جَاهِدْ نَفْسَكَ ، وَ قَدِّمْ تَوْبَتَكَ ؛ تَقْضِ بِطَاعَةِ رَبِّكَ .

جهاد کن بانفس خود، و پیش انداز توبه خود را؛ تا فیروزی یابی بفرمانبرداری پروردگار خود . و مراد به «پیش انداختن توبه» شتاب کردن در آن و تعجیل نمودن در آنست .

۴۷۶۰ - جَاهِدْ شَهْوَتَكَ وَغَايِبَ غَضَبِكَ وَخَالَفْ سُوءَ عَادَتِكَ تَزَكُّ نَفْسُكَ وَيَكْمُلُ عَقْلُكَ وَتَسْتَكْمِلُ ثَوَابَ رَبِّكَ.

جهاد کن با خواهش خود ؛ و غلبه کن بر خشم خود ، و مخالفت کن بدی عادت خود را ، تا اینکه پاکیزه گردد نفس تو ، و کامل گردد عقل تو ، و طلب کن کمال پاداش پروردگار خود را ، « مخالفت کن بدی عادت خود را » یعنی اگر خصلت و خوی بدی داشته باشی مخالفت کن آن را و فرمان آن مبر ، و ممکن است که « سوء » بمعنی بد باشد نه بدی و اضافه از قبیل اضافه صفت بموصوف باشد و ترجمه این باشد که : « مخالفت کن عادت بد خود را و « سوء » بضم سین و فتح آن هردو خوانده میتواند شد .

۴۷۶۱ - جَاهِدْ نَفْسَكَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُجَاهِدَةَ الْعَدُوِّ عَدُوَّهُ وَغَالِبَهَا مَغَالِبَةً الضِّدِّ ضِدُّهُ ؛ فَإِنَّ أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوَّى عَلَى نَفْسِهِ .

جهاد کن بانفس خود بر طاعت خدا یعنی از برای داشتن او بر طاعت و فرمانبرداری خدا ، مانند جهاد کردن دشمن با دشمن خود ، و غلبه کن بر او مانند غلبه کردن ضد بر ضد خود ، پس بدرستی که قویترین مردم کسیست که قوی باشد بر نفس خود . « ضد » در لغت بمعنی « مثل » و « مخالف » هردو آمده و هردو درین مقام مناسب است و بنا بر اول معنی این است که مانند غلبه کردنی که همبدردی بر همبدردی کند و بنا بر دوم مراد به « مخالف » نیز دشمن است یعنی مانند غلبه کردن دشمنی بر دشمن خود .

۴۷۶۲ - جَاهِدْ نَفْسَكَ وَحَاسِبْهَا مُحَاسِبَةَ الشَّرِّ شَرِّكَهَ ، وَطَالِبْهَا بِحُقُوقِ اللَّهِ مُطَالِبَةً الْخَصْمِ خَصْمَهُ ؛ فَإِنَّ أَسْعَدَ النَّاسِ مَنْ انْتَدَبَ لِمُحَاسِبَةِ نَفْسِهِ .

جهاد کن بانفس خود و محاسبه آن بکن مانند محاسبه کردن شریک با شریک خود ، و طلب کن از او حقوق خدا را مانند طلب کردن دشمن از دشمن خود . پس بدرستی که نیکبخت‌ترین مردم کسی است که ضامن و متکفل شود مر محاسبه نفس خود را ، یا معنی این است که : نیکبخت‌ترین مردم کسیست که اجابت کرده باشد دعوت خدا را که خوانده شده او را از برای محاسبه نفس خود .

۴۷۶۳ - جِهَادُ النَّفْسِ ثَمَنُ الْجَنَّةِ؛ فَمَنْ جَاهَدَهَا مَلَكَهَا، وَهِيَ أَكْرَمُ ثَوَابِ اللَّهِ لِمَنْ عَرَفَهَا.

جهاد با نفس بهای بهشت است، پس کسی که جهاد کند با نفس خود مالک شود بهشت را ، و این گرامی‌ترین پاداشهای خداست از برای کسی که شناسد آنرا؛ یعنی کسی که شناسد آنرا میدانند که آن نیکوترین پاداشهای خداست . و مراد به «بهشت» بهشت است با آنچه عطا کرده میشود در آن از نعمتها که از آنجمله باشد رضا و خشنودی حق تعالی پس کسی نگوید که خشنودی حق تعالی بزرگترست بحسب قدر و مرتبه از بهشت پس چگونه بهشت گرامی‌ترین پاداشهای حق تعالی باشد ، و ممکن است نیز جواب باینکه آن رضا و خشنودی بهر که عطا شود از اهل بهشت بمجرد تفضل باشد و پاداش عمل زیاده از بهشت نباشد .

۴۷۶۴ - جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَكُمْ أَسْمَاعًا لِتَعْبِيَ مَا عَنَاهَا، وَ أَبْصَارًا لِتَجْلُو مِنْ عَشَاهَا.

گردانیده است خدای سبحانه از برای شما گوشها تا اینکه حفظ کنند آنچه را مهم باشد آنها را ؛ یعنی در کار و ضرور باشد از برای آنها ؛ و باید که اهتمام کنند از برای آن، و گردانیده است از برای شما دیده‌ها تا اینکه جلاداده شوند از کوری آنها یا از ضعف بینائی آنها ؛ یعنی چشمها که حق تعالی بشما داده از برای اینست

که جلاد عید آنها را از کوری یا ضعف بینائی که دارند بحسب اصل خلقت تا اینکه بعد از آن جلا پی بحتائق و معارف تواند برد و تحصیل علوم تواند نمود ؛ پس باید که جلا داد آنها را و بکار فرمود و نگذاشت که باطل شوند و ضایع گردند . و مراد به « دیده ها » دیده های بصیرت است ، و به « جلا دادن آنها » جلا دادن آنها و تند گردانیدن آنها بفکر و تأمل ، و ممکن است که « عشاها » بغین نقطه دار خوانده شود یعنی « عشاها » ؛ و ترجمه این باشد که : تا جلاد داده شوند از پرده آنها یعنی پرده که پیوشاند آنها را و مانع از بینائی آنها گردد .

۴۷۶۵ - جَهْلُ الْغَنِيِّ يَضَعُهُ ، وَعِلْمُ الْفَقِيرِ يَرْفَعُهُ .

نادانی توانگر پست مرتبه میکند او را ، و دانش درویش بلند مرتبه میگرداند او را .

۴۷۶۶ - جَمِيلُ النَّيَةِ سَبَبٌ لِّبُلُوغِ الْأُمْنِيَةِ .

نیت نیکو سبب رسیدن بمراد است ، یعنی مراد های اخروی بلکه دنیوی نیز .

۴۷۶۷ - جَهْلُ الْمَشِيرِ هَلَاكُ الْمُسْتَشِيرِ .

نادانی مشورت بیننده سبب هلاک شدن طلب مشورت کننده است ؛ زیرا که او برای مشورت کننده عمل میکند و هر گاه او نادان باشد بسیار است که مصلحتی از برای او می بیند که سبب زیان و خسران عظیم باشد از برای او و غرض این است که باید مشورت با کسی کرد که از دانائی او خاطر جمع باشد .

۴۷۶۸ - جَهْلُ الشَّابِّ مَعْدُورٌ ، وَعِلْمُهُ مَحْقُورٌ .

نادانی جوان معذور است و علم او محقور است ، یعنی جوانی اگر نادان باشد خدای عز و جل او را معذور میدارد باعتبار اینکه چندان عمر نکرده که با آن عمر چندان قبیح باشد از اوجھل ، بخلاف پیر که اگر نادان باشد با وجود عمر دراز عذری از برای او نباشد ، و « علم او محقور است » یعنی خوار شمرده شده است یعنی چندان

اعتماد بر علم او نیست بسبب کمی تجربه او و خامی افکار او ؛ بخلاف پیران ده افکار ایشان را قوتی دیگر باشد و برآیهای ایشان اعتماد بیشتر باشد .

۴۷۶۹ - جَمَاعُ الْخَيْرِ فِي الْمَشَاوَرَةِ وَالْأَخْذِ بِقَوْلِ النَّصِيحِ .

جمع کردن خیر در مشورت کردن است و عمل کردن بگفتار نصیحت کننده .

۴۷۷۰ - جَمَاعُ الدِّينِ فِي إِخْلَاصِ الْعَمَلِ وَتَقْصِيرِ الْأَمَلِ وَبَذْلِ الْإِحْسَانِ وَالْكَفِّ عَنِ الْقَبِيحِ .

جمع کردن خیر در خالص گردانیدن عمل است ، و کوتاه کردن امید ، و بکاربردن احسان ، و بازداشتن از قبیح .

۴۷۷۱ - جَمَاعُ الشَّرِّ فِي الْإِغْتِرَارِ بِالْأَهْلِ ، وَالْإِتِّكَالِ عَلَى الْعَمَلِ .

جمع کردن بدی در فریب خوردن بمهلت است و اعتماد کردن بر عمل . مراد به « فریب خوردن بمهلت » این است که در وقتی که مهلت کارهای خیر و فرصت آن داشته باشد پس اندازد آنها را و گمان این کند که مهلت او را بقائی باشد تا یکبار اجل در رسد و دیگر مهلت کاری نماند ، یا اینکه کسی که گناهی بکند و حق تعالی او را مهلت دهد و زود مؤاخذه نکند و بلائی نفرستد باین فریب خورد و نافرمانی او را سهل شمارد ، و « بدی اعتماد بر عمل » ظاهرست ؛ چه آدمی هر چند سعی کند از عهده شکر آدنی نعمتی از نعمتهای دنیوی حق تعالی بر نیاید ؛ پس چگونه اعتماد بر عمل تواند کرد و امید مزد و اجر بر آن تواند داشت . . . ! با آنکه عمده اسباب عمل هم از نعمتهای حق تعالی است و اصل آن عمل هم بتوفیق اوست پس باید که اعتماد آدمی بر لطف و تفضل حق تعالی باشد نهایت در عمل هم تقصیر نکند ؛ باعتبار اینکه مأمور شده و حق تعالی آن را وسیله لطف و تفضل خود فرموده .

۴۷۷۲ - جِهَادُ النَّفْسِ بِالْعِلْمِ عُنْوَانُ الْعَقْلِ .

جهاد کردن با نفس بعلم عنوان یعنی دلیل یا سرسخن عقل و خردست، مراد به «جهاد کردن با نفس بعلم» جهاد کردن با اوست از روی علم و دانش؛ تاداند که او را برچه کار باید داشت، و از چه کار باید منع کرد، یا جهاد کردنی است که حاصل میشود بسبب علم؛ و علم و دانش باعث آن میشود.

۴۷۷۳ - جِهَادُ الْفَضْبِ بِالْجِلْمِ بَرْهَانُ النَّبْلِ.

جهاد کردن با خشم بردباری دلیل نبل است یعنی نجات یا تندی فطنت. و مراد به «جهاد کردن با آن بردباری» غلبه کردن بر آنست و فرو نشانیدن آتش آن باب بردباری.

۴۷۷۴ - جِمَاعُ الشَّرِّ فِي مُقَارَنَةِ قَرِينِ السُّوءِ.

جمع کردن بدی در همراهی با همراه بد است. و در بعضی نسخه ها بدل «مقارنة» بنون «مقارفة»، بفاواقع شده؛ و بنا بر این ترجمه این است که: در آمیزش با همراه بد است.

۴۷۷۵ - جِمَاعُ الْفُرُورِ فِي الْإِسْتِنَامَةِ إِلَى الْعَدُوِّ.

جمع کردن فریب در آرام گرفتن بدشمن است یعنی اعتماد کردن براو؛ و دور نیست که مراد به «دشمن» اعم از دشمن بیگانه و نفس خود باشد که دشمن ترین دشمنهاست.

۴۷۷۶ - جَمِيلُ الْقَوْلِ دَلِيلٌ وَفُورِ الْعَقْلِ.

گفتار نیکو دلیل بسیاری عقل است.

۴۷۷۷ - جَمِيلُ الْفِعْلِ يُنْبِئُ عَنْ طَيِّبِ الْأَصْلِ.

کردار نیکو خبر میدهد از پاکی اصل یعنی حلال زادگی.

۴۷۷۸ - جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، وَلِكُلِّ قَدَرٍ آجَلًا.

گردانیده است خدا از برای هرچیز اندازه . و از برای هر اندازه مدتی، پس هیچ چیز از آن اندازه که مقدار کرده زیاد و کم نمیشود و بر آن مدتی که تقدیر فرموده پیش نمی افتد و از آن پس نمی افتد .

۴۷۷۹ - جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ عَمَلٍ ثَوَابًا ، وَ لِكُلِّ شَيْءٍ حِسَابًا ، وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا .

گردانیده است خدا از برای هر عملی پاداشی . و از برای هر چیز شماری، و از برای هر آجلی نوشته . یعنی از برای هرچیز عددی و قدری تقدیر کرده که زیاد و کم نمیشود از آن، و از برای هر آجلی یعنی مرگی یا مدت عمری نوشته یعنی همه آنها بقلم تقدیر ازلی نوشته شده، و قبل ازین مذکور شد که آنچه تقدیر حتمی بآن تعلق گرفته البته برخلاف آن نوشته نتواند شد ، و آنچه بشرطی تقدیر شده محو و اثبات در آن نوشته رود ؛ با آنکه ممکن است که از برای بعضی مصالح محو و اثبات در لوحی باشد و آنچه واقع شود در لوحی دیگر نوشته شده باشد که در آن تغییر اصلا نرود .

۴۷۸۰ - جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً لِحُقُوقِهِ ، فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ .

گردانیده است خدای سبحانه حقه های بندگان خود را پیش روی از برای حقه های خود، پس هر که ایستادگی کند بحقه های بندگان خدا؛ بوده باشد این کشاننده بسوی ایستادگی بحقه های خدا . مراد این است که حق تعالی بلطف خود از برای عنایت ببندگان چنین کرده که حقه های بندگان او پیشرو حقه های او باشد، و هر که آنها را بجا آورد و حق کسی پیش خود نگذارد، آن باعث این شود که البته حقوق حق تعالی را نیز بجا آورد و چیزی از آنها از او فوت نشود .

۴۷۸۱ - جَمَاعُ الْخَيْرِ فِي الْمَوَالَاةِ فِي اللَّهِ ، وَالْمَعَادَاةِ فِي اللَّهِ ، وَالْمَحَبَّةِ فِي اللَّهِ ، وَالْبُغْضِ فِي اللَّهِ .

جمع کردن خیر در دوستی کردن بایکدیگرست در راه خدا ، و دشمنی کردن با یکدیگر در راه خدا ، و دوستی در راه خدا ، و دشمنی در راه خدا . مراد باوّل دوستی کردن و دشمنی کردن با جمعی است که باشند و ایشان نیز دوستی و دشمنی کنند، و مراد بدوّم دوست داشتن و دشمن داشتن گذشتگانست در راه خدا، و همچنین دوست داشتن و دشمن داشتن کارها و چیزها در راه خدا .

و فرموده آنحضرت علیه السلام درباره کسی که مذمت او میفرموده:

۴۷۸۲ - جَعَلَ خَوْفُهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا وَمِنْ خَالِقِهِمْ ضَمَانًا^(۱) وَوَعْدًا .

گردانیده ترس خود را از بندگان نقد و از آفریننده ایشان ضامن و وعده . یعنی ترس او از مردم نقد و حاضر است و از خدا همین است که ضامن میشود (۲) و وعده میکند که: خواهم ترسید؛ و بالفعل نمی ترسد .

۱- در اقرب الموارد گفته: «الضمان [بافتح] عبارة عن ردّ مثل الهالك ان كان مثلياً أو قيمته ان كان قيمياً» و در منتهی الارب گفته: «ضمن الشيء وبه ضماناً وضماناً (بافتح فیها) پذیرفت آنرا» و در اقرب الموارد نیز فعل و مصدر آنرا چنین ضبط کرده و «ضمانه» را نیز بفتح بر آن افزوده است؛ لیکن کلمه «ضماناً» در اینجا مصحف «ضماراً» است بکسر ضاد و براء در آخر چنانکه شرح داده میشود.

۲- گویا تصحیفی در نسخ غرر الحکم و درر الکلم بکار رفته و شارح (ره) نیز بآن متفطن نشده است و اصل «ضمار» است براء مهمله که بمعنی وعده مسوّفه باشد توضیح آنکه این عبارت را آمدی (ره) از خطبه صد و پنجاه و هشتم نهج البلاغه گرفته است و عبارت خطبه در آنجا این است (جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ مصر؛ ص ۶۹) «و كذلك»

۴۷۸۳ - جَالِسْ أَهْلَ الْوَرَعِ وَالْحِكْمَةِ وَ أَكْثَرُ مُنَاقَشَتِهِمْ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ
جَاهِلًا عِلْمُكَ وَإِنْ كُنْتَ عَالِمًا إِزْدَدْتَ عِلْمًا.

همنشینی کن با اهل پرهیزکاری و حکمت یعنی علم درست ، و بسیار کن
مناقشه با ایشان را؛ پس بدرستی که تو اگر بوده باشی نادان تعلیم میکنند ترا ، و
اگر بوده باشی دانا زیاد میکنی دانش را . « مناقشه » بمعنی بنهایت رسانیدن است
در حساب ؛ و مراد این است که : بنهایت برسان تفتیش مسائل و تحقیق آنها را از ایشان ،
و خرد و بزرگ آنها را از ایشان بیرسی .

→ ان هو خاف عبداً من عبده أعطاه من خوفه ما لا يعطى ربه فجعل خوفه من العباد تقدماً وخوفه
من خالقه ضمراً و وعداً و ابن أبي الحديد ضمن شرح خطبه نسبت بکلمه « ضمارة » چنین
گفته: « والضمارة ما لا يرجى من الوعود والدبون؛ قال الراعي ،

« حمدن مزاره وأصبن منه عطاءً لم يكن عدة ضمارة »

ابن الاثير در نهایه گفته: « وفي حديث ابن عبد العزيز كتب الى ميمون بن مهران
في مظالم كانت في بيت المال ان يردها على اربابها ويأخذ منها زكوة عامها فانها كانت مالا
ضمارة ؛ المال الضمار الغائب الذي لا يرجى ؛ و اذا رجا فليس بضمارة من: أضمرت
الشيء اذا غيبته فعال بمعنى فاعل ومفعول، ومثله من الصفات: ناقة كنار؛ وانما اخذ منه زكوة
عام واحد لان اربابه ما كانوا يرجون رده عليهم فلم يوجب عليهم زكوة السنين الماضية
وهو في بيت المال » و در منتهی الارب گفته: « ضمارة بالكسر مال پنهان ومالي که امید
رجوع آن نباشد و عذاب که در تأخیر باشد و نهان خلاف عیان و وام بی مدت و وعده و وام
که از وی امید نتوان داشت » پس معلوم شد که اصل کلمه « ضمارة » است و تصحیف شده
و بنابراین معنی این میشود که : خوفش را از خدایش وعده امید داشته نشده گردانیده یعنی
وعده غیر قابل انجام و وفا قرار داده است؛ والسلام علی من اتبع الهدی .

و فرموده آن حضرت علیه السلام در ذکر شیطان یعنی در وصف جمعی

باینکه شیطان ایشان را از راه برده

۴۷۸۴ - جَعَلَهُمْ مَرْمًى نَبِيلِهِ وَ مَوْطَأَ قَدَمِهِ وَ مَا خَذَ يَدِهِ .

گردانیده است یعنی شیطان ایشان را نشانه تیر خود ، و محلّ سودن قدم خود ، و جایگاه گرفتن دست خود . یعنی ایشان را ؛ نشانه تیر خود کرده ، و بان شکار کرده ایشان را ، و چنان مطیع و فرمانبردار خود کرده که گویا ایشان سرهای خود را میگذارند که او بروی آنها قدم گذارد ، و دست او گرفته ایشان را و رهانمیکند .

۴۷۸۵ - جِمَاعُ الْمُرُوءَةِ أَنْ لَا تَعْمَلَ فِي السِّرِّ مَا تَسْتَحْيِي مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ .

جمع کننده مروت یعنی مردی یا آدمیت این است که نکند در نهانی آنچه را شرم کنی از آن در آشکار .

۴۷۸۶ - جَالِسِ الْعُلَمَاءَ يَزِدُّ عِلْمَكَ ، وَيَحْسُنُ آدَبَكَ ، وَ تَزُكُّ نَفْسُكَ .

همنشینی کن با علما تا اینکه زیاد شود علم تو ، و نیکو شود ادب تو ، و پاکیزه گردد نفس تو ؛ یعنی اگر همنشینی کنی با ایشان چنین و چنان خواهد شد .

۴۷۸۷ - جَالِسِ الْحُكَمَاءَ يَكْمُلُ عَقْلُكَ ، وَ تَشْرَفُ نَفْسُكَ ، وَ يَنْتَفِعَ عَنْكَ جَهْلُكَ .

همنشینی کن با حکما یعنی علمای درست کردار تا اینکه کامل شود عقل تو ، و بلند مرتبه گردد نفس تو ، و زایل شود از تو نادانی تو ؛ یعنی اگر همنشینی کنی با ایشان چنین و چنان خواهد شد .

۴۷۸۸ - جَازٍ بِالْحَسَنَةِ وَ تَجَاوَزَ عَنِ السَّيِّئَةِ مَا لَمْ يَكُنْ ثَلَمًا فِي الدِّينِ أَوْ وَهْنًا فِي سُلْطَانِ الْإِسْلَامِ .

پاداش بده بعوض نیکوئی را یعنی نیکوئی کن بعوض نیکوئی ، و در گذراز گناه مادام که نبوده باشد رخنه در دین یا سستی در سلطان اسلام یعنی پادشاه اسلام یا تسلط و غلبه اسلام . یعنی از گناه مردم در گذر مگر اینکه در گذشتن از آن باعث رخنه در دین یا سستی سلطان اسلام شود که در آن وقت در گذشتن خوب نیست و باید که جزای گناه بعمل آید .

۴۷۸۹ - جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَدْلَ قَوَامًا^(۱) لِلْإِثَامِ وَ تَنْزِيهَاً مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْإِثَامِ وَ تَسْنِيَةً لِلْإِسْلَامِ .

گردانیده است خدای سبحانه عدالت را بر پای دارنده از برای خلق ، و پاکیزه کردنی از مظلومه ها و گناهان ، و آسان نمودنی و گشایشی از برای اسلام . یعنی عدالت حکام بر پای میدارد مردم را ، یعنی باعث این میشود که احوال ایشان منتظم شود ، و بر فاهیت زندگانی نمایند . و باعث پاکیزگی مردم میشود از مظلومه ها و از گناهان ، و باعث این میشود که مردم رغبت کنند در اسلام و آسانی در آیند در آن ، و فتح و نصرت اسلام باشد . و « مظلومه » حق کسی را گویند که دیگری بظلم برده باشد . و « بودن عدل حکام سبب پاکیزگی مردم از آنها » ظاهرست ؛ زیرا که خوف از حاکم عادل باعث این میشود که ظلم کم واقع شود و مردم پاک مانند از مظلومه ها و گاهی اگر واقع شود هرگاه ثابت شود بر او ؛ حق مظلوم را از ظالم بگیرد ، و او را پاک گرداند از آن مظلومه . و همچنین « بودن آن سبب پاکیزگی ایشان از گناهان » زیرا که خوف از حاکم عادل و اسرار و معروف و نهی اواز منکر ؛ باعث این میشود که گناه کم کنند و از بسیاری از آنچه کنند بسبب اقامت حدود و تعزیرات و قصاص پاک کردند . و « بودن آن سبب رغبت مردم در اسلام و آسان در آمدن در آن و فتح و نصرت

۱- شارح (ره) کلمه [قواماً] را فقط بفتح قاف ضبط کرده با آنکه قرائت آن بکسر- قاف نیز درست است .

آن « باعتبار اینست که همه مردم رفاهیت طلبند؛ پس هرگاه ببینند رفاهیت مسلمانان را و انتظام احوال ایشان را بسبب عدل حکام؛ ایشان رغبت کنند در اسلام . و آسان درآیند در آن؛ و این معنی سبب فتح و نصرت اسلام گردد .

۴۷۹۰ - جَمَالُ الدِّينِ الْوَرَعُ .

زیبائی و حسن دینداری پرهیزگاری است .

۴۷۹۱ - جَمَالُ الشَّرِّ الطَّمَعُ .

زیبائی و حسن بدی طمع است؛ یعنی طمع باعث کمال و تماسی بدی و بنهایت رسیدن آن میشود. و استعمال « جمال » در آن بر سبیل مجاز است و باعتبار شاکله باجمال دین در فقره سابق .

۴۷۹۲ - جَمَالُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ فِي الْأَمْرِ ، وَالْعَفْوُ مَعَ الْقُدْرَةِ .

زیبائی و حسن سیاست یعنی اسرو نهی کردن مردم و ادب فرمودن ایشان عدل کردن در حکومت است؛ و درگذشتن با قدرت . یعنی این است که با وجود حکومت عدل کند و با وجود قدرت بر انتقام درگذرد یعنی از تقصیر و خلاف آدابی که نسبت باو بکنند .

۴۷۹۳ - جَمَالُ الْأُخُوَّةِ إِحْسَانُ الْعُشْرَةِ ، وَالْمُوَاسَاةُ مَعَ الْعُسْرَةِ .

زیبائی و حسن برادری نیکو کردن آمیزش است ، و مواسات کردن باتنگی حال . « مواسات » چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی بخشش است، یا بخشش کسی چیزی را باوجود حاجت خود بدان ، یا برابر داشتن کسی باخود در اسوال خود .

۴۷۹۴ - جَمَالُ الْحِكْمَةِ الرَّفْقُ وَحُسْنُ الْمُدَارَاةِ .

زیبائی و حسن حکمت یعنی علم و عمل درست همواری کردن و نیکوئی مدارا کردنست با مردم .

۴۷۹۵ - جِمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ ، وَكَثْرَةُ الْمُمَارَاةِ .

جمع کردن بدی لجاجت است ، و بسیاری جدل کردن با مردم . « لجاجت » چنانکه مکرر مذکور شد بمعنی خصومت و دشمنی کردنست ، یا ایستادگی کردن بر باطل .

۴۷۹۶ - جِمَاعُ الْخَيْرِ فِي أَعْمَالِ الْبِرِّ .

جمع کردن خیر در عملهای نیکوست .

۴۷۹۷ - جِمَاعُ الْفَضْلِ فِي أَصْطِنَاعِ الْحُرِّ وَالْإِحْسَانِ إِلَى أَهْلِ الْخَيْرِ .

جمع کردن افزونی مرتبه در احسان کردن بآزاده ، است و نیکوئی نمودن باهل خیر .

۴۷۹۸ - جُجُودُ الْإِحْسَانِ يَحْدُو عَلَى قُبْحِ الْإِمْتِنَانِ .

انکار کردن احسان میخواند بر قباحیت منت گذاشتن ؛ مراد مذمت انکار احسان کسیست و شکر نکردن آن و اینکه یکی از مفاسد آن اینست که باعث این میشود که احسان کننده مرتکب قباحیت منت گذاشتن شود ؛ زیرا که آدمی مجبول است بر اینکه احسانی که بکسی کرده باشد خواهد که او بازای آن شکر او بکند یا بنحوی با او سلوک نماید که شکر آن احسان تواند شد ؛ پس هرگاه کسی انکار احسان کند یا بنحوی با او سلوک کند که متضمن انکار آن باشد او بالطبع ملجأ میشود که ذکر احسان خود را بر او کند و منت گذارد بر او ، پس ارتکاب این قبیح از او بسبب انکار او میشود که اگر او چنین نمیکرد هرگز این یاد آن احسان نمیکرد و بآن منت نمیگذاشت .

۴۷۹۹ - جُجُودُ الْإِحْسَانِ يُوجِبُ الْحِرْمَانَ .

انکار کردن احسان واجب میسازد محرومی را ؛ یعنی باعث این میشود که

دیگر آن کس باو احسان نکند بلکه دیگران نیز که برین معنی مطلع شوند احسان باو نکنند بلکه باعث بی رغبتی مردم میشود در احسان، وفي الجملة محرومی ایشان از آن .
 ۴۸۰۰ - جَاوِرِ الْقُبُورِ تَعْتَبِرُ .

اقامت کن بر سر قبرها تا عبرت گیری . و ممکن است بلکه ظاهر تر اینست که «جاور» در اینجا برای نقطه دار باشد «یعنی جاوز»؛ و ترجمه این باشد که: بگذر بقبرها تا عبرت گیری (۱) .

۱- عالم جلیل واعظ قزوینی (رفیع الدین محمد مؤلف ابواب الجنان) رضوان الله علیه در این باب قطعه بسیار غرائی دارد که برای استفادة اهل بصیرت و طالبان عبرت در اینجا نقل میکنم و آن این است :

«سوی قبرستان گذاری کن که خوش بوم و بریست
 سبزه هرسو قد یاری گلرخ سیمین بریست»
 «بسکه پر بار از گل صد رنگ حسرت گشته اند
 سر نهاده بر زمین در هر قدم شاخ زریست»
 «در طرف آرامگاه شاه داماد بست شوخ
 هر قدم گرددک سرای * نوعروس دلبر بست»
 «در قدم دُر دانه ها از بس بخاک افتاده اند
 چشم دل گر وا کنی هر جاده عقد گوهر بست»
 «گوش هوش مردمان از پنبه غفلت پر است
 ورنه هر نمشی بدوشی واعظی بر منبر بست»
 «بر جنون دل نهادن جهان بی بقا
 هر مزار نو گلی از سبزه تر محضر بست *»
 «ای که دایم میکنی جان از پی زر یافتن
 عبرتی زین کاخ ویرانست به از گنج زریست»
 «کرد واعظ ذکر مرگ و فکر مرگ اما نکرد
 مرگ بنداری همین حق از برای دیگر بست»

* - اضافه «کردک سرای» از قبیل اضافه مقلوب است یعنی سرای گرددک؛ در برهان- قاطع در حرف کاف فارسی ضمن ذکر معانی «کردک» بروزن «خرسک» گفته: «و حمله که بجهت عروس بیارایند» .

** - محضر بمعنی ورقه استشهاد و گواهی نامه است که جماعتی صحت مضمون آنرا تصدیق کرده باشند .

۴۸۰۱ - جَاوِرِ الْعُلَمَاءِ تَسْتَبْصِرُ .

اقامت کن نزد علما تا بینا گردی .

و فرموده دربارهٔ جمعی که مذمت میفرموده ایشان را :

۴۸۰۲ - جَعَلُوا^(۱) الشَّيْطَانَ لَا مَرِيحَ لَهُمْ مَا لَكَ^(۲) وَ جَعَلَهُمْ^(۳) لَهُ أَشْرَاكَ ،
فَقَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ ، وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ ، فَ نَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ ، وَ نَطَقَ
بِالْإِسْنَتِيهِمْ ، وَ رَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ ، وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلُ^(۴) ، فِعْلَ مَنْ شَرَكَهُ
الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ ، وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ .

گردانیده اند شیطان را از برای کارهای خود مالک ؛ یعنی صاحب اختیار،
و گردانیده شیطان ایشان را از برای خود شریکها، پس جوجه کرده در سینه های ایشان،
و بجنبش آمده و راه افتاده در کنارهای ایشان ، پس نگاه کرده بچشمهای ایشان ،
و گویا شده بزبانهای ایشان ، و سوار کرده ایشان را بر لغزش، و آرایش داده از برای
ایشان گفتار فاسد کردار کسی را که شریک است با او شیطان در پادشاهی او، و گویا
شده بباطل بر زبان او . « پس جوجه کرده » یعنی شیطان بزرگ که ابلیس باشد

۱- این عبارت تا آخر همانست که در هفتمین خطبهٔ نهج البلاغه ذکر شده منتهی باندك
اختلافی در بعضی کلمات؛ مثلا در آنجا بجای «جعلوا» : «اتخذوا» ذکر شده است (رجوع
شود بجلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ؛ چاپ مصر ، ص ۷۶) .

۲- در نهج البلاغه: «ملاك» .

۳- در نهج البلاغه: «واتخذهم» .

۴- شارح (ره) کلمهٔ «الخطل» را فاعل «زین» قرار داده و کلمهٔ «فعل» را مفعول به
«زین» دانسته است چنانکه علاوه بر آنکه این مدعا از وضع اعراب وی بر روی کلمات
معلوم میشود از ترجمه نیز بطور صریحتر روشن میگردد و آن اشتباه است چنانکه یاد خواهد شد .

جوجه کرده در سینه‌های ایشان؛ و در سینه هر یک از ایشان جوجه گذاشته . و «آن بجنبش آمده و راه افتاده در کنارهای ایشان» یعنی هر جوجه از آنها بزرگ شده و راه افتاده در کنار صاحب خود و با او می‌باشد ، «پس نگاه کرده بچشمهای ایشان» یعنی نگاهها که ایشان کنند نگاه کننده در هر یک شیطان اوست که بچشم او نگاه میکند ، و هر چه گویند گوینده در هر یک شیطان اوست که بزبان او میگوید ، و «سوار کرده ایشان را بر لغزش» یعنی شیطان هر یک میدارد او را بر لغزشها .

و «آرایش داده» این بر نسق فعلهای سابق نیست؛ زیرا که فاعل آنها شیطان کوچک بود و فاعل این «گفتار فاسد» است (۱) بلکه این وصف دیگرست از برای آن جمع بعد از وصفهای سابق باینکه: گفتار باطل و خبرهای دروغ آرایش داده از برای ایشان کارهای نسی را که شریکست با او شیطان یعنی شیطان بزرگ در پادشاهی او . و «گویاشده شیطان بیاطل بر زبان او» یعنی هر باطلی که او میگوید شیطان میگوید بر زبان او؛ و مراد بان اسام آن جمع است و ظاهرا نیست که معاویه علیه اللعنه باشد . و دور نیست که «الخطل» سهوی باشد از ناسخ و صحیح «بالخطل» باشد باباء

۱ این همان تصریح است که در صفحه سابق بان اشاره کردیم و این بیان از عجائب اشتباهات شارح (ره) است زیرا فاعل «زین» نیز ضمیری است که شیطان بر میگردد بهمان طریق که در افعال سابق هست و «الخطل» مفعول به «زین» است و کلمه «فعل» که بعد از «الخطل» میآید مفعول مطلق نوعی است برای عاملی محذوف؛ و تقدیر اینست «فعلوا ذلك فعل من» و گویا سبب اشتباه شارح (ره) وجود کلمه «فعل» بوده بعد از «الخطل» و چون از تقدیر عامل نصب برای آن غفلت نموده تصور فرموده است که این کلمه باید مفعول به «زین» باشد و الا بدون عامل میماند؛ پس ترجمه این است که : «و شیطان آراست برای ایشان خطل را که گفتار باطل و خبط و خطا باشد مانند کار کسی که شیطان او را شریک کار خود کرده باشد» طالب تحقیق بیشتر بشروح نهج البلاغه مراجعه فرماید .

و بنا بر این فاعل این فعل نیز بر قیاس فعلهای سابق شیطان کوچک باشد و «فعل» بفتح (۱) خوانده شود که مفعول آن باشد و ترجمه چنین میشود که: آرایش داده شیطان کوچک از برای ایشان بگفتار باطل دروغ کار و کردار کسی را که شریک است با او شیطان ؛ تا آخر .

مخفی نماند که « جوجه کردن شیطان ؛ و آنچه بعد از آن مذکور شده » ممکن است که بر حقیقت محمول شود ، و ممکن است که مجاز باشد ؛ و مراد این باشد که از برای هر یک یکی از اولاد خود را مقرر میکند که با او باشد و آنچه او کند باغوا ی او باشد ؛ والله تعالی یعلم .

۱- یعنی باید کلمه « فعل » مذکور در عبارت را منصوب بخوانیم تا مفعول^۲ به آن باشد .

حرف حاء

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز
حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
در حرف « حاء » بلفظ « حسن » یعنی خوبی.

فرموده آن حضرت علیه السلام :

۴۸۰۳ - حُسْنُ الصُّورَةِ أَوَّلُ السَّعَادَةِ .

نیکوئی صورت اوّل نیکبختی است . « نیکبختی بودن آن » باعتبار اینست که جمال و نیکوئی ظاهرست، و نشان خوبی و نیکوئی باطن ؛ چنانکه در بعضی احادیث وارد شده، و دلیل حسن عنایت حق تعالی است بصاحب آن، چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و « اوّل بودن آن » ظاهرست .

۴۸۰۴ - حُسْنُ الشُّكْرِ يُوجِبُ الزِّيَادَةَ .

نیکوئی شکر واجب میسازد زیادتى را ؛ یعنى سبب زیادتى نعمت میشود .

۴۸۰۵ - حُسْنُ الصُّورَةِ الْجَمَالُ الظَّاهِرُ .

نیکوئی صورت جمال و زیبائی ظاهرست .

۴۸۰۶ - حُسْنُ النِّيَّةِ جَمَالُ السَّرَائِرِ .

نیکوئی نیت و قصد جمال و زیبائی نهانیهاست .

۴۸۰۷ - حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالُ الظَّوَاهِرِ وَالْبَوَاطِنِ .

نیکوئی عقل و خرد ؛ جمال و زیبائی ظاهرها و باطنهاست .

۴۸۰۸ - حُسْنُ الْخَلْقِ لِلنَّفْسِ وَ حُسْنُ الْخَلْقِ لِلْبَدَنِ .

نیکوئی خوی از برای نفس است یعنى جمال و نیکوئی اوست ، و نیکوئی

خلقت از برای بدن است یعنى جمال و نیکوئی آنست .

۴۸۰۹ - حُسْنُ الْخُلُقِ أَفْضَلُ الدِّينِ .

نیکوئی خوی افزونترین دیندار بست .

۴۸۱۰ - حُسْنُ الشُّهْرَةِ حِصْنُ الْقُدْرَةِ .

نیکوئی شهرت حصار قدرت است یعنی شهرت کردن بخوبی حصار بست از برای قدرت و توانائی صاحب آن و اقتدار او در دنیا که بسبب آن قدرت و اقتدار او محفوظ میماند و آفتی بآن نرسد ؛ مانند کسی که در حصار محکمی باشد ، پس هر که این معنی را خواهد باید که سعی کند در خوبی خود چندانکه بخوبی شهرت کند .

۴۸۱۱ - حُسْنُ الْعُشْرَةِ يَسْتَدِيمُ الْمَوَدَّةَ .

نیکوئی آمیزش دایم میدارد دوستی را .

۴۸۱۲ - حُسْنُ الصُّحْبَةِ يَزِيدُ فِي مَحَبَّةِ الْقُلُوبِ .

نیکوئی مصاحبت زیاد میکند در دوستی دلها . مراد به « نیکوئی مصاحبت » اینست که رعایت شرایط و لوازم مصاحبت با آن باشد مثل تعظیم و تکریم یکدیگر و احسان بیکدیگر و مانند آنها .

۴۸۱۳ - حُسْنُ الْأَدَبِ يَسْتَرْقُبُ النَّسَبَ .

نیکوئی ادب میپوشاند زشتی نسب را ؛ یعنی هر گاه کسی را ادب نیکو باشد و نسب پستی ؛ نیکوئی ادب او میپوشاند پستی نسب او را ، و با وجود آن بسبب آن ادب نیکو عزیز و محترم گردد .

۴۸۱۴ - حُسْنُ الدِّينِ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ .

نیکوئی دینداری از قوت یقین است ؛ یعنی ناشی از آن میشود ، و وجه آن ظاهر است .

۴۸۱۵ - حُسْنُ الْأَدَبِ خَيْرٌ مُوَاظِرٍ وَأَفْضَلُ قَرِيبٍ .

نیکوئی ادب بهترین یاری کننده ایست و افزونتر همشینی است .

۴۸۱۶ - حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الدِّينِ .

نیکوئی گمان آسایش دل و سلامتی دین است . « بودن آن آسایش دل » باعتبار اینست که کسی که بدگمان باشد بمردم همیشه از ایشان در خوف و ترس باشد و او را آرام دل نباشد ، بخلاف کسی که گمان نیکو داشته باشد بایشان که او را اندیشه و تشویشی نباشد از ایشان و دل او در راحت باشد . و « بودن آن سبب سلامتی دین » ظاهراًست ؛ چه بدگمانی بمردم شرعاً مذموم است و ضرر بدین دارد ، پس نیکوئی گمان بایشان باعث سلامتی از آن ضررست . و دیگر آنکه کسی که بدگمان باشد بمردم ؛ نمیشود که ازوبدی چند صادر نشود نسبت بایشان که ضرر بدین اوداشته باشد ، پس هرگاه بدگمان نباشد سالم ماند از آنها بلکه با همه نیکوئی سلوک کند و این باعث کمال دین او گردد .

۴۸۱۷ - حُسْنُ النَّيَّةِ مِنْ سَلَامَةِ الطَّوَيَّةِ .

نیکوئی نیت و قصد از سلامتی نهان است یعنی ناشی از سلامتی و خوبی باطن و خویها و اخلاق میشود .

۴۷۱۸ - حُسْنُ السِّيَاسَةِ قَوَامُ^(۱) الرُّعْيَةِ .

۱- کذا بفتح القاف صریحاً بخط شارح (ره) و بهتر آن بود که در این مورد نیز مانند غالب امثال آن بکسر هم ضبط میکرد و بر روی آن « معاً » مینوشت ؛ زیرا که فرائد آن بکسر نیز درست است بلکه معروفتر نیز میباشد ؛ در مفتھی الارب گفته : « قوام کسحاب راستی و منه قوله تعالى : وکان بین ذلک قواماً و بالای مردم و مایه زیست ، و قوام الامر بندش و نظام کار ؛ يقال : فلان قوام اهله یعنی هوالذی یقیم شأنهم و قوام الامر ککتاب آنچه بدان قائم باشد و مایه درستی و آراستگی آن ؛ قیام مثله يقال : فلان قوام اهله و قیامهم و هوالذی یقیم شأنهم و منه قوله تعالى : ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التي جعلها الله لکم قیاماً » .

نیکوئی سیاست برپای دارنده رعیت است ؛ یعنی باعث انتظام احوال ایشان میشود و اینکه متفرق و پراکنده نشوند و مراد به « سیاست رعیت » چنانکه مکرر مذکور شد امرونی کردن ایشانست .

۴۸۱۹ - حُسْنُ الْعَدْلِ نِظَامُ الْبِرِّیَّةِ .

نیکوئی عدل نظام خلق است ؛ یعنی باعث جمعیت ایشان و انتظام احوال ایشان است .

۴۸۲۰ - حُسْنُ السَّیَاسَةِ یَسْتَدِیْمُ الرِّیَاسَةَ .

نیکوئی سیاست پاینده میدارد سرکردگی را ؛ و معنی « سیاست » در فقره سابق سابق مذکور شد .

۴۸۲۱ - حُسْنُ التَّدْبِیْرِ وَ تَجَنُّبُ التَّبْذِیْرِ مِنْ حُسْنِ السَّیَاسَةِ .

نیکوئی تدبیر و دوری گزیدن از اسراف از نیکوئی سیاست است ؛ یعنی از جمله نیکوئی سیاست است امر کردن مردم بنیکوئی تدبیر معاش خود و دوری کردن از اسراف ، یا اینکه هرگاه قومی تدبیر معاش را نیکو کنند و از اسراف اجتناب کنند ؛ این از نیکوئی سیاست سر کرده ایشانست و ناشی از آنست .

۴۸۲۲ - حُسْنُ الْحِلْمِ دَلِیلٌ وَفُورِ الْعِلْمِ .

نیکوئی حلم دلیل بسیاری دانش است ؛ زیرا که تا دانش کسی کامل نباشد و حسن حلم و بردباری را چنانکه هست نداند غلبه بر خشمهای قوی نتواند کرد و بجز تلافی و انتقام چاره آنها را نداند .

۴۸۲۳ - حُسْنُ الظَّنِّ یُخَفِّفُ الْهَمَّ ، وَ یُنْجِیْ مِنْ تَقَلُّدِ الْإِثْمِ .

نیکوئی گمان سبک میکند و راه را ؛ و رستگار میسازد از برگردن گرفتن گناه ؛

این هم مضمون فقره ایست که چند فقره قبل از این مذکور شد که «حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الدِّينِ» و حاجت اعاده شرح آن نیست.

۴۸۲۴ - حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشِّيمِ وَأَفْضَلِ الْقِسَمِ.

نیکوئی گمان از بهترین خویهاست ، و افزونترین قسمتها و بهره‌هاست . مراد نیکوئی گمان بخدا و لطف و مرحمت اوست که آن از بهترین خویهاست چنانکه از احادیث بسیار مستفاد میشود ؛ و بعضی از آنها قبل از این نقل شد ، و ممکن است که شامل نیکوئی گمان بخلق نیز باشد ؛ چه آن نیز خصلت نیکوست ، چنانکه در فقره سابق و قبل از آن نیز مذکور شد .

۴۸۲۵ - حُسْنُ التَّوْفِيقِ خَيْرٌ قَائِدٍ .

نیکوئی توفیق بهترین کشاننده‌ایست . مراد توفیق خداست و تهیه کردن او اسباب خیر را از برای کسی ، و ظاهرست که آن بهترین کشاننده‌است بسوی سعادت و نیکبختی .

۴۸۲۶ - حُسْنُ الْعَقْلِ أَفْضَلُ رَائِدٍ .

نیکوئی عقل و خرد افزونتر راندی است . «رائد» کسی را گویند که صحرا نشینان در وقت اراده کوچ از منزلی پیش فرستند که منزل پر آب و علفی از برای ایشان بگیرد ؛ و ظاهرست که عقل نیکو افضل راندیست ؛ زیرا که او از برای کسی که فرمان او برد منزل نیکو در بهشت میگیرد .

۴۸۲۷ - حُسْنُ اللَّقَاءِ يَزِيدُ فِي تَأْكُيدِ الْإِخَاءِ .

نیکوئی برخوردن ، زیاد میکند در محکم بودن برادری .

۴۸۲۸ - حُسْنُ الْإِخَاءِ يُجْزِلُ الْأَجْرَ وَيُجَمِّلُ الْمَنَاءَ .

نیکوئی برادری ؛ عظیم میگرداند اجر را ، و نیکو میگرداند ستایش را . مراد نیکوئی برادری مؤمنان است بایکدیگر و رعایت شرایط و لوازم آن کردن ؛ از تعظیم و تکریم یکدیگر ، و سعی در حوائج یکدیگر و احسان بیکدیگر .

۴۸۲۹ - حُسْنُ الْعَفَافِ مِنْ شِيمِ الْأَشْرَافِ .

نیکوئی عفاف یعنی ترك حرامها از خصلتهای اشراف است یعنی مردم بلند مرتبه .

۴۸۳۰ - حُسْنُ التَّقْدِيرِ مَعَ الْكَفَافِ خَيْرٌ مِنَ السَّعْيِ فِي الْأَسْرَافِ .

نیکوئی اندازه گرفتن با کفاف ؛ بهترست از سعی کردن در اسراف . « کفاف » بفتح کاف قدریست از روزی که بس باشد و باز دارد از طلب از مردم . و مراد اینست که اگر کسی اندازه معیشت خود را نیکو بگیرد و بقدر کفاف بسازد بهترست از اینکه سعی کند و تحصیل قدر زیاد بکند از برای صرف در اسراف یعنی اخراجات زیاد که مشروع باشد چنانکه از ظاهر حکم بهتری مستفاد میشود .

۴۸۳۱ - حُسْنُ ظَنِّ الْعَبْدِ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ رَجَائِهِ لَهُ .

نیکوئی گمان بنده بخدای سبحانه بر اندازه امید اوست بخدا ؛ پس هر چند کسی امید زیاد داشته باشد بفضل و رحمت او ؛ نیکوئی گمان او بخدا بیشتر باشد ، و هر چند کسی نومیدتر باشد از رحمت او ؛ بد گمانتر باشد باو ؛ نعوذ بالله منه .

۴۸۳۲ - حُسْنُ تَوَكُّلِ الْعَبْدِ عَلَى اللَّهِ عَلَى قَدْرِ ثِقَتِهِ بِهِ .

نیکوئی توکل بنده بر خدا بر قدر اعتماد اوست بر خدا . « توکل بر کسی » بمعنی وا گذاشتن کارهای خودست باو و اظهار عجز خود از تدبیر آنها ؛ و ظاهرست که هر چند اعتماد کسی بر خدا بیشتر باشد توکل او بر خدا بیشتر باشد .

۴۸۳۳ - حُسْنُ التَّذْبِيرِ يُنْمِي قَلِيلَ الْمَالِ ، وَ سُوءُ التَّذْبِيرِ يُفْنِي كَثِيرَهُ .

نیکوئی تدبیر فزایش میفرماید اندك مال را ؛ و بدی تدبیر نیست میکند

بسیار آن را . «تدبیر در کاری» فکر کردن در آنست و اندیشه عاقبت آن نمودن ؛ و ظاهرست که تدبیر نیکو در طریق معاش باعث فزایش اندکی از مال میشود ، و تدبیر بد مال بسیار را در اندك وقتی نیست و فانی میگردداند .

۴۸۳۴ - حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَفْضَلِ السَّجَايَا وَ أَجْزَلِ الْعَطَايَا .

نیکوئی گمان از افزونترین خوبیها و بزرگترین بخشیده شده هاست ؛ یعنی خصلتهای نیکو که خدای سبحانه بخشیده بآدمی ؛ و این مضمون چند فقره قبل از این نیز مذکور شد و ذکر شد که مراد: نیکوئی گمان بخدای سبحانه است یا شامل نیکوئی گمان بخلق نیز .

۴۸۳۵ - حُسْنُ الْبَشْرِ أَوَّلُ الْعَطَاءِ وَ أَسْهَلُ السَّخَاءِ .

نیکوئی شکفته روئی اوّل عطااست و آسانترین سخاوت . یعنی هر گاه کسی بسائل و مانند آن شکفته روئی کند آن اوّل عطائست که باو بکند و بمنزله اینست که چیزی باو ببخشد ، و این آسانتر سخاوتیست ؛ زیرا که همه وقت و از برای همه کس میسر است و خرجی ندارد .

۴۸۳۶ - حُسْنُ الظَّنِّ أَنْ تُخْلِصَ الْعَمَلَ، وَ تَرْجُوَ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَغْفِرَ عَنِ الزَّلَلِ .

نیکوئی گمان اینست که خالص گردانی عمل را ، و امید داشته باشی از خدا اینکه درگذرد از لغزشها . مراد اینست که نیکوئی گمان بخدا این نیست که کسی عمل نکند ، یا اینکه مصرّ بر گناه باشد و همین اعتماد بر نیکوئی گمان باو کند بلکه اینست که کسی خالص کند عمل را از برای او ؛ و از برای محض رضا و خشنودی او بکند ، و از خدا امید این داشته باشد که لغزشهایی که گاهی از او صادر شده باشد عفو کند .

۴۸۳۷- حُسْنُ الْإِخْتِيَارِ وَاصْطِنَاعُ الْأَحْرَارِ وَفَضْلُ الْأَسِطِظَاهَارِ مِنْ دَلَالِ الْأَقْبَالِ .

نیکوئی برگزیدن ، و احسان کردن با آزادگان ، و افزونی قوی پشت شدن از دلیلهای اقبال است . مراد به « نیکوئی برگزیدن » اینست که امام نیکوای برای خود برگزیده باشد ، یا صاحبان و دوستان نیکو ، یا شغل و پیشه نیکو . و ممکن است که « اختیار » بپای یک نقطه خوانده شود نه بیای دو نقطه زیر چنانکه در نسخه ها بنظر میرسد یعنی اختبار و بمعنی « نیکوئی آزمایش » باشد یعنی آزمایش نیکو کردن مردم را و خوب و بد ایشان را درست شناختن . و مراد به « آزادگان » جمعی اند که در بند علایق دنیا نباشند و بی رغبت باشند در آن ؛ و مشغول سعی از برای آخرت باشند . و مراد به « افزونی قوی پشت شدن » اینست که در هر باب رعایت احتیاط در دین کرده باشد و بان قوی پشت باشد ، یا اینکه دوستان داشته باشد که بآنها قوی پشت باشد در دفع تعدی و ظلم دیگران ، و مراد به « اقبال » رو آوردن سعادت و نیکبختی است .

۴۸۳۸- حُسْنُ الْعَافِ ، وَالرِّضَا بِالْكَفَافِ ، مِنْ دَعَائِمِ الْإِيمَانِ .

نیکوئی عفاف و راضی بودن بکفاف و طلب زیاده بر آن نکردن از ستونهای ایمانست یعنی از ستونها نیست که ایمان بآنها برپاست . و « عفاف » چنانکه مکرر مذکور شد ترك محرمات است ، و « کفاف » ، قدری از روزی که بان معاش توان کرد ؛ و باز دارد از طلب از مردم .

۴۸۳۹- حُسْنُ الزُّهْدِ مِنْ أَفْضَلِ الْإِيمَانِ ، وَالرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُفْسِدُ الْإِيمَانَ .

نیکوئی ترك دنیا و بی رغبتی در آن از افزونترین ایمانست ، و رغبت در دنیا فاسد میکند یقین را ؛ یعنی یقین کامل بأحوال سبده و معاد را .

۴۸۴۰ - حُسْنُ الْخُلُقِ خَيْرُ قَرِينٍ ، وَالْعُصْبُ دَاءٌ دَفِينٌ .

نیکوئی خوی بهترین همنشینی است، و خودبینی مرضی است پنهان.

۴۸۴۱ - حُسْنُ التَّوْفِيقِ خَيْرُ مُعِينٍ ، وَحُسْنُ الْعَمَلِ خَيْرُ قَرِينٍ .

نیکوئی توفیق یعنی توفیق خدای عز و جل و تهیه اسباب خیرا برای کسی بهترین یاری کننده است، و نیکوئی عمل بهترین همنشینی است.

۴۸۴۲ - حُسْنُ الْخُلُقِ مِنْ أَفْضَلِ الْقِسَمِ وَ أَحْسَنِ الشِّيمِ .

نیکوئی خوی از افزونترین قسمتها؛ و نیکوترین خصلتهاست. مراد به «قسمتها» نصیبها و بهره‌هاست که حق تعالی از هرچیز بمردم داده.

۴۸۴۳ - حُسْنُ الظَّنِّ يُنْجِي مَنْ تَقَلَّدَ الْإِثْمَ .

نیکوئی گمان رستگاری میدهد از برگردن گرفتن گناه. این در فقره چند فقره قبل از این مذکور و شرح شد (۱).

۴۸۴۴ - حُسْنُ الْقَنَاعَةِ مِنْ الْعَفَافِ .

نیکوئی قناعت از عفاف است یعنی حاصل میشود بسبب آن، یا از جمله آنست و در عفاف در کار است، و «عفاف» بمعنی بازایستادن از حرامهاست چنانکه مکرر مذکور شد.

۴۸۴۵ - حُسْنُ الْعَفَافِ مِنْ شِيمِ الْأَشْرَافِ .

نیکوئی عفاف از خصلتهای اشراف است؛ یعنی مردم بلندمرتبه. و این فقره

قبل از این نقل شد و در آنجا اخت آن فقره دیگر بود (۱) و بان اعتبار مکرر نقل شده.

۴۸۴۶ - حُسْنُ السَّيْرِ عُنْوَانُ حُسْنِ السَّيْرِ

نیکوئی سیرت یعنی سلوک و طریقه عنوان نیکوئی باطن است یعنی دلیل آن یا سرسخن آنست .

۴۸۴۷ - حُسْنُ السَّيْرِ جَمَالُ الْقُدْرَةِ وَ حِصْنُ الْأَمْرِ .

نیکوئی سیرت یعنی سلوک و طریقه زیبایی اقتدار و حصار امارت است؛ یعنی حصاری است از برای حفظ امارت که نگاه میدارد آن را از آفات .

۴۸۴۸ - حُسْنُ وَجْهِ الْمُؤْمِنِ مِنْ حُسْنِ عِنَايَةِ اللَّهِ بِهِ .

نیکوئی روی مؤمن از نیکوئی عنایت خداست با او؛ یعنی از جمله آثار آنست .

۴۸۴۹ - حُسْنُ الْبَشْرِ أَحَدُ الْبَشَارَتَيْنِ .

نیکوئی شکفتگی یکی از دوازده است که یکی آن باشد و یکی وعده احسان؛ و مراد اینست که چنانکه وعده عطا و احسان مژده است از برای کسی که طلب کند همچنان شکفته روئی کردن با او مژده است از برای او و او را امیدوار میسازد، پس در اوّل آن مژده را باو باید داد .

۴۸۵۰ - حُسْنُ الْمَلَأَا أَحَدُ النُّجَحَيْنِ .

نیکوئی برخوردن یکی از دوفیروز است؛ یعنی چنانکه بر آوردن حاجت کسی که حاجتی داشته باشد فیروز است از برای او بمطلب؛ همچنان نیکو برخوردن با او و شکفتگی و مهربانی کردن یک فیروزی است از برای او؛ باعتبار فرح و سروری که حاصل میشود او را بسبب آن .

۴۸۵۱ - حُسْنُ الْخُلُقِ أَحَدُ الْعَطَائِنِ .

نیکوئی خلق یکی از دو بخشش است یعنی خوش خلقی کردن بسائل و مانند آن بمنزله بخشش است ، پس کسی را که بخشش میسر نباشد آن را خود باید که ترك نکند .

۴۸۵۲ - حُسْنُ السَّرَاحِ أَحَدُ الرَّاحَتَيْنِ .

نیکوئی رها کردن یکی از دو آسایش است ؛ یعنی چنانکه مطلب کسی را برآوردن راحتی است از برای او ؛ همچنان او را بهربانی و همواری جواب گفتن و نومید از خود کردن راحتی است از برای او که از زحمت و تعب سعی و انتظار فارغ میشود ، پس کسی را که برآوردن حاجت او میسر نباشد باید که این را خود ترك نکند و مانند بعضی مردم دنیا نباشد که اراده برآوردن مطلب کسی ندارند و وعده میکنند و مدت‌ها او را در تعب و زحمت سعی و تردد و تملق و انتظار دارند .

۴۸۵۳ - حُسْنُ الْأَدَبِ أَفْضَلُ نَسَبٍ وَ أَشْرَفُ سَبَبٍ .

نیکوئی ادب افزونتر نسبی و بلندتر وسیله ایست ؛ یعنی هیچ نسب بلندتری باین نمیرسد که ادب نیکو داشته باشد ، و هیچ وسیله از برای رسیدن بسعادتی پراآمدن حاجت بلندی مرتبه آن نیست .

۴۸۵۴ - حُسْنُ الْيَأْسِ أَجْمَلُ مِنْ ذَلِّ الْطَلَبِ .

نیکوئی نومیدی نیکوترست از خواری طلب . مراد به « نیکوئی نومیدی » نومیدیت که بی خفت و ذلّنی حاصل شود نه اینکه بعد از آن روی دهد یا نومیدی بالکلیه که دیگر اصلاً امیدی نباشد و بر هر تقدیر مراد اینست که چنین نومید بودن از کسی بهترست از امید داشتن باو که باعث طلب از او شود که سبب خواریست .

۴۸۵۵ - حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ .

نیکوئی خویشا دلایل گرامی بودن ریشه هاست ؛ یعنی دلیل گرامی بودن اصل و نسب صاحب آنست و نشان بزرگ زادگی اوست .

۴۸۵۶ - حُسْنُ الْأَخْلَاقِ يُدِرُّ الْأَرْزَاقَ وَيُؤْنِسُ الرَّفَاقَ .

نیکوئی خصلتها روان میسازد روزیها را ، و انس و آرام میدهد رفیقان را .
«انس دادن رفیقان» ظاهرست ، و «روان ساختن روزیها» یا باعتبار اینست که مردم رعایت و اعانت چنین کسی کنند ، و یا باعتبار اینکه حق تعالی بازای این خوبی روزی-
اورا از هر راهی که مصلحت داند فراخ گرداند .

۴۸۵۷ - حُسْنُ الْخُلُقِ رَأْسُ كُلِّ بَرٍّ .

نیکوئی خو سر هر نیکوئیست .

۴۸۵۸ - حُسْنُ الْبَشْرِ شِمَّةٌ كُلِّ حَرٍّ .

نیکوئی شگفتگی یعنی شگفتگی نیکو خصلت هر آزاده است .

۴۸۵۹ - حُسْنُ الصَّبْرِ طَلِيقَةُ النَّصْرِ .

نیکوئی صبر یعنی صبر نیکو پیشرو خلاصی و رستگاریست .

۴۸۶۰ - حُسْنُ الصَّبْرِ مَلَاكُ كُلِّ أَمْرٍ .

نیکوئی صبر ملاک هر چیزیست ؛ یعنی بآن مالک هر چیزی میتوان شد ، و فیروزی

بهر مطلب میتوان یافت .

۴۸۶۱ - حُسْنُ الصَّبْرِ عَوْنٌ عَلَى كُلِّ أَمْرٍ .

نیکوئی صبر یاری کننده است بر هر کاری ؛ این بمنزله تأکید فقره سابق است .

۴۸۶۲ - حُسْنُ التَّوْبَةِ يَمْحُو الْعُتُوبَةَ .

نیکوئی توبه و بازگشت محو میکند گناه را. و در بعضی نسخه ها بجای «الحوبه»، «الحوب» است؛ و بنابراین ترجمه اینست که: محو میکند هلاکت را؛ و حاصل هر دو یکی است. نهایت اوّل بلفظ «توبه» اوفقی است و دوّم بسجع فقره بعد.

۴۸۶۳ - حُسْنُ الْإِسْتِغْفَارِ يَمْحِصُ الذُّنُوبَ .

نیکوئی استغفار یعنی طلب آمرزش پاک میگرداند گناهان را؛ نیکوئی آن نیست که از خلوص قلب و با پشیمانی از گناهان باشد.

۴۸۶۴ - حُسْنُ الْخُلُقِ يُورِثُ الْمَحَبَّةَ وَيُؤَكِّدُ الْمَوَدَّةَ .

نیکوئی خوی از پی آورد محبت را و محکم گرداند مودّت را. «محبت» و «مودّت» هر دو بمعنی دوستی است؛ و مراد اینست که سبب این میشود که کسی که با او دوستی نداشته باشد دوست گردد، و کسی که با او دوست باشد دوستی او محکمتر گردد.

۴۸۶۵ - حُسْنُ الْعَمَلِ خَيْرُ ذُخْرِ وَأَفْضَلُ عُدَّةٍ .

نیکوئی عمل بهترین ذخیره است، و افزونتر آماده کرده شده.

۴۸۶۶ - حُسْنُ الْبَشْرِ مِنْ عَلَائِمِ النِّجَاحِ .

نیکوئی شکفته روئی از علامتهای فیروزیت یعنی فیروزی صاحب آن سعادت و نیکبختی یا سایر مطالب و مآرب.

۴۸۶۷ - حَسَنُ الْإِسْتِدْرَاكِ عُنْوَانُ الصَّالِحِ .

نیکوئی استدراک عنوان صالح است. «استدراک» بمعنی باز یافت است، و «عنوان» بمعنی دلیل یا سر سخن، و «صالح» بمعنی شایستگی است؛ و مراد اینست که: نیکوئی باز یافت نمودن خطاها و گناهان و تدارک آنها بتوبه و بازگشت دلیل یا سر سخن شایستگی عاقبت و نیکوئی انجام است.

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «حاء» بلفظ مطلق یعنی بالفاظ
مختلف نه بخصوص يك لفظ مانند فصل سابق که همه فقراتی بود
مصدر بخصوص لفظ «حسن»

فرموده آن حضرت علیه السلام :

۴۸۶۸ - حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ .

دوستی دنیا سر هر گناهیست یعنی منشأ هر گناهی میشود ، یا اینکه بالاتراز
هر گناهیست باعتبار همان که منشأ گناهان بسیار میشود . و ممکن است که عبارت چنین
خوانده شود « حُبُّ الدِّينَارِ رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ » و معنی این باشد که دوستی دینار
اساس و اصل بنای هر گناهیست و مراد به «دینار» مطلق زر باشد و ذکر خصوص
دینار یعنی اشرفی باعتبار این باشد که بهترین اقسام زر است .

۴۸۶۹ - حُبُّ النَّبَاهَةِ رَأْسُ كُلِّ بَلِيَّةٍ .

دوستی مشهور شدن سر هر بلاییست . یعنی منشأ الاسامِ بلاءهای آخروی و دنیوی
میشود ، یا بالاتراز همه آنهاست باعتبار همانکه منشأ بسیاری از آنها میشود .

۴۸۷۰ - حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَ أَصْلُ الْيَمْحَنِ .

دوستی دنیا سرفتنه هاست ، و اصل و بیخ محنتها . و در اینجا نیز ممکن است
که بر قیاس فقره سابق سابق « حُبُّ الدِّينَارِ رَأْسُ » خوانده شود و معنی این باشد

که: دوستی دینار اساس فتنه ها و اصل محنتهاست .

۴۸۷۱ - حُبُّ الْمَالِ سَبَبُ الْفِتَنِ وَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ رَأْسُ الْمِحَنِ .

دوستی مال سبب فتنه هاست ، و دوستی ریاست و سرکردگی سر محنتهاست .
یعنی فتنه های آخری و دنیوی ؛ و همچنین محنتها در هر دوسرا .

۴۸۷۲ - حُبُّ الدُّنْيَا يُوجِبُ الطَّمَعَ .

دوستی دنیا واجب میسازد طمع را ؛ یعنی سبب طمع از مردم میشود .

۴۸۷۳ - حُبُّ الْفَقْرِ يَكْسِبُ الْوَرَعَ .

دوستی درویشی کسب میکند پرهیزگاری را ، و ممکن است که « یکسب »
از باب افعال خوانده شود (۱) و معنی این باشد که : کسب میفرماید پرهیزگاری را
یعنی سبب این میشود که صاحب آن کسب کند پرهیزگاری را .

۴۸۷۴ - حُبُّ الْمَالِ يُفْسِدُ الْمَالَ .

دوستی مال فاسد و تباه میگرداند مال را یعنی بازگشت و عاقبت را .

۴۸۷۵ - حُبُّ الْمَالِ يُقَوِّي الْأَمَالَ وَيُفْسِدُ الْأَعْمَالَ .

دوستی مال قوی میگرداند امیدها را ، و فاسد میکند عملها را .

۴۸۷۶ - حُبُّ الْمَالِ يُوهِنُ الدِّينَ وَيُفْسِدُ الْيَقِينَ .

دوستی مال سست میکند دین را ، و فاسد میکند یقین را .

۴۸۷۷ - حُبُّ الْأَطْرَاءِ وَالْمَدَحِ مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ .

دوستی اطراء و مدح از محکمترین فرصتهای شیطانست . «اطراء» بمعنی مبالغه

۱- یعنی بضم یا و سکون کاف و کسر سین و ضم باء خوانده شود از مصدر «اکساب» .

در مدح است و ذکر «مدح» بعد از آن از برای تأکیدست یا تعمیم بعد از تخصیص .
و «بودن دوستی آن محکمترین فرصتهای شیطان از برای شکار کردن آدمی و گمراه نمودن آن» باعتبار اینست که باعث عجب و شوق بینی میشود که بدترین صفات ذمیمه است، و همچنین سبب این میشود که اعمال او خالص نباشد و آییخته برپا گردد یعنی منظور باشد در آنها اینکه مردم مطلع شوند بر آنها تا سبب مدح و ستایش ایشان گردد، و همچنین سبب این میگردد که اگر مدح او کنند بصفتی که در او نباشد چنانکه شایع در مدح است خصوصاً هرگاه مبالغه در آن بشود شاد شود بان و مسرور گردد؛ و این نیز مذموم است بلکه منع و زجر آن از جمله افراد نهی از منکر و واجب باشد.

و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که آیه کریمه «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيَحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱) گمان مکن آنان را که شادمان میشوند بآنچه کرده اند و دوست میدارند این را که ستایش کرده شوند بآنچه نکرده اند پس گمان مکن ایشان را در محل رستگاری از عذاب؛ و از برای ایشانست عذابی دردناک .
والله تعالی يعلم، هر چند در خصوص یهود یا منافقین وارد شده باشد که شاد میشدند بآنچه میکردند از تدلیس و کتمان حق، و دوست میداشتند که ستایش کرده شوند بآنچه نکرده بودند از وفا بميثاق و اظهار حق و اخبار بصدق بر عموم نیز محمول میتواند شد والله تعالی يعلم .

۴۸۷۸- حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَيُهْمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَيُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ .

دوستی دنیا فاسد میکند عقل را، و کمر میگرداند دل را از شنیدن حکمت، و واجب میسازد عذاب دردناک را . «کر کردن دل از شنیدن حکمت؛ یعنی علم

۱- آیه ۱۸۸ سوره مبارکه آل عمران است.

راست درستی» کنایه است از اثر نکردن حکمت در آن . و مراد به «دل» ، نفس ناطقه است یا عضو مخصوص ؛ بنا بر اینکه محل ادراکات باشد چنانکه مذهب متکلمین است .

۴۸۷۹ - حَبِ الْعِلْمِ وَ حُسْنِ الْحِلْمِ وَ لُزُومُ الثَّوَابِ مِنْ فَضَائِلِ أُولَى النَّهْيِ وَالْأَلْبَابِ .

دوستی علم ، و نیکوئی حلم ، و جدانشدن از صواب یعنی از آنچه حق و درست باشد ؛ از افزونیهای خداوندان خرد و عقلهاست . «عقل» هم بمعنی خردست و تأکیدست و مراد بان قوت مدرکه است .

۴۸۸۰ - حَلَاوَةُ الْآخِرَةِ تُذْهِبُ مُضَاضَةَ شَقَاءِ الدُّنْيَا .

شیرینی آخرت میبرد درد بدبختی دنیا را یعنی ناکامی و محرومی از آنرا ؛ یا آفات و بلاها که در آن باشد .

۴۸۸۱ - حَلَاوَةُ الدُّنْيَا تُوجِبُ مَرَارَةَ الْآخِرَةِ وَ سُوءَ الْعُقْبَى .

شیرینی دنیا واجب میسازد تلخی آخرت را و بدی آن سرا را .

۴۸۸۲ - حَلَاوَةُ الظَّفَرِ تَمْحُومَرَارَةَ الصَّبْرِ .

شیرینی فیروزی یافتن محو میکند تلخی صبر را . مراد اینست که صبر در عقب دارد فیروزی را و شیرینی آن بعد از آن محو میکند تلخی صبر را که پیش کشیده و آنرا گوارا میکند .

۴۸۸۳ - حَلَاوَةُ الْأَمَنِ تُنَكِّدُهَا مَرَارَةُ الْخَوْفِ وَالْحَذَرِ .

شیرینی ایمنی سخت و دشوار میسازد آنرا تلخی ترس و حذر کردن . یعنی هرگاه کسی بالفعل ایمنی داشته باشد اما ترس داشته باشد از بلائی بعد از آن وحذر

کند از آن ؛ تلخی آن ترس و حذر سخت و دشوار سازد شیرینی آن ایمنی را . و سراد
اینست که رفاهیت و ایمنی اگر در دنیا باشد چنین است و شیرینی آن آمیخته بتلخی
خوف و حذر از آخرت باشد پس حریص بر لذت‌های آن نباید بود و سعی از برای
رفاهیت و ایمنی در آخرت باید کرد که بهیچ وجه آمیخته بتلخی و کدورتی نباشد .

۴۸۸۴ - حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ يُفْسِدُهَا أَلِيمُ الْعُقُوبَةِ .

شیرینی گناه فاسد میکند آنرا عقوبت دردناک .

۴۸۸۵ - حَلَاوَةُ الشَّهْوَةِ يَنْغُصُهَا عَارُ الْقَضِيحَةِ .

شیرینی خواهش یعنی آنچه خواش آن باشد از حرامها تیره و ناصاف میسازد
آنرا عار رسوائی یعنی رسوائی در آخرت که در عقب دارد .

۴۸۸۶ - حَلُّوْا الدُّنْيَا صَبْرٌ (۱) وَ غِذَاؤُهَا سَمَامٌ (۲) وَ أَسْبَابُهَا رِمَامٌ (۳) .

شیرینی دنیا صبر است یعنی مانند « صبر » و آن بمعنی دوی معروف تلخ است ،
و غذای آن زهر است ، و اسباب آن پاره‌های ریسمان پوسیده است .

۱- شارح (ره) در حاشیه گفته: « [صبر] بمعنی دوی مشهور بکسر باست و ساکن
نمیکنند آنرا مگر از برای ضرورت شعری » ؛ در منتهی الارب گفته: « صبر ککف
و لایسکن الا فی ضرورة شعر عصاره درختی تلخ است و بهندی ایلوا و در این شعر معروف
عربی که از ابیات حماسه ای تمام است نیز همین معنی مراد است :

« لَا تَحْسَبِ الْمَجْدَ تَمَرًا أَنْتَ آكَلُهُ لَنْ تَبْلُغَ الْمَجْدَ حَتَّى تَلْعَقَ الصَّبْرَا »
و شاعر فارسی نیز نیکو سروده است :

« در دفع خدنگ ستم گردش گردون بهتر ز کفایات اَلْهَى سپری نیست »

« در ذوق خرد چون صبر صبر بگیتی در تعقیب حادثه شهد و شکری نیست »

« یا قوت صفت باش که در جمله احوال از آتش و از آب مر او را ضرری نیست »

۲- در منتهی الارب گفته: « سم - سوراخ و زهر قاتل و بئلتان ؛ سموم و سمام جمع .

۳- در منتهی الارب گفته: « جبل رمام ککتاب رسن کهنه و پوسیده ، رمام کفراب

مثله » .

۴۸۸۷- حَيُّ الدُّنْيَا بَعْرُضٍ مَوْتٍ ^(۱) وَ صَحِيحُهَا عَرَضٌ ^(۲) الْأَسْقَامُ وَ دَرِيئَةُ
الْجِمَامِ.

زنده دنیا بعرض مرگ است ، و تندرست دنیا کالای بیماریهاست ، و دريئه
تقدیر مرگ است « بعرض مرگ است » یعنی متلبس باینست که مرگ عرض شود
بر او و در معرض آنست ، و « کالای بیماریهاست » یعنی متاعیست از برای بیمارینها
که در آنجا در آیند و بسر ببرند ، و « دريئه » (۳) حلقه ایست که می آموزند نیزه بازی بر آن ؛
و مراد اینست که : هدف تیرهای قضا و قدر مرگ آنست .

۴۸۸۸- حَسْبُ الْخَلَائِقِ الْوَفَاءُ.

حسب مردم وفاست . « حسب » چیزی را گویند که بآن مفاخرت توان کرد ،
و مراد اینست که چیزی که مردم بآن مفاخرت توانند کرد یعنی هر که از ایشان آنرا
داشته باشد بآن مفاخرت تواند کرد وفاداری است یعنی وفانمودن بعهدها و پیمانها
و وعدها و شرایط دوستی و برادری .

۱- در نهج البلاغه ذیل سه فقره عبارت گذشته ، بلافاصله چنین ذکر شده است : « حیها
بعرض موت و صحیحها بعرض سفم » (رجوع شود بخطبه ۱۰۹ نهج البلاغه ؛ جلد دوم شرح-
ابن ابی الحدید چاپ مصر ؛ ص ۲۳۹ ؛ سطر ۴) .

۲- این کلمه باید « عرض » باشد یعنی بعین معجمه خوانده شود و معنی این باشد که : نشانه
بیماریهاست ، چنانکه بهمین عبارت در وصیت نامه امیر المؤمنین بامام حسن علیهما السلام که
در حاضرین (که نام جائیست) وقت برگشتن از صفین برای او نوشته و در نهج البلاغه نیز مذکور
است و شارح (ره) اشتباه آنرا د عرض خوانده که بمعنی متاع است چنانکه در آیه وارد است
« عرض الحیوة الدنیا » و در نصاب العصبیان آمده :

« عرض خواسته طارف و تالدش نوش با کهن دان و فاسد تیاه »

۳- در مثنوی الارباب گفته : « دريئه ککریه حلقه که بتیر و نیزه بر بایند آنرا برای

آموختن »

۴۸۸۹ - حُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ يَحْسُنُ لَكَ الْإِجْرَاءُ .

حفظ کن عهد خود را بوفای تا اینکه نیکو شود از برای تو پاداش . یعنی هرگاه عهدی که با کسی کرده باشی حفظ و نگاهداری کنی آنرا باینکه وفا کنی بآن و نشکنی آنرا؛ نیکو میشود از برای تو پاداش حق تعالی .

۴۸۹۰ - حَسَبُ الرَّجُلِ مَالُهُ ، وَ كَرَمُهُ دِينُهُ .

حسب مرد مال اوست ، و کرم او دین اوست . یعنی مال چیز است که مردم بآن مفاخرت میکنند اما چیزی که در واقع بآن مرد گرامی و بلند مرتبه گردد دین اوست .

۴۸۹۱ - حَسَبُ الرَّجُلِ عَقْلُهُ ، وَ مَرْوَةُ تَهْ خَلْقُهُ .

حسب مرد عقل اوست ، و مروّت او خلق اوست ؛ یعنی عمده امری که مرد بآن مفاخرت تواند کرد عقل و خرد اوست ، و آدمیت او یا مردی او اینست که خو و خصلت نیکو داشته باشد .

۴۸۹۲ - حَسَبُ الْمَرْءِ عِلْمُهُ ، وَ جَمَالُهُ عَقْلُهُ .

حسب مرد یعنی مرد یا آدمی علم اوست ، و جمال او یعنی نیکوئی و زیبائی او عقل اوست . و مراد بآن نیکوئی و زیبائی باعتبار خویها و خصلتهاست ، یا باعتبار سایر صفات کمال غیر علم ، یا باعتبار صباحت او ؛ بنابراینچه قبل از این نقل شد که آن نشان خوبی عنایت خداست بصاحب آن .

۴۸۹۳ - حَسَبُ الْأَدَبِ أَشْرَفُ مِنْ حَسَبِ النَّسَبِ .

حسب ادب بلندترست از حسب نسب . یعنی شرافت و بلندی مرتبه که بسبب دانستن آداب و رعایت آنها حاصل میشود و بآن مفاخرت توان کرد بلندترست از شرفی که باعتبار بلندی نسب حاصل شود و بآن مفاخرت توان نمود .

۴۸۹۴ - حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ تَأْمِنُوا مِنَ اللَّهِ الرَّهْبِ، وَتُذَرِكُوا عِنْدَهُ الرَّغْبَ.
 برسید بحساب نفسهای خود تا ایمن باشید از خدا ترس را، و دریابید نزد او
 رغبت را. یعنی تا ایمن باشید در روز جزا از ترس عذاب و خوف رفتن به جهنم،
 و دریابید نزد او آنچه را رغبت بآن داشته باشید از بهشت و نعمتهای آن. و این
 منافات ندارد با اینکه مؤمن همیشه باید که خوف داشته باشد؛ زیرا که آن دردنیاست
 باعتبار احتمال تقصیر و گناه در خود وقتی که بحساب خود نرسیده باشد، یا بعد از آن
 نیز باعتبار احتمال اینکه درست نرسیده باشد و آن ایمنی در آخرت است بعد از اینکه
 درست بحساب رسیده باشد.

و ممکن است که مراد ایمنی باشد از آن خوفی که با علم بگناهکاری باشد
 نه ایمنی بالکلیه، پس منافات ندارد با خوف فی الجملة باعتبار احتمال گناهکاری و غلط
 در حساب. و آنچه در بعضی احادیث وارد شده که: مؤمن باید که خوف ورجاد را و
 برابر باشد؛ مراد بآن اینست که باید که رحمت حق تعالی و غضب او را هردو را
 در نهایت کمال داند و نهایت امید بآن و خوف ازین داشته باشد، و با وجود هزار گناه
 احتمال عفو و رحمت او بدهد، و با وجود همه اعمال خیر باعتبار خود احتمال عذاب
 و عقاب بدهد باعتبار احتمال گناهی که او در محاسبه بآن نرسیده باشد، نه اینکه با وجود
 کردن گناهان کبیره و نکردن چیزی از آنها (۱) احتمال معذّب بودن و معذّب نبودن
 نزد او هردو برابر باشد و هیچ یک از احتمالین در هیچیک از صورتین ترجیح نیابد؛
 والله تعالی یعلم.

۴۸۹۵ - حَسْبُكَ مِنْ تَوَكُّلِكَ أَنْ لَا تَرَى لِرِزْقِكَ مُجْرِيًا إِلَّا اللَّهَ سُبْحَانَهُ.
 بس است ترا از توکل تو اینکه نبینی از برای روزی خود روان کننده مگر
 خدای سبحانه. «توکل بر خدا» بمعنی اظهار عجز خود و اعتماد بر اوست؛ و مراد
 اینست که در این معنی همین کافی است که اعتقاد این داشته باشی که بغیر حق تعالی
 ۱- یعنی از اعمال خیر را؛ بقریه سابق عبارت یعنی این قسمت «و با وجود همه اعمال خیر».

روان کننده از برای روزی تو نیست یعنی بی رضا و تقدیر او کسی را ممکن نیست روان کردن چیزی از آن؛ نه اینکه هیچ کس واسطه آن هم نمیتواند شد و هیچ سعی در آن دخیلی نمیتواند داشت، زیرا که حق تعالی از برای چیزها وسایط و شرایط قرار داده پس ممکن است که روان کردن قدری از روزی مشروط باشد بسعی او و واسطه شدن کسی؛ و ظاهرست که اعتقاد مزبور کافیهست در اینکه آدمی خود را در حقیقت عاجز داند و اعتماد تمام او بر لطف حق تعالی باشد.

۴۸۹۶ - حَسْبُكَ مِنَ الْقَنَاعَةِ غَنَاكَ بِمَا قَسَمَ لَكَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ.

بس است ترا از قناعت اینکه بی نیاز گردی با آنچه قسمت کرده از برای تو خدای سبحانه؛ یعنی اکتفا کنی بهمان و مستغنی گردی بهمان از طلب از دیگران، و مراد این است که: همین قدر در قناعت کافیهست و لازم نیست که در خورش و پوشش تنگی بر خود قرار دهد پس هر گاه آنچه خدا قسمت او کرده وفا کند بتوسعه در آنها توسعه در آنها منافای قناعت نیست و شرعاً مذموم نیست بلکه مستحسن است.

۴۸۹۷ - حَدُّ السِّنَانِ يَقْطَعُ الْأَوْصَالَ، وَ^(۱) حَدُّ اللِّسَانِ يَقْطَعُ الْأَجَالَ.

تیزی تیغ میبرد پیوندها را، و تیزی زبان میبرد اجلها را. مراد به «اجل» مدت عمرست، و مراد به «بریدن تیزی زبان آنرا» کوتاه شدن آنست بسبب نفرین مظلوم. و ممکن است که مراد مذمت درشتی کردن با مردم باشد بزبان بدشنام و مانند آن، و اینکه غم و غصه آنها عمر را میبرد چنانکه سنان پیوندها را میبرد.

۴۸۹۸ - حَدُّ اللِّسَانِ آمُضَى مِنْ حَدِّ السِّنَانِ.

تیزی زبان برنده ترست از تیزی تیغ. این هم مضمون فقره سابق است و اگر با هم گفته شده باشد بمنزله تأکید آنست.

۴۸۹۹ - حِفْظُ اللِّسَانِ وَبَدَلُ الْإِحْسَانِ مِنْ أَفْضَلِ فَضَائِلِ الْإِنْسَانِ.

۱- حرف عطف «و» در نسخ نیست لیکن از ترجمه عبارت برمیآید که بوده است.

نگاهداشتن زبان و بذل احسان یعنی عطای آن یا بکاربردن آن از افزونترین فضایل آدمی است. مراد نگاهداشتن زبان است از فحش و هرزه و درشتی بامردم و غیبت و فاش کردن سر کسی و مانند اینها، بلکه از سخن زیاده نیز که خاموشی از آن مستحسن است.

۴۹۰۰ - حَدُّ الْحِكْمَةِ الْإِعْرَاضُ عَنْ دَارِ الْفَنَاءِ، وَالتَّوَلُّهُ بِدَارِ الْبَقَاءِ.

حد حکمت روگردانیدن از سرای فناست و شیفته شدن بسرای بقاء. مراد به «حکمت» چنانکه مکرر مذکور شد علم راست و کردار درست است و گاهی بر یک جزء آن نیز اطلاق میشود و مراد به «حد آن» منتهای آنست یا حقیقت و کنه آن، یا مطلق آنچه بشناساند آنرا و تمیز دهد از غیر آن، و «بودن این معنی حد حکمت یکی از معانی مذکوره؛ بنابراین که مراد بحکمت همین جزو عملی باشد» ظاهرست، و اگر مراد جزو علمی هم باشد پس چون این معنی حد ثمره آنست بآن اعتبار حد آن میتواند شد.

۴۹۰۱ - حَدُّ الْعَقْلِ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَالرِّضَا بِمَا يَجْرِي بِهِ الْقَضَاءُ.

حد عقل و خرد نظر کردن در عاقبتهاست، و خشنود بودن بآنچه روان میشود بآن تقدیر حق تعالی. مراد نظر کردن در عاقبت کارهاست و اجتناب نمودن از آنچه عاقبت آن بد باشد بحسب آخرت یا دنیا. و پوشیده نیست که چون این نظر و خشنودی نشان کمال عقل و نهایت خرد است بآن اعتبار آن را حد عقل میتوان گفت بهر یک از معانی حد که در فقره سابق مذکور شد.

۴۹۰۲ - حَرَامٌ عَلَى كُلِّ عَقْلٍ مَغْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ.

حرام است بر هر عقلی که غل کرده شده باشد بهوا و هوس اینکه سودمند شود بحکمت. مراد به «حکمت» در اینجا جزو علمی است و مراد این است که: عقلی که گرفتار غل

هوا و هوس شده باشد و در بند آنها باشد ممکن نیست که منتفع شود بحکمت و عمل کند بآن بلکه تا کسی خود را از بند آنها آزاد نسازد از حکمت سودی نیابد و عمل بآن نکند . و ممکن است که : مراد جزو عملی باشد یا شامل آن نیز باشد و مراد به « عدم انتفاع بآن » این باشد که تحصیل آن نمیتواند کرد تا اینکه منتفع گردد بآن . و پوشیده نماند که در نسخه هائی که بنظر رسیده « معلول » بعین بی نقطه است و بنابراین معنی این است که : حرام است بر عقلی که بیمار باشد بهوا و هوس تا آخر . نهایت چون بعضی از اهل لغت گفته اند که « بیمار را علیل میگویند و معلول نمیگویند » بنابراین بغین نقطه دار بمعنی « غل کرده شده » ترجمه شد .

۴۹۰۳ - حِفْظُ الدِّينِ ثَمَرَةُ الْمَعْرِفَةِ وَرَأْسُ الْحِكْمَةِ

نگاهداشتن دین میوه معرفت و سر حکمت است . مراد به « معرفت » شناخت احوال مبدأ و معاد است ، یا مطلق علوم دینیّه . و مراد به « حکمت » نیز جزو علمی است و غرض تأکید سابق است یا تعمیم در آن یا جزو عملی است و مراد این است که : نگاهداشتن دین میوه علم و سر عمل است .

۴۹۰۴ - حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَوَلِّهِ بِالدُّنْيَا أَنْ يَسْكُنَهُ التَّقْوَى

حرام است بر هر دل شیفته شده بدنیا اینکه ساکن در آن پرهیزگاری ؛ یعنی ممکن نیست که پرهیزگاری در آن ساکن شود و قرار گیرد .

۴۹۰۵ - حَدُّ الْعَقْلِ إِلَّا نِفْصَالُ عَنِ الْفَانِي وَالْإِتِّصَالُ بِالْبَاقِي

حدّ عقل و خرد جداشدن از فانی یعنی دنیا و پیوستن بباقی است یعنی آخرت . و پوشیده نیست که چون این ثمره عقل کامل است آن را « حدّ عقل » بیکى از معانی مذکوره از برای حدّ میتوان گفت .

۴۹۰۶ - حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ

در حصار کنید مالهای خود را بزکوة یعنی زکوة آنها را بدهید تا آن بمنزله حصارى شود از برای حفظ آنها و نگاهداری آنها از تلف .

۴۹۰۷ - حَصِّنُوا أَنْفُسَكُمْ بِالصَّدَقَةِ .

در حصار کنید نفسهای خود را بصدقه دادن ؛ برقیاس همان معنی که در فقره سابق مذکور شد .

۴۹۰۸ - حَصِّنُوا الْأَعْرَاضَ بِالْأَمْوَالِ .

در حصار کنید عرضها را بمالها ؛ یعنی مال را صرف کنید از برای نگاهداشتن عرضهای خود، پس اموال بمنزله حصارى میشوند از برای حفظ عرضها . و «عرض» بکسر عین هر چیزی را گویند که آدمی تنگ داشته باشد از عیب در آن و نقصان آن؛ خواه در او باشد و خواه در کسی از متعلقان او .

۴۹۰۹ - حُسْنُ الْأَفْعَالِ مِصْدَاقُ حُسْنِ الْأَقْوَالِ .

نیکوئی کردارها آلت راستی نیکوئی گفتارهاست . یعنی هر که کردارهای خود را نیکو کند بآن خوبی گفتارها و مواعظ و نصایح خود را راست کند ؛ و اگر کردارهای کسی خوب نباشد مواعظ و نصایح او را خوبی نباشد ؛ زیرا که کسی که خود عمل بقول خود نکند موعظه و نصیحت او را اثری نباشد و موعظه را که اثری نباشد چه خوبی باشد !..

۴۹۱۰ - حَصِّنُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا؛ وَلَا تُحَصِّنُوا الدُّنْيَا بِالدِّينِ .

در حصار کنید دین را بدنیا ، و در حصار مکنید دنیا را بدین ؛ یعنی دنیا را بدهید از برای حفظ دین و منع آفات از آن ، و دین را مدهید از برای حفظ دنیا و نگاهداری آن .

۴۹۱۱ - حَصِّلُوا الْآخِرَةَ يَتْرِكِ الدُّنْيَا ، وَلَا تُحْصِلُوا يَتْرِكِ الدِّينِ الدُّنْيَا .

تحصیل کنید آخرت را بترك دنیا ، و تحصیل نکنید بترك دین دنیا را .

۴۹۱۲ - حَاصِلُ الْأَمَانِيِّ الْأَسْفُ .

حاصل آرزوها اندوه سخت است ؛ زیرا که غالب اینست که حاصل نشود و تعب و زحمت زیاد براین کس بعثت بماند ، و ظاهرست که اندوه و حزن بر آن سخت است ، و ایضاً خواه حاصل شوند و خواه نشوند اشتغال بسعی از برای آنها باز میدارد آدسی را از سعی در آخرت و تحصیل مراتب عالیه در آن ؛ و ظاهرست که حزن و اندوه بر آن در آن سراسخت و شدیدست .

۴۹۱۳ - حَاصِلُ الْمَعَاصِيِ التَّلَفُ .

حاصل گناهان تلف است یعنی هلاکت اخروی .

۴۹۱۴ - حَاصِلُ التَّوَاضُعِ الشَّرَفُ .

حاصل تواضع شرف است یعنی بلندی مرتبه . و مراد به «تواضع» فروتنی کردن بدرگاه حق تعالی است و باخلق نیز .

۴۹۱۵ - حَقٌّ وَ بَاطِلٌ وَ لِكُلِّ أَهْلٌ .

حقّی است و باطلی است ؛ و از برای هر یک اهلی است . یعنی درجهان همیشه حقّ و باطلی باشد و از برای هر یک جمعی باشند که در پی آن باشند .

۴۹۱۶ - حِفْظُ التَّجَارِبِ رَأْسُ الْعَقْلِ .

حفظ کردن آزمایشها سرِ عقل است یعنی بپاد نگاهداشتن آنها از برای آنکه بروفق آنها عمل شود و هرچه را نافع یافته باشد بکند ، و از هرچه زیان دیده باشد اجتناب نماید .

۴۹۱۷ - حَقٌّ يَضُرُّ خَيْرٌ مِنْ بَاطِلٍ يَنْصُرُ .

حقّی که ضرر کند بهترست از باطلی که شادمان گرداند ؛ زیرا که ضرر حقّ نیست مگر ضرر دنیوی یا نفع اخروی ، و شادمانی باطل نیست مگر شادمانی دنیوی یا ضرر اخروی ؛ و ظاهرست که آن بهتر از اینست .

۴۹۱۸ - حَقُّ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَيْكُمْ فِي الْيُسْرِ الْبَرِّ وَالشُّكْرِ ، وَ فِي الْمُسْرِ الرِّضَا وَالصَّبْرُ .

حقّ خدای سبحانه بر شما در فراخی و توانگری احسان کردن و شکرست ، و در عسرت و تنگی راضی بودن و صبر کردن .

۴۹۱۹ - حُسْنُ الصَّبْرِ مِلاكُ كُلِّ امْرٍ .

نیکوئی صبر مِلاك هر چیزست ؛ یعنی بآن مالک هر چیز میتوان شد و فیروزی بهر مطلب میتوان یافت و این فقره در فصل سابق نقل شد و تغییر در فقره اُخت آن بود .

۴۹۲۰ - حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعَقْلَاءِ ، وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ .

سزاوارست بر عاقل اینکه اضافه کند برای خود رأی عقلا را ، و ضمّ کند بسوی علم خود علوم حکما را . مراد به « اضافه کردن برای خود رأی عقلا را » اینست که در مطلبها با ایشان مشورت کند تا رأی هر یک از ایشان هم در آن باب اضافه رأی او شود و رأیها با هم جمع شوند و بعد از آن تأمل کند در آن رأیها ؛ و رجحان هر یک که ظاهر شود عمل بآن کند ، و مراد به « ضمّ کردن بعلم خود علوم حکما را » نیز ممکن است که همین معنی باشد یعنی در مسائلی که تحقیق کرده باشد با جمعی دیگر نیز از علما گفتگو کند و ببیند ایشان چه نحو تحقیق کرده اند تا اگر با هم

موافق باشند اعتماد بر آن زیاده شود، و اگر مخالفتی باشد باز تأمل شود تا رجحان یک طرف ظاهر شود و ظاهرتر اینست که مراد بان این باشد که: هرگاه جمعی دیگر از علما باشند که علموی داشته باشند که او نداشته باشد پیاموزد علوم ایشان را و ضم کند آنها را نیز با علوم خود.

۴۹۲۱ - حِفْظُ الْعَقْلِ بِمُخَالَفَةِ الْهَوَى وَالْمُزُوفِ عَنِ الدُّنْيَا.

نگاهداری عقل بمخالفت کردن با خواهش است و پروگردانیدن از دنیا. مراد به «نگاهداری عقل» نگاهداشتن آنست صحیح و مستقیم؛ و ظاهرست که آن در وقت نیست که آدمی تابع هوا و هوس و حریص بر دنیا نباشد، و اگر تابع آن باشد یا حریص بر دنیا گردد عقل او مغلوب گردد و تابع هوا و هوس و حرص شده در کارها بر وفق خواهش آنها حکم کند.

۴۹۲۲ - حِفْظُ مَا فِي الْوَعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ.

نگاهداشتن چیزی که در ظرف باشد یعنی ظرفی مثل انبان و خیک و مانند آنها بیستن ریمان سر آنست. در کتاب مجمع الامثال گفته که: این مثلی است که میزنند از برای تحریص بر حزم در کارها و محکم کردن آنها؛ و بنابراین ممکن است که مراد آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه نیز همین باشد و همان مثل را فرموده باشند، یا اینکه بعد از آن این مثل شده باشد؛ و در کتاب مستطاب نهج البلاغه این عبارت را در جمله وصیت آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه بحضرت امام حسن علیه الصلوة والسلام نقل کرده و سابق بر آن این است: «و تَلَاْفِكَ مَا فَرَطَ مِنْ صَمْتِكَ اَيَسْرُ مِنْ اِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ» یعنی تلافی کردن تو آنچه را تقصیر شده باشد از خاموشی تو آسانترست از دریافتن تو آنچه را فوت شده باشد از سخن گفتن تو. مراد تحریص بر خاموشی است و اینکه در خاموشی اگر تقصیری

بشود و امری که باید گفت گفته نشود تدارك آن سهل است ؛ نگفته را میتوان گفت ، بخلاف اینکه کسی حرفی بگوید که نبایست گفته شود که تدارك آن مشکل است ، پس تا ممکن باشد خاموشی بهترست و بعد از آن این کلام است « وَ حِفْظُكَ مَا فِي (۱) الْوَعَاءِ بِشَدِّ الْوُكَاةِ » و نگاهداری تو آنچه را در ظرف است بیستن ریسمان سر آن است و شارحان کتاب مذکور این را مربوط بکلام سابق گرفته اند (۲) باینکه غرض از این نیز ارشاد بحفظ زبان و بیستن آن باشد و محکم نگاهداشتن آنچه دروست بیستن بند زبان ، و ممکن است که در آنجا نیز کلاسی بسر خود باشد و اشاره باشد بمثل مذکور یا بآنچه آخر مثل شده چنانکه مذکور شده .

۴۹۲۳ - حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَدِيمَ الْإِسْتِرْشَادَ وَيَتْرَكَ الْإِسْتِبدَادَ .
حق است بر خردمند آنیکه همیشه دارد طلب راه راست را ، و ترك كند منفرد بودن برای را ، یعنی اینکه در هر دوری مشورت كند با عقلا و ترك كند خودرایی را و اعتماد داشتن بر رأی خود بپنهنائی .

۱- در نهج البلاغه : « و حفظ ما » ضبط شده .

۲- این فقره را مربوط بکلام لاحق گرفتن بهتر از الحاق آن بکلام سابق است ؛ زیرا که کلام لاحق این است : « و حفظ ما فی یدیک أحبّ الیّ من طلب ما فی یدی غیرک » و محتمل است که این کلام لاحق اصلاً متمم کلام سابق باشد باین اعتبار که « بشدّ الوکاء » خبر مبتدا که « حفظ ما فی الوعاء » باشد نباشد بلکه متعلق بآن باشد و حفظ دوم عطف بر مبتدا باشد و خبر هر دو از معطوف و معطوف علیه « أحبّ الیّ » باشد ؛ در هر صورت از باب فضل خودشان در عبارت وصیت نامه مذکور تدبیر نموده و تضاد فرمایند (رجوع شود بجلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ؛ ص ۳۶) و عجب این است که ابن ابی الحدید « حفظ ما فی الوعاء بشدّ الوکاء » را جزء امثال ضمن بیانات امیر المؤمنین علیه السلام نموده و « تلافیک » را تا آخر یعنی تا « من منطقک » جزء امثال معروفه عرب معرفی کرده است با آنکه او لی در مجمع الامثال نقل شده ؛ فراجم آن شست .

۴۹۲۴ - حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ الْعَمَلُ لِلْمَعَادِ، وَالْإِسْتِكْثَارُ مِنَ الزَّادِ.

حقّ است بر عاقل کار کردن از برای معاد و طلب کردن توشه بسیار یعنی از برای آن . و «معاد» بمعنی بازگشت است یا روز بازگشت ، یا محلّ بازگشت .

۴۹۲۵ - حِفْظُ مَا فِي يَدِكَ خَيْرُ لَكَ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدِ غَيْرِكَ .

نگاهداشتن آنچه در دست تست بهتر است از برای توازن طلب کردن آنچه در دست غیر تست یعنی نگاهداشتن آنچه داری و قناعت کردن بآن بهترست از از اینکه زیاده روی کنی و بزودی صرف نمائی آنچه را داری و محتاج شوی بطلب از دیگران . و این کلام نیز در نهج البلاغه در جمله وصیت مزبوره نقل شده بعد از فقره «و کاء» که قبل از فقره سابق [سابق] نقل شد .

۴۹۲۶ - حَاسِبْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ فَإِنَّ غَيْرَهَا مِنَ الْأَنْفُسِ لَهَا حَاسِبٌ غَيْرُكَ .

محاسبه کن نفس خود را از برای نفس خود ؛ پس بدرستی که غیر آن را از نفسها از برای آنهاست حساب کننده غیر تو . مراد اینست که تو باید محاسبه خود کنی و در فکر تدارك احوال خود باشی از برای رستگاری در آنسرا ؛ نه اینکه تفحص احوال مردم و تجسس خوب و بد ایشان کنی ، حساب کننده غیر تو از برای ایشان هست حاجت بتفحص و تجسس تو نیست .

۴۹۲۷ - حِكْمَةُ الدُّنْيَى تَرْفَعُهُ ، وَ جَهْلُ الشَّرِيفِ يَضَعُهُ .

حکمت دنی یعنی پست مرتبه بلند میگرداند او را ، و نادانی شریف یعنی بلند مرتبه پست میگرداند او را . یعنی هر چند کسی پست مرتبه باشد در دنیا درگاه حکمت یعنی علم حق تحصیل کند بلند مرتبه شود ، و هر چند کسی بلند مرتبه باشد بحسب دنیا هرگاه نادان باشد پست مرتبه گردد .

۴۹۲۸ - حَسَدُ الصَّدِيقِ مِنْ سُقْمٍ ^(۱) الْمَوَدَّةِ .

رشک دوست از بیماری دوستی است . یعنی دوستی که حسد بردبرد دوست خود دوستی او صحیح نیست بلکه سقیم و علیل است ، هر که در واقع با کسی دوست باشد هر چند نعمت او را زیاده بیند باید که شادمانتر گردد چه جای اینکه رشک بردبر آن و آرزوی زوال آن کند از او .

۴۹۲۹ - حِرَاسَةُ النِّعَمِ فِي صَلََةِ الرَّحِمِ .

نگهبانی نعمتها در پیوند با خویشان است . مراد اینست که احسان برخویشان و رعایت ایشان باعث حفظ نعمتها و عدم زوال آنها میشود ، و بی آن حفظ آنها نمیتوان کرد .

۴۹۳۰ - حُلُولُ النِّعَمِ فِي قَطِيعَةِ الرَّحِمِ .

فرود آمدن عقوبتها در بریدن از خویشان است .

۴۹۳۱ - حَارِبُوا هَذِهِ الْقُلُوبَ فَإِنَّهَا سَرِيعَةُ الْعِثَارِ .

جنگ کنید با این دلها یعنی دلهای خود پس بدرستی که آنها زود لغزش اند . یعنی بسبب هواها و هوسها که دارند زود می لغزند و بخطا و گناهی گرفتار میشوند پس جنگ کنید با آنها از برای نگاهداشتن آنها از لغزش . و در اکثر نسخه ها بجای « العثار » : « الدثار » است و ظاهراً نیست که بمعنی هلاکت یا غفلت باشد یعنی زود هلاک میشوند یا غافل میشوند نهایت « دثار » باین معنی در کتب لغت بنظر نرسیده اما چون « دائر » را بمعنی هالک و غافل گفته اند ممکن است که « دثار » بمعنی هلاکت یا غفلت باشد .

۱- شارح (ره) این کلمه را « سقم » بفتح سین و قاف ضبط کرده ؛ و هر دو درست است ؛ در أقرب الموارد گفته : « السَّقْمُ وَالسَّقْمُ السَّقَامُ » و نیز گفته : « سقم (کلم و نصر) سَقَمًا وَ سُقَمًا وَ سَقَامًا = مرض » .

۴۹۳۲ - حُكِمَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا بِالشَّقَاءِ وَالْفَنَاءِ وَالدَّمَارِ وَالْبَوَارِ .

حکم شده بر اهل دنیا ببدبختی وفانی شدن و هلاک کردن و هلاک شدن یعنی حق تعالی حکم کرده بر اهل دنیا یعنی جمعی که حریص بر آن باشند و آخرت را بآن فروشنند ببدبختی وفانی شدن یعنی فانی شدن معنوی و هلاک شدن در آخرت یا نیست شدن بمرگ که شامل همه اهل دنیا باشد و خصوصیتی باهل دنیا بمعنی مذکور ندارد . و «هلاک کردن» یعنی هلاک نمودن جمعی را که پیروی ایشان کنند و «هلاک شدن ایشان خود بهلاکت معنوی» و این تأکید «الفناء» است اگر مراد بآن فنای معنوی باشد ، و بنا بر احتمال دیگر آن فنای صوری است و این فنای معنوی .

۴۹۳۳ - حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا ، وَوَازِنُوها قَبْلَ أَنْ تُوَازنُوا .

محاسبه کنید با نفسهای خود پیش از اینکه محاسبه کرده شوید ، و بسنجید آنها را پیش از اینکه سنجیده شوید شما . مراد سنجیدن اعمال آنهاست و سنجیدن قدر و رتبه آنها که اگر پست باشد تدارك آن بشود ، و ممکن است که ترجمه این باشد که : پیش از اینکه حساب کرده شوند آنها و پیش از اینکه سنجیده شوند آنها ؛ و حاصل هردو یکیست یعنی پیش از اینکه محاسبه شما یا آنها بشود در قیامت ، و پیش از اینکه سنجیده شوید شما یا آنها در قیامت .

۴۹۳۴ - حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ بِأَعْمَالِهَا ، وَطَالِبُوهَا بِأَدَاءِ الْمَفْرُوضِ عَلَيْهَا ،

وَالْأَخِذِ مِنْ فَنَائِهَا لِبَقَائِهَا ؛ وَتَزَوَّدُوا وَتَاهَبُوا قَبْلَ أَنْ تُبْعَثُوا .

محاسبه کنید نفسهای خود را بعملهای آنها ، و مطالبه کنید آنها را بادای آنچه واجب شده بر آنها ، و فرا گرفتن از فنای آنها از برای بقای آنها ، و توشه بگیرید و آماده شوید پیش از اینکه برانگیخته شوید بعملهای آنها . یعنی در باب عملهای آنها . و «فرا گرفتن از فنای آنها» یعنی فرا گرفتن توشه از سرای فانی آنها از برای سرای باقی آنها . و «برانگیخته شوید» یعنی برانگیخته شوید از برای رفتن بآن سرا و مأمور شوید بآن .

۴۹۳۵- حُفَّتِ الدُّنْيَا بِالشَّهَوَاتِ، وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ، وَتَزَيَّنَتْ بِالْفُرُورِ، وَتَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ.

فرو گرفته شده دنیا بخواهشها، و دوستی کرده بلذتهای حاضر، و آرایش یافته بفریب، و زیور کرده بامیدها. «دوستی کرده بلذتهای حاضر» یعنی با مردم دوستی میکند و ایشانرا دوست خود میکند بسبب لذتهای حاضری که دارد. و «آرایش یافته بفریب» یعنی زینت یافته در نظر مردم بسبب فریبهایی که ایشانرا میدهد بوعدهای دروغ. و «زیور کرده بامیدها» بمنزله تأکید و بیان آنست.

۴۹۳۶- حَارِبُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الدُّنْيَا وَأَصْرِ فُوهَا عَنْهَا؛ فَإِنَّهَا سِرْبَةُ الزَّوَالِ، كَثِيرَةُ الزَّلْزَالِ^(۱)، وَشَيْكَةٌ لَا يَنْتَقَالِ.

جنگ کنید با نفسهای خود بر سر دنیا، و برگردانید ایشان را از آن؛ پس بدرستی که آن تند زوال بسیار بلاهای شتابان انتقال است. «پس بدرستی که آن» بیان علت امر بجنگ کردن با نفسهاست بر سر آن و برگردانیدن آنها از آن و آن اینست که دنیا بزودی زایل میشود و بلاهای آن بسیار است، و انتقال آن از هر کسی شتابان است و بزودی واقع میشود، پس قابل آن نیست که کسی فریفته آن شود و آنرا مانع از سعی از برای آخرت گرداند که پاینده و دائم است. و ممکن است که «زلزال» بمعنی حرکت باشد نه بلاها و ترجمه این باشد که: بسیار حرکت است؛ یعنی حرکت آن بسیار است؛ بسبب اینکه هر چند روز از کسی بکسی حرکت میکند و انتقال مییابد و بنا بر این حاصل هر سه وصف یکیت و غرض تأکید است.

۴۹۳۷- حَدِيثُ كُلِّ مَجْلِسٍ يُطَوَّى مَعَ بَسَاطِهِ.

سخن هر مجلسی در نور دیده میشود با بساط آن. یعنی چنانکه بساط آن بزودی

۱- شارح (ره) در حاشیه نسبت باین کلمه بخط خود چنین نوشته: «زلزال بمعنی بلاها بفتح زاست، و بمعنی حرکت بکسر زاء؛ و بفتح آن و ضم آن نیز آمده؛ منه».

برچیده میشود سخن آن نیز همراه آن برهم پیچیده میشود ؛ یعنی سخنی از آن هم در زبان نمی ماند پس چیزی که بقای آن این باشد فریفته آن نمیتوان شد . و ممکن است که مراد این باشد که : سخن هر مجلسی باید که در نور دیده شود با بساط آن ؛ یعنی بعد از انقضای آن مجلس اسرار آن مجلس را نباید نقل کرد (۱) .

۴۳۸ - حُكِمَ عَلَى مُكْثَرِي أَهْلِ الدُّنْيَا بِالْفَاقَةِ ، وَ أُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ .

حکم شده بر مال بسیارداران اهل دنیا به حاجت ، و یاری کرده شده کسی که بی نیاز باشد از آن آسایش . « حاجت مال بسیارداران » ظاهرست ؛ چه در حفظ و حراست اموال محتاج بعمله و حکام و غیر آنها شوند . و « راحت و آسایش کسی که بی نیاز باشد از دنیا و طلب آن نکند » محتاج بیان نیست .

۴۳۹ - حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَقْهَرَ هَوَاهُ قَبْلَ ضِدِّهِ .

حقّ است بر عاقل اینکه مغلوب سازد خواهش خود را پیش از دشمن خود . مراد اینست که هوا و هوس این کس در حقیقت دشمن تراست با او از هر دشمن ظاهری . و ضرر آن بیشتر میرسد از ایشان ؛ پس عاقل باید که دفع آنرا مقدّم دارد بر دفع هر دشمنی و غلبه نماید بر آن پیش از اینکه غلبه نماید بر دشمن .

۴۴۰ - حَقٌّ عَلَى الْمَلِكِ أَنْ يَسُوسَ نَفْسَهُ قَبْلَ جُنْدِهِ .

حقّ است بر پادشاه اینکه سیاست کند نفس خود را پیش از لشکر خود . « سیاست » چنانکه مکرّر مذکور شد بمعنی امر و نهی کردن است و مراد این است که : پادشاه باید که امر و نهی نفس خود را و داشتن آنرا بر طاعات و بازداشتن از

۱- این معنی دوّم ظاهر ترست پس در واقع این حدیث شریف نظیر « المجالس بالامانات » است که از احادیث معتبره است و در میان مردم بسیار معروف بلکه در حکم مثل شده است .

معاصی مقدم دارد بر امر و نهی لشکر خود ؛ زیرا که آن باعث سعادت و نیکبختی اخروی او گردد و امر و نهی لشکر از برای صلاح حال دنیای اوست و ظاهرست که سعی از برای آخرت را باید مقدم داشت بر سعی از برای دنیا .

حُزْنُ الْقُلُوبِ يَمْحِصُ الذُّنُوبَ (۱).

اندوهگینی دلها پاک میگرداند گناهان را یعنی اندوهگینی آنها از ترس خدا و پشیمانی گناهان .

حُسْنُ التَّوْبَةِ يَمْحُو الْحَوْبَةَ (۲).

نیکوئی بازگشت محو میکند هلاکت را . این فقره و فقره بعد هر دو در فصل سابق نقل شد و سهواً مکرراً نقل شده .

۴۹۴۱ - حُسْنُ الْإِسْتِغْفَارِ يَمْحِصُ الذُّنُوبَ .

نیکوئی استغفار یعنی طلب آمرزش پاک میکند گناهان را .

و فرموده آنحضرت علیه السلام در وصف منافقان یعنی آنانکه باطن ایشان با ظاهر ایشان موافق نبوده :

۴۹۴۲ - حَسَدَةُ الرَّخَاءِ، وَمُؤَكِّدُوا الْبَلَاءِ، وَ مُقْنِطُوا (۳) الرَّجَاءِ، لَهُمْ يَكُلُّ طَرِيقٌ صَرِيعٌ، وَ إِلَى كُلِّ قَلْبٍ شَفِيعٌ، وَ لِكُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ .

۲۰۱- نظر باین تصریح شارح (ره) که « این فقره و فقره بعد هر دو در فصل سابق

نقل شد » این دو فقره را بشمار نیاوردیم و عدد در اول آنها نگذاشتیم.

۳- شارح (ره) «مقنطوا» را از باب افعال گرفته است و قرأت آن بصیغه اسم فاعل

از باب تفعیل نیز درست است ؛ در آقرب الموارد گفته : «قَنَطَهُ وَ اقْنَطَهُ أَيَّاسَهُ» .

ایشان رشک برندگان فراخی اند، وسخت کنندگان بلایند، ونومید کنندگان امیدند، مرایشان راست بهرراهی کسی که بیندازد مردم را برخاك، وبسوی هردلی شفاعت کننده، و از برای هراندوهی اشکها. مراد اینست که رشك میبرند براینکه مؤمنان در وسعت و فراخی باشند، وسعی میکند در سخت کردن بلائی که متوجه ایشان باشد، وایشانرا نومید میکنند ازامیدی که داشته باشند یعنی اگرایشان امید فتح وظفری یا مانند آن از امیدها داشته باشند سخنان میگویند از اراجیف وغیر آن که ایشانرا نومیاء کنند وسست گردانند از جهاد یا از اصل دین. و «مرایشان راست بهرراهی کسی که بیندازد مردم را برخاك» یعنی گمراه کند ایشانرا و بیندازد برخاك ضلالت و هلاکت. و «بسوی هردلی شفاعت کننده» یعنی بسوی هردلی شفاعت کننده دارند که آنرا مایل سازد بایشان ودوست گرداند بایشان. و از برای هراندوهی اشکها» یعنی از برای هراندوهی که عارض ایشان شود گریه میکنند یا اینکه از برای اندوه دیگران نیز گریه میکنند تا اینکه خود را دوست ایشان وانمایند و مراد چنانکه در بعضی احادیث دیگر نیز واقع شده اینست که: منافق گریه در آستین دارد؛ و از برای هرچه خواهد گریه میکند.

و پرسیدند از آنحضرت علیه السلام از جماع پس فرمود:

۴۹۴۳- حَيَاءٌ يَرْتَفِعُ، وَعَوْرَاتٌ تَجْتَمِعُ، أَشْبَهُ شَيْءٍ بِالْجُنُونِ، الْأَصْرَارُ عَلَيْهِ هَرَمٌ، وَالْإِفَاقَةُ مِنْهُ نَدَمٌ، ثَمَرَةُ حَلَالٍ الْوَلَدُ، إِنْ عَاشَ فَتَنَ، وَإِنْ مَاتَ حَزَنَ.

شرمی است که برمیخیزد، و عورتهاست که جمع میشوند، شبیه ترین چیز است بدیوانگی، اصرار بر آن پیریست، و بهوش آمدن از آن پشیمانی است، میوه حلال آن فرزند است که اگر زنده بماند بفتنه می اندازد، و اگر بمیرد اندوهگین میسازد. «عورت» چنانکه مکرر مذکور شد چیزی را گویند که باید پوشید. و «اصرار بر آن

پیریت» یعنی سبب این میشود که آدمی زود پیر شود . و « بهوش آمدن از آن پشیمانی است » یعنی بعد از اینکه کسی از آن فارغ شد پشیمان میشود از آن و ناخوش میدارد آنرا . و « بفتنه می اندازد » باعتبار اینکه آدمی گرفتار علاقه باو میشود و از برای او تعب و زحمت و اندوه بسیار میکشد و بسیار است که از برای او مرتکب گناهان میگردد .

۴۹۴۴ - حَيَاءُ الرَّجُلِ مِنْ نَفْسِهِ ثَمَرَةُ الْإِيمَانِ .

شرم سرد از نفس خود میوه ایمان است ، یعنی از جمله میوه های ایمان اینست که آدمی از نفس خود شرم کند و مرتکب گناهان نشود نه در آشکارا و نه در نهان .

حُسْنُ الْخُلُقِ يُورِثُ الْمَحَبَّةَ ، وَ يُؤَكِّدُ الْمَوَدَّةَ (۱) .

نیکوئی خوی از پی آورد محبت را ، و محکم گرداند مودت را . این فقره با فقره بعد هر دو در فصل سابق نقل شده و مکرر شده .

حُسْنُ الْعَمَلِ خَيْرٌ ذَخِيرٍ وَ أَفْضَلُ عُدَّةٍ (۲) .

نیکوئی عمل بهترین ذخیره است و افزونترین آماده کرده شده .

۴۹۴۵ - حَاصِلُ الْمُنَى الْأَسْفُ ، وَ ثَمَرُهُ التَّلَفُ .

حاصل آرزوها تأسف است یعنی اندوه سخت ، و میوه آن تلف است یعنی تلف جان ، چه غم و اندوه زیاد باعث آن میشود .

۴۹۴۶ - حَلُّوا أَنْفُسَكُمْ بِالْعَفَافِ ، وَ تَجَنَّبُوا التَّبْذِيرَ وَ الْإِسْرَافَ .

زیور کنید نفسهای خود را بپرهیزگاری ، و دوری گزینید از تبذیر و اسراف . «تبذیر» هم بمعنی «اسراف» است یعنی زیاده از اندازه خرج کردن .

۲۰۱ - بجهت تفسیری که شارح (ره) بتکرار این دو فقره کرده آنها را بشمار نیاوردیم .

حرف خاء

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز
حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
در حرف « خاء » بلفظ « خیر » .

فرموده است آن حضرت علیه السلام:

۴۹۴۷ - خَيْرُ الْمَوَاهِبِ الْعَقْلُ.

بهترین موهبتها یعنی صفتها که حق تعالی بخشیده بمردم عقل است یعنی قوتی که بآن علم حاصل شود .

۴۹۴۸ - خَيْرُ السِّيَاسَاتِ الْعَدْلُ.

بهترین سیاستها یعنی امرونها عدل است یعنی امرو نهیی است که متضمن عدل میانه مردم باشد و بداردایشانرا برآن ، یا بعنوان عدل باشد .

۴۹۴۹ - خَيْرُ الْغَنَاءِ غِنَاءُ النَّفْسِ (۱).

بهترین توانگری توانگری نفس است؛ یعنی توانگری اواز اعمال صالحه، یا اینکه قانع باشد و محتاج بخلق نباشد .

۴۹۵۰ - خَيْرُ الْجِهَادِ جِهَادُ النَّفْسِ.

بهترین جهادها جهاد بانفس است یعنی جنگ با اواز برای داشتن او بر طاعات و منع از معاصی .

۱- شراح (ره) این فقره را «خیر الغنی غناء النفس» ضبط کرده یعنی اولی را بکسر غین و قصر الف، و دومی را بفتح غین و مدّ الف ضبط کرده است؛ و مکرر زگذشت که هر دو بمعنی توانگریست و نظربموازنة این فقره با فقره آینده ضبط هر دو بفتح غین و مدّ آخر بهتر است .

۴۹۵۱ - خَيْرُ الْعِلْمِ مَا نَفَعَ .

بهترین علم آنست که نفعی ببخشد باینکه از علوم دینی باشد و عمل بآن بشود .

۴۹۵۲ - خَيْرُ الْمَوَاعِظِ مَا رَدَعَ .

بهترین موعظه ها اینست که بازدارد یعنی اثر کند در شنونده و بازدارد او را از معاصی .

۴۹۵۳ - خَيْرُ الْمَكَارِمِ الْإِثَارُ .

بهترین مکرمتها یعنی نیکی کردنها ایثارست یعنی بخشش یا برگزیدن کسی برخود ببخشش چیزی باو باوجود احتیاج خود بآن .

۴۹۵۴ - خَيْرُ الْإِخْتِيَارِ صُحْبَةُ الْإِخْيَارِ .

بهترین برگزیدنها صحبت نیکان است یعنی برگزیدن صحبت نیکان .

۴۹۵۵ - خَيْرُ الْبِرِّ مَا وَصَلَ إِلَى الْأَحْرَارِ .

بهترین احسان آنست که برسد بازادگان یعنی بمردمی که در بند علایق دنیا نباشند .

۴۹۵۶ - خَيْرُ الثَّنَاءِ مَا جَرَى عَلَى أَلْسِنَةِ الْإِبْرَارِ .

بهترین ستایش آنست که روان شود بر زبانهای نیکوکاران . یعنی مدح و ثنائی است که نیکوکاران کسی را بکنند که در آن کذب و گزافی نباشد و دلیل خوبی معدوم باشد .

۴۹۵۷ - خَيْرُ أَعْمَالِكَ مَا قَضَىٰ قَرْضُكَ .

بهترین عملهای تو آنستکه بجا آورد واجب ترا ؛ زیرا که ترك واجب باعث

عقاب میشود و ترك سنت باعث عقاب نمیشود بلکه سبب فوت ثوابی میشود که بر فعل آن مترتب میشود و یقین ادای چیزی که بر ترك آن عقاب مترتب شود بهتر و ضرورت‌ترست از ادای آنچه بر ترك آن عقابی مترتب نشود و مجرد ترك فضیلتی باشد.

۴۹۵۸ - خَيْرُ أَمْوَالِكَ مَا وَقَىٰ عِرْضَكَ .

بهترین مالهای تو آنست که نگاهدارد عرض ترا ؛ یعنی صرف شود از برای حفظ عرض صاحب آن پس آن بهترست از هر مالی که در مصرف دیگر صرف شود یا نگاهداشته شود . و ممکن است که مراد این باشد که : بهترین مالها آنست که عرض صاحب آن با وجود آن محفوظ ماند، پس آن بهترست از مالی که با هتک عرضی باشد مثل اینکه خفت و ذلتی برخورد گذارد و صرف نکند آنرا از برای دفع آن .

۴۹۵۹ - خَيْرُ الْأَعْمَالِ مَا أَكْتَسَبَ شُكْرًا .

بهترین عملها آنست که کسب کند شکری را . یعنی جزای نیکوئی را از جانب حق تعالی ، یا شکر کسی را باینکه احسان بکسی باشد که او شکر آن کند .

۴۹۶۰ - خَيْرُ الْأَمْوَالِ مَا اسْتَرْقَ حُرًّا .

بهترین مالها آنست که بنده کند آزاده را، یعنی احسان شود با آزاده چه مردمان بندگان احسان‌اند چنانکه مکرر مذکور شد .

۴۹۶۱ - خَيْرُ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ .

بهترین آنچه آزمایش کنی آنست که پند دهد ترا . یعنی تجربه ایست که پند گیری از آن و متنبه شوی با سری سودمند که سبب اقدام برخیری یا منع از شرّی گردد .

۴۹۶۲ - خَيْرُ الْعُلُومِ مَا أَصْلَحَكَ .

بهترین علمها آنست که اصلاح کند حال ترا . یعنی سبب تقوی و پرهیزگاری
تو شود .

۴۹۶۳ - خَيْرُ الدُّنْيَا حَسْرَةٌ ، وَ شَرُّهَا نَدَمٌ .

خیر دنیا حسرت است و شر آن پشیمانی . «بودن خیر آن حسرت» باعتبار اینست
که کسی که در دنیا کار خیری کرده باشد و در قیامت ثواب آنرا بیابد حسرت میخورد
که چرا کم کردم و زیاده برین نکردم . و «بودن شر آن پشیمانی» یعنی سبب
پشیمانی در آخرت ؛ ظاهرست ، و ممکن است که مراد باوّل این باشد که : خیر دنیا
یعنی خیری که از دنیا باین کس میرسد مثل مال و اسباب و مانند آنها «حسرت
است» یعنی سبب حسرت میشود در وقتی که همه را باید گذاشت و رفت ، نهایت
جزو دوم بمعنی که مذکور شد ملایم این نیست ؛ زیرا که شر دنیا که سبب پشیمانی
است شری است که آدمی در دنیا بکنندنه شری که از دنیا باین کس برسد مگر اینکه
اشاره باین باشد که شر دنیا منحصرست در شری که آدمی خود کرده باشد ؛ زیرا
که شرور دیگر که باین کس برسد در دنیا چون حق تعالی در آخرت تلافی آنها
خواهد کرد در حقیقت شر نیست و خیرست ، شر همین بدیهاست که آدمی خود کرده
باشد و سبب استحقاق عقاب گردد ، و ظاهرست که آنها سبب پشیمانی گردد بخلاف
خیرات دنیا که خواه خود کرده باشد آنها را و خواه خود نکرده باشد مثل مصائب
و نوائب که باین کس برسد در دنیا همه سبب حسرت میشود یعنی آدمی در قیامت
حسرت خواهد خورد که چرا زیاده برین نبود .

۴۹۶۴ - خَيْرُ الصُّحُفِ التَّبَسُّمُ .

بهترین خنده تبسم است ؛ زیرا که فرحناکی از آن ظاهر نمیشود بخلاف

خنده‌ها که مشتمل بر صدا و قهقهه باشد که علامت فرحناکی و نشاط زیادست که شرعاً مذموم است .

۴۹۶۵ - خَيْرُ الْعِلْمِ التَّحْلُمُ .

بهترین حلم تحلم است یعنی حلم کسی که بالذات حلیم نباشد و خود را بر حلم دارد و نفس خود را جبر کند بر آن . و «بودن این حلم بهترین افراد حلم» ظاهرست؛ باعتبار زیادتی تعب و مشقت که در چنین حلمی باشد بخلاف حلمی که خلقی اینکس باشد که چندان تعبی در آن نیست .

۴۹۶۶ - خَيْرُ الْأَعْمَالِ مَا أَصْلَحَ الدِّينَ .

بهترین عملها آنست که اصلاح کند دین صاحب خود را .

۴۹۶۷ - خَيْرُ الْأُمُورِ مَا أَصْفَرَ عَنِ الْيَقِينِ .

بهترین کارها آنست که بگشاید از یقین یعنی علامت یقین صاحب خود باحوال مبدأ و معاد باشد مثل توکل و صبر و مانند آنها .

۴۹۶۸ - خَيْرُ الْعِلْمِ مَا قَارَنَهُ الْعَمَلُ .

بهترین علم آنست که همراه باشد با آن عمل .

۴۹۶۹ - خَيْرُ الْكَلَامِ مَا لَا يُمِلُّ وَلَا يَقِلُّ .

بهترین سخن آنست که ملالت نیاورد و کم نباشد . یعنی پرز یاد نباشد که باعث ملالت شنونده شود، و پر کم نباشد که خوب و فایده‌ای مطلب نکند . و ممکن است که «یقل» بصیغه مجهول از باب افعال خوانده شود و معنی این باشد که : کم شمرده نشود ؛ یعنی مردم آنرا کم نشمارند .

۴۹۷۰ - خَيْرُ الْأُمُورِ مَا آدَى إِلَى الْخُلَاصِ .

بهترین کارها آنست که بکشاند بخلاصی یعنی رستگاری از عذاب و عقاب اخروی .

۴۹۷۱ - خَيْرُ الْعَمَلِ مَا صَحِبَهُ الْإِخْلَاصُ .

بهترین عمل آنست که همشین او باشد اخلاص ، یعنی خالص بودن از برای رضای حق تعالی و خشنودی او .

۴۹۷۲ - خَيْرُ أُمُورِ الدِّينِ الْوَرَعُ .

بهترین امور دین پرهیز گاریست .

۴۹۷۳ - خَيْرُ الْأُمُورِ مَا عَرَى عَنِ الطَّمَعِ .

بهترین کارها آنست که برهنه باشد از طمع یعنی خالی باشد از طمع از مردم .

۴۹۷۴ - خَيْرُ الْبِرِّ مَا وَصَلَ إِلَى الْمَحْتَاجِ .

بهترین احسان آنست که برسد بکسی که محتاج بآن باشد .

۴۹۷۵ - خَيْرُ الْأَخْلَاقِ أَبْعَدُهَا عَنِ الدَّجَاجِ .

بهترین خویها دورترین آنهاست از لجاجت یعنی ایستادگی کردن بر باطل ، یا دشمنی کردن با مردم .

۴۹۷۶ - خَيْرُ الصَّدَقَةِ أَخْفَاهَا .

بهترین صدقه پنهان ترین آنست ، باعتبار دوری آن از شایبه ریا ؛ و این بنا بر غالب است و اگر نه گاه باشد که صدقه آشکار افضل باشد اگر خالص باشد از ریا ، و غرض از آن تحریص مردم باشد بر آن . و قبل از این مذکور شد که این در صدقه سنت است ، و اما در صدقه واجب ؛ آشکارا دادن آنرا بهتر میدانند .

۴۹۷۷ - خَيْرُ الْهِمَمِ أَعْلَاهَا .

بهترین همتها بلندترین آنهاست ؛ یعنی در هر باب همت بلند بهترست از همت پست .

۴۹۷۸ - خَيْرُ الْإِخْوَانِ أَقْلُهُمْ مُصَانَعَةً فِي النَّصِيحَةِ .

بهترین برادران کمترین ایشان است بحسب مدارا و مداهنه در نصیحت یعنی آنست که مدارا و مداهنه او در نصیحت تو و منع کردن تو از بدیها کمتر از سایر برادران باشد .

۴۹۷۹ - خَيْرُ السَّخَاءِ مَا صَادَفَ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ .

بهترین سخاوت آنست که برخورد بجایگاه حاجت یعنی سخاوتیست که نسبت بمحتاجی بشود .

۴۹۸۰ - خَيْرُ النُّفُوسِ أَزْكَاهَا .

بهترین نفسها پاکیزهترین آنهاست یعنی از گناهان و اخلاق بد .

۴۹۸۱ - خَيْرُ الشِّيمِ أَرْضَاهَا .

بهترین خویها پسندیدهترین آنهاست یعنی هر خویست که مردم آنرا بیشتر پسندند و از آن راضی تر و خوشنودتر باشند .

۴۹۸۲ - خَيْرُ الْأَخْتِيَارِ مُوَادَّةُ الْأَخْيَارِ .

بهترین برگزیدن دوستی کردن بانیکانست یعنی برگزیدن آن .

۴۹۸۳ - خَيْرُ الْمَعْرُوفِ مَا أُصِيبَ بِهِ الْإِبْرَارُ .

بهترین احسان آنست که رسیده شوند بآن نیکوکاران یعنی احسان نیست که بنیکوکاران برسد .

۴۹۸۴ - خَيْرُ الْكَرَمِ جُودٌ بِلاَ طَلَبٍ مُكَافَاةً .

بهترین کرم بخششی است بی طلب تلافی و جزایی .

۴۹۸۵ - خَيْرُ الْإِخْوَانِ مَنْ لَا يُجِوِجُ إِخْوَانَهُ إِلَى سِوَاهُ .

بهترین برادران آنست که محتاج نگرداند برادران خود را بسوی غیر خود .
یعنی خود کفایت امور ایشان بکند و نگذارد که محتاج بدیگری شوند .

۴۹۸۶ - خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ عَنَّفَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ .

بهترین برادران تو کسی است که سختی کند با تو در طاعت خدای سبحانه ؛
یعنی در داشتن تو بر آن .

۴۹۸۷ - خَيْرُ مَا اسْتَنْجَحْتَ بِهِ الْأُمُورَ (۱) ذِكْرُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ .

بهترین آنچه برآوری بآن کارها را ذکر خدای سبحانه است یعنی ذکر خدای
سبحانه بهترین وسیله ایست از برای برآوردن مطالب ؛ و مراد ذکر بربان است یا اعم
از مجرد در دل نیز .

۴۹۸۸ - خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ وَاسَاكَ ، وَخَيْرٌ مِنْهُ مَنْ كَفَاكَ ، وَإِنْ احتَاجَ
إِلَيْكَ أَعْفَاكَ .

بهترین برادران تو کسیست که مواسات کند با تو ، و بهتر از او کسیست که
کافی باشد ترا ، و اگر محتاج شود بسوی تو معاف دارد ترا . «مواسات» چنانکه
مکرر مذکور شد دادن مال است بکسی یا در وقتی که از قدر کفاف خود باشد

۱- شارح (ره) «استنجحت» را ابتداء خطاب خوانده و «الامور» را مفعول به آن

قرارداده است و هیچ احتمال دیگری در قرائت آن نداده است در صورتیکه میتوان «استنجحت»
را بقاء تأنیت ساکنه و صیغه مجهول خواند و «الامور» را نایب فاعل آن گرفت بلکه این
قرائت بهتر است نظر بعموم معنی ؛ پس معنی این میشود که «بهترین آنچه بر آورده میشود بآن
کارها ذکر خداست» .

نه از زیادتى بر آن ، یا برابر داشتن كسى باخود در مال خود؛ و بنا بر اوّل «بودن كسى كه كافى باشد او را بهتر از آن» ظاهرست ، و بنا بر دویم و سیّم باعتبار اینست كه كسى كه كافى باشد هر چند از فضل مال خود دهد و او را با خود برابر نداند نفع او باو بیشتر می رسد پس او بهتر برادر است از برای او ، هر چند آنكه از قدر كفاف دهد، یا او را باخود برابر داند افضل و افزونتر باشد بحسب مرتبه . و «معاف دارد ترا» یعنی باوجود احتیاج بتو از تو مدد و اعانتی نخواهد و ترا از آن بری دارد .

۴۸۸۹ - خَيْرٌ مَنْ صَاحَبْتَ ذُوَ الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ .

بهترین كسى كه مصاحبت كنى با او صاحبان علم و حلم اند .

۴۸۹۰ - خَيْرٌ مَنْ شَاوَزْتَ ذُوَ الْنَهْيِ وَالْعِلْمِ ، وَأَوْلُوا التَّجَارِبِ وَالْحَزَمِ .

بهترین كسى كه مشورت كنى صاحبان عقل و علم اند ، و خداوندان تجربه ها

و دوراندیشی .

۴۸۹۱ - خَيْرُ الْأُمُورِ مَا أَسْفَرَ عَنِ الْحَقِّ .

بهترین چیز ها آنستكه بگشاید از حقّ یعنی ظاهر شود از آن اسر حقّ كه

پنهان باشد .

۴۸۹۲ - خَيْرُ الْأَعْمَالِ مَا زَانَهُ الرَّفْقُ .

بهترین كارها اینست كه زینت دهد آنرا رفق ؛ یعنی صاحب آن با مردم

بمهربانى و لطف سلوك كند؛ و این معنى زینت عملهای خیر او باشد .

۴۸۹۳ - خَيْرُ الْأَمْوَالِ مَا أَعَانَ عَلَى الْمَكَارِمِ .

بهترین مالها آنست كه یاری كند بر مكرمتهای یعنی افعال خیر .

۴۸۹۴ - خَيْرُ الْأَعْمَالِ مَا قَضَى الْمَوَازِمَ .

بهترین عملها آنست که بجا بیاورد آنچه را لازم باشد ؛ یعنی واجب باشد و البته باید کرد، و این همان مضمون فقره ایست که چند فقره قبل از این نقل شد که :
« خَيْرُ أَعْمَالِكَ مَا قَضَيْتَ فَرَضَكَ » و شرح شد .

۴۹۹۵ - خَيْرُ الْخَلَائِقِ الرَّفِيقُ .

بهترین خویها رفیق است یعنی مهربانی و لطف با مردم .

۴۹۹۶ - خَيْرُ الْكَلَامِ الصِّدْقُ .

بهترین سخن آنست که راست باشد .

۴۹۹۷ - خَيْرُ الْأَخْوَانِ مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى إِخْوَانِهِ مُسْتَقْصِيًا .

بهترین برادران کسیست که نبوده باشد بربرادران خود بنهایت رساننده یعنی پرسخت گیری نکنند بربرادران در رعایت حقوق خود ، و نهایت آنها از ایشان توقع نداشته باشد ، و اگر چیزی از آنها از یکی از برادران فوت شود مسامحه کند در آن و درگذرد .

۴۹۹۸ - خَيْرُ الْأَمْرَاءِ مَنْ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ أَمِيرًا .

بهترین امراء یعنی فرماندهان کسیست که باشد بر نفس خود فرمانده ؛ یعنی نفس او فرمان او ببرد در امر بطاعات و نهی از معاصی .

۴۹۹۹ - خَيْرُ الْمَعْرُوفِ مَا لَمْ يَتَقَدَّمْهُ الْمَطْلُ وَلَمْ يَتَّبِعْهُ الْمَنُ .

بهترین احسان آنست که پیشی نگرفته باشد بر آن پس انداختنی ؛ و از عقب او در نیاید منتی ، « پیشی نگرفته باشد بر آن پس انداختنی » یعنی چنین نباشد که پیش از آن وعده کرده باشد و از آن وعده پس انداخته باشد ، یا اینکه در اصل

پس انداختنی در آن نباشد یعنی در حال داده باشد و پس نینداخته باشد آنرا بوعده وقت دیگر .

۵۰۰۰ - خَيْرُ النَّاسِ مَنْ إِنْ أَغْضَبَ حَلَمَ ، وَإِنْ ظَلِمَ غَفَرَ ، وَإِنْ أَسِئَءَ إِلَيْهِ أَحْسَنَ .

بهترین مردم کسیست که اگر بخشم آورده شود بردباری کند ، و اگر ستم کرده شود ببخشايد ، و اگر بدی کرده شود بسوی او ؛ در برابر نیکوئی کند .

۵۰۰۱ - خَيْرُ النَّاسِ مَنْ نَفَعَ النَّاسَ .

بهترین مردم کسیست که نفع رساند مردم را .

۵۰۰۲ - خَيْرُ النَّاسِ مَنْ تَحَمَّلَ مُؤَنَةَ النَّاسِ .

بهترین مردم کسیست که بر خود گیرد خرج مردم را .

۵۰۰۳ - خَيْرُ خِصَالِ النِّسَاءِ شَرُّ خِصَالِ الرِّجَالِ .

بهترین خصلتهای زنان بدترین خصلتهای مردان است . ممکن است که مراد مذمت زنان باشد باینکه خصلتهای خوب ایشان خصلتهای بد مردانست پس خصلتهای بد ایشانرا برین قیاس باید کرد . و ممکن است که مراد این باشد که بخیلی که بدترین خصلتهای مردانست خوبترین خصلتهای زنانست چنانکه در بعض احادیث دیگر نیز وارد شده که : بخیلی در زنان پسندیده است . و در بعضی نسخه ها بجای « شر » بلفظ مفرد « شرار » بلفظ جمع واقع شده و بنابراین ظاهر معنی اوّل است ؛ زیرا که همه صفات بد مرد چنین نیست که در زنان خوب باشد .

۵۰۰۴ - خَيْرُ الْخِلَالِ صِدْقُ الْقَوْلِ ، وَمَكَارِمُ الْأَفْعَالِ .

بهترین خصلتها راستی سخن است ، و افعال نیکو . یعنی ایست که سخن کسی راست باشد و افعال او نیکو .

۵۰۰۵ - خَيْرُ الْمُلُوكِ مَنْ أَمَاتَ الْجَوْرَ ، وَ أَحْيَى الْعَدْلَ .

بهترین پادشاهان آنست که بمیراند ستم را ، و زنده گرداند عدل را .

۵۰۰۶ - خَيْرُ الدُّنْيَا زَهِيدٌ ، وَ شَرُّهَا عَتِيدٌ .

خیر دنیا اندک است و شر آن آماده است .

۵۰۰۷ - خَيْرُ الشُّكْرِ مَا كَانَ كَافِلًا بِالْمَزِيدِ .

بهترین شکر آنست که بوده باشد ضامن زیادتی ؛ یعنی شکر حق تعالی است که البته سبب زیادتی نعمت شود چنانکه در قرآن مجید فرموده (۱) .

۵۰۰۸ - خَيْرُ الْإِجْتِهَادِ مَا قَارَنَهُ التَّوْفِيقُ .

بهترین جد و جهد آنست که همراه آن باشد توفیق خدا ، یعنی تهیة اواسباب خیر را از برای اینکس ؛ پس عمده اینست که آدمی سعی کند در فرمانبرداری حق تعالی تا توفیق او همیشه همراه او باشد و مدد او کند .

۵۰۰۹ - خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ كَثُرَ إِغْضَابُهُ لَكَ فِي الْحَقِّ .

بهترین برادران تو کسیست که بسیار باشد بخشم آوردن او ترا در حق ؛ یعنی در آنچه حق باشد اگر خلاف حق از تو ببیند منع و زجر تو کند و از آن راه بسیار ترا بخشم آورد .

۵۰۱۰ - خَيْرُ الْأَسْتِعْدَادِ مَا أُصْلِحَ بِهِ الْمَعَادُ .

بهترین آماده شدن آنست که اصلاح شود بآن معاد . یعنی بازگشت یا روز

۱- اشاره به «لئن شکرتم لازیدنکم» است (رجوع شود بآیه ۷ سوره مبارکه ابراهیم) .

آن یا جایگاه آن . و مراد اینست که بهترین آماده شدن اینست که آدمی بسبب خصال و افعال خیر خود را آماده کند از برای صلاح حال آخرت خود .

۵۰۱۱ - خَيْرُ الْأَرَاءِ أَبْعَدُهَا مِنَ الْهَوَىٰ، وَأَقْرَبُهَا مِنَ السُّدَادِ .

بهترین رأیها آنست که دورتر باشد از خواهش ، و نزدیکتر باشد براه درست .
مراد اینست که هرگاه در مطلبی چندرای و اندیشه بخاطر کسی برسد هر یک از آن رایها که دورتر باشد از آنچه او خواهش او نزدیکتر باشد ؛ زیرا که بسیار است اعتماد بر آن بیشتر است از آنچه بخواهش او نزدیکتر باشد ؛ زیرا که بسیار است که خواهش چیز بی فریب میدهد آدمی را و زینت میدهد از برای او آنچه را موافق آن باشد بخلاف آنچه دورتر باشد از خواهش ، چه مظنه این خطا در آن نیست پس هرگاه رایها در نظر او مساوی باشند این معنی مرجعی است از برای آنچه دورتر باشد از خواهش . و مراد به « نزدیکتر بودن براه درست » اینست که اندیشه باشد که براستی و درستی آنرا بعمل توان آورد و محتاج به حیل و تزویری نباشد .

۵۰۱۲ - خَيْرٌ مَنْ صَحِبْتَهُ مَنْ لَا يَحْجُجُكَ إِلَىٰ حَاكِمٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ .

بهترین کسی که مصاحبت کنی با او کسیست که محتاج نسازد ترا بسوی حاکمی که حکم کند میان تو و میان او . یعنی اگر دعوی بر او داشته باشی او خود بآنچه حق باشد قائل شود و محتاج نسازد ترا باینکه نزد حاکمی بروی که حکم کند میان تو و میان او .

۵۰۱۳ - خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ وَاسَاكَ بِخَيْرِهِ، وَخَيْرٌ مِنْهُ مَنْ أَغْنَاكَ عَنْ غَيْرِهِ .

بهترین برادران تو کسیست که مواسات کند با تو بمال خود ، و بهتر از او کسیست که بی نیاز سازد ترا از غیر او . این همان مضمون فقره ایست که قبل از این نقل شد که : « خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ وَاسَاكَ ، وَخَيْرٌ مِنْهُ مَنْ كَفَاكَ » و شرح شد .

۵۰۱۴ - خَيْرُ الْإِخْوَانِ أَنْصَحُهُمْ ، وَشَرُّهُمْ أَغْشَاهُمْ .

بهترین برادران خالصترین ایشانست و بدترین ایشان غش دارترین ایشانست .

۵۰۱۵ - خَيْرُ النَّاسِ أَوْعَاهُمْ ، وَشَرُّهُمْ أَفْجَرُهُمْ .

بهترین مردم پرهیزگارترین ایشانست ، و بدترین ایشان گنهگارترین ایشان .

۵۰۱۶ - خَيْرُ الْإِخْوَانِ مَنْ لَمْ تَكُنْ عَلَى الدُّنْيَا أُخُوَّتُهُ .

بهترین برادران کسیست که نبوده باشد بر سر دنیا و از برای آن برادری او .

۵۰۱۷ - خَيْرُ الْإِخْوَانِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ اللَّهِ مَوَدَّةٌ .

بهترین برادران کسیست که بوده باشد در راه خدا دوستی او .

۵۰۱۸ - خَيْرُ الْإِخْوَانِ مَنْ إِذَا فَقَدْتَهُ لَمْ تُحِبَّ الْبَقَاءَ بَعْدَهُ .

بهترین برادران کسیست که هرگاه نیایی او را دوست نداری باقی ماندن را

بعد از او .

۵۰۱۹ - خَيْرُ الْعِبَادِ مَنْ إِذَا أَحْسَنَ اسْتَبَشَرَ ، وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ .

بهترین بندگان کسیست که هرگاه کار نیکی بکند شادمان شود ، و هرگاه

کار بدی بکند طلب آمرزش کند .

۵۰۲۰ - خَيْرُ النَّاسِ مَنْ إِذَا أُعْطِيَ شَكَرَ ، وَإِذَا ابْتُلِيَ صَبَرَ ، وَإِذَا ظَلِمَ غَفَرَ .

بهترین مردم کسیست که هرگاه عطا کرده شود شکر کند ، و هرگاه گرفتار

شود بیلانی صبر کند ، و هرگاه ستم کرده شود ببخشايد .

۵۰۲۱ - خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرِ وَجَذَبَكَ إِلَيْهِ ، وَآمَرَكَ بِالْبِرِّ

وَآمَنَكَ عَلَيْهِ .

بهترین برادران تو کسیست که شتاب کند بسوی خیر، و بکشد ترا بسوی آن،
و امر کند ترا بنیکوئی، و یاری کند ترا بر آن.

۵۰۲۲ - خَيْرُ اخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ، وَنَدَبَكَ
إِلَى أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ بِحَسَنِ أَعْمَالِهِ.

بهترین برادران تو کسیست که بخواند ترا بر راستی گفتار پراستی گفتار خود،
و متوجه سازد ترا بسوی افزونترین عملها بنیکوئی عملهای خود. یعنی کسی است که
راست گفتار نیکوکار باشد، و صحبت او در تو اثر کند؛ پس راست گفتاری اوسبب
راست گفتاری تو شود، و نیکوکاری او باعث نیکوکاری تو نیز گردد.

۵۰۲۳ - خَيْرُ الْعِلْمِ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ رَشَادَكَ، وَشَرُّهُ مَا أَفْسَدْتَ بِهِ مَعَادَكَ.

بهترین علم آنست که اصلاح کنی بآن راه یافتن خود را، و بدترین آن آنست
که تباه کنی بآن آخرت خود را. مراد به «آنچه اصلاح کند بآن راه یافتن خود را»
علمی است که عمل بآن بشود و به «آنچه تباه کند بآن آخرت خود را» علمی است
که عمل بآن نشود. و ممکن است که مراد باوّل علوم حقه باشد و بدوّم اعتقادات
فاسده؛ بنابراین که «علم» گاهی بر مطلق ادراک اطلاق میشود خواه موافق واقع
باشد و خواه مخالف آن.

۵۰۲۴ - خَيْرُ عَمَلِكَ مَا أَصْلَحْتَ بِهِ يَوْمَكَ، وَشَرُّهُ مَا اسْتَفْسَدْتَ^(۱) بِهِ
قَوْمَكَ.

بهترین عمل تو آنست که اصلاح کنی بآن روز خود را، و بدترین آن آنست

۱- در نسخه چایی ببئی «افسدت» و شاید در سایر نسخ چایی نیز این طور باشد؛
و در اقرب الموارد گفته: «استفسد الیه ضد استصلح؛ و استفسد السلطان قائمه = أساء
الیه حتی استعصى علیه؛ يقال: الامیر یستفسد رعیتة».

که طلب کنی بآن فساد قوم خود را . مراد به «روزاو» روزیست که آن عمل را در آن میکند ، یا روز قیامت است ، و مراد به «عملی که طلب کند بآن فساد قوم خود را» بعضی اعمال شنیعه است که باعث عیب و عار همه قوم و قبیله میشود؛ پس کسی که آنرا بکند گویا طلب کرده فساد شدن قوم خود را ، یا کاری که باعث وقوع فتنه و فساد شود میانه قوم او .

۵۰۲۵ - خَيْرُ النَّاسِ مَنْ أَخْرَجَ الْحِرْصَ مِنْ قَلْبِهِ، وَعَصَىٰ هَوَاهُ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ.

بهترین مردم کسیست که بیرون کند حرص را از دل خود ، و نافرمانی کند خواهش خود را در فرمانبرداری پروردگار خود . یعنی در آنچه اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی باشد اگر خواهش خلاف آن داشته باشد فرمان آن خواهش نبرد و اطاعت آن نکند .

۵۰۲۶ - خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَهَّرَ مِنَ الشَّهَوَاتِ نَفْسَهُ ، وَقَمَعَ غَضَبَهُ ، وَارْضَىٰ رَبَّهُ.

بهترین مردم کسیست که پاک کند از خواهشها نفس خود را ، و بکوبد خشم خود را ، و خشنود گرداند پروردگار خود را . مراد خواهشهاییست که بحرامها باشد ، و مراد به «کوبیدن خشم» فرونشاندن آنست و عمل نکردن برفوق مقتضای آن .

۵۰۲۷ - خَيْرُ النَّاسِ مَنْ كَانَ فِي يُسْرِهِ سَخِيًّا شُكُورًا.

بهترین مردم کسیست که بوده باشد در توانگری خود بخشنده شکرکننده .

۵۰۲۸ - خَيْرُ النَّاسِ مَنْ كَانَ فِي عُسْرِهِ مُؤْتِرًا صَبُورًا.

بهترین مردم کسیست که بوده باشد در درویشی خود اختیارکننده صبرکننده؛

یعنی با وجود درویشی و تنگی حال غیر خود را بر خود اختیار کند و چیز را با او ببخشد
با وجود احتیاج خود بان، و صبر کننده باشد بر آن درویشی و بی چیزى ، و بسبب آن
خود را در حراسی نیندازد .

۵۰۲۹ - خَيْرُ اخْوَانِكَ مَنْ دَلَّكَ عَلَى هُدًى ، وَ اكْتَسَبَكَ ثَقًى ، وَ صَدَّكَ
عَنِ اتِّبَاعِ هَوًى .

بهترین برادران تو کسی است که دلالت کند ترا بر راه راستی ، و کسب
فرماید ترا پرهیز گاری ، و منع کند ترا از پیروی خواهشی ؛ یعنی خواهش حراسی .
و در بعضی نسخه ها « اَلْبَسَكَ » بجای « اُكْتَسَبَكَ » است و بنابراین ترجمه اینست
که : بپوشاند بتو پرهیز گاری .

۵۰۳۰ - خَيْرٌ مَنْ صَحِبْتَ مِنْ وَلَهَكَ بِالْآخِرَةِ ، وَ زَهَّدَكَ فِي الدُّنْيَا ،
وَ اعَانَكَ عَلَى طَاعَةِ الْمَوْلَى .

بهترین کسی که مصاحبت کنی کسیست که شیفته کند ترا با آخرت، و بی رغبت
گرداند ترا در دنیا ، و یاری کند ترا بر فرمانبرداری پروردگار .

۵۰۳۱ - خَيْرُ النَّاسِ مَنْ زَهَّدَتْ^(۱) نَفْسُهُ ، وَ قَلَّتْ رَغْبَتُهُ ، وَ مَاتَتْ شَهْوَتُهُ ،
وَ خَلَصَ اِيْمَانُهُ ، وَ صَدَقَ اِيْقَانُهُ .

بهترین مردم کسیست که بی رغبت باشد در دنیا نفس او ، و کم باشد خواهش

۱- شارح (ره) کلمه «زهدت» را هم بفتح هاء و هم بکسر آن ضبط کرده است تا اشاره
باشد باینکه قرائت آن بهردو وجه صحیح است ؛ در اقرب الموارد گفته : « زهد فيه وعنه
(کنع وعلم وشرف) زهداً و زهاده رغبت عنه و تركه ؛ فهو زاهدٌ ، و الشيء مزهودٌ
فيه وعنه ؛ وقال الخليل : الزهادة في الدنيا و الزهد في الدين خاصة » پس معلوم میشود
که قرائت آن بضم هاء نیز درست است .

او، و مرده باشد هوا و هوس او، و خالص باشد ایمان او، و راست باشد یقین او؛ یعنی یقین کامل داشته باشد بآنچه یقین بآن باید داشت از احوال مبدأ و معاد.

۵۰۳۲ - خَيْرُ الْأُمُورِ مَا سَهَّلَتْ مَبَادِيهَ ، وَ حَسَّنَتْ خَوَاتِمَهُ ، وَ حَمِدَتْ عَوَاقِبَهُ .

بهترین کارها آنست که آسان برآید مبادی آن، و نیکو باشد اواخر آن، و ستوده باشد عاقبت‌های آن؛ مراد اینست که بهترین کارهای دنیوی کاریست که مقدمات و اسباب آن بآسانی برآید و محتاج بتعب و زحمت زیاد نباشد، و «نیکو باشد اواخر آن» یعنی اصل آن کار و آنچه بعد از تحصیل اسباب و آلات باید کرده شود نیکو باشد و قبحی شرعاً یا عرفاً نداشته باشد. و «ستوده باشد عاقبت‌های آن» یعنی بعد از آن نیز مفسده و زیان و خسروانی بر آن مترتب نگردد.

۵۰۳۳ - خَيْرُ الْأُمُورِ أَعْجَلُهَا عَائِدَةً ، وَ أَحْمَدُهَا عَاقِبَةً .

بهترین کارها تندترین آنهاست بحسب فایده، و ستوده ترین آنهاست بحسب عاقبت؛ یعنی کاریست که فایده آن زودتر باین کس برسد، و عاقبت آن بحسب دنیا و آخرت ستوده تر باشد.

۵۰۳۴ - خَيْرُ أَمْوَالِكَ مَا كَفَاكَ .

بهترین اموال تو آنست که کافی باشد ترا؛ یعنی بقدر احتیاج تو باشد و کمتر از آن نباشد که باعث تنگی حال شود، و نه زیاد بر آن که باعث طغیان شود و در دنیا از برای حفظ آن زیادتی هم تعبی باید کشید و در آخرت حساب آنرا نیز باید داد.

۵۰۳۵ - خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ وَاسَاكَ .

بهترین برادران تو کسیست که مواسات کند با تو و معنی «مواسات» مکرر مذکور شد .

۵۰۳۶ - خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْآبْنَاءُ الْآدَبُ .

بهترین آنچه میراث دهند پدران پسران را ادب است؛ یعنی اینست که آداب تعلیم ایشان کنند .

۵۰۳۷ - خَيْرُ الْعَطَاءِ مَا كَانَ عَنْ غَيْرِ طَلَبٍ .

بهترین بخشش آنست که بوده باشد بی طلبی؛ یعنی بی طلب آنکه باو بخشیده میشود .

از آنچه وارد شده از سخنان حکمت آمیز

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حرف «حاء» بلفظ

مطلق یعنی بِالْفَاضِلِ مختلف نه بخصوص يَكْ لفظ چنانکه

در فصل سابق بود که همه بلفظ «خیر» بود.

فرموده است آن حضرت علیه السلام :

۵۰۳۸ - خُذْ عَلَى عَدُوِّكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحَدُ الظَّفَرَيْنِ .

سلوک کن بر دشمن خود با احسان پس بدرستی که آن یکی از دو فیروزیست

یعنی سلوک کن با احسان بر دشمن یا سلوک کن بر دشمن یعنی از برای غلبه بر او

با احسان کردن بر او پس بدرستی که این یکی از دو فیروزیست؛ یعنی فیروزی بر دشمن

بدون نحو میشود یکی بقر و غلبه بر او، و یکی باینکه احسان کرده شود با و تا اینکه

دوست بلکه بنده و فرمانبردار گردد؛ و ظاهرست که فیروزی برین نحو آسان و افضل است.

۵۰۳۹ - خُذْ بِالْعَدْلِ وَ آعْطِ بِالْفَضْلِ تَحْزِنُ الْمُنْقَبَتَيْنِ .

بگیر برابر و بده بزیادتی تا اینکه جمع کنی هر دو منقبت را . «منقبت» صفت

نیکو را گویند و مراد اینست که حق خود را برابر گرفتن و زیاد نگرفتن صفت نیکوئیست،

و همچنین حق کسی را زیاد دادن؛ پس هر گاه تو برابرگیری و زیاد بدهی هر دو

منقبت را جمع کرده خواهی بود . و ممکن است که مراد این باشد که سلوک کن

بعدالت ، و بخشش کن بتفضل، تا اینکه جمع کنی هر دو منقبت را یعنی منقبت عدل

و تفضل را یعنی در هر باب با مردم عدالت کن ، و هیچ اسری را بناحق جاری مساز مگر بخششی را که بعنوان تفضل بی اینکه بر توحقی باشد بکنی .

۵۰۴۰ - خُذْ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُومُ بِهِ عُدْرُكَ ، وَ تَثْبُتْ بِهِ حُجَّتُكَ .

فراگیر از کار خود آنچه بر پای بایستد بآن عذر تو ، و پای برجا باشد بآن حجت تو ، یعنی برهان تو یا غلبه تو . یعنی هرکاری که بکنی چنان کن که عذرتو در آن باب قائم باشد و برهان یا غلبه تو ثابت باشد یعنی اگر کسی در آن باب بر تو اعتراض کند عذر تو قائم باشد و غلبه تو بر او ثابت باشد .

۵۰۴۱ - خُذْ مِمَّا لَإِيقَىٰ لَكَ لِمَا يَبْقَىٰ لَكَ وَلَا يُفَارِقُكَ .

فراگیر از آنچه باقی نماند از برای تو برای آنچه باقی میماند از برای تو ، و « جدا نمیشود از تو » یعنی فراگیر از دنیای فانی توشه از برای آخرت که پاینده و باقی است .

۵۰۴۲ - خُذِ الْقَصْدَ فِي الْأُمُورِ ؛ فَمَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ خَفَّتْ عَلَيْهِ الْمَوْنُ .

فراگیر میان روی را در هر چیز ؛ پس هر که فراگیرد میان روی را سبک باشد براو مونها و اخراجات .

۵۰۴۳ - خُذِ الْحِكْمَةَ إِنِّي كَأَنْتَ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ ضَالَّةٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ .

فراگیر حکمت را هر جا که بوده باشد ؛ پس بدرستی که حکمت گم شده هر مؤمن است . مراد اینست که : پیاموز حکمت را یعنی علم درست را نزد هر کس که باشد خواه خوب باشد و خواهد ؛ زیرا که حکمت در حقیقت حق هر مؤمنی است و تعلق باو دارد و هر چه راند انداز آن بمنزله مالی است که گم شده باشد از او ؛ پس هر جا که بیابد بگیرد آنرا که مال گم شده اوست که پیدا شده .

۵۰۴۴ - خُذْ مِنْ قَلِيلٍ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ ، وَدَعْ مِنْ كَثِيرِهَا مَا يُطْعِيكَ .
 فراگیر از اندک دنیا آنچه را بس باشد ترا ، و واگذار از بسیار آن آنچه را
 بطغیان و سرکشی آورد ترا .

۵۰۴۵ - خُذْ بِالْحَزْمِ وَالزَّمِ الْعِلْمَ تُحْمَدَ عَوَاقِبُكَ .
 فراگیر دوراندیشی را ، و جدا مشو از علم تا اینکه ستوده باشد عاقبت‌های تو
 یعنی عاقبت هر کار تو .

۵۰۴۶ - خُذْ مِنْ نَفْسِكَ لِنَفْسِكَ ، وَتَزَوَّدْ مِنْ يَوْمِكَ لِيَوْمِكَ ، وَاغْتَنِمْ
 غَفْوَ^(۱) الزَّمَانِ ، وَانْتِهَزْ فُرْصَةَ الْإِمْكَانِ .

فراگیر از نفس خود برای نفس خود ، و توشه بگیر از امروز خود از برای
 فردای خود ، و غنیمت شمار در گذشتن (۲) زمان را ، و غنیمت دان فرصت امکان را .
 یعنی فراگیر از نفس خود عمل‌های خیر را ، و بدار او را بر آنها از برای نفس خود ،
 و از برای آخرت خود ، و غنیمت شمار در گذشتن زمان را ، یعنی غنیمت دان این را
 که روزگار از سر تنگ گیری بر تو گذشته ، و فرصت کار خیری بتو داده ، و « غنیمت دان

۱- این کلمه در بعضی نسخ بعین مهمله و در بعضی دیگر بغین معجمه یاد شده است و صحیح
 همانا آنست که بغین معجمه باشد و شارح (ره) نیز در شرح همین فقره تصریح باین مطلب
 خواهد کرد؛ در أقرب الموارد گفته: « غفا الرجل (کنصر) بغفو غفواً وُغفواً نام،
 وقيل: نعل، وقيل: نام نومة خفيفة؛ والشئ طفا على الماء، أغفى الرجل غفاهُ، بمعنى غفا؛ نقول:
 هذا الذم من إغفاء الفجر؛ وقال ابن السكيت وغيره: ولا يقال غفوت؛ وقال الأزهري: كلام العرب
 أغفيت وقلتما يقال: غفوت؛ پس معنی این خواهد بود که: «و غنیمت شمار بخواب رفتن زمان را»
 یعنی غفلت او را از پیش آوردن مانع برای اقدام تو بکارهای خیر و خوب؛ پس از قبیل مثل
 «فرصة من الزمان وخلسة من الحدثن» خواهد بود که در کلمات ادب با نظر میرسد.
 ۲- این معنی مبنی بر آنست که «غفو» بعین مهمله قرائت شود .

فرصت اسکان را « بمنزله تأکید و بیان آنست یعنی غنیمت دان فرصت تمکن از کار خیر را و قدرت بر آن را ؛ و این بنا بر اینست که «غفو» بعین بی نقطه باشد و در بعضی نسخه‌ها با نقطه است و «غفو» با نقطه چنانکه جمعی از اهل لغت گفته اند بمعنی خواب است ، یا خواب سبک ، یا پینکی (۱) ؛ بنا بر اختلاف اقوال ایشان ، و بنا برین ترجمه اینست که : غنیمت شمار خواب روزگار را یعنی این را که از تو غافل شده و گویا بخواب رفته و فرصتی از برای تو هست ، و در تعبیر باین لفظ بنا بر دو قول آخر اشاره است باینکه غفلت روزگار اندک غفلتی است و بمنزله خواب سبکی است ، یا پینکی است و زود بیدار شود و دیگر فرصت بتو ندهد ، و آنچه بعضی از اهل لغت گفته اند که « اغفاء » باین معنی است نه « غفو » محلّ اعتماد نیست .

۵۰۴۷ - خَوْرُ السُّلْطَانِ أَشَدُّ عَلَى الرَّعِيَّةِ مِنْ جَوْرِ السُّلْطَانِ .

خور پادشاه یعنی ضعف و سستی او سخت ترست بر رعیت از جور و ستم او ؛ زیرا که جور پادشاه هر قدر که باشد از یک کس است و چندان قدری نخواهد داشت ، و ضعف پادشاه باعث این میشود که هر که بر کسی ظام تواند کرد ظلم کند ، و ظاهریست که در اینوقت ظلم بسیار و فزون از شمار میشود .

۵۰۴۸ - خُذِ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ آتَاكَ بِهَا ، وَانْظُرْ إِلَى مَا قَال ، وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ .

فرا گیر حکمت را از هر که بیاورد از برای تو آنرا ، و نگاه کن بآنچه گفته است نه بآنکه گفته ؛ یعنی علم درست را هر کس از هر که پیاموزد باید فرا گرفت خواه خوب باشد و خواه بد ، و نگاه باید کرد بآنچه گفته نه بآن کسی که گفته ؛ پس هر گاه گفته حق باشد باید که فرا گرفت هر چند قائل آن شهرتی بعلم نداشته باشد یا بدمذهب باشد ، و هر گاه گفته درست نباشد باید که رد کرد هر چند قائل آن بعلم و دانش مشهور باشد .

۱- در برهان قاطع گفته : « پینکی بروزن زیر کی غنودنی باشد سبک و آنرا بهر بی [سنه] گویند » .

۵۰۴۹ - خُذُوا مِنْ كَرَامَتِ أَمْوَالِكُمْ مَا يَرَفَعُ بِهِ رُبُكُم سَنِيَ أَعْمَالِكُمْ.
 فراگیرید از گرامیهای اموال خود آنچه را بلند کند خدا بآن عملهای بلند مرتبه شما را ؛ یعنی فراگیرید از نفایس اموال خود آنچه صرف کنید در وجوه خیرات و مبرات که بلند میکند خدا بسبب آنها عملهای بلند مرتبه شما را . و ظاهرا این کلام اینست که قبول کردن عملهای نیکوی کسی مشروط باشد بصرف قدری از گرامی اموال در وجوه خیرات از زکوة و غیر آن . و ممکن است که مراد این باشد که : بلندتر میگرداند بسبب آن پروردگار شما عملهای بلند مرتبه شما را ؛ یعنی آن سبب این شود که عملهای بلند مرتبه دیگر شما نیز بلند مرتبه تر گردد .

۵۰۵۰ - خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا آتَاكَ ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى مِنْهَا عَنكَ ، فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ .

فراگیر از دنیا آنچه را بیاید ترا ، و رو بگردان از آنچه رو بگرداند از جمله دنیا از تو ، پس اگر نکنی این را پس اجمال کن در طلب یعنی اگر بالکلیه رو نگردانی از آنچه رو گردانیده از تو و طلب کنی آنرا ، پس باعتدال طلب کن و افراط بکن در آن .

۵۰۵۱ - خَالِطُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ ، وَدَعُوهُمْ مِمَّا يُنْكِرُونَ ، وَلَا تَحْمِلُوهُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَلَيْنَا ، فَإِنْ أَمَرْنَا صَعِبَ مَسْتَصْعَبٌ .

آمیزش کنید با ناس با آنچه می شناسید ، و وا گذارید ایشانرا از آنچه نمی شناسید ، و بار مکنید ایشانرا بر نفسهای خود و بر ما ؛ پس بدرستی که امر ما دشوار دشوار شمرده شده است ؛ مراد اینست که با ناس یعنی اهل سنت یا مطلق مردم آمیزش کنید بر نحوی که ایشان می شناسند یعنی اظهار مکنید بایشان از احوال ماسگر آنچه را ایشان شناسند و اعتراف بآن کنند و مگوئید بایشان آنچه را ایشان انکار کنند یعنی عقول ایشان ادراک آن نتواند کرد و از آن راه انکار آن کنند . و « بار مکنید ایشانرا

برنفسهای خود و برما» یعنی اگر برین نحو با ایشان سلوک نکنید و بایشان اظهار کنید آنچه را ایشان انکارکنند این باعث این شود که ایشان در مقام دشمنی و عداوت ما برآیند، و باعتبار کثرتی که دارند بر شما و برما غلبه کنند، «پس بدرستی که امر ما» بیان علت اظهار نکردن بعضی احوال است بایشان؛ و آن اینست که: «امر ما» یعنی شأن و مرتبه ما دشوار «دشوار شمرده شده است» یعنی در واقع دشوار است و مردم آنرا دشوار میدانند و عقول ایشان آنرا قبول نمیکند بلکه بر کذب و غلو حمل میکنند و از آنرا در صدد ایذاء و آزار شما و ما برمیآیند پس آن مراتب را نباید بایشان اظهار کرد و با ایشان بر نحوی باید سخن گفت که انکار آن نکنند.

۵۰۵۲ - خَفَّ رَبِّكَ، وَ أَرَجُ رَحْمَتَهُ؛ يُؤْمِنُكَ مِمَّا تَخَافُ، وَ يُنْذِرُكَ مَا رَجَوْتَ.

بترس از پروردگار خود، و امیددار رحمت او را؛ تا اینکه امان دهد ترا از آنچه میترسی، و عطا کند بتو آنچه را امید داری. یعنی هرگاه بترسی از پروردگار خود یعنی از عذاب و عقاب او و امید رحمت او را داشته باشی این سبب این میشود که خدا امان دهد ترا از آنچه میترسی از آن از عذاب و عقاب، و عطا کند بتو آنچه را امید آن داری از رحمت او.

۵۰۵۳ - خَرَقَ عِلْمُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِأُطْنِ غَيْبِ السِّرَاتِ (۲)، وَ أَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرَائِرِ.

دریده است علم خدای سبحانه درون نهان پوشیده هارا، و فرو گرفته گوهایی (۳)

۱- در اقرب الموارد گفته: «نال مطلوبه (کضرب و علم) بنبله و ناله نیلا و نالاً و نالاً أصابه، و ناله ایاء نالاً و نال له صیغه ناله».

۲- در منتهی الارب گفته: ستره بالضم پوشش و آنچه بدان خود را از چیزی بپوشند. پس سترات جمع آنست.

۳- در برهان قاطع در حرف کاف فارسی گفته: «گو بفتح اول و سکون ثانی زمین پست و مفاک را گویند».

اعتقادات پنهانی را . « دریده است علم خدا » یعنی شکافته است آنرا و رسیده است بان . و « فرو گرفته » یعنی بقعر اعتقادات عمیقۀ پنهانی رسیده ، و ممکن است که ترجمۀ « و أحاط » (تا آخر) این باشد که : فرو گرفته پوشیده های اعتقادات پنهانی را ؛ و وصف بهر یک از « پوشیده ها » و « پنهانی » از برای تأکید باشد . و « فرو گرفته آنها را » یعنی بهمۀ آنها تعلق گرفته و بهمۀ آنها رسیده .

۵۰۵۴ - خَفَ تَأْمَنَ وَلَا تَأْمَنَ فَتَخَفَ .

بترس از خدا تا ایمن گردی و ایمن مگرد پس ترسناک گردی . یعنی اگر ایمن گردی باید که ترسناک گردی یا عاقبت ترسناک گردی .

پوشیده نیست که این ترکیب موافق قول کسانی است که « لا تکفرت قد دخل النار » را تجویز کرده و بر تقدیر صحت نسبت آن بان حضرت صلوات الله و سلامه علیه حجت آن میشود .

۵۰۵۵ - خَيْرُ الْأَعْمَالِ اعْتِدَالُ الرَّجَاءِ وَالْخَوْفِ .

بهترین عملها برابری امید و ترس است یعنی امید رحمت حق تعالی و ترس از عقاب او ؛ و این معنی در احادیث دیگر نیز وارد شده .

۵۰۵۶ - خَفَ رَبُّكَ خَوْفًا يَشْغُلُكَ عَنْ رَجَائِهِ، وَارْجُهُ رَجَاءً مَن لَا يَأْمَنُ خَوْفَهُ

بترس از پروردگار خود ترسیدنی که مشغول سازد ترا از امید باو ، و امیددار او را امید کسی که ایمن نباشد از ترس او ، یعنی امید کسی که آمیخته باشد امید او بترس پس ایمن نباشد از ترس او یعنی فارغ نباشد از آن و بی آن نباشد .

پوشیده نیست که ظاهرا این فقرۀ مبارکه اینست که خوف باید که زیاد برامید باشد زیرا که در طرف ترس فرمودند که : « ترسی که مشغول سازد ترا از امید او » یعنی نگذارد که بامید پردازی ، و در طرف امید فرمودند : « امید کسی که امید او آمیخته باشد بترس » پس ترس باید که زیاد باشد از امید ؛ و این منافات دارد

با آنچه در فقره سابق مذکور شد که « بهترین عملها برابری امید و ترس است » و در احادیث دیگر نیز امر برابری آنها شده . و دور نیست که « لایشغلك » باشد و « لا » از قلم ناسخ افتاده باشد و معنی این باشد که « ترسی که مشغول نسازد ترا از امید او » یعنی با وجود آن امید با و نیز داشته باشی ؛ و بنا برین هر دو برابر میتوانند بود .

۵۰۵۷ - خَالَفَ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ إِلَى غَيْرِهِ، وَدَعَا وَمَارَضَى لِنَفْسِهِ .

مخالفت کن کسی را که مخالفت کند حق را بسوی غیر آن ، و وا گذار او را با آنچه راضی شده بآن از برای نفس خود . یعنی با آن باطلی که مخالفت کرده حق را در آن و رفته بسوی آن .

۵۰۵۸ - خَفِيَ اللَّهُ خَوْفَ مَنْ شَغَلَ بِالْفِكْرِ قَلْبَهُ ؛ فَإِنَّ الْخَوْفَ مَظْنَّةُ ^(۱) الْأَمَنِ وَ سَجْنُ النَّفْسِ عَنِ الْمَعَاصِي .

بترس از خدا ترسیدن کسی که مشغول سازد بفکر دل خود را ؛ پس بدرستی که ترس جایگاه گمان امن است ، و حبس نفس است از گناهان . و در بعضی نسخه ها بجای « مظنه » بظای نقطه دار و نون « مطیه » بطای بی نقطه و یای دو نقطه زیارت و بنا برین ترجمه اینست که « بدرستی که ترس شترسواری امن است ؛ یا شتر بار بردار آنست » یعنی شتر نیست که امن را بار آن کنند و بر هر نقدر مجاز است و مراد اینست که : ترس لازم دارد ایمنی را و سبب آن میشود ، و « سجن » در بعضی نسخه ها بسین بی نقطه مکسور و جیم ساکن است و در بعضی بشین نقطه دار مفتوح و جیم ساکن

۱- در مثنوی الارب گفته : « مَظْنَّةُ الشَّيْءِ » بکسر الظاء جای گمان بردن

چیزی که در آن جای است ؛ مظان جمع

ابن الاثیر در النهایه گفته : « وفي حديث صلة بن أشيم : طلبت الدنيا مظان حلالها ؛ المظان جمع مظنة بكسر الظاء وهو موضع الشيء ومعدنه ؛ مفعلة من الظن بمعنى العلم ، و كان القياس فتح الظاء ، و إنما كسرت لاجل الهاء ؛ المعنى : طلبتها في المواضع التي أعلم فيها الحلال »

است و هردو بمعنی حبس و منع است (۱) چنانکه ترجمه شده .

۵۰۵۹- خَيْرُ الْأُمُورِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ؛ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْعَالِي، وَيَبْلُغُ النَّاسُ.

بهترین امرها نمط میانه است ؛ پسوی آن برمیگردد از حدّ در گذرنده، و بآن

ملحق میشود در عقب مانده . « نمط » بمعنی نمد مشهور است و جمعی از مردم را نیز گویند که بر یک طریق باشند و بنا بر اوّل تشبیه شده طریقه و مذهبی که کسی بر آن قرار گیرد و اعتقاد کند بنمادی که جایگاه خود سازد و بر آن بنشیند و مراد اینست که : بهترین طریقه ها و مذهبها مذهب کسیست که میانه رو باشد و کسی که از حدّ در رفته باشد باید که بآن برگردد ، و کسی که در عقب مانده باشد و بآن نرسیده باشد باید که بآن برسد و آن مذهب اهل حقّ است که در باره ائمه صلوات الله و سلامه علیهم با ماست و عصمت و سایر فضائل علیه و مراتب عالیّه ایشان قائل شده اند و از حدّ نگذشته اند باینکه چیزی زیاده از مرتبه ایشان از برای ایشان ثابت کنند مثل اینکه نعوذ بالله مانند غالیان بالو هیّت و ربوبیّت ایشان قائل شوند ، و در عقب نمانده اند که با قرار بمراتب جلیله ایشان نرسیده باشند پس غالیان که از حدّ در گذشته اند و زیاده از مرتبه ایشان از برای ایشان قرار داده اند باید که برگردند و آنچه را زیاده از مرتبه ایشان باشد انکار کنند ، و جمعی که در عقب مانده اند و نرسیده اند بآنچه در باره ایشان اعتقاد باید کرد باید که خود را ملحق سازند بآن مذهب و برسانند بآن ، و بنا بر معنی دویم نیز مراد همین است و معنی اینست که : «بهترین امور نمط میانه است» یعنی مذهب نمط میانه یعنی جماعتی که میانه روند بشرحی که مذکور شد ، و در بعضی احادیث این مضمون باین عبارت واقع شده : خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ؛ يَلْبَحُ بِهِمُ النَّاسُ، وَيَرْجِعُ إِلَيْهِمُ الْعَالِي.

۱- در اقرب الموارّد گفته : « شجته الحاجة (کنصر) شجناً : حبسته ، و در منتهی الارب گفته : « شجته الحاجة شجناً بالفتح (ای فالسکون) بازداشت او را حاجت از کاری . »

یعنی بهترین این امت نمط میانه است، ملحق میشود بایشان در عتب مانده، و بر می گردد بسوی ایشان از حد بدر رفته .

و پوشیده نیست که درین عبارت حمل «نمط اوسط» بر معنی دویم انسب است .

۵۰۶۰ - خُلِطَةُ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا رَأْسُ الْبَلْوَى وَ فُسَادُ التَّقْوَى .

آمیزش پسران دنیا سر بلاست و فساد تقوی . مراد به « پسران دنیا » جمعی است که حریص بر دنیا باشند و ظاهرست که آمیزش زیاد با ایشان باعث میل و رغبت بطریقه و شیوه ایشان میشود و آن بلا نیست اخروی ؛ بلکه دنیوی نیز ، و بآن فاسد میشود تقوی و پرهیزگاری .

۵۰۶۱ - خَالَفَ الْهَوَى تَسْلَمَ ، وَ أَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا تَغْنَمَ .

مخالفت کن خواهش را تا سالم مانی ، و رو بگردان از دنیا تا غنیمت یابی .

۵۰۶۲ - خُذُوا مَهْلَ الْأَيَّامِ ، وَ حُوطُوا قَوَاصِيَ الْإِسْلَامِ ، وَ بَادِرُوا هُجُومَ

الْجَمَامِ .

فرا گیرید مهلت ایام را ، و حفظ کنید سرحد های اسلام را ، و پیشی گیرید بر ناگاه رسیدن تقدیر مرگ . یعنی مهلت روزگار را غنیمت شمارید ، و تا مهلت کردن کار خیری دارید ؛ بکنید ، و تأخیر مکنید در آن که مبادا مرگ ناگاه در رسد و دیگر مهلت ندهد ، و « پیشی گیرید بر ناگاه رسیدن تقدیر مرگ » بمنزله تأکید اینست یعنی پیشی گیرید بکردن کارهای خیر که مبادا ناگاه در رسد تقدیر مرگ و دیگر نتوانید کرد . و « حفظ کنید سرحد های اسلام را » امرست بهنگهبانی کردن آنها و با خبر بودن از آنها از برای دفع فتنه و فساد کفار ؛ و هجوم و تاخت ایشان بر سر مسلمانان .

۵۰۶۳ - خَلَّفَ لَكُمْ عِبْرٌ مِّنْ آثَارِ الْمَاضِينَ قَبْلَكُمْ لَتَعْتَبِرُوا بِهَا .

باقی گذاشته شده از برای شما عبرتها از اثرهای گذشتگان پیش از شما؛ تا اینکه عبرت بگیرید شما از آنها؛ مثل بناهای عظیم که از بانیان آنها بغیر نام یا نشان اثری نمانده، و از آنها باید عبرت گرفت بر بی اعتباری دنیا و اینکه حریص بر آن نباید بود (۱) و مثل خرابی خانه های اهل ظلم و مستأصل شدن ایشان در اندک وقتی که از آنها عبرت باید کرد بر بدهی عاقبت ظلم و مانند اینها از آثار دیگر و عبرتهای دیگر.

۵۰۶۴- خَادِعٌ نَفْسَكَ عَنِ الْعِبَادَةِ، وَ ارْفُقْ بِهَا، وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نِشَاطَهَا،
إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ آدَائِهَا.

فریب ده نفس خود را از عبادت، و نرمی کن با آن، و فراگیر زیادتى آنرا و نشاط آنرا؛ مگر آنچه را بوده باشد نوشته شده از فریضه؛ پس بدرستی که آن ناچار است از گزاردن آن. مراد اینست که فریب ده نفس خود را از جانب عبادت و هر چاره و حیلۀ که توانی کرد بکن از برای میل فرمودن آن بعبادت و رغبت فرمودن

۱- از این روی ادبا و شعرای عرب و عجم در قصاید خود غالباً این مطلب را عنوان عبرت گرفتن و موضوع دعوت بر اعتبار قرار داده اند؛ شاعر عرب میگوید:

«جرت الريح على رسوم ديارهم فكأنتهم كانوا على ميعاد»
و دیگری گفته:

«هذه المنازل والآثار والطلل مخبرات بأن القوم قدر حلوا»

خاقانی قصیده معروفه خود را که مطلع آن این بیت است:

«هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مدائن را آینه عبرت دان»
در این زمینه ساخته است. و شاعر دیگر نیز مانند او گفته:

«چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد تاچه سان از حادثات دور گردون شد خراب»

«برده داری میکند بر قصر کسری عنکبوت جغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب»

و این آیات مبارکات قرآنی که ناظر باین معنی است در این باب کافی است.

«کم تر کوا من جذات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها کمین».

اوبان : نهایت نرمی کن با آن و سخت مگیر برآن . و « فراگیر زیادتى آنرا » يعنى فراگیر از برای آن زیادتى وقتى را که او داشته باشد براوقات ضرورى و اوقات استراحت او و وقت نشاط آنرا ؛ نه وقت کسالت و سلاطت آنرا ، مگر عبادتى که البته نوشته باشد خدا و واجب کرده باشد که آن ناچار است از گزاردن آن بهر حال که باشد ، و تأخیر نمیتوان کرد آنرا بوقت زاید و هنگام نشاط ، مگر اینکه وقت آن وسعتى داشته باشد در آنصورت تأخیر او توان کرد بوقت زیاد و نشاط . و ممکن است که مراد به « فريب دادن نفس از عبادت » فريب دادن آن باشد از برای بازداشتن آن از عبادت هر گاه ملول باشد از آن و نشاط آنرا نداشته باشد و باوجود آن حال خواهد که آنرا بجا آورد پس در آنصورت چاره و تدبیر از برای منع او از آن مستحسن است و بنابراین باقى کلام بروجهى که شرح شد تفصیل و بیان همین مطلب است .

۵۰۶۵- خُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ تَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، وَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ
رِقَابِكُمْ قَبْلَ أَنْ تُفْلَقَ رَهَائُهَا .

فراگیرید از بدنهای خود تا اینکه بخشش کنید بآنها بر نفسهای خود، و شتاب کنید در رها کردن گردنهای خود پیش از اینکه گروههای آنها مستحقّ شود آنها را کسی که آنها در گرو اویند . مراد به «فرا گرفتن از بدنها و بخشش کردن بآنها بر نفسها» ضعیف و لاغر کردن بدنهاست بسبب ریاضت طاعات و عبادات از برای رستگاری نفسها؛ پس گویا فرا میگیرند از بدنها آنچه را ضعیف و لاغر میشوند ، و می بخشند آنرا بنفْسها . و مراد باینکه «شتاب کنید در رها کردن گردنهای خود» (تا آخر) اینست که : نفسهای شما نزد حق تعالی در گرو عملهای شماست؛ پس اگر بجا آورید آن عملها را که شما را امر بآنها کرده نفسهای شما از گرو برآیند ، و اگر نه حق تعالی مستحقّ آنها شود که اگر خواهد عذاب و عقاب کند مانند چیزی که کسی آنرا در گرو حقّ کسی کند و آنها را از گرو برنیاورد تا اینکه شخصی که در گرو او باشد مالک او شود

و بهر نحو که خواهد تصرف کند در آن پس باید که شتاب کنید شما در کردن عملهای خیر تا اینکه رها سازید گردنهای خود را پیش از اینکه نفسهای شما در گرو حق تعالی بمانند؛ یعنی پیش از اینکه اجل در رسد و شما کاری نکرده باشید که بسبب آن نفسها را از گرو درآورده باشید، پس بروید و آنها در گرو مانده باشند و مستحق عذاب و عقاب باشند.

۵۰۶۶ - خُضِ الْفَعْرَاتِ إِلَى الْحَقِّ حَيْثُ كَانَ .

داخل شو سخیها را بسوی حق هر جا که بوده باشد یعنی از برای رسیدن بحقی خود را درشاید و سخیها بینداز هر جا که بوده باشد آن حق، مراد به «حق» هر علمست از علوم حقه دینی، یا اعم از آن و از هر عمل واجبی نیز.

۵۰۶۷ - خَوْضُ النَّاسِ فِي الشَّيْءِ مُقَدِّمَةُ الْكَاثِبِ .

فرورفتن مردم در چیزی پیشرو امریست که بوده باشد؛ مراد اینست که هرگاه مردم بفکر چیزی افتند و خبر دهند که چنان شده بی اینکه آن شده باشد؛ این در اغلب اوقات مقدمه وقوع آست و نشان اینست که بزودی واقع خواهد شد و بآن اعتبار در دلهای ایشان افتاده و از آن خبر میدهند چنانکه نقل شده نیز از آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه که فرموده: «أَرْجَافُ^(۱) الْأَمَّةِ بِالشَّيْءِ مِنْ مُقَدِّمَاتِ كَوْنِهِ» یعنی باراجیف گفتن عوام چیزی را از جمله مقدمات بودن آنچیزست.

۵۰۶۸ - خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ وَزَايِلُوهُمْ فِي الْأَعْمَالِ .

۱- در اقرب الموارد گفته: أَرْجَفُ الْقَوْمُ = خَاضُوا فِي الْأَخْبَارِ السَّيِّئَةِ وَذَكَرُوا الْفِتْنَ عَلَى أَنْ يَوْقِعُوا فِي النَّاسِ الْأَضْطِرَابَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَصِحَّ عَنْدهُمْ شَيْءٌ، وَفِي الْقُرْآنِ وَالْمَرْجُفُونَ فِي الْمَدِينَةِ؛ وَمِنْهُ إِذَا وَقَعَتِ الْمَخَافَةُ كَثُرَتْ الْأَرْجَافُ، وَالْقَوْمُ فِي الشَّيْءِ وَبِالشَّيْءِ خَاضُوا أَوَيْه .
و در منتهی الارب گفته: «أَرْجَفُ الْقَوْمُ» = خَوْضُ كَرَدْنِ دَرِ خَبَرِهایِ فتنه و مانند آن؛ و مِنْهُ: وَالْمَرْجُفُونَ فِي الْمَدِينَةِ، وَأَرْجَفُ الْقَوْمُ فِي الشَّيْءِ . و به = در آمدن در کاری و خوض کردند در آن.

آمیزش کنید با مردم بخوبیها و خصیلتهای ایشان ، وجدائی کنید از ایشان در کردارها . مراد اینست که با مخالفین آمیزش کنید بطریق خوبیها و خصیلتهای ایشان تا اینکه ایمن باشید از ضرر ایشان اما در اعمال ؛ مخالفت کنید با ایشان . یعنی در آنچه عمل ایشان مخالف دین شما باشد مگر اینکه تقیه باشد ؛ در آن صورت موافقت با ایشان جایزاست ، باعتبار اینکه باز در دین ما سرشده بتقیه و آنچه بعنوان تقیه کرده شود مخالف دین ما نیست .

۵۰۶۹ - خَلَّتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ ؛ سُوءُ الْخُلُقِ وَالْبُخْلِ .

دوخصالت است که جمع نمیشوند باهم در دل مؤمنی ؛ بدی خوی و بخیلی .

۵۰۷۰ - خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُمْ بَكُوا عَلَيْكُمْ ، وَإِنْ غَبْتُمْ حَنَوْا إِلَيْكُمْ .

آمیزش کنید با ناس یعنی مخالفان آمیزشی که اگر بمیرید گریه کنند بر شما ، و اگر غایب شوید مشتاق باشند بسوی شما . غرض ترغیب مؤمنانست باختلاط و آمیزش با مخالفان برین وجه ، تا اینکه ایمن گردند بسبب آن از ضرر ایشان . و ممکن است که مراد سلوک با مردم باشد برین نحو .

۵۰۷۱ - خَالِطُوا النَّاسَ بِالسِّنَةِ وَأَجْسَادِكُمْ ، وَزَايِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ .

آمیزش کنید با مردم بزبانهای خود و بدنهای خود ، وجدائی کنید از ایشان بدلهای خود و کردارهای خود . مراد به « مردم » مخالفانست و مراد اینست که با ایشان آمیزش کنید و اختلاط کنید بسخن گفتن و دید و بازدید و مانند آنها تا اینکه شما را موافق دانند با خود و ضرری نرسانند بشما ؛ اما جدائی کنید از ایشان بدلهای

خود یعنی در اعتقادات و در کردارها؛ یعنی در آنچه از طاعات و عبادات در مذهب شما مخالف باشد با مذهب ایشان، پس شما مخالفت کنید با ایشان در آنها و بر وفق مذهب خود بکنید؛ مگر اینکه تقیه باشد چنانکه قبل از این مذکور شد.

۵۰۷۲ - خُلْطَةُ اِبْنَاءِ الدُّنْيَا تَشِينُ الدِّينَ ، وَ تُضَعِّفُ الْيَقِينَ ،

آمیزش پسران دنیا عیبناک میسازد دین را ، و ضعیف میگرداند یقین را ؛ زیرا که پسران دنیا حریصانند بر طلب دنیا و سعی از برای آن ، و بآن اعتبار باز میمانند از سعی در امور اخروی و این نشان سستی دین و ضعف یقین ایشان است باحوال مبدأ و معاد ؛ و ظاهرست که آمیزش کسی با هر قومی فی الجملة موجب سرایت خو و خصلت ایشان میشود در او .

۵۰۷۳ - خَفَضُ الصَّوْتِ وَ غَضُّ الْبَصَرِ وَ مَشْيُ الْقَصْدِ مِنْ اِمَارَةِ^(۱) الْاِيْمَانِ وَ حُسْنِ التَّدْيِنِ .

پست کردن آواز و پائین انداختن نگاه و رفتن میانه از نشانه ایمان و نیکوئی دینداریست . قبل از این مذکور شد که « پست کردن آواز نشان شرم و حیاست » بخلاف بلند گفتن زیاد که دلیل بی شرمی و بی حیائی است ، و همچنین « پائین انداختن نگاه » نشان شرم و حیاست ، و باعث این نیز میشود که از بسیاری از نگاههای حرام محفوظ ماند . و « رفتن میانه » اینست که نه پرتند باشد که نشان سبکی و بی وقاریست ؛ و نه پر آهسته که نشان تکبر و تبخترست ، و از این ظاهر میشود که هر یک از این سه خصلت نشان ایمان و نیکوئی دینداریست ؛ چه ظاهرست که شرم و حیاء و همچنین حفظ خود از مجرمات و سکینه و وقار و احتراز از تکبر و تبختر نشان ایمان و دینداری است .

۱- « اماره » بروزن و معنی علامت است که نشانه باشد .

۵۰۷۴ - خَطَرُ الدُّنْيَا يَسِيرٌ، وَحَاصِلُهَا حَقِيرٌ، وَبَهْجَتُهَا زُورٌ، وَمَوَاهِبُهَا غُرُورٌ.

قدر دنیا اندک است ، و حاصل آن کوچک است ، و شادمانی آن باطل است ، و بخششهای آن فریب است ؛ وجه همه اینها ظاهرست چه اسری که در اندک وقتی زایل و فانی گردد هر چند عظیم باشد قدر آن اندک است و حاصل آن کوچک ؛ و ظاهرست که شادمانی آن بی آمیختگی بمکاره نباشد و کم است که وزر و بالای در عقب نداشته باشد ؛ و بطلان چنین شادمانی ظاهرست ، و بر فرضی که خالص از آنها باشد همان انقطاع و زوال آن کافی است از برای بطلان آن . « و بخششهای آن فریب است » زیرا که لذتی چند است خسیسه دنیه فانیه زائله آمیخته بصد گونه درد و الم و اندوه و غم ، و با وجود اینها فریب دهند آدمی را و مشغول سازند از سعی از برای آخرت و نعم (۱) و آلائش (۲) که از آلائش درد و اندوه مصفاند و از بیم زوال و اختلال میرا .

۵۰۷۵ - خِيَانَةُ الْمُسْتَسْلِمِ وَالْمُسْتَشِيرِ مِنْ أَفْطَاحِ الْأُمُورِ وَأَعْظَمِ الشُّرُورِ وَ مُوْجِبُ عَذَابِ السَّعِيرِ .

خیانت کردن با مستسلم و مستشیر از شنیع ترین چیزهاست ، و بزرگترین بدیهاست ، و واجب کننده عذاب آتش افروخته است . مراد به « مستسلم » کسیست که مطیع و متقاد اینکس باشد ، و به « مستشیر » کسی که مشورت با اینکس کند ، و ظاهرست که خیانت اگر چه مطلق آن شنیع و بد است ؛ با این دو کس شنیع تر و بدتر باشد ، و بان اعتبار واجب سازد آتش جهنم را ؛ چنانکه آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه فرموده .

-
- ۱- در منتهی الارب گفته : « نعماء کصحراء نعمت ، و شادمانی ، و دسترس نیکو ، و نیکوئی که کرده شود در حق کسی » .
 ۲- در منتهی الارب گفته : « الی [کملی] والی [کالی] والی [والی] = نعمت ؛ آلاء جمع » .

و فرموده است آنحضرت صلوات الله علیه درباره قومی که مذمت فرموده

ایشان را بسبب بدی ایشان :

۵۰۷۶- خَفَّتْ عُقُولُكُمْ، وَ سَفِهَتْ حُلُومُكُمْ، فَأَنْتُمْ غَرَضٌ لِنَابِلٍ، وَ أَكَلَةٌ لِّاَكِلٍ، وَ فَرِيسَةٌ لِّصَائِلٍ.

«خفت عقولکم» یعنی سبک است عقلهای شما ، و «سفعت حلومکم» نیز بهمین معنیست و تأکید سابق است، «فأنتم غرض لنابل» [غرض] بغین نقطه دار و [نابل] بنون و باء یک نقطه زیر یعنی پس شما نشانه اید از برای صاحب تیر . از این معلوم میشود که غرض مذمت ایشان بوده بسبکی عقل ایشان و بی قوتی ایشان در جنگ و جهاد . و مراد به « نشانه بودن از برای تیر » اینست که کسی که تیر بیند از دوجانب شما؛ شما نشانه آن میشوید و آنرا رد نمیتوانید کرد از خود، یا اینکه صاحب تیر چون بی وقوفی شما را میداند و میداند که از شما رد نمیشود شما را نشانه میکند و بجانب شما می اندازد . و «نابل» بمعنی صاحب تیر و سازنده آن نیز آمده و در اینجا بمعنی سازنده نیز ممکن است باینکه مراد این باشد که کسی که تیر میسازد باندازه جان شما میسازد و از برای این میسازد که شما نشانه آن شوید بلکه مبالغه در بی وقوفی ایشان در اینمعنی بیشتر است . و در بعضی نسخه ها «عرض» بعین بی نقطه است و «نابل» بنون و یاء دو نقطه زیر ؛ و بنا بر این معنی اینست که : پس شما متاعید از برای کسی که برسد بشما یعنی متاعید که بر باید شمارا ؛ و دفع او نتوانید کرد .

«وَ أَكَلَةٌ لِّاَكِلٍ» یعنی لقمه اید از برای خورنده ؛ یعنی اگر کسی خواهد شمارا بخورد لقمه او میشوید و بهیچ وجه خود را از چنگال او رها نمیتوانید کرد . و «فریسه» لصائل یعنی فریسه اید از برای حمله کننده، «فریسه شیر» آنست که شیر درهم شکند آنرا و بگوید گردن آنرا؛ و مراد اینست که : هر که حمله کند بشما؛ شما

فریسته او میشوید و درهم میشکنند شما را و میکوبد گردن شما را .

و فرموده است نیز آن حضرت علیه السلام در مذمت جمعی مانند قوم مذکور:

۵۰۷۷ - خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ .

ترك کرده اند یاری حق را ؛ و یاری نکرده اند باطل را . مراد مذمت ایشان است بجهلی و بیکاری ؛ و اینکه نه یاری حق کرده اند و نه یاری باطل .

۵۰۷۸ - خُلُوا الْقَلْبِ مِنَ التَّقْوَى يَمْلَأُهُ مِنْ فِتَنِ الدُّنْيَا .

خالی بودن دل از پرهیزکاری پرمیکند آنرا از فتنه های دنیا ؛ یعنی از اندیشه های اسور دنیوی که هر یک فتنه ایست از برای او و باعث زیان و خسران اوست در آخرت بلکه در دنیا نیز .

۵۰۷۹ - خَمْسَةٌ يَنْبَغِي أَنْ يُهَانُوا ؛ الدَّاخِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ لَمْ يَدْخُلَاهُ فِي أَمْرِهِمَا ، وَ الْمُتَأَمِّرُ عَلَى صَاحِبِ الْبَيْتِ فِي بَيْتِهِ ، وَ الْمُتَقَدِّمُ عَلَى مَائِدَةٍ لَمْ يَذْعَ إِلَيْهَا ، وَ الْمُقْبِلُ بِحَدِيثِهِ عَلَى غَيْرِ مُسْتَمْعٍ ، وَ الْعَاجِلُ فِي الْمَجَالِسِ الَّتِي لَا يَسْتَحِقُّهَا .

پنج کس اند که سزاوارست که خوار کرده شوند ؛ داخل شوند میان دو کس که ایشان داخل نکرده باشند او را در امر خود ، و سلطنت جوینده بر صاحب خانه در خانه او ، و پیشی گیرنده بر خوانی که خوانده نشده باشد بسوی آن ، و رو آورنده بسخن خود بر کسی که گوش نیندازد ، و نشیننده در جایگاههایی که سزاوار نباشد آنها را . مراد مذمت پنج کار است و اینکه هر که یکی از آنها را بکند سزاوار اینست که خوار کرده شود .

یکی - اینکه دو کس با هم مشغول کاری باشند مثل اینکه با هم رازی گویند

دیگری بیاید خود را داخل کند میان ایشان ؛ بی اینکه ایشان او را داخل کنند؛ ووجه مذمت این ظاهرست ، چه گاه باشد که ایشان راضی نباشند بداخل شدن او ، و بسا باشد که منع کنند او را و باعث خفت و خواری او گردد .

دوم - اینکه صاحب خانه در خانه خود خواهد که کاری بکند و دیگری از راه قهر و غلبه مانع او شود و نگذارد که او بکند و خواهد که خود بکند ؛ ووجه این اینست که صاحب خانه در خانه خود بهر حق که قابل آن باشد اولی است ؛ پس تسلط جستن کسی بر او در آن و گرفتن آن از آن عقلاً و شرعاً قبیح و مذموم است ، و اینست که بحسب شرع اقدس هرگاه صاحب خانه قابل پیش نمازی باشد او اگر خواهد که پیش نمازی کند در آنجا اولی است از هر پیشنمازی غیر او .

سیم - اینکه کسی بر سر خوانی یا سفره میرود از برای اینکه چیزی بخورد بی اینکه صاحب آن خوان یا سفره بخواند او را بآن . و مذمت این در احادیث دیگر نیز وارد شده ، و در بعضی احادیث وارد شده که : چنین کسی ملعون است ، و وجه این ظاهرست باعتبار خفت و ذلتی که لازم دارد و بسبب احتمال عدم رضای صاحب طعام بآن .

چهارم - اینکه کسی سخن گوید با کسی که گوش ندهد باو ؛ و قبح این نیز ظاهرست بسبب خفت و ذلتی که در آن باشد .

پنجم - اینکه کسی در مجالس درجائی نشیند که سزاوار آن نباشد مثل جمعی که تلاش بالانشینی میکنند بی آنکه اهلیت آن داشته باشند و وجه این اینست که عقلاً و شرعاً هر کسی باید که قدر و مرتبه خود را داند ؛ پس طلب کردن زیاد بر آن قبیح و مذموم است ، و این بخلاف اینست که کسی مرتبه بالا نشینی داشته باشد و پائین نشیند ، چه آن از راه تواضع و فروتنی قبیح و مذموم نیست بلکه پسندیده و مستحسن است .

۵۰۸۰ - خَمْسٌ يُسْتَقْبَحْنَ مِنْ خَمْسٍ ؛ كَثْرَةُ الْفُجُورِ مِنَ الْعُلَمَاءِ ، وَالْحِرْصُ

فِي الْحُكْمَاءِ ، وَالْبُخْلِ فِي الْأَغْنِيَاءِ ، وَالْقَحَّةِ فِي النِّسَاءِ ، وَمِنَ الْمَشَايِخِ
الزَّانَا .

پنج صفت است که قبیح شمرده میشود از پنج کس ؛ بسیاری فجور از علما ،
و حرص در حکما ، و بخیلی در توانگران ، و بی‌شرمی در زنان ، و از پیران زنا کردن .
مراد اینست که این پنج چیز ازین پنج کس قبح زیادی دارد و در غیر ایشان نیز
اگر چه قبیح است اما قبح آن بان مرتبه نیست ، و «فجور» بمعنی مطلق فسق ، و خصوص
دروغ گفتن ، و عدول کردن از حق و میل از آن ، هر سه آمده و در اینچهار یک مناسب
است و اصل هر یک هر چند قبیح است و از همه کس قبیح میباشد نهایت بسیار آن
قبح زیاد دارد و از خصوص علماء بیشتر ، و همچنین حرص بر دنیا اگر چه از همه کس
قبیح است ؛ از حکماء یعنی آنانکه علم راست و کردار درست دارند قبح آن زیاد ترست ؛
و مراد حرصی است که باعث ارتکاب حرامی نشود و اگر نه در حکما بمعنی مذکور
نمیتواند بود ؛ و بنابراین مراد به «قبح در آن» کراهت شدید و ناخوشی زیادست
هر چند بمرتبه حرمت نرسد ، و همچنین ظاهرست که بی‌شرمی در زنان قبیح ترست ،
و زنا از پیران .

۵۰۸۱ - خَصَلَتَانِ فِيهِمَا جَمَاعُ الْمُرُوءَةِ ؛ اجْتِنَابُ الرَّجُلِ مَا يَشِينُهُ .
وَ اكْتِسَابُهُ مَا يَزِينُهُ .

دو خوی است که در آنهاست جمع کردن سروت یعنی مردی یا آدمیت ؛ دوری
گزیدن مرد از آنچه عیناً گرداند او را ، و کسب کردن او آنچه را زینت دهد او را ؛
« بودن این دو خصلت جمع کننده همه مراتب مردی یا آدمیست » ظاهرست ، و
محتاج بیان نیست .

۵۰۸۲ - خُذُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ أَحْسَنَهُ فَإِنَّ النَّحْلَ يَأْكُلُ مِنْ كُلِّ زَهْرٍ .

أَزَيْنَهُ فَيَتَوَلَّدُ مِنْهُ جَوْهَرَانِ نَفِيسَانِ أَحَدُهُمَا فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ، وَالْآخَرُ
يَسْتَضَاءُ بِهِ .

فراگیرید از هر علمی نیکوتر آنرا ؛ پس بدرستی که زنبور عسل میخورد از
هر شکوفه زیباتر آنرا ؛ پس پدید می آید از آن دو جوهر نفیس ؛ یکی از آنها در آنست
شفائی از برای مردم ، و دیگری روشنی جسته میشود بان . مراد به « جوهر نفیس
اول » عسل است که حق تعالی در قرآن مجید در شأن آن فرموده که در آنست
شفائی از برای مردم ؛ و تجربه نیز شاهدست بر آن حتی اینکه جزو عمده اکثر معاجین
شده و مراد بان دیگری که روشنی جسته میشود بان سوم است ؛ چنانکه ظاهر و روشن
است ، و مراد اینست که آدمی را طاقت و استطاعت آن نیست که همه علوم را کسب
کند پس باید که فراگیرد از هر علمی آنچه نیکوتر آن باشد ؛ باعتبار اینکه نفع آن
در دین بیشتر باشد . و تقریب تعلیل بحکایت زنبور اینست که چنانکه در آن ماده
با وجود خست آن غذای نیکوتر باعث این میشود که چنان دو گوهر گرانبه از آن
متولد شود ، پس همچنین علم نیز که غذای روحانی نفس است هر چه از آن بهتر باشد
در آن ماده شریف باعث این میشود که آنچه از آن متولد شود از اخلاق و اعمال
نیکوتر و زیباتر باشد .

۵۰۸۳ - خُلُوْا الصَّدْرَ مِنَ الْغِلِّ وَالْحَسَدِ مِنْ سَعَادَةِ الْعَبْدِ .

خالی بودن سینه از کینه و رشک از نیکبختی مردست ؛ یعنی از جمله اسباب آنست .

۵۰۸۴ - خُلُوْصُ الْوَدِّ وَالْوَفَاءُ بِالْوَعْدِ مِنْ حُسْنِ الْعَهْدِ .

خالص بودن دوستی و وفا نمودن بوعده از نیکوئی عهدست ؛ یعنی از جمله
اسباب و شرایط نیکوئی عهد و پیمان با خدا باطاعت و انقیاد او . یعنی نیکوئی رعایت

آن ووفای بآن اینست که دوستی مؤمنان بایکدیگر خالص باشد و آمیخته بغش و نفاق نباشد، و اینکه وفا کنند بوعده که با یکدیگر کنند.

و فرموده است آن حضرت علیه السلام در ذکر و وصف رسول خدا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

۵۰۸۵- خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا، وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا؛ لَمْ يَضَعْ حَجَرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَاجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ.

بیرون رفت از دنیا گرسنه، و فرود آمد آخرت را سلیم، نگذاشت سنگی بر سنگی تا رفت پراه خود، و اجابت کرد خواننده پروردگار خود را. مراد به «بیرون رفتن از دنیا گرسنه» اینست که همیشه در دنیا گرسنه میبود و بقدر سیری میل چیزی نمیفرمود. و «فرود آمد آخرت را سلیم» یعنی سلیم از هر نقصی و تقصیری در تبلیغ دعوت یا غیر آن از طاعات و عبادات. و «نگذاشت سنگی بر سنگی» یعنی اصلاً درد دنیا بنای عمارتی از برای خود نکرد تا وقتی که رحلت فرمود از آن (۱). و مراد به «خواننده پروردگار» حضرت ملک الموت است که میخواند سر دم را؛ و میطلبید از جانب پروردگار.

۵۰۸۶- خَابَ رَجَاؤُهُ وَمَطْلَبُهُ مِنْ كَانَتْ الدُّنْيَا أَمَلَهُ وَآرَبَهُ.

نومید شده است امید او و مطلب او کسی که بوده باشد دنیا امید او و حاجت او. مراد اینست که: هر که دنیا همین امید و حاجت او باشد؛ او در حقیقت نومیدست؛ زیرا که مطالب دنیوی بر تقدیری که حاصل شود پوچ و باطل و فانی و زایل است، پس کسی که خود را مشغول آنها سازد در حقیقت نومیدست؛ و بامیدی که کار او

۱- سعدی اشاره باین مضمون میکند در این بیت:

« دنیا که درو مرد خدا گل نسرشت نامرد که مائیم درودل بسرشتیم »

بیاید نرسیده ، خصوصاً هرگاه بسبب آن محروم گردد از آلائی بهیه (۱) و نعمای سنیّه آخرت که پاینده و جاویدست . و ممکن است که کلام نفرین باشد بر کسی که همین دنیا امید و حاجت او باشد باینکه نوید گردد امید و مطلب او ؛ و چون غرض از امثال این نفرینها طلب حتمی وقوع متعلق آنها نیست بلکه مجرد اظهار بدی آن امری که نفرین باعتبار آن میشود و اینکه آن سبب استحقاق نفرین باشد ؛ پس اگر گاهی نویدی واقع نشود منشأ اشکالی نمیشود .

۵۰۸۷ - خُذِ الْعَفْوَ مِنَ النَّاسِ ، وَلَا تَبْلُغْ مِنْ أَحَدٍ مَكْرُوهَهُ .

فراگیر عفو را از مردم ، و مرس از احدی بمکروه او . ممکن است که خطاب بکسی باشد که میفرستاده او را آن حضرت علیه السلام بگرفتن زکوة ؛ و مراد این باشد که : بگیر از صاحبان اموال آنچه را ایشان خود بخوشی و رضا بدهند . و « مرس از احدی مکروه او را » ؛ یعنی بگیر از کسی آنچه را او مکروه داشته باشد دادن آنرا و بکراهت بدهد ، و ممکن است که خطاب عام باشد و مراد این باشد که : فراگیر یعنی شیوه و طریقه خود کن عفو کردن از مردم و گذشتن از تقصیرات ایشان را . و « مرس از احدی مکروه او را » یعنی مکن نسبت بکسی امری را نه او ناخوش دارد و مکروه او باشد .

۵۰۸۸ - خَلِيلُ الْمَرْءِ دَلِيلٌ عَلَى عَقْلِهِ وَكَلَامُهُ بَرَهَانٌ فَضِيلُهُ .

دوست مرد دلیل است بر عقل او ، و سخن او برهان فضل اوست . یعنی دوست هر کسی نشان عقل و بی عقلی اوست ، و از آن استنباط عقل و بی عقلی او میتوان کرد (۲) ؛ چه اگر او نادان باشد این نشان بی عقلی کسی است نیز که او را دوست

۱- مراد به « آلاء بهیه » نعمتهای بر ارزش است و همچنین است « نعماء بهیه » .

۲- چنانکه معروف است :

« عن المرء لا تسأل و سل عن قرينه فكل قرين بالمقارن يقتدى »

در بعضی از کتب حکایاتی در پیرامون این بیت آورده اند که خلاصه آن اینست : —

خود فرا گرفته ، و اگر عاقل و دانا باشد این نشان عقل و دانائی او نیز باشد . و همچنین سخن هر کس برهان فضل اوست یعنی دلیل است بر فضل و افزونی او و عدم آن و بر مرتبه فضل او ؛ و از آن استنباط آنها میتوان کرد ؛ و این ظاهرست .

۵۰۸۹ - خَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ جَدِيدُهُ ، وَ خَيْرُ الْاِخْوَانِ اَقْدَمُهُمْ .

بهترین هر چیز تازه آنست ، و بهترین برادران قدیم تر ایشان است ؛ وجه این

ظاهرست و محتاج بییان نیست .

۵۰۹۰ - خَالَفَ نَفْسَكَ تَسْتَقِمْ ، وَ خَالِطِ الْعُلَمَاءَ تَعْلَمْ .

مخالفت کن با نفس خود یعنی با هوا و خواهش او تا اینکه راست گردی

یعنی بر راه راست باشی ، و آمیزش کن با علما تا اینکه بیاموزی ؛ چه ظاهرست که

← گویند : گروهی از دزدان و راهزنان سالیان سال مشغول دزدی و راهزنی بودند

و مردم بایشان دست نمیافتنده تا بالاخره بدست امیری (گویا عضدالدوله بوده است) گرفتار

شدند امیر يك يك ایشان را استنطاق میکرد و بعد از ثبوت جرم او دستور قتل وی را

صادر میکرد؛ چون نوبت یکی از ایشان رسید الحاح و زاری در گم فته و اظهار داشت که :

ایها الامیر من دزد نیستم و ربطی با این قوم ندارم من در ضمن اهل قافله که از شهری شهری

میرفتند و در دست این دزدان گرفتار شده و بقتل رسیدند بودم چون خوش آواز بودم و دزدان

از این موضوع باخبر شدند مرا برای تفریح و آوازه خوانی پیش خود نگاه داشتند ، امیر گفت :

اگر راست میگوئی برای ماتغنی کن ، آن مرد ابیاتی خواند که از آن جمله همین بیت بود

که معنی آن اینست : « از خود مرد مپرس که چکاره هستی و پیشه و شغل چیست ؛ بلکه از

قرین و رفیقش پرس ؛ زیرا که هر کس با همجنس خود آمد و رفت و خیز میکند یعنی

ملاحظه حال هر کس را بملاحظه حال همنشین او بکن که این بهترین معرفت اوست » چون

امیر این بیت را شنید پرسید که چند سال است تو در دست اینان گرفتار بودی ؟ - گفت :

سالیان متمادی است ، گفت : باید گردن ترا نیز بزنم زیرا اگر از این گروه نبودی و میل بکار

ایشان نداشتی در ظرف این چند سال میتوانستی ایشان را غافل کرده و فرصتی بدست آری

و فرار کنی تا از دست ایشان خلاص شوی و چون این کار را نکرده معلوم میشود که همکاری

و همفکر ایشان بوده ؛ پس بحکم این بیت دستور قتل وی را نیز داد .

و بفارسی نیز در این باب نیکو سروده اند :

« تو اوّل بگو با کیان زبستی پس آنکه بگویم که تو کیستی » .

آمیزش با ایشان باعث آموختن بعضی از احکام و آداب میشود .

۵۰۹۱ - خَشْيَةُ اللَّهِ جَمَاعُ الْإِيمَانِ .

ترس از خدا جمع کننده ایمانست یعنی جمع کننده همه مراتب آنست؛ زیرا که کسی را که ترس از خدا باشد مخالفت او نکند ، و هر که مخالفت او نکند بر اعلی مراتب ایمان باشد .

۵۰۹۲ - خَوْفُ اللَّهِ يَجْلِبُ لِمُسْتَشْعِرِهِ الْإِيمَانَ .

ترس از خدا میکشد از برای کسی که آنرا شعار خود کرده باشد ایمان را . «شعار» چنانکه قبل از این مذکور شد جامه را گویند که ملاصق بدن و سوی آن باشد ، و «شعار کردن چیزی» کنایه است از لازم گردانیدن آن و جدا نکردن از خود مانند آن جامه ؛ و ظاهرست که کسی که ترس از خدا را لازم خود گرداند و از خود جدا نکند این معنی میکشد از برای او ایمان را یعنی ایمنی در آخرت از عذاب و عقاب را بلکه ایمنی در دنیا را نیز از بسیاری از آفات .

۵۰۹۳ - خَفِ اللَّهَ يُؤْمِنَكَ ، وَلَا تَأْمَنْهُ فَيَعَذِّبَكَ .

بترس از خدا تا ایمن گرداند ترا ، و ایمن مباش از او پس عذاب کند ترا . «بودن ترس از خدا سبب ایمن گردانیدن یعنی ایمن گردانیدن در آخرت و ظاهرست؛ زیرا که ترس از خدا باعث نکردن گناه خصوصاً کبایر میشود؛ و ظاهرست که آن سبب ایمنی در آخرت گردد . و «بودن ایمنی از او سبب عذاب» باعتبار اینست که آن ایمنی یا با وجود ارتکاب گناهان و جرأت بر آنهاست ؛ و ظاهرست که این معنی سبب عذاب میگردد، و یا باعتبار بی تقصیر دانستن خود است و اعتقاد بوفای بجمیع حقوق حق تعالی؛ و این معنی «عجب و خودبینی است که بدترین صفات ذمیمه است؛ زیرا که آدمی هر چند باعتقاد خود سعی در اطاعت و فرمانبرداری حق تعالی کند

دفا بشکر اند کی از نعمتهای او نتواند کرد مادام که اعتراف بعجز و تقصیر خود نکند تا از آنرا حق تعالی بر او رحم فرماید و تفضل کند؛ اینست که حضرات معصومین صلوات الله علیهم أجمعین با همه تقدس و نزه از همه گناهان در کمال عجز و فروتنی اظهار تقصیر خود میفرموده اند و طلب عفو و بخشایش آن بینموده اند چنانکه ادعیه صحیفه کامله و غیر آنها شاهدند بر آن .

۵۰۹۴ - خُذْ مِمَّا لَا يَبْقَىٰ لَكَ وَلَا تَبْقَىٰ لَهُ لِمَا لَا تُقَارِقُهُ وَلَا يُقَارِقُكَ (۱).

فراگیر از آنچه باقی نمی ماند از برای تو و باقی نمی ماندی تو از برای آن؛ از برای آنچه جدا نمیشوی تو از آن و جدا نمیشود آن از تو . یعنی فراگیر از دنیا که فانی و زایل است توشه از برای آخرت که پاینده و دائم است .

۵۰۹۵ - خَيْرُ الْإِخْوَانِ أَعْوَنُهُمْ عَلَى الْخَيْرِ ، وَأَعْمَلُهُمْ بِالْإِيسْرِ ، وَأَرْفَقُهُمْ بِالْمُصَاحِبِ .

بهترین برادران یاری کننده ترین ایشانست بر کار خیر ، و عمل کننده ترین ایشانست بنیکوئی ، و نرمی کننده ترین ایشانست بمصاحب .

۵۰۹۶ - خُذْ مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ ، وَ خَالِلِ خَيْرِ خَلِيلٍ ؛ فَإِنَّ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ .

فراگیر از شایسته عمل ، و دوستی کن بهترین دوستی را ، پس بدرستی که از برای درست آنچه کسب کرده باشد و او در آخرت با کسی است که دوست داشته . «پس بدرستی» بیان علت هر یک از دو حکم سابق است بترتیب مذکور .

۱- این فقره با اندک اختلاف عبارتی و کمی بعضی از اجزاء در سابق نیز نقل شد و چون بامضمون گذشته اختلاف داشت در شماره احادیث آنرا منظور کردیم و بشمار آوردیم .

۵۰۹۷. خِدْمَةُ الْجَسَدِ اعْطَاؤُهُ مَا يَسْتَدْعِيهِ مِنَ الْمَلَاذِ وَالشَّهَوَاتِ وَالْمُقْتَنِيَّاتِ ،
وَفِي ذَلِكَ هَلَاكُ النَّفْسِ (۱) .

خدمت کردن بدن را بخشیدنست بآن آنچه را طلب کند آنرا از لذت‌ها و خواهش‌ها ،
و کسب کرده شده‌ها یا ذخیره کرده شده‌ها ، و در آنست هلاک شدن نفس . مراد
اولاً بیان معنی خدمت کردن بدن است که در شرع اقدس ذمّ آن شده و بعد از آن
ذمّ آن فرموده‌اند باینکه آن باعث هلاکت نفس میگردد در آخرت، و مراد به «لذت‌ها
و خواهش‌ها» لذت‌ها و خواهش‌هاییست که نهی از آنها شده باشد، و همچنین «کسب
کرده شده‌ها» یا «ذخیره کرده شده‌ها» .

۵۰۹۸. خِدْمَةُ النَّفْسِ صِيَانُهَا عَنِ اللَّذَّاتِ وَالْمُقْتَنِيَّاتِ ، وَ رِيَاضَتُهَا
بِالْعُلُومِ وَالْحِكَمِ ، وَ اجْتِهَادُهَا بِالْعِبَادَاتِ وَ الطَّاعَاتِ ، وَ فِي ذَلِكَ
نَجَاةُ النَّفْسِ .

خدمت کردن نفس را نگاه داشتن آنست از لذت‌ها و کسب کرده شده‌ها یا ذخیره
کرده شده‌ها ، و ریاضت فرمودن آنست بعلمها و حکمتها ، و بار کردن آنست نهایت
طاعت آن عبادات و طاعات ، و در آنست رستگاری نفس . مراد اولاً بیان معنی
خدمت کردن نفس است که در شریعت غرّاء مدح آن شده و بعد از آن مدح آن
فرموده‌اند باینکه سبب رستگاری نفس گردد در آخرت . و مراد به «لذت‌ها و کسب
کرده شده‌ها» (یا) ذخیره کرده شده‌ها «آنهاست که نهی از آنها شده باشد چنانکه در شرح
فقره سابق مذکور شد . و مراد به «حکمت» چنانکه مکرّر مذکور شد علم راست
درست است پس ذکر «حکمتها» بعد از «علمها» از برای تخصیص بعد از تعمیم است

۱- ناظر باین حدیث و حدیث آینده است قول ابوالفتح بستی در نونیه معروفه اش ،

«يَا خَادِمَ الْجِسْمِ كَمْ تَسْعَى لِخِدْمَتِهِ فَأَنْتَ بِالنَّفْسِ لَا بِالْجِسْمِ إِنْسَانٌ»

و اینکه مراد به «علوم» علوم حقه است .

۵۰۹۹ - خَوَافِي الْأَخْلَاقِ تَكْشِفُهَا الْمُعَاشَرَةُ .

پوشیده های خصلتها ظاهر میکند آنها را معاشرت . یعنی خصلتهای پنهانی هر کس ظاهر نمیشود مگر بمعاشرت با او؛ پس تا کسی با کسی معاشرت نکند بمجرّد حسن ظاهر حکم بخوبی او نمیتواند کرد .

۵۱۰۰ - خَوَافِي الْأَرْاءِ تَكْشِفُهَا الْمَشَاوَرَةُ .

پوشیده های رایها ظاهر میکند آنها را مشورت کردن بایکدیگر . یعنی بسبب مشورت کردن بایکدیگر در کارها رایها و اندیشه های صواب درست ظاهر شود که بی مشورت آنها پنهان باشد و بخاطر نرسد .

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ

تصحیح این جزء

شب سوم شعبان المعظم ۱۳۸۲ هجری
(شب میلاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام)

برابر

۱۰ دیماه ۱۳۴۱ هجری شمسی

بابان یافت

جمعداری اموال مرکز

فهرست کلمات کتاب

بر حسب عناوین فصول و ابواب

حرف الف	حرف ثاء
بَلَفْظِ «إِنْ» صفحه ۲۵-۱	صفحه ۳۲۰-۲۷۵
» «أَنَا» ۴۱-۲۷	حرف ثاء سه نقطه
» «أَنْتِ» ۴۸-۴۲	بَلَفْظِ «تَمَرَهُ» صفحه ۳۳۴-۳۲۲
» «إِنَّكَ» ۵۸-۵۷	» «ثَلَاثٌ» و «ثَلَاثَةٌ» ۳۴۵-۳۳۵
» «إِنَّكُمْ» ۷۳-۵۹	» مطلق ۳۵۳-۳۴۶
» «أَنْتُمْ» ۹۶-۷۴	حرف جیم
» «أَفْهٌ» ۱۱۳-۹۷	صفحه ۳۸۰-۳۵۵
» «إِذَا» ۱۹۵-۱۱۴	حرف حاء مهمله
حرف باء	بَلَفْظِ «حُسْنٌ» صفحه ۳۹۴-۳۸۱
کلمات مصدر بباء حرف جر صفحه ۲۴۰-۱۹۸	» مطلق ۴۱۸-۳۹۸
بَلَفْظِ «بَادِرٌ» و «بَادِرُوا» ۲۴۹-۲۴۱	حرف خاء
» «بِئْسَ» صفحه ۲۵۸-۲۵۰	بَلَفْظِ «خَيْرٌ» ۴۳۸-۴۱۹
» مطلق ۲۷۴-۲۵۹	» مطلق ۴۶۶-۴۳۹

چاپ جزء چهارم این کتاب نیز آغاز گردید
و بزودی منتشر خواهد شد
ان شاء الله تعالی.

۲۲. همن

ساگرد پیروز

انقلاب اسلامی ایران

خسته باد